

گذری بر تاریخ آمریکا

نویسنده: اصغر کشوری

ناشر برگزیدهٔ

هفدهمین، بیستمین، بیست‌ودومین، بیست‌وسومین
و بیست‌وچهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

گذری بر تاریخ امریکا

نویسنده

اصغر کشوری

تهران ۱۳۹۳

سرشناسه : کشوری، اصغر، ۱۳۵۹ ـ
عنوان و نام پدیدآور: گذری بر تاریخ امریکا / نویسنده: اصغر کشوری.
مشخصات نشر : تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری : چهارده، ۴۹۷ ص.
شابک : ۸ ـ ۴۰۲ ـ ۱۲۱ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع : ایالات متحده ــ تاریخ
موضوع : امریکا ــ تاریخ
شناسهٔ افزوده : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۳ ۴گ۵ک/۱۷۸ E
رده‌بندی دیویی : ۹۷۳
شمارهٔ کتابشناسی ملی : ۳۴۴۲۳۱۱

گذری بر تاریخ امریکا

نویسنده: اصغر کشوری

چاپ نخست: ۱۳۹۳؛ شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ **ادارهٔ مرکزی:** خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۲۵؛ کدپستی:۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛
صندوق‌پستی: ۹۶۴۷ ـ ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۷۰ ـ ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲
آدرس اینترنتی: info@elmifarhangi.ir www.elmifarhangi.ir

○ **مرکز پخش:** شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۷۲؛
کدپستی: ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳؛ تلفن: ۴۳-۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶
آدرس اینترنتی: info@ketabgostarco.com www.ketabgostarco.com

○ **فروشگاه یک:** خیابان انقلاب، روبه‌روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶

تقدیم بـه آنانی که در سـایهٔ سـنگین
زیاده‌خواهی فزون‌طلبان، بی‌نام و نشان
رفتند و تقدیم به آنان‌که در ویرانی‌های
امریکا نقشی نداشتند.

فهرست مطالب

مقدمه

ایالات متحد امریکا کشوری در امریکای شمالی از ۴۸ ایالت پیوسته و دو ایالت مجزا (آلاسکا و هاوایی) به پایتختی شهر واشینگتن دی‌سی تشکیل شده است. امریکا سومین کشور پرجمعیت دنیا (با جمعیتی بالغ بر ۲۹۵,۰۰۰,۰۰۰ نفر) و مساحتی در حدود ۹,۶۳۶,۳۶۴ کیلومتر مربع و چهارمین کشور پهناور دنیاست که دین و مذهب اکثریت مردم، مسیحی پروتستان بوده و از لحاظ نژادی و گوناگونی مردم، متنوع‌ترین کشور جهان شناخته می‌شود.

تشکیل این کشور با تشکیل سایر ملل متفاوت است، زیرا به وجود آمدن آن مبنای نژادی و قومی نداشته و دارای مرزهای طبیعی نمی‌باشد. این کشور بر اساس یک توافق نظری بین مهاجران مختلف تشکیل شده است و نظام حکومتی آن در چارچوب قانون اساسی و بر اساس سیستم جمهوری فدرال بنیان نهاده شده است. امریکا از شمال با کانادا، از جنوب با مکزیک، از شرق با اقیانوس اطلس، و از غرب با اقیانوس آرام همسایه است و از راه پایگاه دریایی گوانتانامو، اندک مرز مشترکی با کوبا دارد و از طریق آلاسکا نیز با روسیه مرز آبی دارد. همچنین مجموعه‌ای از جزیره‌ها، نواحی، و مناطق متعلق به امریکا در سراسر جهان پراکنده است.

این سرزمین پهناور به عنوان یک زیستگاه بشری از قدمت بسیار زیادی برخوردار است و از اسناد این گونه دریافت می‌شود که نخستین انسان‌هایی که بَه قارهٔ امریکا پا نهادند بخشی از موج مردمانی بوده‌اند که حدود ۱۴ هزار سال قبل، از آسیا و از تنگهٔ برینگ[1]، به این قاره وارد شده‌اند که از آنان سنگ‌نگاره‌ها، گورستان‌ها، و برخی اشیا بر جای مانده است. تمدن‌هایی

---

۱. این تنگه با عرضی در حدود ۵۶ کیلومتر، دریای چوکچی در شمال را با دریای برینگ در جنوب به هم می‌پیوندد.

همچون مایا، تول‌تک، آزتک، و اینکا در اوج شکوفایی‌شان در این سرزمین زیستگاه داشته‌اند.

موج مهاجرت اروپایی‌ها، پس از سفر کریستف کلمب از کشور پرتقال به این قاره آغاز شد. در سال‌های ۱۶۰۰ به‌تدریج گروه‌های اروپاییان به قاره جدید آمده و در آنجا زندگی تازه‌ای را شروع کردند که از آثار وحشتناک ورود آن‌ها، انکار و محو تاریخ پرشکوه بومیان این سرزمین بود.

تاریخ امریکا به عنوان یک کشور مستقل به سال ۱۷۸۳ م بازمی‌گردد که در آن امریکا بر طبق معاهدهٔ پاریس به رسمیت شناخته شد. قبل از اعلام استقلال امریکا، در سال ۱۷۷۶ م امریکا مجموعه‌ای از مستعمرات اروپایی بود؛ به طوری که اسپانیایی‌ها در منطقهٔ فلوریدای امروزی ساکن شدند، بریتانیایی‌ها شهر جیمزتاون در ویرجینیای امروزی را آباد کردند، هلندی‌ها نیوآمستردام را، که اکنون نیویورک خوانده می‌شود، ساختند، و فرانسوی‌ها نیز در ایالت جنوبی لوئیزیانا و اطراف رودخانهٔ میسی‌سیپی ساکن شدند. به‌تدریج بخش‌های زیادی از این مستعمرات شاهد درگیری و شورش علیه حکومت بریتانیا شدند. این شورش‌ها منجر به جنگ‌های انقلاب امریکا شد که از آوریل ۱۷۷۵م با نبرد لگزینگتون آغاز و در سال ۱۷۸۳ در پی امضای قرارداد صلح با بریتانیا پایان یافت و استقلال مستعمرهٔ امریکای شمالی با صدور اعلامیهٔ استقلال در ۴ ژوئیهٔ ۱۷۷۶م (۱۱۵۵ ش) به دست آمد. این در حالی است که هیچ یک از مستعمره‌ها هنوز از ویژگی‌های حقوقی یک دولت یا ایالت برخوردار نبودند. با رفع مسائل حقوقی در ۱۷۷۷ و امضای اولین پیمان اتحاد در ۱۷۸۱، ایالات متحد امریکا متشکل از سیزده ایالت بنیان گذاشته شد.

فرانسه یک قرن پس از استقلال امریکا از بریتانیا، به مناسبت صدمین سال استقلال این کشور، در سال ۱۸۸۶ مجسمهٔ بزرگی به عنوان «روشنایی آزادی در جهان می‌درخشد» به امریکا هدیه کرد که هم اکنون در جزیرهٔ آزادی[1] در بندر نیویورک نصب شده و به «مجسمهٔ آزادی» مشهور است.

ایالات متحد در سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ درگیر جنگ داخلی شدیدی بین ائتلاف ایالات جنوبی و اتحادیهٔ ایالات شمالی به رهبری رئیس‌جمهور وقت، آبراهام لینکلن، بر سر برده‌داری در ایالات جنوبی بود.[2] درنهایت، پیروزی ایالات شمالی به برده‌داری در

---

1. Liberty Island

۲. مضمون رمان کلبهٔ عمو تم، نوشتهٔ هری‌یت بیچراستو، که در سال ۱۸۵۲ چاپ و منتشر شد، دردها و رنج‌های سیاهان در دوران برده‌داری در امریکاست. آبراهام لینکلن در ملاقاتی با نویسندهٔ عمو تم گفت: «پس شما همان خانم کوچکی هستید که باعث جنگ بزرگ شدید».

جنوب خاتمه داد و یکپارچگی ملت امریکا را تضمین کرد.

با پیروزی در جنگ جهانی اول، غلبهٔ متفقین در جنگ جهانی دوم، شکست نهایی آلمان نازی در این جنگ، و تخریب شدید زیرساخت‌های اقتصادی و صنعتی اروپا، امریکا، که کمترین خسارت را متحمل شده بود، به عنوان قدرت بزرگ جهانی پدیدار شد.

این کشور، که در ابتدا در جنگ بی‌طرف بود، به‌تدریج وارد گود شد و به بهانهٔ خاتمه دادن به درگیری‌ها و جلوگیری از کشتار بیشتر در جنگ یادشده دو بمب اتم را برای اولین بار در دنیا، یکی در ۶ اوت ۱۹۴۵ در هیروشیما با نودهزار کشته و بمب دیگر را در ۹ اوت ۱۹۴۵ با ۲۲۰ هزار کشته بر سر مردم ناکازاکی فرود آورد. این در حالی است که ژنرال «ویلیام لیهی»، رئیس وقت ستاد مشترک ارتش امریکا، اعتراف می‌کند: «ژاپن قبل از بمباران هیروشیما و ناکازاکی شکست خورده و آمادهٔ تسلیم بود. ژاپنی‌ها از دو ماه قبل، یعنی ژوئن ۱۹۴۵، برای تسلیم اعلام آمادگی کرده و با ما در حال مذاکره بودند. بنابراین احساس من این است که استفادهٔ ما از بمب اتمی چیزی شبیه برخورد آدم‌های وحشی قرون وسطایی بود».

این کشور از سال ۱۸۹۰ تا ۲۰۰۳ بیش از ۱۳۳ مداخلهٔ نظامی در جای‌جای جهان داشته که از دخالت در ووندد نی[1] آغاز و به عراق ختم می‌شود.

اشغال عراقی (۲۰۰۳-۲۰۱۱م) که با ادعای یافتن سلاح‌های کشتار جمعی صدام آغاز و سپس از نزدیک به نه سال جنگ و کشتار، سرانجام با حضور پانه‌تا، وزیر دفاع امریکا، پرچم پایان اشغالگری‌اش در عراق به زیر کشیده شد و ۵۰۵ پایگاه امریکایی به عراقی‌ها واگذار شد و پرونده تجاوز امریکا بعد از جنگ جهانی دوم با آماری نزدیک به دویست‌هزار نفر کشته و هزینه‌ای بالغ بر ۸۰۰ میلیارد دلار بسته شد.

مجموعه‌ای که پیش رو دارید دربردارندهٔ هشت فصل می‌باشد. فصل اول به ساکنان اولیه اختصاص دارد؛ فصل دوم نخستین کاشفان را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است؛ فصل سوم تفاوت رنگ‌ها را بیان می‌دارد؛ فصل چهارم سیزده مستعمره‌نشین را مورد بررسی قرار داده است؛ فصل پنجم به تشکیل حکومت ملی اختصاص داده شده است؛ فصل ششم در مورد استقلال امریکا می‌باشد؛ فصل هفتم به جنگ انفصال پرداخته است، و در فصل هشتم جنگ‌های صدوبیست سال اخیر، به‌اختصار مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

---

1. Wounded Knee

به امید آنکه مشـــتاقان تاریخ این سرزمین بتوانند از این مجموعه کمال استفاده را ببرند و ما را در رفع کاستی‌های و نقایص آن یاری دهند.

در پایـــان وظیفهٔ خود می‌دانم از عزیزانی که مرا در به پایان رســـانیدن این کتاب یاری دادند صمیمانه تشکر و قدردانی نمایم. از همسرم صمیمانه تشکر می‌کنم که همواره مشوق و همراه اینجانب بوده و با صبر و شکیبایی مرا در به پایان رسانیدن این اثر همراهی نمودند.

اصغر کشوری

فصل یکم
ساکنان اولیه

مقدمه

نخستین انسان‌هایی که وارد قارهٔ امریکا شدند شکارچیانی بودند که در آخرین عصر یخبندان، یعنی زمانی بین ده تا پانزده هزار سال پیش، از راه تنگهٔ برینگ، که سابقاً آلاسکا و سیبری فعلی را به هم متصل می‌کرد، به دنبال شکار ماموت و بوفالو قدم به این قاره گذاشتند. گرچه تحقیقات نشان می‌دهد که حدود سیزده هزار سال پیش عده‌ای با قایق به سواحل شیلی وارد شده‌اند و ممکن است این افراد اولین ساکنان قارهٔ امریکا بوده باشند، اما به هر حال آنچه مشخص است آن است که مهاجرت‌ها در یک نوبت صورت نگرفته و مهاجران به‌تدریج از راه خشکی و دریا به بقیهٔ سرزمین‌های امریکای شمالی و جنوبی وارد شدند و به صورت هزاران قبیله با زبان، قومیت، و باورهای خاص در مناطق مختلف سکنا گزیدند.

بر اساس تحقیقات و یافته‌های باستان‌شناسان، طی هفت تا هشت هزار سال پیش، کشاورزی در مناطق مرکزی قارهٔ امریکا شروع شد. این منطقه محیط مناسبی برای کشت گونه‌های متفاوت گیاهی بود. حدود هزارهٔ سوم پیش از میلاد، نخستین آثار شکوفایی تمدن در این منطقه آغاز شد.[1]

از این نخستین امریکاییان، سنگ‌نگاره‌ها و گورستان‌ها و برخی اشیای دیگر به جا مانده است. بومیان و سرخ‌پوستان به‌تدریج به درجات مختلف تکامل اجتماعی و فرهنگی رسیدند

۱. محمدپناه، اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۷.

و نتیجهٔ آن پدید آوردن تمدن‌هایی بود که در اوج شکوفایی به عالی‌ترین مدارج نایل شدند.

سرخ‌پوستان امریکای شمالی هیچ کشور یا امپراتوری تشکیل نداده و سرزمینی را تسخیر نکرده بودند. آنان بیشتر از محلی به محل دیگر کوچ می‌کردند و مرکز ثابتی نداشتند. سرخ‌پوستان برای حمل‌ونقل و بارکشی از اسب استفاده می‌کردند. این سرخ‌پوستان توتون را می‌شناختند و از دود آن استفاده می‌کردند و گاه با جویدن و استنشاق، از این مواد بهره می‌بردند و یا توتون را در چپق‌های سنگی یا گلی مصرف می‌کردند. گاه نیز آن را به صورت سیگار از یک‌سو آتش زده و از سوی دیگر می‌کشیدند.[1]

سرخ‌پوستان به چند دسته تقسیم می‌شدند که هر یک در نواحی خاصی زندگی می‌کردند و هر کدام از آن‌ها شیوهٔ زندگی خاص خود را داشتند.

سرخ‌پوستان منطقهٔ میسی‌سیپی

کشت ذرت پایهٔ اصلی زندگی این دسته از سرخ‌پوستان را تشکیل می‌داد. آن‌ها انواع گوناگون ذرت را کشت می‌کردند که امروز به نظر ما بس معمولی و پیش‌پا افتاده می‌نماید، اما بومیان آن را به طور قابل ملاحظه‌ای با آب و هوای گوناگون وفق داده بودند. آن‌ها در بخش وسیعی از جنوب این سرزمین، که میان میسی‌سیپیٔ و کوهستان پرصخره بود (ایالات کنونی تگزاس، آریزونا، نیومکزیکو)، به کشاورزی می‌پرداختند. لوبیا و انواع مختلف کدو و بعدها سیب‌زمینی اجازه می‌داد تا تغذیهٔ گیاهی، که در ساحل دریا و رودخانه‌ها با صید ماهی و در جنگل‌ها از راه شکار به وسیلهٔ تیر و کمان و دام کامل می‌شد، تنوع بیشتری بیابد. از جمله منابع غذایی دیگر و معمول آن زمان می‌توان از سوکوتاش[2] و غذایی مرکب از لوبیا و دانه‌های ذرت سبز نام برد که سرخ‌پوستان سواحل اقیانوس اطلس، خاصه ناراگانست[3]ها، غذای عادی خود را، بیشتر در ناحیهٔ رود آیلند کنونی، با کمک آن لذیذتر و دلچسب‌تر می‌کردند.

در کرانه‌های اقیانوس اطلس، خانه‌ها، یا به عبارت بهتر، کلبه‌های سرخ‌پوستان کم‌وبیش ثابت بود و برحسب شرایط جوی و حالت نیمه‌چادرنشینی، تعداد جمعیت کیفیتی پایدار داشته است. به طور کلی ویگوام[4] آلونک یا کلبه‌ای با استخوان‌بندی چوبی بود. این کلبه‌ها در شرق مستطیلی‌شکل و در غرب مخروطی‌شکل بودند. سرخ‌پوستان ظرف‌های

---

۱. مورا، تاریخ امریکا، ص ۶.

۲. sucotash: خوشهٔ ذرت

3. Narraganset

۴. wigwam: کلمهٔ آنباکی، لونایه، اوجیپ‌دی، و غیره به معنی پناهگاه، چادر، خانه‌شان...

مورداستفادهٔ خود را از چوب تهیه می‌کردند و آن را با گود کردن به وسیلهٔ غلاف صدف یا سنگ چخماق تهیه می‌کردند. آن‌ها لباس‌های خود را از پوست حیواناتی مثل گوزن تهیه می‌کردند و کفش خاصی به نام موکاسن[1] به پا می‌کردند.

منطقهٔ ذرت در بخش جنوب میسی‌سیپی، به طور یکنواخت گرم، بسیار فقیر، سنگلاخ، و حتی نیمه‌کویری بوده و جمعیت آن اکثراً یکجانشین و بعضی از آنان با فواید آبیاری آشنا بودند. جمعیت این بخش، غارنشین بودند و بعضی قبایل آن در پناهگاه‌هایی که در صخره‌های پرشیب کنار رودخانه یا دریا ساخته بودند می‌زیستند. به همین جهت امریکایی‌ها نام کلیف‌دوئلر[2] (صخره‌نشین) به ایشان داده‌اند.

سرخ‌پوستان منطقهٔ سردسیر

این سرزمین در قسمت جنوبی مربوط به آلاسکا، که در آن زمان ترااِنکوگنی‌تا[3] یا سرزمین ناشناخته نامیده می‌شد، در منطقهٔ پهناور گوزن امریکایی در امریکای شمالی قرار دارد که از اقیانوسی تا اقیانوس دیگر گسترش دارد و سرتاسر سرزمین کنونی کانادا را در بر می‌گیرد. درواقع در دو سوی دریاچه‌های بزرگ، یعنی در بخش جنوبی این سرزمین که بعدها نیوانگلند (انگلستان جدید) نام گرفت در شمال مینه‌سوتای کنونی و نیز در داکوتای شمالی، گوزن کانادایی نقشی اساسی و حیاتی بر عهده داشت. سرخ‌پوستانی که در این منطقه زندگی می‌کردند گوزن‌ها را به هنگام مهاجرت دسته‌جمعی شکار می‌کردند. ایشان صیادان و تله‌گذاران ماهری بودند. سگ را اهلی می‌کردند و از آن برای حرکت سورتمه‌ها و توبوگان[4] ــ سورتمه‌های بزرگ ــ استفاده می‌کردند و از پوست سگ آبی برای محافظت خود از سرما بهره می‌جستند.

سرخ‌پوستان دشت‌ها و چمنزارها

این سرخ‌پوستان در منطقه‌ای که از سمت شمال و بخش مرکزی ناحیه‌ای که حدوداً میان میسی‌سیپی و کوه‌های راکی قرار داشت می‌زیستند. نام دیگر این منطقه، منطقهٔ گاو وحشی است که دارای وسیع‌ترین چراگاه‌های طبیعی جهان و، با تنوع شگفت‌آور غلاتش، چراگاه مطلوب گاوهای وحشی بود.

---

۱. به زبان ماساچوست mohkisson، و به زبان ناراگانست moscussin

2. Cliffdowellers

۳. terraincognita: سرزمین ناشناخته

4. Toboggan

این سرخ‌پوستان به شکار این حیوان می‌پرداختند و می‌توان گفت زندگی آن‌ها به این حیوان وابسته بود. به دلیل فراوانی این حیوان در این منطقه، سرخ‌پوستان به امور کشاورزی نمی‌پرداختند و تنها غذای گیاهی‌ای که می‌شناختند ریشهٔ گیاهان میوه‌ای انگورمانند بود. آن‌ها تمام قسمت‌های این حیوان را مصرف می‌کردند. گوشت آن را سرخ می‌کردند، رشته‌رشته می‌بریدند، و در آفتاب خشک می‌کردند و به شکل آرد درمی‌آوردند و در کیسه‌های چرمی، که آن هم از پوست گاو بود، ذخیره کرده به شکل کنسرو استفاده می‌کردند. این مادهٔ غذایی پمی‌کان[1] نامیده می‌شد. پوست این حیوان نیز برای ساخت چادرهای مخروطی به نام تپی[2] به کار می‌رفت. همچنین از آن برای ساخت قایق‌های دیگچه‌ای نیز سود می‌بردند.

سرخ‌پوستان این منطقه، برخلاف سرخ‌پوستان خاور، موهای خود را از دو طرف می‌بافتند و در مراسم قبیله‌ای از پرهای عقاب برای تزیین موهای خود استفاده می‌کردند.

سرخ‌پوستان منطقهٔ کویری

این منطقه با کالیفرنیای کنونی و نیز نوادا مطابقت دارد. این منطقه کویری بوده و در آن چیزی جز نوعی خار موسوم به سیج‌براش[3] نمی‌رویید و کشاورزی در این سرزمین تقریباً غیرممکن بود. غذای اصلی ساکنان این منطقه دانه‌های وحشی و دانه‌های بلوط بود که به‌سختی در این محیط نامساعد بار می‌داد. سرخ‌پوستان این منطقه به‌ناچار از تمام موجودات، از قبیل موش، ملخ، هزارپا، و حتی حشرات، تغذیه می‌کردند. پناهگاهشان از شاخ‌وبرگ و لباس‌هایشان از الیاف و ساقه‌های گیاهانی مثل آگاو[4]، که در عین نرمی پردوام بود، ساخته می‌شد. قبایل کناره‌های اقیانوس آرام نیز با سفتن و به بند کشیدن مروارید آشنایی داشتند و البته این مرواریدها به عنوان پول به مصرف می‌رسید. این مسئله مؤید این نکته است که مبادلات تجاری پیش از آمدن اسپانیایی‌ها نیز وجود داشته است.[5] این مبادلات مدت‌ها ادامه داشت و تمدن‌های مختلفی را به وجود آورده بود که از توحش کامل به ظهور عالی‌ترین تمدن‌ها، نظیر تمدن اقوام مترقی اروپایی یا آسیایی، منجر شده است. مشهورترین این تمدن‌ها مایا، آزتک، و اینکا نام داشتند.

---

۱. pemmican: از لغت pimig به معنی چربی

۲. tepee: در داکوتا، تی‌پی (tipi) به معنی مخصوص سکونت است.

۳. sagebrush: درمنهٔ امریکای شمالی

۴. نوعی گیاهِ سنجی در امریکای شمالی

۵. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، صص ۱۵ـ۲۲.

مایا

تمدن مایا از اتحاد و به هم پیوستن بیست قبیلهٔ سرخپوست در امریکای مرکزی در کنار سواحل خلیج مکزیک، حدود پانصد سال پیش از میلاد شکل گرفت و در قرن‌های هشتم و نهم میلادی به اوج خود رسید. از لحاظ آثار هنری و معماری هیچ تمدن دیگری در قارهٔ امریکا نتوانست از مایاها پیشی گیرد.

مردم مایا حدود هزار سال پیش از میلاد در سرزمین‌هایی اقامت گزیدند که امروزه محدودهٔ جنوب مکزیک، گواتمالا، هندوراس، و کاستاریکا را شامل می‌شود. نوشتن کامل خط از برجسته‌ترین مشخصات این تمدن است و علاوه بر این آثار فراوان هنری، معماری، محاسبات ریاضی، و علم نجوم مظاهر دیگر این تمدن محسوب می‌شوند.

تمدن شهری مایاها اصولاً بر پایهٔ کشاورزی بود. اصول کشاورزی مایاها به این شکل بود که ابتدا جنگلی پیدا می‌کردند و پس از قطع درختان، زمین حاصلخیز را شخم می‌زدند و در آن کشت می‌کردند. آن‌ها دانش بارور کردن مجدد خاک با استفاده از کود حیوانات را نداشتند، بنابراین چند سال پس از کاشت اولیه، مزرعه را رها کرده و به جای دیگر می‌رفتند. این باعث می‌شد که مردم از سکونت دائمی در یک مکان باز بمانند. با این حال تمدن مایا به‌سرعت رو به پیشرفت و توسعه نهاد.

نخستین روستاهای قوم مایا، که به شهر شباهت پیدا کردند، در نواحی مرتفع جنوبی واقع بودند، اگرچه از سال سیصد پیش از میلاد، یک موج شدید شهرسازی، سراسر زمین‌های کم‌ارتفاع مرکزی را فراگرفته بود. کاوش‌های جدید بر روی شهرهای قدیمی مایاها نشان می‌دهد که چگونه یک روستا به شهر تبدیل می‌شد. بر اساس این یافته‌ها، روستاییان ابتدا خانه‌های خود را در قسمت مرکزی ترک کرده و سپس مراسم تودیع به‌جا می‌آوردند. پس از ویرانی خانه‌های کهن خود، خانه‌های جدید را دایره‌وار گرداگرد ناحیهٔ خالی می‌ساختند و در فضای آزادشده، معبدی بنا می‌کردند.

با وجود وابستگی‌های نژادی و دادوستد تجاری، که در سراسر سرزمین مایا گسترش یافته بود، مردمان مایا هرگز از نظر سیاسی به ملت واحدی تبدیل نشدند و اساس سازمان اجتماعی آن‌ها همان شهر و روستا باقی ماند. تشکیلات حکومتی مایاها نسبتاً شبیه نقش دولت‌ها در شهرهای یونان باستان بود. ریاست این شهرها موروثی و امور مذهبی بر عهدهٔ کاهنان بود، اما کاهن اعظم هر سه سال یک‌بار جایگزین می‌شد.

در امور مذهبی و سیاسی، قوم‌گرایی جهت سرکار آمدن اعضای جدید مرسوم بود.

پادشاه هنگام تعیین جانشینی، فرزند ذکور ارشد خود را انتخاب می‌کرد. قربانی کردن افراد هنگام جایگزینی شـاه جدید در مراسـم خاصی انجام می‌گرفت. در آن مراسم، تعدادی از اسرا قربانی می‌شدند.

مایاها برای گرفتن اسیر، با نیزه‌هایی که از سنگ‌های نوک‌تیز ساخته شده بود، به اردوی دشـمن حمله می‌بردند و تعداد زیَادی را به اسارت درمی‌آوردند. افراد معمولی به صورت برده به‌کار برده می‌شدند.

هنر مایاها، همانند دیگر تمدن‌ها، از روش زندگی مختلف آن‌ها سرچشـمه می‌گرفت. آن‌ها بر روی نوعی سنگ نقاشی و حکاکی می‌کردند. مجسمه‌های گچی و سفالی می‌ساختند. نخسـتین حروف تصویری روی سنگ‌های یادبودی، که برای بزرگداشت حاکمان یا ثبت وقایع مهم بود، حکاکی می‌شد.[۱]

مایاها کتاب‌هایی نیز داشـتند که ورق‌های آن را از پوسـت فشرده‌شـدهٔ درخت انجیر می‌سـاختند. در این کتب مطالبی، از قبیل آواز و ترانه، ریاضیات، پیشـگویی، یا شجره‌نامهٔ بزرگان، درج شـده بود. آن‌ها از نوعی نوشـتار تصویری استفاده می‌کردند. زبان نوشتاری آن‌ها بسیار پیچیده بود، به طوری که یک تصویر معانی متعددی داشت. تمدن مایا به‌تدریج در سراشـیب زوال افتاد. مایاهـا در ۱۲۰۰ میلادی افول کردند. هنوز پژوهشـگران دلایل سـقوط این تمدن را به‌درسـتی درنیافته‌اند، اما برخی معتقدند تمدن مایا در قرن شانزدهم میلادی به دست فاتحان اسپانیایی افول کرد.[۲]

سرانجام با مرگ تمدن مایا، در همسایگی شمال آن‌ها واقع در درهٔ مکزیک، تمدن زنده و بزرگ‌تر آزتک متولد شد.

آزتک

یکی از گروه‌های «چی‌چی‌مکس»، مکزیکاها یا آزتک‌ها بودند که در قرن دوازدهم میلادی وارد فلات مرکزی مکزیک شدند. آن‌ها قبیلهٔ کوچکی بودند که احتمالاً به دولت‌شهرهای قوی‌تر باج و خراج می‌پرداختند. به نظر می‌رسـد که آزتک‌ها نخسـتین گروه شـکارچی بودند که پاره‌ای اوقات نیز در محلی اسکان می‌یافتند و به کشاورزی می‌پرداختند. با این حـال، عادت اصلی آن‌ها جنگیدن بود؛ یعنی به مزدوری قبایل دیگر درمی‌آمدند و درقبال

---

۱. محمدپناه، اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۲۷.

2. *Modern Century Encyclopedia*, vol. 9, p. 1297.

غذا برایشان می‌جنگیدند. شیوهٔ تفکر آزتک‌ها از بسیاری جهات، بازتاب پیشینه و طرز زندگی آنان بود. قربانی کردن انسان، بخشی از جهان‌بینی واحدی بود که آزتک‌ها به آن دست یافته بودند.

آزتک‌ها ابتدا با خشکاندن زمین‌های باتلاقی و پست کنار دریاچهٔ تکس‌کوکو سکونتگاه‌هایی ایجاد کردند و سپس در قرن چهاردهم میلادی در همان محل شهر تنوچ‌تیتلان را پایه‌گذاری کردند که پایتخت امپراتوری آزتک شد. با گسترش قلمرو آزتک سرزمین‌های اطراف، از اقیانوس آرام تا خلیج مکزیک، تحت سلطهٔ آن‌ها درآمد. آزتک‌ها، پس از آنکه به کمک متحدان خود توانستند بر همسایگان نیرومندشان غلبه کنند، به تقسیم زمین‌های به‌دست‌آمده پرداختند. آن‌ها به هر یک از جنگجویان خود قطعه‌زمینی اهدا کردند. این روش تقسیم زمین رویهٔ جدیدی بود که طی آن قدرت رؤسای خاندان‌ها در کنترل زمین به میزان زیادی کاهش یافت. آزتک‌ها پس از هر جنگ، به بررسی وضع قوم مغلوب می‌پرداختند و سپس میزان خراج را تعیین می‌کردند. رهبران امپراتوری به فرمانروایان سرزمین‌های تسخیرشده اجازه می‌دادند که در مقام خود باقی بمانند، مشروط بر آنکه خراج معینی بپردازند. خراج برای جنگجویان پاداش بزرگی بود ولی بزرگ‌ترین غنیمت، زنجیره‌ای از اسیران بود که برای قربانی به تنوچ‌تیتلان آورده می‌شد.

در پایتخت آزتک‌ها معبدهای باشکوه، راه‌های آبی زیبا، و فضاهای سبز چشم‌انداز معمولی بود. ساکنین تنوچ‌تیتلان، معماران بزرگ و کشاورزان بسیار خوبی بودند. آن‌ها یک بنای مذهبی بزرگ برای تلالوک، خدای باران، ساخته بودند و اماکن عمومی بسیاری برای مردمان خود مهیا کرده بودند.

شهر تنوچ‌تیتلان در اوج امپراتوری آزتک ۳۵۰ هزار نفر جمعیت داشت. هزاران کاهن در معبد آزتک‌ها خدمت می‌کردند و در مدرسهٔ مخصوصی به آن‌ها نوشتن، ستاره‌شناسی، و چگونگی اجرای مراسم قربانی را آموزش می‌دادند. آزتک‌ها معتقد بودند که قربانی کردن انسان‌ها مانع بروز سیل و خشکسالی می‌شود و محصول خوبی را تضمین می‌کند. کاهنان آزتک، خدای بهار را پرستش می‌کردند. این حرکت، بازگشت رویش سالانهٔ گیاهان را تداعی می‌کرد.[1]

اوج توسعهٔ امپراتوری آزتک‌ها در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی رخ نمود. در این زمان جمعیت کل امپراتوری بالغ بر پنج میلیون نفر بود. آزتک‌ها از مهارت بسیاری در

۱. همان، ص ۴۳.

هنر، معماری، ریاضیات، و ستاره‌شناسی بهره‌مند بودند و همچنین از نوعی خط تصویری استفاده می‌کردند.[۱]

امپراتوری آزتک در سال ۱۵۱۹ میلادی با تهاجم فاتحان اسپانیایی به فرماندهی هرناندو کورتز نابود شد و آخرین پادشاه آن‌ها، مونته زومای دوم، به‌دست فاتحان اسپانیایی کشته شد.[۲]

اینکا

منشأ قوم اینکا به‌درستی معلوم نیست، ولی به احتمال زیاد آن‌ها یکی از اقوام متعددی بودند که از ترس گرفتار شدن به دست جنگجویان شمالی به ارتفاعات آند، در کشور پروی امروزی، پناه بردند. تمدن و فرهنگ اینکاها از لحاظ اجتماعی کاملاً با تمدن مایاها و آزتک‌ها تفاوت داشت. این اختلاف مدیون وضع طبیعی منطقهٔ اینکاها بود.[۳]

تمدن و امپراتوری اینکاها شامل چند پادشاهی کوچک بود که بین سده‌های یازدهم تا پانزدهم میلادی و به‌تدریج در دره‌های بلند کوه آند در امریکای جنوبی شکل گرفت. پایتخت یکی از پادشاهی‌ها شهر کوزکو در ارتفاع ۳۳۰۰ متری از سطح دریا بود. مردم کوزکو با عنوان اینکاها شناخته می‌شدند.

اوج امپراتوری اینکاها بین سال‌های ۱۲۰۰ تا ۱۵۳۳ میلادی بوده است. امپراتوری اینکا در اوج عظمت، سرزمینی به وسعت ۱,۶۹۰,۰۰۰ کیلومتر مربع را تحت پوشش داشت. طول سرزمین اینکاها از شمال به جنوب در حدود ۴,۸۰۰ کیلومتر بود که اکوادور، پرو، بولیوی، و بخش‌هایی از شیلی و آرژانتین امروزی را در بر می‌گیرد. جمعیت آن نیز در اوج عظمت به حدود شش میلیون نفر می‌رسید که در نواحی مختلف زندگی و به زبان‌های گوناگون صحبت می‌کردند.[۴]

اینکاها بر خلاف آزتک‌ها، توانستند جامعه‌ای متحد و یکپارچه پدید آورند و به منظور تسریع انجام امور و حفظ یکپارچگی، دستگاه دیوان‌سالاری پرقدرت و متمرکزی نیز پدید آوردند. امپراتوری اینکا به دلیل وسعت و کشیدگی زیاد، از ارتش توانمند و نیرومندی نیز برخوردار بود. تمامی قدرت سیاسی در شخص پادشاه، که خود را فرزند

---

۱. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۱۲۳.

2. Ibid., p. 197.

۳. محمدپناه، اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۵۱.

۴. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۱۲۳.

و نماینـدهٔ خدای خورشـید می‌خواند، متمرکز بود. اینکاها زندگی اجتماعی پیشـرفته‌ای داشتند. دولت اینکا آنان را از کمترین امکانات بهره‌مند می‌ساخت و محل سکونت قبایل مختلـف را تعیین می‌نمود. مالکیت زمین دایمی نبوده و زمین‌ها متعلق به امپراتور بود اما مردم آن‌ها را اداره می‌کردند.

بـه منظـور ارائهٔ خدمات و تسـهیلات بـه تمامی جمعیـت امپراتوری، یک سیسـتم خدمات‌رسـانی و رفاهی گسـترده، که تا حدودی به سیسـتم‌های سوسیالیسـتی امروزی شباهت داشت، طراحی شده بود. امپراتوری اینکا دارای شبکه‌ای پیشرفته از راه‌ها بود و در بیرون شهرها، انبارهایی برای نگهداری از مواد غذایی وجود داشت.

اینکاها نخسـتین مردمانی بودند که نظم و انضباط را در فلات پرو برقرار ساختند و از زمین حاصلخیز آن بیشترین بهره را گرفتند. نوعی نظام کمونیستی بر جامعهٔ اینکا حکمفرما بود. میان اینکاها نه فقیری بود و نه ثروتمندی. اینکاها حق نداشتند لباس‌های فاخر بپوشند، خانه‌های بزرگ بسازند، و غذای غیرمعمول بر سفره بگذارند. آن‌ها از دو عیب بزرگ، یعنی دزدی و دروغگویی، به‌شدت پرهیز می‌کردند. اگر ثابت می‌شد کسی دزدی کرده یا شهادت دروغ داده محکوم به مرگ می‌شد و حکم مرگ دربارهٔ او بی‌درنگ به اجرا درمی‌آمد تا دزد و دروغگوی دیگر فرصت تکرار چنین گناهی را نداشته باشد.

اینکاها خورشید را می‌پرستیدند و انجام مراسم قربانی امری معمول بین آن‌ها بود. برای قربانی از اسـیران اسـتفاده می‌کردند، ولی بعدها قربانی کردن حیوانی به نام لاما جای آن را گرفت. امپراتور، کاهنان، و نجبا در اجرای مراسـم مذهبی مشـارکت می‌کردند. آن‌ها از نوعی تقویم خورشـیدی برای برنامه‌ریزی جشن‌های مذهبی استفاده می‌کردند. مردم اینکا احترام فوق‌العاده‌ای برای خورشـید قائل بودند، ولی این بدان معنا نبود که سـایر خدایان را فرامـوش کرده بودند. درحقیقت مردمان تحت سـلطهٔ اینکاهـا تمام ارواح و خدایان را محترم می‌شمردند. در سراسر ناحیهٔ آند قربانگاه‌هایی وجود داشت که در آنجا برای ارواح و خدایان گوناگون، قربانی می‌کردند و هدیه می‌بردند. اینکاها در ستاره‌شناسی و ریاضیات از آزتک‌ها عقب‌تر بودند، اما در مهندسـی، معماری، بافندگی، سرامیک، و فلزکاری بسیار پیشـرفته‌تر از همتایان آزتک خود بودند. مهارت آن‌ها در مَهندسـی موجب غلبهٔ آن‌ها بر محیط جغرافیایی سخت و نامساعد رشته‌کوه‌های آند شده بود، تا آنجا که بسیاری از بناها و جاده‌های ساختهٔ دست اینکاها هنوز هم بر جای مانده است.

امپراتوری اینکا در اوج عظمت و اقتدار، در جنگ با فاتحان اسـپانیایی شکست خورد

و آخرین پادشاه اینکاها، آتاهوالپا[1]، به‌دست فرانسیسکو پیزارو، فرمانده نیروهای اسپانیایی در امریکای جنوبی، دستگیر و کشته شد.[2]

برخی علت شکست و عدم مقاومت سرخ‌پوستان را اعتقادات مذهبی آنان می‌دانستند، زیرا در افسانه‌های مذهبی اینکاها پیشگویی شده بود که یک خدای سفیدپوست از آن سوی دریاها خواهد آمد. این عقیدهٔ خرافی سبب شد تا به‌آسانی به زیر فرمانروایی اسپانیایی‌ها درآیند. علاوه بر این، تفنگ‌های آتشین اسپانیایی‌ها بر اسلحه‌های ابتدایی اینکاها برتری داشت و این موضوع نیز باعث شد مردم کنترل خود را از دست بدهند؛ از این‌رو امپراتوری اینکا سقوط کرد.

این بود مختصری از تمدن‌های قدیم امریکا، پیش از نفوذ اروپاییان، که جدا از سایر تمدن‌های توسعه‌یافته، اصالت و ابتکاری داشته، و در عین حال دارای نقایصی نیز بوده است. آن‌ها هنوز کاربرد آهن، چرخ، طاق گنبدی‌شکل و استفاده از بسیاری حیوانات اهلی را نمی‌شناختند. این تمدن‌ها بدون تردید در حال توسعه و تکامل بودند، ولی ورود اروپاییان رشتهٔ این پیشرفت را از هم گسیخت و بیشتر آن‌ها را به‌کلی از بین برد.[3]

نسل‌کشی سرخ‌پوستان ــ مردمان بومی امریکا ــ در جهان مشهور است. تاریخ بومیان امریکا از جمله داستان‌های تلخی است که کمتر در رسانه‌ها به آن پرداخته می‌شود. سرگذشت سرخ‌پوستان امریکا، که آخرین آمارها رقم ۱۱۲ میلیون را دربارهٔ آن‌ها نشان می‌دهد، آن‌قدر تأسفبار است که دل هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد. این رقم بر اساس سرشماری جمعیت که در سال ۱۹۰۰ م انجام گرفت، از ۱۱۲ میلیون به ۲۵۰ هزار نفر رسیده و این جز با یک کشتار وسیع و بی‌رحمانه امکان‌پذیر نبوده است. اگرچه همیشه در فیلم‌ها و کتاب‌ها سرخ‌پوستان به عنوان انسان‌های وحشی و بی‌تمدن معرفی شده‌اند اما در دوره‌ای که اروپایی‌ها به سرزمین آن‌ها حمله کردند آن‌ها صاحب تمدن پیشرفته‌ای بودند که حیرت نویسندگان غربی از این تمدن در نوشته‌های آنان منعکس شده است. شهرهای بزرگ، معماری‌های زیبا و باعظمت، کشاورزی و سیستم‌های آبیاری پیشرفته، و... از جملهٔ این موارد است. حتی شکل ادارهٔ قبایل توسط سرخ‌پوستان به نحوی بوده که یکی از بنیانگذاران امریکا در نامه‌ای معروف، از این شیوه به عنوان شیوه‌ای عالی و کاربردی یاد می‌کند و آن را الگویی آرمانی برای تأسیس امریکا و نحوهٔ حکومت آن می‌داند.

حاکمان سرمایه‌دار ایالات متحد از طریق مبارزات خشونت‌بار علیه نیروهای ماقبل

---

1. Atahualpa

2. Ibid., vol. 7, p. 1011.

۳. دولاندلن، تاریخ جهان (از قرن شانزدهم تا عصر حاضر) ج ۲، ص ۴۸۶.

سرمایه‌داری به قلهٔ قدرت صعود کردند. این آشوب‌ها، اولین بار در طلوع تاریخ عصر جدید امریکا به وقوع پیوست؛ هنگامی که اروپای غربی موفق شد نیمکرهٔ غربی را اشغال کند و بر ساکنان بومی‌اش چیره شود. در هموار کردن راه برای برتری بورژوازی در این قاره، ریشه‌کن کردن سرخ‌پوستان نقش عظیمی ایفا کرد.[۱]

فاتحان اسپانیایی، مثل هرنان کورتز و فرانسیسکو پیزارو، قوم آزتک مکزیک و اینکای امریکای جنوبی را نابود کردند. آن‌ها اولین مستعمره‌نشین‌ها را در مناطقی که سرخ‌پوستان آن را اداره می‌کردند بنا کردند. سرخ‌پوستان متوجه ساکن شدن انگلیسی‌ها در سرزمینشان بودند، اما به آن‌ها حمله نکردند. در طول زمستان ۱۶۰۹ تا ۱۶۱۰ م انگلیسی‌ها کمبود غذای شدیدی را تجربه کردند که «دوران گرسنگی»[۲] نام گرفت. آن‌ها در جنگل‌ها به جست‌وجوی دانهٔ گیاهان و میوهٔ توت می‌پرداختند. حتی قبرها را می‌شکافتند تا جنازه‌ها را بخورند. از پانصد مستعمره‌نشین، شصت نفر زنده ماندند. برخی مهاجران فرار کردند و به سرخ‌پوستان پیوستند تا حداقل غذایی برای خوردن داشته باشند.

انگلیسی‌ها قادر به بهره‌کشی از سرخ‌پوستان و برده ساختن آن‌ها نبودند. از سوی دیگر، نمی‌توانستند با مسالمت در کنارشان به زندگی ادامه دهند. بنابراین تصمیم گرفتند آن‌ها را از صحنهٔ روزگار محو کنند. انگلیسی‌ها برای جنگ با آن‌ها از همان شیوه‌ای استفاده کردند که کورتز در مکزیک از آن بهره برده بود. آن‌ها برای وحشت دشمن به غیرنظامیان حمله کرده، خیمه‌های سرخ‌پوستان را به آتش کشیده، و مردم را، در حالی‌که برای فرار از آتش بیرون می‌آمدند، با شمشیر تکه‌تکه می‌کردند.

تا پیش از ورود اروپاییان، تعداد زیادی سرخپوست در سراسر قارهٔ امریکا زندگی می‌کردند. آن‌ها صدها فرهنگ قومی متفاوت و حدود دوهزار زبان مختلف داشتند. بسیاری از آن‌ها قبایل کوچ‌نشینی بودند که با شکار حیوانات و اندوختن غذا زندگی می‌کردند. دیگران نیز کشاورزان ماهری بودند که به صورت گروهی می‌زیستند. طبق رسوم طایفهٔ «ایروکیز»، که از نیرومندترین قبایل شمال شرق بودند، زمین به فرد تعلق نداشت، بلکه متعلق به تمامی افرادی بود که در آنجا با هم زندگی می‌کردند. افراد در دسترنج کشاورزی و شکار شراکت داشتند و غذا را نیز به صورت مشترک مصرف می‌کردند.

در اجتماع ایروکیز، زنان مهم و مورد احترام بودند و میان مرد و زن برابری وجود

---

۱. نوواک، نسل کشی سرخپوستان، ص ۱۷.

2. Starving Time

داشـــت. کودکان مستقل بار می‌آمدند. تنها قوم ایروکیز نبود که چنین قوانینی داشت؛ سایر اقوام نیز پیرو همین نوع زندگی بودند.

از این‌رو اروپاییان به سرزمینی خالی از سکنه وارد نشدند. آن‌ها به دنیایی قدم گذاشتند که بعضی از مناطق آن به اندازهٔ شهرهای اروپا پرجمعیت بود. سرخ‌پوستان، تاریخ، قوانین، و اشعار منحصربه‌فرد خود را داشتند. زندگی آن‌ها، در مقایسه با زندگی اروپاییان، در پرتو عدالت و برابری بیشتری سپری می‌شد. آیا پیشرفت بهانه‌ای کافی برای از میان بردن نسل آن‌ها بود؟ سرنوشـــت بومیان سرخپوســـت به ما یادآوری می‌کند که تاریخ چیزی فراتر از داستان سادهٔ فاتحان و رهبران است.[۱]

جنایات هولناک

بررســـی تاریخ امریکا و ماهیت بنیانگذاران آن نشـــان می‌دهد که پدران ایالات متحد، برای برپایی کشور جدید، نسل سرخ‌پوستان که صاحبان اصلی این سرزمین بودند را از بین بردند و هیچ‌گاه تا به امروز حقی ولو اندک برای زندگی آنان قائل نبوده‌اند.

با وجود آنکه بســـیاری از منابع تاریخی ســـپاهیان اســـتعمارگر سفیدپوســـت پیروز به این تعداد از خلق‌ها و ملت‌های سرخپوســـت نابودشـــده اعتراف می‌کنند، اما در عین حال پژوهش‌های تاریخی نشان می‌دهد که رقم ۴۰۰ قوم و خلق سرخپوست از بین‌رفته رقمی بســـیار اندک است، زیرا اقوام سرخپوست بسیاری به‌کلی از حافظهٔ انسان و اسناد تاریخی محو شده‌اند. در سال ۱۸۲۸ جان لوئیس برلاندیر، دانشمند زیست‌شناس فرانسوی، در سفر به تگزاس و انجام تحقیقات گســـترده به این نتیجه رســـید که از میان ۵۲ قوم سرخپوست، که ۱۵۰ ســـال پیش فرستادگان هیئت لاســـال آن‌ها را شناسایی کرده بودند، تنها چهار قوم زنده مانده‌اند و ۴۸ قوم به‌کلی نابود شده و از بین رفته‌اند و اثری از آن‌ها باقی نمانده است.

امروزه هولوکاســـت واشـــینگتن بر ویرانه‌های بازار شهر «نکن‌شتنکه»ی سرخ‌پوستان و روی اســـتخوان‌های قوم «کونری» برپا شده است. اســـتعمارگران انگلیسی در سال ۱۹۲۳ م، هنـــگام پیاده شـــدن در کنار رودخانهٔ پوتومـــاک، قوم کونری را در جریـــان جنگی برابر و شفاف قتل‌عام کردند. انگلیسی‌ها هنگام پیاده شدن در این منطقه ابتدا با سران قبایل و اقوام سرخپوســـت، از جمله چیسکیاک وارد مذاکره شدند. اســـتعمارگران سفیدپوست در آغاز گفت‌وگوها، چیســـکیاک و اطرافیانش را به نوشیدن شراب به نشانهٔ تداوم دوستی میان دو

---

۱. زین، رؤیای امریکایی، ص ۳۱.

ملت اروپایی و سرخپوست دعوت کردند. این بار نیز مثل همیشه شراب دوستانه مسموم بود و چیسکیاک پس از نوشیدن آن زیر پای مذاکره‌کنندگان سفیدپوست نقش زمین شد.

اگر روزی در اتوبان‌های شمارهٔ ۱۰۱ و ۲۸۰ سان‌فرانسیسکو رانندگی کنید در برابرتان تندیس بزرگی با ارتفاع ده متر نمایان می شود. مشت یکی از دستان این تندیس گره‌خورده و با انگشت سبابه‌ای مانند لولهٔ توپ قدیمی به سوی افق نشانه رفته است. این تندیس به شکل کاپوچینوی سرد و به نشانهٔ گرامیداشت یاد جونیرو سیرا، مسئول یکی از اردوگاه‌های مرگ سرخ‌پوستان در شمال کالیفرنیا، ساخته شده است. سیرا از شکنجه و به دار آویختن دسته‌جمعی قربانیان خود لذت می‌برد.

سفیدپوستان برای شکار سرخ‌پوستان سربازان مخصوصی را آموزش داده بودند. آن‌گونه که گاوچرانان برای شکار گاوهای وحشی تله‌های مخصوصی از سیم خاردار با زاویهٔ تند نصب می‌کردند و هرگونه راه فرار را در برابر گاوها می‌بستند، سفیدپوستان متمدن نیز برای شکار انسان‌های سرخپوست و بومی چنین تله‌هایی کار می‌گذاشتند و سپس آنان را در اماکن مخصوصی جمع‌آوری می‌کردند که بیشتر به محل نگهداری سگ‌های ولگرد شباهت داشت.

سرخ‌پوستان برای قضای حاجت تنها به صورت گروهی از آن خارج می‌شدند. چند هفته طول نمی‌کشید که این انسان‌های بینوا به علت بیماری و سوءتغذیه و کارهای طاقت‌فرسا جانشان را از دست می‌دادند.

به علت نیاز مردم سفیدپوست به نیروی انسانی ارزان‌قیمت برای بهره‌برداری از معادن غنی طلا، طرح ربودن کودکان سرخپوست و خریدوفروش آنان را به اجرا گذاشتند. سفیدپوستان، دختران جوان سرخپوست را برای خدمات چندمنظوره، از قبیل کار روزانه در مزارع و خوشگذرانی‌های شبانه، می‌ربودند. قدسیان اشغالگر در برابر اعتراض پدران و مادرانی که فرزندانشان ربوده شده بود آنان را عناصر آشوبگر، که شایستهٔ بدترین مجازات‌ها هستند، معرفی می‌کردند.

سفیدپوستان در هر مرحله از مراحل تصرف و اشغال سرزمین‌های گمنام و ناشناختهٔ جدید، برنامهٔ برده‌کشی، گرسنگی، کوچ اجباری، و تضعیفِ روحیهٔ سرخ‌پوستان را تکرار می‌کردند. ریچارد درینون در کتاب تحلیل‌گونهٔ خود، *نگهبان اردوهای نسل کشی*، اقدامات و رفتارهای نژادپرستانهٔ سفیدپوست‌ها را در اردوگاه‌های نسل‌کشی تجزیه و تحلیل و بررسی کرده و چنین نوشته است: «در سال ۱۸۷۰ ژنرال جرج کلارک بخش‌های وسیعی از

سرزمین‌های سرخ‌پوستان را، که امروزه ایالات اوهایو، ایندیانا، و ایلینوی نامیده می‌شوند، مورد حمله قرار داد. در این تهاجم افزون بر نابودی پانصد هکتار از مزارع ذرت، باغ‌های میوه و سبزیجات، اطراف شهرهای سرخپوست‌نشین «شیلیکوت» و «پیکا» نیز هموار شدند. در این شهرها قوم شاونی سکونت داشت».

ژنرال «آنتونی وین»، که دوست و دشمن او را سگ هار صدا می‌زدند،[۱] خاطراتش را از آن حمله چنین بیان می‌کند: «سه شبانه‌روز را در اطراف رودخانه مومی گذراندیم. در این مدت خانه‌ها و روستاها را بر سر سرخ‌پوستان خراب کردیم و مزارع ذرتشان را که تا افق گسترده بود از بین بردیم. همچنان که مزارع ذرت دیگری به طول پنجاه مایل را در اطراف رودخانه آتش زدیم».[۲]

زشت‌ترین جنایتی که استعمارگران سفیدپوست نسبت به سرخ‌پوستان مرتکب شدند آن بود که سرخ‌پوستانی را که برای آن‌ها خوراک و هدیه می‌آوردند به قتل می‌رساندند. بدتر از آن سرخ‌پوستان را فریبکارانه به مهمانی دعوت کرده و سپس در مسیر راهشان کمین می‌کردند و مهمانان خود را می‌کشتند.

اصرار جوان سرخپوست به انگلیسی‌ها برای رفتن به حمام برای رفع بوی تعفن آن‌ها

در کتابی که دربارهٔ سکوانتو نوشته شده و رابرت لویب در کتابی که دربارهٔ ماهیت زائران تألیف کرده و نیز فرانسیس جننگر در کتاب *یورش به امریکا*... هر سه نویسنده به این نتیجه رسیده‌اند که سکوانتو هنگام اسارتش به دست برده‌فروشان در انگلستان و اسپانیا به‌روشنی احساس کرده بود که اروپایی‌ها از نظافت و پاکیزگی بیزاری می‌جویند و به‌ندرت دیده شده که به حمام بروند و لباسشان را عوض کنند. همواره بوی تعفن و کثافت از وجودشان به مشام می‌رسیده و تلاش‌های او برای متقاعد کردن آنان به لزوم نظافت و پاکیزگی بیهوده بوده است.[۳]

---

۱. شاید او پدربزرگ هنرپیشهٔ معروف جان وین، بازیگر فیلم‌های وسترن، باشد.

2. Statistical Abstract of the U.S., 1995, *The National Data Book*, p. 85.

۳. از این دست مطالب دربارهٔ عدم نظافت اروپایی‌ها از زبان خودشان نیز وجود دارد؛ مثلاً نیچه در کتاب *مسیح دروغگو* به طور مشروح دربارهٔ ناپاکی اروپایی‌ها سخن گفته یا جی استالر در شمارهٔ ماه فوریهٔ مجلهٔ *اسمیت سونیان* در سال ۱۹۹۱، تاریخچهٔ نفرت اروپایی‌ها از صابون و مواد شوینده و درکل پاکیزگی را بیان کرده است. این نویسنده در مقاله‌اش اشاره می‌کند که روزی ملکه ایزابل به اطرافیان خود فخرفروشی می‌کرد که در عمر خود دو بار بدنش را شسته است؛ یک بار هنگام تولد و بار دیگر هنگام ازدواج!

رنگ زنان و کودکان ما با شنیدن نام تو زرد می‌شود

قوم سرخپوست سینیکا، جورج بوش واشینگتن، پیشوا و بنیانگذار جمهوری امریکا، را ویرانگر شهرها نامیدند، زیرا به دستور مستقیم او بود که ۲۸ شهر از ۳۰ شهر اصلی قوم سینیکا، ظرف مدت پنج سال به‌کلی ویران و با خاک یکسان شد. در پی این ویرانگری‌ها یکی از رهبران قوم اروکوا در دیدار با جورج واشینگتن به او گفت: «هنگامی که نام و یاد تو به میان می‌آید زنان ما از شدت ترس به پشت سر خود نگاه می‌کنند و رنگ چهرهٔ آنان زرد می‌شود ... کودکان از شنیدن نام تو از شدت ترس به گردن مادرانشان آویزان می‌شوند».[۱]

ریچارد درینون، که بخشی از کتابش را به بررسی رفتار و کردار رؤسای جمهوری پیشین امریکا اختصاص داده، در این باره می‌نویسد که همهٔ رئیسان و بنیانگذاران جمهوری امریکا در مسیر جورج واشینگتن گام برداشتند.

تامس جفرسون، پیام‌آور آزادی امریکا و تهیه‌کنندهٔ پیش‌نویس منشور استقلال این کشور، به وزیر دفاع خود دستور داد با سرخ‌پوستانی که در برابر امریکایی‌ها مقاومت می‌کنند با سلاح سرد از جمله تبر برخورد کند. جفرسون به آنان توصیه کرد که تبر را زمین نگذارند مگر اینکه مطمئن شوند که نسل آنان را از بین برده‌اند یا به آن سوی رودخانهٔ میسی‌سیپی کوچ داده باشند. «آری ... ممکن است افرادی ما را به قتل برسانند، اما آنان را روی زمین باقی نخواهیم گذاشت. ما ناچاریم این موجودات وحشی را به قتل برسانیم و یا همانند حیوانات وحشی به جنگل‌ها فراری دهیم».

درنیون در کتابش می‌نویسد: «انگلیسی‌ها در بیشتر جنگ‌های خود با سرخ‌پوستان، مرتکب جنایت پوست‌کنی می‌شدند».[۲]

«جان سوگدن» در کتابش آورده که اندرو جکسون، از رئیسان جمهوری پیشین امریکا که اسکناس بیست‌دلاری با عکس او مزین شده، به مثله کردن پیکر سرخ‌پوستان و بریدن سر آنان عشق می‌ورزید. جکسون برای شمارش تعداد کشته‌شدگان سرخپوست دستور داده بود بینی و گوش بریدهٔ آنان را بشمارند. او به گونه‌ای به کشتار سرخ‌پوستان اظهار علاقه می‌کرد که روزی به دستور او مراسم جشن مثله کردن پیکر هشتصد سرخپوست را برپا کردند. سربازان سفیدپوست تا آنجا که می‌توانستند پوست بدن سرخ‌پوستان را نیز می‌کندند تا پس از دباغی از آنان برای اسب‌ها ریسمان ببافند.

---

1. ibid., p. 87.

2. Dernion, *Facing West*, p. 63.

روایت سه سرباز امریکایی از سه جنایت هولناک

سربازی به نام آشبری بیرد که در این جنایت شرکت داشت در برابر کنگره چنین گواهی داده است: «تعداد قربانیان این حادثه حدود چهارصد تا پانصد نفر بود. پوست از سر همهٔ کشته‌شدگان کنده شده بود. زن سرخپوستی را دیدم که به او تجاوز کرده بودند. پیکرها را تکه‌تکه کردند و جمجمه‌ها را شکافتند. من با اطمینان می‌گویم سربازان پس از اینکه سرخ‌پوستان را کشتند با تیراندازی جمجمهٔ آنان را نیز خرد کردند».

سروان لوسیان پالمر نیز که شاهد قتل‌عام سرخ‌پوستان بوده چنین گواهی می‌دهد: «پوست از سر همهٔ زنان و مردان سرخپوست مقتول کندند. سربازان برای دزدیدن انگشتر زنان انگشتان آنان را بریده بودند. من با چشم خود پیکرهایی را دیدم که اعضای تناسلی‌شان هم قطع شده بود».

دیوید لودرباک، فرمانده اسب‌سواران ارتش امریکا، که در آفرینش این جنایت شرکت داشت، چنین گواهی داده است: «با شیوهٔ وحشتناکی پیکرهای زنان و کودکان را مثله کرده بودند. من فقط هشت پیکر را دیدم. جرئت دیدن پیکرهای بیشتر را نداشتم، زیرا بیشتر این پیکرها تکه‌تکه و پوست از سر آن‌ها کنده شده بود. واقعاً صحنهٔ دلخراشی بود. سرگذشت وایت انتلوپ [آهوی سفید]، یکی از رهبران سرخپوست، بهتر از دیگران نبود. سربازان، بینی، گوش، و اعضای تناسلی او را قطع کرده بودند».[1]

در کنار این عوامل، درگیری قبایل سرخپوست با یکدیگر نیز باعث از بین رفتن آن‌ها می‌شد. پراکندگی سرخ‌پوستان در صدها واحد کوچک قبیله‌ای و پخش شدنِ آهسته اما مداوم آن‌ها در سراسر جهان غرب، ناشی از توانایی اقتصاد بوته‌چینی و شکار بود که نمی‌توانست معاش عده‌ای کثیر را در یک منطقهٔ محدود تأمین کند. همین امر نیز دلیل اصلی جنگ میان قبایل همسایه و دفاع سرسخت از شکارگاه‌ها و مناطق ماهی‌گیری‌شان در مقابل متجاوزان بود. هک ولدر گزارش می‌کند که سرخ‌پوستان گوش‌ها و بینی هر شخصی را که در حریم خود می‌یافتند می‌بریدند و او را نزد رئیس قبیله‌اش می‌فرستادند تا به او بگوید که دفعهٔ بعد پوست سرش را خواهند کند.

شرایط جدید، هم باعث درگیری‌های خونین میان قبایل رقیب و هم با سفیدپوستان شد که به دلایل خاص خودشان درصدد بودند شکارگاه‌ها را تصاحب کنند. سلاح گرم ثابت کرد که هم در تجارت و هم در جنگ، حرفه‌هایی که همیشه نمی‌توان تفاوتشان را از

---

۱. لافارکو، تکامل مالکیت، ص ۳۷.

یکدیگر تمیز داد، نقشی تعیین‌کننده دارد. سرخ‌پوستان نه می‌توانستند اسلحه تولید کنند و نه آن را تعمیر نمایند یا دینامیت بسازند. آن‌ها مجبور بودند بر سر این‌ها و ابزارهای حیاتی دیگر تولید و تخریب، که زندگی‌شان به آن‌ها وابسته شده بود، با سفیدپوستان چانه بزنند.

این شرایط باعث شد که سرخ‌پوستان محتاج مروت صاحبان فرهنگ بالاتر شوند، که اصلاً مروتی نسبت به آن‌ها روا نداشتند. درنتیجه سرخ‌پوستان هم قربانی امراض و فسادهای تمدن، نظیر الکلیسم و فحشا، شدند و هم محتاج چیزهای خوبی شدند که از اروپایی‌ها دریافت کردند. آن‌ها از طریق تجارت پوست به گرداب رقابت‌های بازرگانی و جنگ‌های میان‌قبیله‌ای و بین‌المللی کشیده شدند؛ جنگ‌هایی که آنان را به سوی نابودی سوق داد.

انواع قبایل سرخپوست سعی کردند در مقابل پیشروی مستعمره‌نشینان، به‌وسیلهٔ ایجاد کنفدراسیون قبایل و یا همسو شدن با این یا آن قدرت بزرگ، از خود و از شکارگاه‌هایشان دفاع کنند. آن‌ها با فرانسوی‌ها علیه انگلیسی‌ها، با انگلیسی‌ها علیه فرانسوی‌ها، با اسپانیایی‌ها علیه انگلیسی‌ها، و با پادشاه انگلستان علیه وطن‌پرستان امریکا پیمان اتحاد بستند. بعدها برخی از قبایل جنوبی در جنگ داخلی امریکا، علیه نیروهای متحد، به نیروهای فدراتیو (برده‌داران) متصل شدند.

گرچه سرخ‌پوستان با شجاعتی بی‌همتا و با سماجتی بی‌نظیر جنگیدند، اما نه ازخودگذشتگی‌های قهرمانانه توانست آن‌ها را نجات دهد و نه اتحادهای نابرابر و ناپایدار. تعداد سرخ‌پوستان اندک بود و سازمان نداشتند و مهم‌تر از همه اینکه فاقد توان تولیدی لازم برای پیشبرد یک جنگ مستمر بودند. آن‌ها مجبور بودند عملیات خود را محدود سازند و به یورش‌های مرزی و اعزام گروه‌های ضربت اکتفا کنند و غالباً مجبور می شدند به دلیل گرسنگی در فصل زمستان و کمبود اسلحه و مهمات کوتاه بیایند. خواه به صورت فردی و خواه به صورت جمعی، حداکثر کاری که از دست بومیان بر می‌آمد به تعویق انداختن پیشروی‌های حریفان سفیدپوستشان بود.[1]

در این میان فرانسویان در قیاس با انگلیسی‌ها، روابط به مراتب سازگارتری با سرخ‌پوستان داشتند. علت آن بود که مهاجمان فرانسوی، برخلاف مستعمره‌نشینان انگلیسی، در هیچ مورد خواستار تسلط بر سرزمین سرخ‌پوستان نشدند.[2] اما در کل اروپاییان از بومیان استفادهٔ ابزاری می‌کردند. از این برده‌های قراردادی تا سر حد مرگ کار می‌کشیدند. وضع

---

۱. نوواک، نسل کشی سرخپوستان، ص ۳۵.

۲. دهشیار، روایت و نقد تاریخ امریکا، ج ۱، ص ۲۸۵.

زندگی سرخ‌پوستان آنقدر اسفناک بود که دست به خودکشی‌های دسته‌جمعی می‌زدند، نوزادان را دسته‌جمعی می‌کشتند، دسته‌جمعی از روابط جنسی حذر می‌کردند تا بچه‌ای در آن شرایط وحشتناک متولد نشود. در پی خواستهٔ مرگ، بیماری‌های همه‌گیرِ مرگ‌آور سرازیر شد. کشتار و فلاکت، از حد دوران سفاک‌ترین مستبدان تاریخ ماقبل از آن فراتر رفت و بعد از آن نیز هنوز به چنان حدی نرسیده است.[۱]

تاریخ سرخ‌پوستان عبارت است از یک عقب‌نشینی طولانی در پهنای این قاره زیر حملهٔ بی‌امان فاتحان. با این همه جنایات، این حقیقت تلخ پایان ماجرا نبود. با وجود تخریب گذشتهٔ این مردمان، بومیان موفق شدند از راه‌های گوناگون، تاریخ خود را زنده نگه دارند. این تاریخ در نام مکان‌ها، آوازها، داستان‌های خانوادگی، اسطوره‌ها، و آداب و رسوم، هستی خود را نشان می‌دهد. همچنین تاریخ امریکای باستان در اشیای بسیار کهن، که امروزه در مجموعه‌های خصوصی یا در موزه‌های بزرگ سراسر جهان نگهداری می‌شوند، کماکان زنده و پابرجاست.[۲]

---

۱. کالی‌یر، سرخ‌پوستان قارهٔ امریکا، ص ۵۷.

۲. محمدپناه، اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۷۳.

فصل دوم
نخستین کاشفان

مقدمه

هرچند در تاریخ این گونه مشهور شده که کریستف کلمب کاشف این قارهٔ جدید است، اما دلایل و مستنداتی دال بر کشف این سرزمین در اولین مرتبه توسط مسلمانان و سرخپوستان موجود است.

ما در این قسمت از تحقیق، در بخش اول به مستندات اندک دال بر کشف این سرزمین توسط مسلمانان پرداخته، بعد از آن در بخش دوم به موضوع کشف قاره توسط سرخپوستان و سپس در بخش سوم به کشف این سرزمین توسط کریستف کلمب یهودی‌مسلک، که در فیلم‌ها و کتاب‌های متعدد وی را به عنوان یک مسیونر[1] مسیحی معرفی کرده‌اند، می‌پردازیم.

بخش اول

حکایت اسلام در امریکا قطعاً پیش از فتح این قاره به دست قدرت‌های مسیحی اروپایی، که در پی کشف این سرزمین توسط کریستف کلمب به آن‌جا رفتند، آغاز شده است. گزارش شریف ادریسی[2] در سدهٔ دوازدهم میلادی گویایِ دلیلی است قوی بر این مدعا

۱. تجار روحانی مسیحی که به قصد تبلیغات مذهبی در پوشش تجارت وارد مناطق استعماری می‌شدند.

۲. ادریسی (۴۹۳ -۵۶۰ ق / ۱۱۰۰ - ۱۱۶۶م)، جغرافی‌دان مسلمان و نقشه‌نگار قرون وسطا، در ستبهٔ مراکش زاده شد، در قرطبه تحصیل کرد و برای پادشاه سیسیل جهان‌نمایی از نقره ساخت. همچنین برای او کتابی در علم جغرافیا، به نام نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، تألیف کرد.

که مسلمانان اندولسی مدت‌ها پیش از کلمبوس قارهٔ امریکا را دیده‌اند. علاوه بر این شواهدی قطعی از دیدارهای مسلمانان از قلمرو پادشاهی افریقای باختری از کارائیب در دست است؛ و بالاخره این حقیقت معلوم شده که دریانوردان مسلمان اندولسی، که دریاهای آزاد را بهتر می‌شناخته‌اند، هدایت مکتشفان پرتغالی و اسپانیایی را بر عهده داشته‌اند. برخی از مکتشفان خود از موریسکوس‌ها، یعنی از مسلمانان اسپانیایی، بودند که ایمان خود را مخفی نگاه می‌داشتند. همچنین می‌دانیم مسلمانان مهاجر اندولسی ساکن رباط و سالا، در مراکش، جنگی را بر ضد کشتی‌های اسپانیایی و پرتغالی در ساحل کارائیب در اقیانوس اطلس رهبری کرده‌اند.[۱] اینکه در برخی نوشته‌ها این نظریه مطرح شده است که مسلمانان توانسته‌اند به این قاره دست یابند[۲] و اینکه روایت کرده‌اند گوشت بز جزایر کارائیب تلخ است مرتبط به این ماجراست.[۳] با این حال ردپای تشکیل جوامع مسلمانان فعلی امریکا را می‌توان در سه موج مهاجرت پیدا کرد؛ ابتدا خیزابهٔ اروپاییان، سپس موج افریقایی، و آخر آسیایی.

مهاجرت مسلمانان اروپا به امریکا با کشف کلمبوس هم‌زمان شد. درواقع این کشف در سال ۱۴۹۲میلادی با سقوط غرناطه (گرانادا) به دست نیروهای مسیحی مصادف گردید. چند سال بعد کاردینال زیسنروس[۴]، رهبر کلیسای کاتولیک اسپانیا، کیش خود را به‌اجبار بر میلیون‌ها مسلمان اسپانیا تحمیل کرد. آن دسته که وطن را ترک نکردند ایمان اسلامی خود را مخفی نگاه داشتند. هزاران تن از این موریسکوس‌ها در سدهٔ شانزدهم همراه ارتش‌های استعمارگر اسپانیایی و پرتغالی به امریکا مهاجرت کردند و در این قارهٔ جدید، اسلام خود را آشکار نمودند و حتی سعی کردند سرخپوستان غربی امریکا[۵] را به دین اسلام درآورند. دادگاه‌های تفتیش عقاید کاتولیک، هم اسپانیایی و هم پرتغالی، به تعقیب آنان پرداختند و هزاران نفر را به اتهام «ارتداد» زنده در آتش سوزاندند. رودریگو دلوپ، یار کلمب و

---

۱. کتانی، اقلیت‌های مسلمان در جهان امروز، ص ۲۳۱.

۲. لطفی، تاریخ تحولات اروپا در قرون جدید، ص ۸۸.

۳. بورستین، کاشفان، ص ۳۱۶.

۴. Cisneros، یا کاردینال فرانچسکو خیمنزد زیسنروس، به سال ۱۴۳۶ در اسپانیا و در خانواده‌ای فقیر متولد شد. در رُم تحصیل کرد. مبتکر اصلاح مذهبی سدهٔ شانزدهم در اسپانیاست که آن را با سرکوب مسلمانان توأم ساخت. مدتی نیز صدراعظم دربار کاستیل (پادشاهی کاستیل؛ به اسپانیایی Reino de Castilla) گردید که یکی از پادشاهی‌های قرون وسطا در شبه‌جزیرهٔ ایبری بود. این پادشاهی به عنوان یک واحد مستقل در قرن نهم میلادی پدیدار شد و بیش از یک‌چهارم وسعت شبه‌جزیرهٔ اسپانیا را در بر می‌گرفت. نام کاستیل به معنای سرزمین قلعه‌ها آمده است و در متون اسلامی این نام را به صورت قشتالا می‌نوشتند.

5. West Indian

استوانیکو دُ آزمور[1]، ژنرال اسپانیایی و فاتح آریزونا، از این زمره بودند. از این مهاجران تنها آثاری بر جای مانده است؛ با این همه برخی از تازه‌گرویده‌های مسلمان در مکزیک و آرژانتین و برزیل خویشتن را از اخلاف این نخستین مسلمانان می‌شمارند.

بلافاصله پس از آنکه اولین موج مهاجران در اشک و خون از میان رفت موج تازه آغاز شد. این بار از افریقا و در شرایطی انجام پذیرفت که دست‌کمی از حالت اندوهبار نخست نداشت. اروپاییان، پس از آنکه جمعیت‌های بومی قارهٔ جدید را منهدم ساختند، برای جبران کمبود نیروی انسانی در مستعمرات «دنیای جدید»، افریقایی‌های آزاد را به بردگی کشاندند. این جابه‌جایی جمعیت در سدهٔ هفدهم شروع شد و تا سدهٔ نوزدهم به طول انجامید. بخش عمده‌ای از برده‌ها مسلمان بودند. آن‌ها تلاش کردند به هر وسیله، از جمله بعضاً با مبارزهٔ مسلحانه، دیانت خود را محفوظ نگاه دارند. از جملهٔ این عصیان‌ها باید از شورش ماکندال در سال ۱۷۵۸ در هائیتی یاد کرد. این رهبر مسلمان، پس از شکست به دست نیروهای استعمارگر فرانسوی، زنده به آتش سپرده شد. حتی مسلمانان افریقایی ساکن برزیل در سال ۱۸۳۰ موفق به تأسیس دولتی اسلامی شدند که پس از چهار سال در میان دریایی از خون منهدم گردید. به سبب ایذای سرسختانهٔ مسلمانان، که شامل مضمحل کردن همهٔ خانواده‌ها می‌شد، چیزی به اضمحلال اسلام در میان سیاهان امریکا باقی نماند. با این همه درمجموع، رویدادها روندی غیرمنتظره یافته است و افریقاییان به صورت دسته‌جمعی رجعت به اسلام را آغاز کرده‌اند.

موج سوم در سال ۱۸۳۰ و از آسیا شروع شد. درحقیقت بریتانیایی‌ها و هلندی‌ها، مهاجرت اجباری از هند و جاوه را به منظور انجام «کار وابسته» با برده‌داری عوض کردند. این خود تقریباً نوعی برده‌داری پنهان به شمار می‌رفت. ریشهٔ اسلام در میان نوادگان این دسته از مهاجران محکم باقی ماند. تا اواخر سدهٔ نوزدهم، موجی از مهاجران سوریهٔ بزرگ[2] به این قاره روان شد که تا امروز ادامه دارد. در سدهٔ بیستم مهاجران مسلمان از تمام گوشه‌وکنار جهان، خاصه از آسیا و اروپای خاوری، به امریکا وارد شدند.

طی کردن اقیانوس اطلس و نیز اقیانوس آرام توسط مسلمانان، مدت‌ها پیش از رسیدن کلمب به دنیای جدید، تقریباً قطعی است، اما این اقدام هَیچ اثر پایداری از خود به جا نگذاشته است. موریسکوس‌های اسپانیا در سدهٔ شانزدهم همراه قوای این کشور به ناحیهٔ

1. Wstevanico de Azemor

۲. اکنون شامل سوریه، لبنان، فلسطین، و اردن است.

نیومکزیکو و آریزونا وارد شدند. مشهورترین آنان استوانیکود آزمور، سردار اسپانیایی، است که نام مسلمانی‌اش نامعلوم است. این نخستین مسلمانان نتوانستند اسلام را به اخلاف خود منتقل کنند. در همین ایام است که نصرالدین، شاهزادهٔ مصری، در سرزمینی که اکنون ایالت نیویورک را تشکیل می‌دهد به قبیلهٔ موهاک پیوست و در میان آنان به موقعیت برجسته‌ای دست یافت.

در سال ۱۶۱۹ برده‌داری در سرزمینی آغاز شد که بعدها ایالات متحده را تشکیل داد. صدها هزار نفر از افریقا در هولناک‌ترین شرایط با کشتی و از طریق اقیانوس اطلس حمل و به این کشور آورده شدند. بسیاری از اینان مسلمانانی بودند که می‌توان ردپای آن‌ها را در طول تمامی تاریخ امریکا یافت؛ مثلاً در سال ۱۷۹۰ در ایالت جنوبی کارولینا، محاکمهٔ تعدادی از مورهای تابع امپراتور مراکش بر اساس قوانین جاری برگزار شد. در همین ایام، در جنوب بر سر حق عبادت کاتولیک‌ها، یهودی‌ها، و محمدی‌ها بحث و جدلی درگرفت. اسامی اسلامی نظیر «بن‌علی» را می‌توان در میان اسامی کسانی یافت که در سدهٔ نوزدهم در کنار طرفداران «ائتلافیه» در جنگ داخلی (انفصال) شرکت جستند. آلکس هیلی در اثر خود، ریشه‌ها، به توصیف شرایطی پرداخته که مسلمانان افریقا را به امریکا آورده‌اند و در آن چگونگی زدودن شخصیت و مذهب آن‌ها را بیان می‌کند و ریشهٔ نژادی خود را در میان مسلمانان گامبیا می‌جوید.[۱]

اسلام هیچ‌گاه در قلوب امریکایی‌های افریقایی‌الاصل کاملاً از میان نرفت و اکنون به نحو بارزی در حال رجعت است. مهاجرت مسلمانان آسیایی به ایالات متحده در سال ۱۸۵۵، زمانی که حاج‌علی نامی از سوریه به ماوراءبحار آورده شد تا پرورش شتر را در آریزونا متداول کند، آغاز شد. از آن پس جریان پیوسته‌ای از مهاجران سوریهٔ بزرگ در پی او جاری شد که تا امروز نیز ادامه دارد. بسیاری از اخلاف نخستین مهاجران، به زیان اسلام به‌کلی از دست رفتند و در میان اکثریت مستحیل شدند.[۲]

بخش دوم

امریکا قبل از کریستف کلمب کشف شد

منظور هنگامی است که اریک سرخپوست[۳] با همراهانش به قصد به‌دست آوردن غنایم در وینلند از کشتی پیاده شدند.

---

۱. هیلی، ریشه‌ها، ص ۱۴.

۲. کتانی، اقلیت‌های مسلمان در جهان امروز، صص ۲۳۱ ـ ۲۳۶.

۳. Erik le Rouge: اریک سرخپوست نام رئیس افراد نروژی بود که در قرن دهم میلادی گروئنلند را کشف کردند.

چند دهه پیش، مکتشفان در ارض جدید[1] آثار تغییر مکان یک دسته نورماندی را کشف کردند که مطالعات و آزمایش‌های زمین‌شناسی دربارهٔ کربن ۱۴ (ایزوتوپ) قدمت آن را تا حدود هزار سال پیش رساند. دانشگاه ییل[2] سال گذشته، برای اثبات صحت این مدعا بعد از هشت سال مطالعه و تجسس مداوم، نقشه‌ای را که منتسب به دزدان دریایی بود و خط سیر و گشت‌وگذار آن‌ها را در دریا و خشکی نشان می‌داد منتشر کرد. این نقشه حاکی از آن بود که دزدان دریایی اسکاندیناوی، که از قرن یازده و یا دوازده اروپا را عرصهٔ تاخت‌وتاز خود قرار داده بودند، به کشف قسمتی از سواحل امریکای شمالی در حدود سال هزار میلادی، یعنی پانصد سال قبل از کشف کریستف کلمب، نایل آمده و بی‌آنکه به موقعیت و کم‌وکیف قارهٔ جدید واقف باشند آن را کشف کرده بودند.

به دنبال این امر، پژوهندگان دیگر نیز موضوع را از جهات مختلف اقلیم‌شناسی، باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، و حیوان‌شناسی مورد مطالعه و تحقیق قرار دادند. در سال ۹۸۱ میلادی در خلیج کوچکی، که به وسیلهٔ تنگه‌ای باریک به دریا اتصال داشت، یک کشتی دور از ساحل لنگر انداخته بود. این تنگهٔ کوهستانی محصور در دریا بریدا[3] نامیده می‌شد.

بدین ترتیب سفر دریایی اریک رودا، که به اریک سرخپوست معروف بود، آغاز شد. وی در نظر داشت با دسته‌ای از دزدان ایسلندی به سوی مغرب حرکت کند و خود را به سواحل نامعلوم امریکای شمالی برساند. اریک در ابتدا قصد کشف سرزمین‌های تازه را نداشت، بلکه می‌خواست از ایسلند بگریزد، زیرا به سبب کشتن دو نفر از همسایگانش در سن بیست سالگی در سال ۹۷۰ میلادی تبعید شده بود. طبق قانون ایسلند، هر کس به سه سال تبعید محکوم می‌شد فردی مهدورالدم به حساب می‌آمد و هر کس حق داشت کسی را که از اجرای چنین حکمی سرپیچی کرده به قتل برساند. این‌ها و مسائل دیگر به‌ناچار دست به هم داده و موجبات تبعیدش را فراهم ساخت.

اریک به سوی سرزمین کاملاً ناشناخته‌ای نمی‌رفت، زیرا در این عصر حتی سرزمین‌هایی که در طرف مغرب ایسلند قرار داشتند غیرمکشوف و ناشناخته نبودند. مردمی که نورماندها آن‌ها را وست‌منی[4]، یعنی مغرب‌زمینی‌ها، می‌نامیدند و سلت و پیکت‌ها[5]ی ایرلند و اهالی «اکوس» قدیم، که نورماندها آن‌ها را از ایسلند رانده بودند، دسته‌دسته در کنار خلیج‌هایی

---

1. Terre Neuve 2. Yale 3. Breidha 4. West Manni

۵. اکوس قسمت شمالی انگلستان است و پیکت‌ها به علت آنکه بدن‌هاشان را خالکوبی می‌کردند بدین نام مشهور بودند.

که در طول دریا و کنار سواحل جنوب غربی گروئنلند[1] قرار داشت و نیز در کشورهایی که آن‌ها را ایرلند بزرگ[2] می‌نامیدند مستقر شده بودند.

اریک به دنبال غارت و چپاول مغرب‌زمینی‌ها به این سفر آمده بود. او در طول ساحل و کرانهٔ غربی گروئنلند به راه افتاد تا به کوهستان عظیمی رسید. این کوهستان رفیع در ۸۰۰ کیلومتری شمال موضعی قرارَ داشت که ما آن را امروز دماغهٔ فرول[3] می‌نامیم. تعدادی از همراهان اریک بر فراز این کوه رفتند و از آن بالا به سمت مغرب نگاه انداختند و فریاد زدند در سمت مغرب خشکی است.

قسمت بسیار باریک تنگهٔ دیویس[4]، که ۳۲۰ کیلومتر عرض دارد، بین قلهٔ بسیار برجستهٔ گروئنلند غربی با ارتفاع ۲۲۲۵ و قلهٔ سرزمین بافن[5] با ارتفاع ۲۱۶۰متر قرار دارد. از این‌رو اریک مصمم شد جهت غربی را در پیش گیرد. آن‌ها درنهایت در پای سواحل بلند شبه جزیرهٔ کامبرلند[6] در سرزمین بافن از کشتی پیاده شدند.

آن زمان این موضوع را هیچ کس نمی‌دانست ولی اریک و دارودسته‌اش اولین اروپاییانی بودند که تاریخ، آمدن آن‌ها را به سرزمینی که درحقیقت قسمتی از امریکای شمالی محسوب می‌شد در صفحات خود ثبت کرد و آن را باید مبدأ کشف امریکا به شمار آورد. این جریان در سال ۹۸۲ میلادی، یعنی ۵۱۰ سال قبل از آنکه کریستف کلمب جزیره‌اش را در دریای کارائیب مشاهده کند و به کشف امریکا نایل آید، اتفاق افتاد.

ساحل سرزمین بافن خلاف‌انتظار و گول‌زننده بود، زیرا از دور خوش می‌نمود و حال آنکه آنجا بر اثر آب‌های قطبی جریان آب کانادایی کاملاً سرد بوده و هیچ کشاورزی و سکنه‌ای نبود که اریک و همراهانش به غارت آن بپردازند. اریک پس از گذراندن یک تابستان، که به شکار حیوانات در آنجا پرداخت، به گروئنلند بازگشت تا آخرین ماه‌های تبعیدش را در آنجا بگذراند. در بهار سال ۹۸۴ میلادی از راه جنوب گروئنلند به سوی ایسلند به راه افتاد. اریک کشتی خود را با کالاهای گران‌قیمت، نظیر عاج، پوست‌های قیمتی، روغن‌های حیوانی، چرم، و ... انباشته بود. او بر این باور بود که دسته‌ای از دزدان دریایی قوی و ماهر را مجهز سازد و آن‌ها را در گروئنلند جنوبی مستقر نماید و سلطنتی رؤیایی و باشکوه به وجود آورد و خود فرمانروای مطلق آنان گردد. اریک به محض بازگشت، به تجهیز رعایایی برای حکومت آیندهٔ خود پرداخت. او با زیرکی خاصی ابتدا

---

1. Groendland
2. Irland Mikkla
3. Farewell
4. Davis
5. Baffin
6. Cumberland

قلمرو سلطنت خود را گروئنلند، یعنی سرزمین سبز[1]، نامید. این نام باعث شد که افراد بسیاری داوطلبانه به آن سرزمین کشیده شوند. در ماه‌های اول سال ۹۸۵ در تمام ایسلند غربی هیجانی برانگیخته بود؛ کشاورزان زمین‌هایشان را می‌فروختند و باروبنه و گله‌هایشان را به سوی سواحل تنگهٔ بریدا می‌بردند تا دسته‌دسته به سوی مقصد حرکت کنند. در ماه ژوئن، که فصل مساعدی برای دریانوردی بود، ۳۵ کشتی پر از حیوانات اهلی و هزاران زن و مرد، راهی سواحل جنوبی گروئنلند شدند.

در این زمان، حادثهٔ دیگری رخ داد که در سرنوشت مغرب‌زمینی‌ها تأثیر زیادی داشته است و آن پهلو گرفتن یک کشتی تجاری در جزیرهٔ ایسلند بود که در سال ۹۸۵ از نروژ به راه افتاده بود. فرماندهی این کشتی با شخصی به نام بجارنی هرجلفسون[2] بود که به همراه پدرش هرجلف، در ایسلند نمایندگی تجاری و دریایی را در تملک داشت. او بین ایسلند و نروژ به تجارت می‌پرداخت. بجارنی در یکی از سفرهایش شنید که پدرش با اریک سرخپوست به کشتی نشسته تا به گروئنلند حرکت کند و در آنجا نیز مؤسسه‌ای تجاری تأسیس نماید و سفارش کرده که پسرش نیز به وی ملحق شود. بجارنی هم به دنبال پدر حرکت کرد. او وقتی به نزدیکی سواحل جنوبی گروئنلند رسید باد شدیدی از سمت شمال شرقی شروع به وزیدن کرد و کشتی او را دستخوش طوفان کرد. بعد از این طوفان سهمگین آن‌ها متوجه خشکی در سمت مغرب شدند و به شادی پرداختند، اما این سرزمین گروئنلند نبود، بلکه ساحل شرقی جزیرهٔ بسیار بزرگی بود که امروزه «ارض جدید» یا امریکا نامیده می‌شود. وقتی بجارنی به ساحل نزدیک شد سرزمینی پوشیده از جنگل‌های انبوه دید.

و از آنجا که کاشف نبود و به قصد اکتشاف سرزمین تازه‌ای به آنجا نرفته بود در آن سرزمین درنگ نکرد و ستارهٔ قطبی را هدف حرکت خود قرار داد و کشتی را به سوی شمال در حرکت آورد. او در کناره‌های سواحل ارض جدید به سوی شمال پیش رفت و کرانه‌های سرزمین لابرادور را دور زد و به حرکت خود ادامه داد. در نهایت پس از رسیدن به خط‌العرض مستعمرهٔ گروئنلند، حرکت کشتیَ را تغییر داد و به محل استقرار پدرش رسید.

---

۱. می‌دانیم که گروئنلند قبل از اریک چنین نامی نداشته است.

2. Bjarni Herjolfsson

در ده سال بعد اهالی گروئنلند دربارهٔ این اکتشاف سهل‌انگاری کردند، زیرا اریک سرخپوست راضی نمی‌شد بین او و قلمرو حکومتش حایل شود و او را از به‌دست آوردن منافع بازدارد.

نقص بزرگ گروئنلند برای پیشرفت، فقدان جنگل بود. آن‌ها ابتدا از چوب‌های شناور بر روی آب استفاده می‌کردند، امّا بعد به یاد کشف بجارنی افتادند که در هنگام سفرش به سرزمینی با جنگل‌های انبوه رسیده بود. در سال ۹۹۵ میلادی، لیف[1]، فرزند ارشد اریک، محرمانه با بجارنی توافق کرد تا با یکدیگر به آن سرزمین ناشناخته سفر کنند و از جنگل‌های آن مال‌التجاره‌ای سودمند به گروئنلند حمل کنند.

بعد از پنج روز دریانوردی، در ارض جدید و در خلیج تری‌نیته[2] لنگر انداختند. آن‌ها در اندک مدتی کشتی خود را از چوب‌های درخت قان و کاج و انگورهای خشکیده (کشمش و مویز). انبار کردند و این سرزمین را به علت کثرت تاک‌های انگور، تاکستان[3] نامیدند. در سال ۱۰۰۳ میلادی شخص دیگری وارد صحنهٔ عمل شد. این شخص کارلزفین تارفین[4]، تاجر ایسلندی بود. او با دو کشتی از همراهانش به آن سرزمین قدم نهاد.

لیف فرزند اریک، به دلیل قدرت روزافزونش قلمرو پدر را تهدید می‌کرد. اریک برای اینکه قدرتش را حفظ کند به تارفین پیشنهاد کرد که با همراهانش تاکستان را تصرف کند. او نیز با همراهانش به سمت مغرب حرکت کرد و به سرزمین بافن رسید. آن‌گاه در امتداد سواحل لابرادور به سوی جنوب حرکت کرد.

دریانوردان در آخر تابستان به تنگهٔ بل‌آی[5] رسیدند و برای گذراندن زمستان در مجاورت خلیج اپاوس[6] لنگر انداختند.

تازه‌واردان به این سرزمین، پس از سه سال باز هم نتوانستند منطقهٔ تاکستان را بیابند و درنتیجه بنای جنگ با اسکیموهای دورست[7] و هندی‌ها را بیوتاک[8] گذاشتند، اما در جنگ با آن‌ها پیروز نشدند. بعدها کسانی که از آن‌ها باقی ماندند توانستند به گروئنلند بازگردند.

آنچه از این کوشش نتیجه شد آن بود که نورماندها اولین دسته از استعمارگران بودند که برای به دست آوردن مستعمره‌ای در امریکای شمالی به چنین اقدامات خطرناکی دست یازیدند و درحقیقت به کشف امریکا نایل آمدند. در مدت پنج قرن بعد از استقرار در گروئنلند مرتباً برای حمل مال‌التجاره و به‌خصوص وارد کردن چوب‌های جنگلی،

---

1. Leif
2. Baie de la Trinite
3. Vinland
4. Karlsefin Thorfinn
5. Belle-Isle
6. Epaves
7. Dorset
8. Beothuk

کشــتی‌های خود را به لابرادور می‌فرســتادند؛ همچنان‌که برای شکار در تنگهٔ هادسون[1] و خلیج اونگاوا[2] پیوسته به آن سامان رفت‌وآمد می‌کردند.

اطلاعاتــی که اریک و همراهــان و معاصرانش دربارهٔ راه‌هــای دریایی مغرب‌زمین و سرزمین‌های جدید به دست داده‌اند هنوز از میان نرفته و فراموش نشده است و حتی این اطلاعات بین طبقهٔ دریانوردان دهان‌به‌دهان و سینه‌به‌سینه نقل و منتشر شد.

کریستف کلمب نیز بدون شک از این اطلاعات بهره‌مند شده است، زیرا قبل از آنکه راه اقیانوس را در پیش گیرد و به طرف مغرب رهسـپار شــود به ایسلند رفته و دربارهٔ راه‌های دریایی کســب اطلاعاتی کرده و از ســرزمین‌های جدید با خبر شده بود. کریستف کلمب می‌خواســت خط ســیر جنوبی را انتخاب کند تا در خلال مسافرت خود، بی‌آنکه به سایر دریانوردان و سرزمین‌های مورد تصرف آن‌ها برخورد نماید، به طرف چین و شرق اقصی سفر خود را ادامه دهد. کلمب نتوانست این نیت را عملی کند و در سال ۱۴۹۲ میلادی به کشف امریکا نایل آمد.[3]

بخش سوم

تمدن امریکایی، تمدن سیمان و سکس و سکه است. نخستین مهاجران اروپایی، که بعدها بنیانگذار جامعهٔ امریکا شــدند، تماماً به منظور دســتیابی به پول و کالاها و امکانات برای تجارت ســودآور و یا استخراج طلا و ســنگ‌های گران‌قیمت معدنی به این سرزمین گام نهادند. گروه‌هایی از این مهاجران، سوابق شرارت و زندان داشتند و قرار بود دوران تبعید خود را در «قارهٔ نو» بگذرانند و اکثریتی از آنان به تدریج شــهوت‌رانی پیشــه کردند. این نخستین مهاجران، اکثراً به دنبال طلا قدم به این سرزمین ناشناخته گذاشتند.

طلا گران‌بهاترین کالا اســت، طلا گنجینه‌ساز است، و کسی که آن را صاحب شود در این دنیا به هرچه بخواهد می‌رســد؛ همچنان که وســیلهٔ رهایی ارواح از دوزخ و مســتقر ساختن آن ارواح در لذت‌های فردوس نیز خواهد بود.[4]

کریستف کلمب

در عصر جدید، اول بار کریستف کلمب موفق به کشف قارهٔ جدید شد. انگیزهٔ کلمب، که

1. Hudson
2. Ungava
۳. موت، *امریکا قبل از کریستف کلمب کشف شد*، صص ۲۶۱_۲۶۷.
۴. واسرمن، تاریخ مردمی امریکا، ص ۲۱.

دریانوردی خشن و بی‌فرهنگ بود، از سفر در اقیانوس‌ها و انگیزهٔ پادشاهان و ملکهٔ اسپانیا در حمایت از او، صرفاً سودجویی مالی بود.[۱]

کلمب پیش از آغاز سفر، با پادشاه و ملکهٔ اسپانیا بر سر تأمین هزینهٔ سفرش مذاکره کرد. اسپانیا نیز مانند سایر کشورهای اروپایی طلا می‌خواست و تصمیم گرفت بخت خود را با کلمب بیازماید. قرار بر این شد که کلمب در ازای آوردن طلا و ادویه، ده درصد از سود را دریافت کند. همچنین پیمان بستند که او را به حکمرانی هر سرزمین تازه کشف‌شده منصوب و درنهایت او را به لقب «دریاسالار اقیانوس» مفتخر کنند.[۲]

سپس از فتح قسطنطنیه توسط مسلمانان، اروپاییان در جست‌وجوی راه جدید تجارتی آسیا و به‌ویژه هند بودند و کلمب بنا به تصور خود، به سمت هند به راه افتاده بود تا از فروش کالاهای شرقی ثروتمند گردد. او با سه کشتی عازم سفر شد و امیدوار بود که اولین اروپایی باشد که با گذر از اقیانوس اطلس به آن سوی قارهٔ آسیا پا می‌گذارد. وی هرگز موفق نمی‌شد به آسیایی برسد که هزاران مایل از آنچه می‌پنداشت دورتر بود، ولی بخت با او یار بود؛ او با گذر از حدود یک چهارم مسیر به سرزمینی ناشناخته، در حد فاصل اروپا و آسیا، قدم گذارد. کلمب و افرادش ۳۳ روز بعد از ترک آب‌های شناخته‌شدهٔ اروپاییان، شاخه‌هایی شناور و دسته‌های پرندگان را در آسمان مشاهده کردند. این‌ها علایم وجود خشکی بود. آن‌گاه در دوازدهم اکتبر ۱۴۹۲ م ملوانی به نام رودریگو[۳] تابش نور ماه بر سطح ماسه‌های سفید را دید و فریاد کشید. قرار بود اولین کسی که خشکی را ببیند پاداش بزرگی دریافت کند، اما رودریگو هیچ وقت موفق به دریافت پاداش نشد، چون کلمب ادعا کرد غروب روز گذشته نوری دیده است و جایزه به کلمب تعلق گرفت.[۴]

او پس از مشکلات زیاد به خشکی رسید و جزایر گواناهانی را، که به ساحلش رسیده بود، سانسالوادور یا نجات‌بخش مقدس نامید.[۵] این حرکت کریستف کلمب به کشف قارهٔ جدید، امریکا، منجر شد.

گزارش کلمب به دربار پادشاه اسپانیا، نیمی حقیقی و نیمی جعلی بود. او ادعا کرد به آسیا رسیده است. کلمب بومیان آنجا را هندی نامید و گفت جزایری که مشاهده کرده باید در سواحل چین باشند و نوشت آن جزایر سرشار از غنایم است. کلمب به جزیره‌ای در

---

۱. زرشناس، نیمهٔ پنهان امریکا، ص ۱۸.
۲. زین، رؤیای امریکایی، ص ۱۸.
3. Rodrigo
۴. همان، ص ۱۸.
۵. دولاندلن، تاریخ جهانی (از قرن شانزدهم تا عصر حاضر)، ج ۲، ص ۲؛ و ماله، تاریخ قرون جدید، ج ۳، ص ۱۷.

کنار سواحل قارهٔ بزرگ رسیده بود، اما به هیچ وجه از وجود این قاره آگاه نبود. رسیدن به این جزیره درواقع پایان سفری بود که او از ده سال پیش در پی انجام آن بود. این سفر از ۳ اوت ۱۴۹۲ آغاز و در ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ پایان یافت.[1]

بعدها وقتی که «امریکو وسپوس» قدم به سرزمین نو گذاشت دریافت که آنجا هند نیست و قاره‌ای جدید است. نام «امریکا» برای نخستین بار در جغرافیای بطلیموس، که به سال ۱۵۰۷ میلادی در شهر «سن دیه» منتشر شد، ذکر گردید.

خیل عظیم لشکرکشی‌ها و مهاجرت اسپانیایی‌ها، هلندی‌ها، فرانسوی‌ها، و انگلیسی‌ها به قارهٔ جدید، بیشتر به منظور غارت منابع طبیعی و ثروت افسانه‌ای تمدن‌های باستانی سرخپوست‌ها در این قاره بوده و همراه با کشتار و جنایت و ویرانی بسیار بوده است.

استعمارگران انگلیسی، دیرتر از همهٔ دول اروپایی قدم به قارهٔ جدید نهادند، اما از همهٔ آن‌ها ماندگارتر بودند. زمین‌داران انگلیسی، که در قرن هفده با تبدیل زمین‌های کشاورزی خود به چراگاه هزاران دهقان را آواره و بی‌خانمان کرده بودند، با تشکیل کلونی‌هایی در قارهٔ جدید، این دهقانان بی‌زمین را به همراه گروه‌های زیادی از زندانیان خطرناک و خرده‌مالکان فقیر و افراد مقروضی، که معروف به «بردگان سپید» بودند، روانهٔ امریکا کردند تا در آنجا زندگی کنند. بدین‌سان هم دولت استعمارگر انگلستان از دست این مزاحمان خلاص می‌شد و هم زمین‌ها و امکانات جدیدی برای اشراف انگلیسی در قارهٔ بکر و سرسبز امریکا پدید می‌آمد.[2]

به این ترتیب پول‌دوستی و پول‌سالاری و انگیزه‌های بهره‌کشانه همراه با به‌کارگیری خشونت سبعانه علیه بومیان و بردگان سیاه‌پوست، گروه‌های زیادی از مهاجران طماع و سودجو اروپایی را در قالب مستعمره‌نشین‌های سیزده‌گانه گرد هم آورد که اینان درواقع بنیانگذاران جامعهٔ امریکا بودند.[3]

برای ردیابی نقش یهود در روند شکل‌گیری نظام سیاسی و اقتصادی دنیای امروز، بررسی خود را از اواخر پانزدهم میلادی آغاز می‌کنیم؛ دوره‌ای که ماجراجویی‌های دریایی اروپاییان توسط افرادی چون کریستف کلمب و واسکوداگاما آغاز شد و صحنهٔ داخلی اروپا نیز شاهد تحولات بسیاری بود.

یک روز قبل از آنکه کریستف کلمب از پالوس عازم سفر دریایی خود شود تا امریکا را

---

1. Eugene, *Latin America*, p. 69.

۲. زرشناس، نیمهٔ پنهان امریکا، ص ۱۸.

۳. همان، ص ۲۱.

کشف کند، یعنی سوم اوت ۱۴۹۲، سیصد هزار یهودی از اسپانیا به ناوار در جنوب غرب فرانسه، پرتغال، و شرق اروپا مهاجرت کردند.

درست در همان سال‌هایی که کلمب راه غرب را در پیش گرفته بود و واسکوداگاما به دنبال یافتن یک گذرگاه آبی به هند بود، یهودیان در حال مهاجرت از بخش‌های دیگر شبه‌جزیره پیرنی، در جنوب غربَ اروپا و در مرز بین اسپانیا و فرانسه، بودند. گرچه در منابع رسمی گفته شده که یهودیان را از این مناطق اخراج کرده‌اند، ولی برخی شواهد و مدارک نشان‌دهندهٔ چیز دیگری است. چه تصادف شگرفی است هم‌زمانی این دو رویداد، که هر دو به یک اندازه اهمیت دارند، یکی کشف قاره‌های جدید و دیگری عظیم‌ترین تلاش‌ها برای پراکندن مردم یهود.[۱]

مسئله‌ای که باید به طور جدی به بررسی آن پرداخت و تقریباً تاکنون به آن پرداخته نشده آن است که آیا نمی‌توانیم میان تغییر کانون فعالیت‌های اقتصادی از جنوب به شمال اروپا و مهاجرت و سرگردانی یهودیان ارتباطی برقرار کنیم؟ درواقع جای حیرت است که این ارتباط موازی میان آوارگی و مهاجرت یهودیان و استقرار آن‌ها از یک سو، و فرازونشیب‌های اقتصادی ملل و کشورهای مختلف از سوی دیگر، هرگز مورد بررسی قرار نگرفته.[۲]

هویت حقیقی کلمب

هرچند که در تاریخ و فیلم‌ها و کتاب‌های متعددی که دربارهٔ کریستف کلمب ساخته و نوشته شده او را به عنوان یک میسیونر مسیحی معرفی کرده‌اند، ولی درحقیقت کریستف کلمب یک یهودی بوده است.[۳]

بخش‌هایی از مقاله‌ای که تحت عنوان «آیا کریستف کلمب حقیقتاً یک یهودی بود؟»[۴] به قلم دالیا سایاه[۵]، که در روزنامهٔ شالوم، ارگان یهودیان ترکیه در این رابطه بیان شده، بسیار قابل ملاحظه است: «نکتهٔ مهم آن است که در گوشهٔ سمت چپ بالای کلیهٔ نام‌هایی که کلمب برای خانوادهٔ خود ارسال می‌داشت مونوگرامی به چشم می‌خورد که مفهوم آن پنجاه سال قبل توسط موریس دیوید کشف شد. این مونوگرام از دو حرف تشکیل شده است که هر یهودی‌ای آن را در بالای تمامی نوشته‌های خود می‌نوشت. این دو حرف

۱. سایه‌ها / زرسالاری، ص ۱۶.

۲. سومبارت، یهودیان و حیات اقتصادیِ مدرن، ص ۳۴.

۳. صاحب‌خلق، تاریخ ناگفته و پنهان امریکا، ص ۲۰.

4. "Kristof Kolob gercekten bir Yahudi midi?"

5. Dalia Sayah

عبارت بودند از دو کلمهٔ Beth و ha که امروزه معلوم شده بر عبارت ezrat ha cham Be و یا Baruch chem (یعنی مقدس است خداوند یهود) دلالت دارد. نکتهٔ دیگری که ثابت می‌کند او یک یهودی پنهان‌کار بوده نحوهٔ نگه‌داشتن دست چپ خود (به صورت پنجهٔ باز بر روی قفسهٔ سینه به سمت راست) در تصاویر و تابلوهای اوست. این عمل، اقدام رمزآلودی بود که مارانو[۱]ها جهت شناسایی یکدیگر به کار می‌بردند... حالا دیگر زمان آن فرا رسیده که هویت حقیقی این کاشف بزرگ اعلام گردد: کریستف کلمب سفارادا! دیگر می‌توانیم او را معرفی نماییم او پسر عموی بزرگ ما در امریکاست!»[۲]

در اینجا این سؤال به ذهن خطور می‌کند که همکاران و همسفران کلمب که به همراه او راهی این سفر شدند چه کسانی بودند؟ آیا یهودیانی بودند که از انکیزیسیون و سیاست تفتیش عقاید فرار می‌کردند؟ تاریخ هنوز این راز را برای ما فاش نساخته است. تنها چیزی که برای ما مشخص شده آن است که در کشتی کلمب هیچ راهب مسیحی وجود نداشته و فقط مترجمان عربی و عبری همراه وی بوده‌اند.

به تصریح لی ام فریدمن، تاریخ‌نگار یهودی، علایم و نمادهای یهودی موجود در امضاهای کلمب نیز مؤید این مدعاست. به نظر او شکل مثلث کامل، که برای یهودیان مقدس است و در گورستان‌ها و معابد یهودیان از آن استفاده می‌شود، در تمام امضاهای کلمب مشاهده می‌شود.[۳] خانوادهٔ کلمب از اعقاب یهودیان کاتالان در بارسلونا بودند و تاریخ‌نگاران معتقدند خانوادهٔ کلمب، که در ژنو زندگی می‌کرده و به اسپانیایی سخن می‌گفتند، یهودی بوده‌اند.

مجلهٔ فرانسوی *ام. اینتر سه*[۴] در شمارهٔ اکتبر ۱۹۹۱ یاد آور می‌شود کلمب یک یهودی به‌ظاهر تغییر دین‌داده (کُنورسو)، از ریشهٔ کاتالان‌ها بود که از کشور خود اخراج شده و پس از آن به صورت پناهنده در ژنو اقامت گزیده بود. بیتریک انریکوور، همسر کلمب، نیز یهودی بوده است.[۵]

بدون شک از اثبات صرف یهودی بودن کلمب، مطلب خاصی دستگیرمان نخواهد شد. نکتهٔ مهم آن است که آیا هویت پنهان‌داشته‌شدهٔ کلمب، در سفری که آغاز نمود، نقش داشته

---

۱. Marrano: نام یک یهودی که بنا بر مصالحی تغییر دین داده است.

۲. همان‌جا.

3. Fridman, *Jewish Proneersand Partiots: the Jewish Publication Society of America*, p. 55.

4. *M. Inter See*

5. Kayserling, *Christop Colomb and the Participation of the Jews*, p. 55.

یا خیر؟ پاسخ به این سؤال را با استفاده از برخی اطلاعات نشریهٔ شالوم به دست خواهیم آورد. به نظر کنسولووارلا، کلمب‌شناس مشهور اسپانیایی، کلمب، عهد عتیق را از حفظ بوده و چنین چیزی برای یک نفر منسوب به جامعهٔ کاتولیک نمی‌تواند موضوعیت داشته باشد. احتمالاً بزرگ‌ترین رؤیای این دریانورد نامدار، برپایی و بنای مجدد معبد مقدس بوده است و این در حالی است که، در صورتَ بنای مجدد معبد، عیسی (ع) را لعن می‌کند.[۱]

کلمب و معبد مقدس

اینکه کلمب یهودی دینداری بوده و تورات را از حفظ داشته و به برپایی و بنای مجدد معبد سلیمان تمایل داشته بسیار جالب توجه است، زیرا معبدی که توسط حضرت سلیمان بنا گردید و پس از ویرانی اول آن مجدداً بازسازی شد و سپس برای بار دوم توسط رومی‌ها به طور کامل ویران شد، نزد یهودیان نماد قومی به شمار می‌رود. در نظر هر فرد یهودی بنای مجدد معبد، بزرگ‌ترین نشانهٔ آمدن مسیح خواهد بود و مسیح نیز حکومت جهان‌گستر یهود را تأسیس خواهد کرد. یهودیان تپه‌ای را که بر روی ویرانه‌های معبد و در محدودهٔ قدس شرقی واقع است، پس از نوزده قرن که از تاریخ تخریب این معبد توسط رومی‌ها در سال ۷۰ م می‌گذشت، در سال ۱۹۶۷ مجدداً در اختیار گرفتند. اما کشور اسرائیل هنوز نمی‌تواند این معبد را بازسازی کند، زیرا در حال حاضر در محل آن معبد، دو مسجد قبةالصخره و مسجدالاقصی قرار داد. برای بنای مجدد معبد، باید این دو مسجد تخریب شوند، ولی اسرائیل هنوز جسارت چنین اقدامی را، که احتمالاً به جنگ جهانی سوم منجر می‌شود، نیافته است.

اهداف کلمب

آیا می‌توان اقدام کلمب را، که در اصل مهم‌ترین تصمیم‌گیری زندگی فردی دیندار و حافظ کتاب مقدس و در پی بنای مجدد معبد سلیمان بوده، تنها یک ماجراجویی ساده قلمداد کرد؟ آیا طرح دلایلی، از قبیل حرص و ولع برای دستیابی به پول و ثروت که به طور معمول مطرح می‌گردد، برای بیان علت سفر این یهودی معتقد می‌تواند کافی باشد؟ بدون شک خیر، زیرا اهداف صهیونیستی و لاهوتی کلمب، در منابع مختلف یهودی مورد تصریح قرار گرفته است. دیوید آیشهورن[۲] در این رابطه می‌نویسد: «کلمب برای [کشف]

۱. قصد کلمب برای برپایی مجدد معبد از تفکر یهود نشئت می‌گرفته نه تفکر مسیحی.

2. David M. Eichhorn

دنیای جدید می‌رفت. درحقیقت او از وجود چنین دنیایی، با اتکا به مطالعات و کشف‌های وایکینگ‌ها، خبر داشت. انگیزهٔ اصلی او در این راه، جست‌وجوی جایی برای هم‌کیشان یهودی خود بود».[1]

بر اساس نوشتهٔ سیمون ویزنتال[2]، مورخ یهودی، در نشریهٔ امریکایی *جمهوری جدید*[3]، کلمب برای یافتن جایی برای یهودیان رانده‌شده از اسپانیا به این سفر تن داد و به طور کلی آنچه در رأس اهداف کلمب قرار داشت ایجاد یک جبهه علیه امپراتوری عثمانی، و به عبارت بهتر، علیه اسلام از سویی و بازسازی بنای معبد سلیمان در قدس از سوی دیگر بود و برای نیل به این مقاصد تأمین منابع مالی ضروری می‌نمود.

در واقع اهداف کلمب در این سفر عبارت بود از: نخست نزدیک شدن به شاه پرستر جان و ایجاد جبههٔ دوم علیه امپراتوری عثمانی و اسلام؛ و دیگر آزادسازی سرزمین‌های مقدس و بنای مجدد معبد سلیمان.

در میان یادداشت‌های روزانهٔ کلمب، که در سال ۱۴۸۱ نوشته شده، قطعاتی منقول از «فلاویوس ژوزفوس» وجود دارد که در آن‌ها از سرزمینی به نام افیر[4]، سرزمین طلا، سخن به میان آورده است. کلمب قصد داشت با به دست آوردن مقدار کافی طلا و الماس از منابع موجود در این سرزمین، معبد سلیمان را مجدداً بر پا کند.[5] تمامی این نکات حاکی از انگیزه‌های غیر مادی سفر کلمب می‌باشد. در این رابطه بعضی از شواهد قابل توجه نیز دیده می‌شود. دایرةالمعارف یهود در جایی از کلمب سخن به میان آورده و می‌نویسد: «علی رغم آنکه کلمب همهٔ مقدمات سفر خود را فراهم کرده بود آن را یک روز بدون هیچ دلیلی به عقب انداخت. این روز بنا بر تقویم یهودیان، روز نهم ماه آو یهودی، یعنی تخریب معبد سلیمان، است. این روز را یهودیان به عنوان روز عزا روزه می‌گیرند».[6]

کلمب کابالائیست[7]، آغاز سفر به اصطلاح مقدس خود را با سنت‌های مورد احترام یهودیان هماهنگ ساخته بود. همان سنت‌هایی که با معبد سلیمان نیز مرتبط بود. آری، به

---

1. Eichhorn, *Joys of Jewish Folklore*, p. 296.
2. Simon Wiesenthal
3. *The New Republic*
4. Ophir
5. صاحب‌خلق، تاریخ ناگفته و پنهان امریکا، ص ۲۵.
6. Tinan, *Jewish Political Power and American Foreign Policy*, p. 756.
7. کابالا یا کبالا یا قبالا (به عبری) به معنای «دریافت کردن» و به معنی واقعی کلمه «رسم رسیده» است. کابالا تفسیر رمزگونه‌ای از کتاب‌های مقدس عبری است. کابالا نامی است که بر تصوف یهودی اطلاق می‌شود و تلفظ اروپایی قباله عبری است به معنی قدیمی و کهن. این واژه به شکل قباله برای فارسی‌زبانان و عرب‌ها است.

بیشتر یهودیان ارتودوکس به آیین کابالا (کابالیسم) اعتقاد دارند. بر اعتقاد هواداران و معتقدان به آیین کابالا، فهمیدن و درک رموز مخفی در آیین کابالا باعث می‌شود تا انسان به صورت روحانی‌واری به خدا نزدیک‌تر شود.

همین جهت بود که وی روز ویرانی معبد مقدس را، به مناسبت اهمیت دینی آن، پاس داشته و روز بعد، سفر خود را به سوی دنیای جدید آغاز نمود.

روزی که کلمب قدم به سرزمین جدید گذاشت، ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ و بر اساس تقویم یهودی مصادف با روز ۲۱ تشرین ۵۲۵۳ سال پیش، یعنی آخرین روز سوکت، روز هوشاناربا بود.[۱]

تمامی این موارد نشان‌دهندهٔ دو هدف عمدهٔ کلمب، کاشف کابالا می‌باشد: اول یافتن سرزمینی خوب و مناسب برای یهودیان؛ و دوم به دست آوردن منابع ثروت‌های جدید و دست‌یازی به قدرت لازم جهت تجدید بنای معبد سلیمان، به عنوان نشانهٔ آمدن مسیح بر زمین.

با بررسی اینکه چه کسانی سفر کلمب را تدارک دیدند و چه کسانی لابی مناسب را جهت انجام این سفر تشکیل دادند، بیش از پیش روشن می‌شود که این سفر، یک اقدام برنامه‌ریزی‌شده و مورد حمایت جدی یهودیان بود و در راستای اهداف به اصطلاح مقدس آن‌ها انجام می‌شد.

حامیان اصلی

سفر کلمب نمی‌توانست ناشی از یک تصمیم یک‌روزه، سریع، و ناگهانی او و مشوقانش باشد، زیرا در آن محدودهٔ زمانی، سفر در اقیانوس‌ها و حرکت به سوی مغرب زمین کاری بس بزرگ و خطیر به شمار می‌آمد. صدور مجوز چنین اقدامی از سوی ملکه و پذیرفتن تأمین هزینهٔ مالی قابل توجه آن، نتیجهٔ تلاش‌های بی‌وقفهٔ لابی یهودی‌ای بود که توانست شاه و ملکه را قانع ساخته و رضایت آن‌ها را برای حمایت از کلمب جلب کند. هر سه حامی عمدهٔ کلمب، کون ورسو و لوییس سانتاگنل، گابریل سانچز، و ایزاک آبرابائل، از یهودیان به‌ظاهر مسیحی‌شده بودند. کلمب علاوه بر افراد یادشده از طرح‌ها و نقشه‌های نجومی دو یهودی دیگر، به نام‌های آبراهام بن ساموئل زاکوتو و ژوزف وچین‌هو شاگرد او، نیز بهره جست.

با نگاهی گذرا به موقعیت و فعالیت‌های هر یک از این افراد با واقعیات ناگفتهٔ بسیار جالبی روبه‌رو می‌شویم:

الف) سانتاگنل، بازرس کل خزانه‌داری شاه، بانفوذترین فردی بود که کلمب را به حضور شاه برد و سپس نظر مساعد شاه را نسبت به او جلب کرد. پس از آن، وی هم شاه

---

۱. همان، ص ۲۷.

و هم ملکه را قانع کرد که این سفر قطعاً هزینهٔ خود را به‌راحتی جبران خواهد کرد. حقیقتاً نیز وی با دادن ۱,۱۴۰,۰۰۰ ماراودی از خزانه، هزینهٔ مالی مورد نیاز سفر کلمب را تأمین کرد. کلمب نیز اولین نامهٔ خود را دربارهٔ موفقیت‌هایش برای او نوشت. این مطلب یکی از شواهد مهم اصرار کلمب بر هویت یهودی خود و نهایت استفاده از قدرت خویش در حمایت مداوم از یهودیان است.[1]

ب) دیگر مسیحی یهودی‌الاصل دربار، گابریل سانچز، نیز وزیر خزانه‌داری یکی از دو شاه‌نشین اسپانیایی، یعنی آراگون، بود. او نیز از کلمب حمایت مالی به عمل آورد و دومین نفری بود که کلمب او را از دستاوردهای سفر خود باخبر کرد.[2] گابریل سانچز نیز به واسطهٔ سرمایه‌ای که هزینه کرده بود امتیازات فراوانی دریافت داشت، اما کلمب خود قربانی توطئه‌ای شد که برنال، پزشک کشتی، طراحی آن را بر عهده داشت و به جای دریافت پاداش، گرفتار بی‌عدالتی و زندان شد.[3]

ج) ایزاک آبرابانل ، مهم‌ترین حامی کلمب به شمار می‌رفت. وی علاوه بر کمک مالی هنگفتی که به وی کرد بیشترین نقش را در جا انداختن بُعد ماورایی و غیر مادی این سفر ایفا نمود. آبرابانل یکی از شخصیت‌های سرشناس جامعهٔ یهودیان اسپانیا بود که کتاب کابالائیست و تلمود را پیش ژوزف آبراهام هایان، خاخام مشهور کابالا، آموخته بود. او در سال ۱۴۸۴ به خدمت شاه و ملکه درآمده و مسئول جمع‌آوری مالیات‌ها شد و پس از مدتی نیز صاحب اختیارات کامل گردید. یکی از مهم‌ترین اقدامات وی تأمین بودجهٔ جنگی بود که در گرانادا (غرناطه) علیه مسلمانان انجام شد و با قتل‌عام آن‌ها به پایان رسید. پیروزی به‌دست‌آمده در این جنگ، نتیجهٔ طبیعی یک و نیم میلیون دوکا طلای صرف‌شده برای آن بود. آبرابانل، ضمن داشتن چنین فعالیت‌های سیاسی، به اقداماتی کابالایی درباره آمدن مسیح نیز دست زد و به تألیف سه کتاب در رابطه با نزدیک بودن آمدن مسیح اقدام نمود.[4] او در این کتاب‌ها به بررسی و ارزیابی پیشگویی‌های مربوط به آمدن مسیح پرداخته وآن‌ها را تفسیر می‌کرد و به یهودیان این مژده را داد که با آمدن مسیح همهٔ آن‌ها به سرزمین موعود بازخواهند گشت و ملت‌های دیگر بنا به فرمان مسیح، تحت حاکمیت اسرائیل قرار خواهند گرفت.[5]

---

1. Armstrong , *Halywar: The Crusades and Their Impact on Today's World*, p. 348.

2. Ibid., p. 323.

۳. فورد، یهود بین‌الملل، ص ۵۷.

۴. این کتاب‌ها عبارت بودند از: *Meshiho, Mahimia Yeshuah, Mayeniha-Yeshout Yeshout*.

5. Ibid., p. 109.

آبراهام بن ساموئل زاکوتو نیز همان کسی بود که سفر کلمب را با نیروی کابالا پشتیبانی می‌کرد. وی یهودی‌ای بود که در علم نجوم سرآمد زمان خود به حساب می‌آمد و در عین حال در ارتباط با فهم و تفسیر کابالا نیز تبحر خاصی داشت. زاکوتو نظرات ابن میمون، فیلسوف بزرگ یهودی قرون وسطا، را در اثر مشهورش[۱] مورد نقد و بررسی قرار داده و با الهام از این کتاب، کتاب دیگری[۲] دربارهٔ علم ستاره‌شناسی به رشتهٔ تحریر درآورد.

کلمب با اتکا به یافته‌های نجومی زاکوتو و استفاده از آن‌ها بود که در دریا موفق به یافتن راه خود شد. تا جایی که وی با بهره‌گیری از این یافته‌ها، خورشید گرفتگی را برای اهالی بومی دنیای جدید (امریکا) پیشگویی کرده و به آن‌ها باوراند که دارای قدرت مافوق بشری است.

از دیگر کسانی که برای سفر خود از یافته‌های ستاره‌شناسی زاکوتو بهره‌مند شد، واسکاداگاما بود که در سفر او نیز کلیهٔ راهنماها، نقشه‌خوان‌ها، و مترجمان یهودی بودند.[۳]

زاکوتو در آثار خود از منابع کابالایی یهودی، مثل زوهار و آگادا، استفاده می‌کرد و از همه مهم‌تر اینکه تمام تلاش‌های خود را با هدف کمک و حمایت از آن دسته دریانوردان یهودی انجام می‌داد که با هدف کشف سرزمین‌های جدید راهی دریا می‌شدند. او در نوشته‌های خود خاطرنشان کرده امیدوار است حاصل زحمات او در رویارویی یهودیان و مسیحیان مورد استفاده‌شان قرار گرفته و به آن‌ها کمک کند.

ژوزف وچین‌هو، شاگرد زاکوتو، نیز یک یهودی بود و پیش از آنکه با کلمب راهی کشف دنیای جدید شود با او در دانشگاه «سالامآنجا» آشنا شده و نقشه‌های نجومی تهیه‌شده توسط زاکوتو و همچنین ابزار و وسایل ستاره‌شناسی، که خود آن‌ها را تهیه کرده بود، در اختیار کلمب گذاشته بود.

تمامی این موارد به خوبی نشان‌دهندهٔ آن است که کلمب مورد حمایت و پشتیبانی همبستگی قومی یهودیان بوده است؛ کشف سرزمینی مناسب برای یهود و دقیقاً هم چنین شد. سرزمین کشف‌شده توسط کلمب، یعنی «دنیای جدید» برای یهودیان، به عنوان سرزمینی مناسب و کانونی راهبردی مورد بهره‌برداری قرار گرفت.[۴]

بدین ترتیب کلمب کاشف سرزمین ناشناخته‌ای بود که سنگ‌بنای آن توسط یهودیان گذاشته شد و امروزه نیز این قشر تسلط زیادی بر این کشور دارند. درواقع همیشه این

---

۱. کتاب *SeFeo ha-Kabbalahi*

۲. به نام *SeFerha- y uhassin*

3. Eichhorn, *Joys of Jewish Folklore*, p. 296.

۴. صاحب‌خلق، تاریخ ناگفته و پنهان امریکا، ص ۳۱.

سؤال مطرح بوده است که امریکا از نظر اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی در چه وضعیتی به سر می‌برد؟ تحت نفوذ سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی چه قشری است؟ آیا با توجه به اینکه مسیحیان ۸۶ درصد از جمعیت امریکا را تشکیل می‌دهند امریکا تحت نفوذ آنان است یا تحت نفوذ یهودیان که فقط ۲ درصد از جمعیت امریکا را تشکیل می‌دهند؟ آیا مسلمانان که بین ۲ تا ۳ درصد جمعیت امریکا را تشکیل می‌دهند نقشی در سیاست امریکا ایفا می‌کنند؟ در جواب باید بگوییم امریکا تحت نفوذ و سلطهٔ جهودان است. شاید بهتر است بگوییم که دولت صهیونیستی امریکا درحقیقت امریکا تحت استعمار اسرائیل است ولی به گونه‌ای دیگر!

جهودان[1] مدعی آن‌اند که از نسل اسباط حضرت یعقوب (ع) می‌باشند. از طرفی دیگر جهودان می‌گویند مردمان برگزیدهٔ خدا هستند و لذا خداوند تمام مخلوقات را برای آن‌ها آفریده است. آن‌ها حتی به انسان‌های دیگر به عنوان بردگان و احشام خود می‌نگرند. چگونه امکان دارد که قوم و قبیله‌ای مانند جهودان صهیونیست هر جنایت و گناهی را که می‌خواهند و می‌توانند مرتکب شوند و هزاران نفر از پیامبران خدا را قتل‌عام نمایند[2] و باز هم مردم برگزیدهٔ خدا باشند؟! آیا هیچ فرد عاقل و منصفی می‌تواند چنین فکر و قضاوتی نماید؟ مگر جهودان صهیونیست چه تافتهٔ جدابافته‌ای می‌باشند؟! این عبارت، ساخته و پرداختهٔ خود جهودان صهیونیست است و متأسفانه اکثر مسیحیان نیز آن را باور دارند.[3]

کریستف کلمب و سرخپوستان

در فیلم‌های اخیری که دربارهٔ کریستف کلمب ساخته و به نمایش درآمده‌اند پیوسته تلاش شده او را فردی نشان دهند که با بومیان امریکا رفتاری انسانی داشته و حرکات وحشیانه را تنها بخشی از همراهان او مرتکب شده‌اند. اما از آنجا که معمولاً حقیقت غیر از آن چیزی است که روی پردهٔ سینماهای غربی نمایش داده می‌شود، هنگامی که کلمب به امریکا وارد شد در آنجا سی میلیون سرخپوست زندگی می‌کردند. در حالی‌که امروزه با یک جمعیت دو میلیونی از آن‌ها، که چندان هم به چشم نمی‌آیند، مواجه‌ایم و همین مطلب به‌خوبی می‌تواند نشان‌دهندهٔ بسیاری از واقعیات باشد.[4]

---

1. The Jews

۲. حضرت عیسی‌بن مریم(ع) می‌فرمایند: «در زمان ایلجا، بیش از ده‌هزار پیغمبر خدا (توسط جهودان) کشته شدند».

۳. میرلوحی، امریکا بدون نقاب، ص ۷۴.

۴. صاحب‌خلق، تاریخ ناگفته و پنهان امریکا، ص ۳۱.

وقتی کلمب و سربازانش به ساحل رسیدند سرخپوستان از دهکده‌های خود به سمت ساحل سرازیر شدند. آن‌ها سرشار از حس شگفتی، به داخل آب شنا کردند تا حقایق بزرگ و عجیب را بهتر ببینند. بومیان آرام و بی‌آزار جزیره برای استقبال از آن‌ها (کلمب و دارودسته‌اش) آمده بودند، اما کلمب آن‌ها را به عنوان انسان به حضور نپذیرفت.[۱] بعدها کلمب در سفرنامه‌اش دربارهٔ سرخپوستان نوشت: «آن‌ها طوطی، الیاف پنبه، نیزه، و بسیاری چیزهای دیگر برای ما آوردند و در عوض دانه‌های شیشه‌ای تسبیح و زنگوله گرفتند. با کمال میل حاضر بودند هر آنچه را که داشتند با ما معاوضه کنند ... . آن‌ها اندامی تنومند، جثه‌های قوی، و چهره‌هایی جذاب داشتند ... آن‌ها سلاح به دست نمی‌گیرند و آن را هم نمی‌شناسند، چون یک‌بار شمشیری نشان آن‌ها دادم، آن را از لبهٔ برنده‌اش گرفتند و از روی ناآشنایی خود را زخمی کردند. آهن هم نداشتند. نیزه‌هایشان از ساقهٔ نیشکر درست شده... نوکران خوبی هستند ... پنج نفر کافی بود که آن‌ها را مطیع خود کنیم تا هر آنچه را که می‌خواستیم انجام دهند».[۲]

کلمب به محض پا گذاشتن به آن جزایر، شماری از سرخپوستان را به‌زور ربود تا از آن‌ها اطلاعات به دست آورد. اطلاعاتی که کلمب در پی‌اش بود این بود: طلا کجاست؟ بردگان بی‌شماری در اسارت جان باختند. کلمب، که ناامیدانه تلاش می‌کرد نشان دهد سفرهایش سودمندند، مجبور شد وعده‌هایش را با پر کردن کشتی از طلا جبران کند. در ناحیه‌ای از هائیتی، که کلمب و افرادش تصور می‌کردند طلا زیاد باشد، دستور دادند هر فردی که بالای سیزده سال دارد برایشان طلا جمع کند. بومیانی که حاضر نمی‌شدند برای آن‌ها طلا بیاورند سر خود را از دست می‌دادند. وقتی به‌وضوح روشن شد طلایی نمانده مردم بومی به بردگان املاک بزرگ اسپانیایی‌ها مبدل شدند. در این مرحله به دلیل کار زیاد و سوءرفتار اربابان، هزاران نفر جان خود را از دست دادند.[۳]

کلمب به ایجاد کلونی‌های اسپانیایی در مناطقی که کشف کرده بود سرعت بخشید. بومیان را برده نامیده و آن‌ها را موظف کرد تا به عنوان مالیات، به دولت اسپانیا طلا بدهند. کلمب با موافقت پادشاه اسپانیا از فعالیت‌های تجاری انجام‌شده در قلمرو تحت سیطرهٔ خود، ده درصد مالیات دریافت می‌کرد و اولین کسی بود که به تجارت بردگان پرداخت.

فشارها و سیاست‌های وحشیانه و استعماری او نسبت بومیان، از سوی اشغالگران دنباله‌رو او، «کونکویستادورها» (تسخیرکنندگان)، نیز ادامه یافت. فاتحان اسپانیایی به

---

1. Attali, *Jewish Political Power and American Foreign Policy*, p. 17.

۲. زین، رؤیای امریکایی، ص ۱۷.

۳. همان، ص ۲۲.

سیاست‌های برده‌داری و چپاول اموال بومیان ادامه دادند و بیشتر از هر چیزی به دنبال طلا می‌گشتند. آن‌ها برای مطیع کردن بومیان (صاحب‌خانه) به زور و خشونت متوسل می‌شدند و این، اولین حرکت استعماری بزرگی بود که در دنیا با تصرف سرزمین جدید توسط کلمب و برای قدرتمند نمودن یهودیان و تصاحب ثروت‌های آنجا بنا نهاده شد. میزان موفقیت کلمب در نیل به هدف شومش را می‌توان از حضور قابل توجه و چشمگیر یهودیان و «کونورسو»ها در میان استعمارگران کونکویستادور فهمید.[1]

با رسیدن سال ۱۵۵۰ م تنها پانصد سرخپوست بومی در جزیره باقی ماند. یک قرن بعد، دیگر بشری از نژاد آراواک در آن سرزمین نفس نمی‌کشید. بارتولومه لاکاسس از دفتر وقایع روزانهٔ کلمب رونوشتی تهیه کرد و کتابی با عنوان تاریخ سرخپوستان[2] نوشت و در آن جامعهٔ سرخپوستان و آداب و سنن آنان را شرح داد. همچنین از نحوهٔ رفتار اسپانیایی‌ها با آنان این گونه نوشت: «نوزادان تازه متولدشده زود می‌مردند چون مادرانشان به دلیل کار سخت و جانفرسا و گرسنگی شدید برای تغذیهٔ آن‌ها شیری نداشتند. به همین دلیل طی دوران اقامت من در باکو هفت هزار کودک ظرف سه ماه جان سپردند. حتی برخی مادران از شدت نومیدی بچه‌های خود را غرق کردند... به این صورت شوهران در معادن، زنان بر اثر کار شدید، و بچه‌ها به دلیل کمبود شیر مردند... چشمان من شاهد چنان اعمال خلاف سرشت انسانی بود که هم اکنون که قلم در دست دارم تمام بدنم می‌لرزد...».

این آغاز تاریخ اروپاییان در سرزمین امریکا بود. تاریخ این دوره، تاریخ سلطه‌جویی، برده‌داری، و مرگ به شمار می‌رفت، اما سالیان درازی است که کتاب‌های تاریخ دانش‌آموزان در امریکا داستان دیگری را از این دوره روایت می‌کنند؛ داستان ماجراجویی‌های قهرمانانه و نه خونریزی. البته این نوع داستان‌گویی برای جوانان کم‌کم در حال تغییر است.

افرادی که تاریخ می‌نویسند و می‌خوانند عادت کرده‌اند وقایع وحشتناکی چون سلطه و قتل را بهای آنچه پیشرفت قلمداد می‌شود بشمارند که از پرداخت آن گریزی نیست و علتش آن است که غالباً گمان می‌کنند تاریخ، داستان حکومت‌ها، سلطه‌گران، و رهبران است. طبق این نوع نگرش، تاریخ چیزی است که بر سر کشورها و اقوام آمده است. بازیگران این نوع تاریخ، پادشاهان، رؤسای جمهور، و ژنرال‌ها هستند. پس کارگران کارخانه‌ها، کشاورزان، مردم رنگین‌پوست، زنان، و کودکان چطور؟ آن‌ها نیز تاریخ را می‌سازند.[3]

---

1. Barnavi, *A Historical Atlas of the Jewish People*, p. 150.

2. Lakases, *History of Indians*, p. 294.

۳. همان، ص ۲۵.

استعمارگران خون‌آشام، مدتی پس از کشتار متوجه شدند به جمعیتی نیاز دارند تا برای انجام کارهای سخت و دشوار خود و یا حتی کارهای عادی و روزمره‌شان به بیگاری بکشند؛ در حالی که چندی پیش، این جمعیت توسط خود آن‌ها قلع‌وقمع شده بود، تلاش برای پرکردن خلأ به‌وجودآمده مرحلهٔ جدیدی را رقم زد، به طوری که در طول چهار سدهٔ بعدی سیزده میلیون بردهٔ سیاه را به‌زور از افریقا به امریکا کشاندند که باز هم سرپرستی و مدیریت این حرکت وحشیانهٔ غیرانسانی را یهودیان بر عهده داشتند.

فصل سوم
تفاوت رنگ‌ها

مقدمه

در تاریخ جهان کشوری نیست که بیش از ایالات متحده موضوع نژادپرستی در آن بااهمیت باشد. این نژادپرستی چگونه آغاز شد؟ این سؤال را این گونه نیز می‌توان مطرح کرد: آیا سیاهان و سفیدها می‌توانند بدون دشمنی در کنار هم زندگی کنند؟ شاید تاریخ در جواب دادن به این سؤالات کمک کند؛ در این صورت تاریخ برده‌داری در امریکای شمالی می‌تواند کلید بعضی معماها باشد، چون آغاز ورود سفیدپوستان و سیاه‌پوستان به این قاره قابل ردیابی است.

در امریکای شمالی، برده‌داری به روابط عادی میان سیاهان و سفیدها تبدیل شد؛ در عین حال سفیدپوستان به این باور رسیدند که سیاهان با آن‌ها برابر نیستند. سیاهان جامعهٔ امریکا در طول ۳۵۰ سال، به دلیل جو نژادپرستانهٔ حاکم در آن، موقعیتی فرودست داشتند. در این فضا، طرز تفکری که سیاه‌پوستان را فرودست می‌پندارد با رفتار ناعادلانه با آن‌ها در هم می‌آمیزد.[1]

آغاز برده‌داری

همهٔ آنچه برای اولین مستعمره‌نشینان سفیدپوست قارهٔ جدَید روی داد، زمینه‌ساز بردگی سیاهان شد. گروه جدیدی از مهاجران به ساکنان ویرجینیا، که از دوران گرسنگی سال‌های ۱۶۰۹ و ۱۶۱۰ م جان به در برده بودند، ملحق شدند. آن‌ها به‌سختی کار می‌کردند تا برای

---

۱. زین، رؤیای امریکایی، ص ۳۵.

ادامهٔ حیات خود غذای کافی فراهم کنند. آن‌ها می‌خواستند چیزی بیشتر از ذرت بکارند. مهاجران ویرجینیا نحوهٔ کاشت تنباکو را از سرخپوستان آموختند و در سال ۱۶۱۷ م اولین محمولهٔ تنباکو را به انگلستان فرستادند. تنباکو ارزش بسیاری داشت. با آنکه عده‌ای دود کردن آن را گناه می‌پنداشتند کشاورزان اجازه ندادند چنین افکاری مانع کسب درآمد بالای این محصول شود. آن‌ها تنباکوی انگلستان را تأمین می‌کردند، اما کار سخت کاشت تنباکو و آماده کردن آن برای فروش، بر دوش چه کسانی بود؟

شاید ویرجینیایی‌ها از اینکه نمی‌توانستند بر سرخپوستان تسلط یابند به خشم آمدند. شاید هم از اینکه خود را متمدن و بومیان را وحشی می‌پنداشتند، لیکن می‌دیدند آن‌ها به راحتی از خود مراقبت می‌کنند، احساس حسادت می‌کردند. ادموند مورگان[1] مورخ در کتابش، با عنوان بردهداری امریکایی، آزادی امریکایی[2]، تصورش را از احساس مستعمره‌نشین‌ها، که موفق نشدند زندگی بهتری نسبت به بومیان برای خود فراهم کنند یا بر آن‌ها تسلط یابند، این گونه بیان می‌کند: «سرخپوستان فارغ از شما، در اجتماع خود زندگی می‌کردند. به روش‌های شما که گمان می‌کردید درست‌اند می‌خندیدند و زمینشان محصول بیشتری می‌داد، در حالی که کمتر از شما روی آن زحمت کشیده بودند ... و آن‌گاه که اطرافیان شما را ترک می‌کردند تا با آن‌ها زندگی کنند تاب تحمل از کف می‌دادید. بنابراین سرخپوستان را کشتید، آن‌ها را شکنجه کردید، دهکده‌های بومیان را به آتش کشیدید، مزارع ذرت آن‌ها را سوزاندید ... اما هنوز هم محصول چندانی برداشت نمی‌کردید».

شاید آن احساس حسادت و خشم، مهاجران را آماده می‌کرد تا به اربابان برده‌ها تبدیل شوند. واردات برده‌های کارگر برای ویرجینیایی‌ها طبیعی می‌نمود، زیرا مستعمره‌های دیگر امریکا زودتر از آن‌ها این تجارت را آغاز کرده بودند.

تا سال ۱۶۱۹ م یک میلیون سیاه‌پوست به عنوان برده به معادن و مزارع نیشکر مستعمره‌های اسپانیایی و پرتغالی در امریکای جنوبی و جزایر کارائیب وارد شدند. تجارت برده زودتر از آن زمان، یعنی پنجاه سال قبل از کلمب، آغاز شد؛ زمانی که ده بردهٔ افریقایی‌تبار به پرتغال آورده و در آنجا فروخته شدند. بنابراین در سال ۱۶۱۹، هنگامی که اولین گروه بیست‌نفری سیاه‌پوستان به‌اجبار به جیمزتاون آمدند، مستعمره‌نشین، برده، و کارگر مادام‌العمر قلمداد شدند و این سرنوشت سایر هم‌نژادان آن‌ها به شمار می‌رفت.[3] در طول سده‌های هفدهم تا

---

1. Edmund Morgan
2. *American Slavery, American Freedom*
۳. همان، ص ۳۷.

پایان قرن نوزدهم مجموعاً ۳۹۹,۰۰۰ بردهٔ سیاه‌پوست به امریکای شمالی آورده شدند که از این تعداد ۳۴۸,۰۰۰ نفر بین سال‌های ۱۷۰۱ تا ۱۸۰۸ وارد امریکا شدند.[۱]

تجارت برده[۲]

اقتصاد پلانتوکراتیک[۳]، یعنی اقتصادی که بر شالودهٔ کشتزارهای بزرگ مستقر در مستملکات اروپاییان در جزایر و سواحل قارهٔ امریکا و خاوردور (پلانت‌ها) استوار شد، درواقع اقتصادی بود مبتنی بر نیروی کار انبوه میلیونی مردم که از قارهٔ افریقا به بردگی گرفته می‌شدند و بر این شالوده بود که اروپا، طی دو سدهٔ هفدهم و هجدهم میلادی، بزرگ‌ترین نظام برده‌داری تاریخ بشری را بر پا کرد.

اروپاییان در هجوم خود به قارهٔ امریکا و جزایر اقیانوس‌ها، به منظور تأمین سلطهٔ بلامعارض خویش، سیاست نسل‌کشی و امحای جمعی ساکنان بومی را پیش گرفتند. به نوشتهٔ ارنست ماندل، وحشیگری هولناک فاتحان (کانکوئیستادورها[۴]) اسپانیایی را در امریکا همه می‌دانند. اینان در یک فاصلهٔ زمانی پنجاه‌ساله، ۱۵ میلیون سرخپوست را نابود کردند و این رقم بنا به عقیدهٔ مورخان محافظه‌کار، بر ۱۲ میلیون نفر بالغ می‌شد. مناطقی مانند هائیتی، کوبا، نیکاراگوئه، و سواحل ونزوئلا، که تراکم جمعیت بسیار داشت، کاملاً از جمعیت خالی شد.[۵]

کوبا نمونهٔ برجستهٔ دیگری از فاجعهٔ امحای سکنهٔ بومی قارهٔ امریکاست. بر این جزیرهٔ پرجمعیت نیز در سال ۱۴۹۲ میلادی جغدی شوم به‌نام کریستف کلمب پای نهاد و سه سده بعد نشانی ناچیز از نسل مردم بومی آن بر جای ماند. تصور نرود که این سیاست تنها به سدهٔ شانزدهم و هفدهم و دوران بدوی تهاجم ماوراء بحار و «انباشت سرمایهٔ» اروپاییان تعلق داشت؛ چنین نیست. تا پایان سدهٔ نوزدهم شاهد تداوم سیاست نسل‌کشی سکنهٔ بومی هستیم. فاجعهٔ بومیان تاسمانی[۶] بی‌شک یکی از تراژدی‌های هولناک سدهٔ نوزدهم است.

الوین تافلر می‌نویسد: «داروین خود دربارهٔ فاجعهٔ کشتار بومیان تاسمانیا مقالاتی نوشت و با شور و حرارتی که این قتل‌عام در او برانگیخته بود چنین پیش‌بینی کرد 'در دوره‌ای

---

۱. لودتکه، ساخته شدن امریکا: جامعه و فرهنگ ایالات متحده، ص ۴۱۶.

۲. با اقتباس از پژوهش عبدالله شهبازی، زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۱، صص ۲۱۹ ـ ۲۹۵.

3. plantocratic economy

4. Conquistadors

۵. سایه‌ها/ زرسالاری، ص ۴۱.

6. Tasmania

از آینده ... نژادهای متمدن انسان به طور قطع نسل نژادهای وحشی را از روی زمین برمی‌دارند و خود جایگزین آن می‌شوند».[۱]

روشن است که مستملکات پهناور و حاصلخیز ولی خالی از نیروی انسانی نمی‌توانست سودی برای کانون‌های مستعمراتی اروپا و در واقع زرسالاری یهودی داشته باشد. هدف پول بود، نه حکمرانی بر برهوتی خالی از سکنه. مهاجرت وسیع اروپاییان تهیدست و انتقال خیل عظیم مجرمان و تبهکاران آغاز شد، ولی این نیز چارهٔ کار نبود. چنین بود که «شکار» سکنهٔ قارهٔ افریقا و انتقال آنان به مستملکات ماوراء بحار، به یکی از پایه‌های اصلی اقتصاد دنیای غرب بدل شد. این فرآیندی است که دورانی طولانی و حدود سه سده تداوم داشت. این بردگان در کشتزارهای پهناور مستملکات ماوراءبحار به کار گرفته می‌شدند. بدین‌سان پدیدهٔ اقتصادی جدیدی شکل گرفت که«پلانتوکراسی» نامیده می‌شد.[۲]

بیچارگی افریقایی‌ها، برده‌داری را آسان‌تر ساخت. سرخپوستان در سرزمین بومی خود می‌زیستند و سفیدپوستان در قارهٔ جدیدی بودند، اما فرهنگ انگلیسی را نیز به همراه داشتند؛ حال آنکه سیاهان از سرزمین مادری و فرهنگی که به آن انس داشتند جدا شدند. آن‌ها تحت فشار شرایطی قرار گرفتند که در آن میراثشان، شامل زبان، نوع پوشاک، آداب، و زندگی خانوادگی ذره‌ذره نابود می‌شد. سیاهان تنها با نیروی شگفت‌آور اراده می‌توانستند به تکه‌پاره‌های باقی‌مانده از میراث خود چنگ بزنند.[۳]

در تاریخ‌نگاری افریقا، «دوران برده‌داری» از «دوران استعماری» متمایز است. دوران برده‌داری از نیمهٔ دوم سدهٔ پانزدهم میلادی آغاز می‌شود و تا سدهٔ نوزدهم تداوم دارد. سپس دوران استعماری فرا می‌رسد. این دورانی است که قدرت‌های اروپایی رسماً سرزمین‌های افریقایی را جزء مستملکات خود اعلام نمودند. میچل کراودر سرآغاز دوران استعماری در قارهٔ افریقا را سال‌های دههٔ ۱۸۸۰ می‌داند[۴] و تاریخ افریقای یونسکو سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۸۸۰ را به عنوان «دوران استعماری» این قاره متمایز ساخته است.[۵]

همهٔ این وقایع در طول قرن‌هایی روی داد که ما آن‌ها را آغاز شکل‌گیری تمدن مدرن می‌نامیم. برده‌داری در مستعمره‌های امریکایی آغاز شد، زیرا ساکنان جدید امریکا به‌سختی به نیروی کارگر احتیاج داشتند. آن‌ها نمی‌توانستند سرخپوستان بومی را به کار وادارند و

---

۱. تافلر، موج سوم، صص ۱۴۰_۱۴۱.
۲. سایه‌ها/ زرسالاری، صص ۴۲_۴۳.
۳. زین، رؤیای امریکایی، ص ۳۸.

4. Guinness, *Book of World Records, Bantam Books*, p. 394.
5. Boahen, *General History of Africa*, p. 153.

استفاده از سفیدپوستان نیز مشکل بود، ولی در سایهٔ تجارت دلالان سودجو، تعداد سیاهان روزبه‌روز بیشتر می‌شد. از طرفی رفتار بی‌رحمانه‌ای که افریقایی‌ها بعد از اسارت متحمل می‌شدند آن‌ها را در وضعیت بیچارگی و فلاکت‌باری قرار می‌داد. همهٔ این عوامل دست به دست هم داد تا سیاهان، بردگی جان فرسایی را تجربه کنند.[۱]

در فاصلهٔ سال‌های ۱۶۸۰ تا ۱۷۸۶ انگلستان به‌تنهایی بیش از دو میلیون برده را به اسارت گرفت، حمل کرد، و فروخت. در سال ۱۷۹۱ چهل ایستگاه شکار برده، تنها در سواحل غربی افریقا مستقر بود که نام زیبای «فاکتوری» (دفتر تجاری)را بر خود داشتند.[۲]

در مستملکات امریکایی بریتانیا، جمعیت سفید به دو بخش تقسیم می‌شدند: دو سوم جامعهٔ سفیدپوستان را طبقهٔ متوسط انگلیسی تشکیل می‌داد که هر یک چهارده برده یا کمتر در تملک داشتند و یک سوم، نخبگان پلانتوکرات بودند که مالکیت بخش عمدهٔ اراضی و انبوه بردگان به دست آن‌ها بود.[۳]

اینان در زندگی شاهانهٔ خود غوطه می‌خوردند و میهمانی‌های مجلل و پرخرج، میخوارگی، و آمیزش افراطی با زنان برده، بخش مهمی از اوقاتشان را پر می‌کرد. هر نوع عملیات جنسی با بردگان زن مجاز بود و اولین رابطهٔ جنسی پسران سفیدپوستی که به بلوغ می‌رسیدند معمولاً با زنان سیاهی بود که آنان را بزرگ کرده یا حتی شیر داده بودند. بدین‌سان در قارهٔ امریکا نسلی پدید آمد از بزرگان مادرزادی؛ انسان‌هایی که از پدران سفیدپوست بودند و به عنوان برده در خانهٔ برادران و خویشاوندان پدری خود کار می‌کردند.[۴] والوین بر اساس دفترچه‌های یادداشت روزانهٔ به‌جای‌مانده از برخی پلانتوکرات‌ها شرحی دردناک از رفتار ظالمانهٔ جنسی آنان با بردگان به دست داده است. اروپاییان تا مدت‌ها مانع از تشکیل کانون خانواده به وسیلهٔ سیاهان می‌شدند زیرا گمان می‌بردند آنان فاقد غریزهٔ تشکیل خانواده‌اند؛ موجوداتی کمتر از حیوانات!

استعمار و تجارت برده در افریقا نه‌تنها ثروت‌های مادی و نیروی انسانی این قاره را به تاراج برد، بلکه سکنهٔ این قاره را نیز به جوامعی ناموزون و فاقد ساختار متعادل جمعیتی و فرهنگی و بیگانه با میراث تاریخی خویش بدل کرد و بدین‌سان ساخت‌های سیاسی و اجتماعی آنان نیز منهدم شد. این فاجعه‌ای بزرگ‌تر از کُشتار و اسارت انسانی و تاراج ثروت‌های مادی است، زیرا امکان نوزایی قارهٔ افریقا را برای دورانی طولانی از میان برد.

---

۱. همان، ص ۴۳.

2. Kartun, *Africa, Africa!*, p. 9.

3. Ibid., pp. 88-89.

4. Ibid., p. 132.

تا دهه‌های متمادی پس از انقلاب‌های امریکا و فرانسه، برده‌داری همچنان تداوم داشت و همان ملت‌هایی که این انقلاب‌ها را به سرانجام رسانیدند خود بی‌هیچ تغییری درگیر تجارت جهانی برده بودند. ممنوعیت برده‌داری به طور جدی تنها در اواخر سدهٔ نوزدهم رخ داد و این در حالی است که در منشور مشروطیت انگلستان (۱۶۸۸)، اعلامیهٔ استقلال امریکا (۱۷۷۶)، و اعلامیهٔ حقوق بشر فرانسه (۱۷۸۹) برابری انسان‌ها اعلام شده بود؛ گویی در دنیای غرب انسان معنای خاص و محدودی داشت.[1]

آیا نابود ساختن فرهنگ افریقایی به این دلیل آسان بود که از فرهنگ اروپایی پست‌تر می‌نمود؟ تمدن افریقایی به نوبهٔ خود به اندازهٔ تمدن اروپا پیشرفته بود. این تمدن به صد میلیون نفر تعلق داشت. آن‌ها برای خود شهرهای بزرگ ساختند، از وسایل آهنی استفاده کردند، و در کشاورزی، بافندگی، کوزه‌گری، و مجسمه‌سازی مهارت یافتند. اروپاییانی که در قرن شانزدهم میلادی به افریقا سفر کردند تحت‌تأثیر ممالک تیمبوکتو[2] و مالی[3] قرار گرفتند. زمانی که اروپاییان در آغاز راه تبدیل شدن به کشورهای پیشرفته بودند کشورهای افریقایی از ثبات و سازمان‌یافتگی برخوردار بودند.

برده‌داری امریکایی به دو دلیل ظالمانه‌ترین نوع برده‌داری تاریخ بود؛ اول آنکه برده‌داری امریکایی از جنون سود بی‌پایان پدید آمد؛ دوم آنکه بر تنفر نژادی مبتنی بود که سفیدها را ارباب و سیاهان را برده می‌پنداشت و به همین دلیل با بردگان همچون موجوداتی پست‌تر از انسان رفتار می‌کرد.

برخورد غیر انسانی از افریقا آغاز می‌شد؛ جایی که بردگان را به هم زنجیر و وادار می‌کردند به سمت ساحل حرکت کنند. این فاصله گاه به هزاران مایل می‌رسید. طی این راهپیمایی‌ها از هر پنج سیاه‌پوست اسیر، دو نفر جان خود را از دست می‌دادند. بازماندگانی که به ساحل می‌رسیدند تا زمان فروش در قفس زندانی می‌شدند. سپس آن‌ها را درون کشتی‌های تجارت برده جای می‌دادند. در این مرحله همگی در فضایی تاریک به هم زنجیر می‌شدند و در جایی به اندازهٔ تابوت به حالت درازکش قرار می‌گرفتند. عده‌ای نیز به دلیل ازدحام شدید و کمبود اکسیژن می‌مردند. گاه در طول سفر یک سوم کل افریقایی‌های درون کشتی جان خود را از دست می‌دادند. عده‌ای دیگر به دریا می‌پریدند تا به این رنج و عذاب پایان دهند. با این همه، تجارت برده سودآور بود؛ آن چنان که تجار، سوراخ‌های کشتی را نیز با برده‌ها پر می‌کردند.

---

۱. سایه‌ها / زرسالاری، صص ۴۶_۴۷.

2. Timbuktu　3. Mali

سیاهان امریکا اصل و منشأ خویش را به دور افکندند، یعنی همان ارزش انسانی و بینایی را که میراث بردگی، رنج مداوم، و طرد اجتماعی بوده و این فاجعه است. سیاه‌پوست امریکایی تجربه‌های عبرت‌انگیز گروهی را نادیده انگاشته است و برای یکسانی با سفیدپوستان و هماهنگی با شرایط زیستی آنان می‌کوشد و بدین سان، استعداد، خلاقیت، و فرهنگ بومی خود را انکار می‌کند. این اساسی‌ترین مسئلهٔ سیاهان است، زیرا توانایی‌شان را برای دستیابی به هویتی نو، یا ترکیبی معتبر و نیز شایستگی‌شان را برای معنا دادن به زندگی شدیداً محدود می‌سازد.

سفیدپوستان نسبت به سیاه‌پوستان احساس برتری می‌کردند و به چشم حقارت به آن‌ها می‌نگریستند. گذشته از این، برخلاف رفتارشان با یکدیگر، با سیاهان با تندی بیشتری برخورد می‌کردند. این برخورد نابرابر «نژادپرستی» نام گرفت. بردگان سیاه به دلیل بدرفتاری و شکنجه مجبور به فرار می‌شدند. بردگان فراری با احتمال خطر مرگ و شکنجه خود را به مخاطره می‌انداختند. حتی اگر آن‌ها را در حال نقشه کشیدن برای فرار می‌یافتند به طرز هولناکی مجازات می‌کردند، برده‌ها را می‌سوزاندند، فلج می‌کردند، و می‌کشتند. سفیدپوستان بر این باور بودند که برای جلوگیری از سرکشی برده‌های دیگر مجازات‌های شدید لازم است.[1]

در مستعمره‌های امریکایی، تنها یک هراس از هراس شورش بردگان بالاتر بود؛ وحشت از آنکه سفیدپوستان ناراضی به سیاهان بپیوندند و نظم جامعه را بر هم زنند. رهبران مستعمره‌ها برای جلوگیری از وقوع چنین پیشامدی گام‌هایی برداشتند. آن‌ها به سفیدپوستان تهیدست اندکی حقوق و برتری اعطا کردند. به عنوان نمونه مستعمرهٔ ویرجینیا در سال ۱۷۰۵ قانونی به تصویب رساند که طی آن اربابان ملزم می‌شدند، در پایان دورهٔ تعهد خدمتکاران سفیدپوست، به آن‌ها مقداری پول و غله بدهند. خدمتکاران آزاد مقداری هم زمین دریافت می‌کردند. این کار باعث می‌شد سفیدپوستان طبقهٔ خدمتکار از جایگاه خود در جامعه کمتر ناراضی باشند و احتمال همکاری آن‌ها با بردگان سیاه علیه اربابان سفیدپوست کاسته شود.[2]

تعدادی از سیاه‌پوستان طبقات متوسط و بالا از انقیادِ فرهنگی و ذلت خلق‌های سیاه گریخته‌اند.[3] برخی کوشیده‌اند به صورت طبقهٔ متوسط سفیدپوست درآیند، زیرا اعتقاد و رویهٔ آنان نشان‌دهندهٔ آن است که از حقارت آشکار، که مبنای فلسفهٔ نژادی سفیدپوستان

---

۱. زین، رؤیای امریکایی، ص ۴۵.   ۲. همان، ص ۴۷.   ۳. فریزر، بورژوازی سیاه، ص ۲۱۶.

است، رهایی یافته‌اند. جهان‌بینی و فلسفه‌شان عبارت است از یک فردگرایی ساده‌لوحانه. در نظر بسیاری از سیاهان، راه کامیابی در تلاش طفره‌آمیز روانی برای فاصله‌گیری از هویت سیاه خویش و نیز در بهره‌گیری از فرصت استثنایی و مطلق نهفته است.

همبستگی رهبران طبقهٔ متوسط سیاه‌پوست با خلق‌های هم‌نژادشان، به گونهٔ روزافزونی باریک‌تر و ضعیف‌تر می‌شود. آنانَ دیگر در جست‌وجوی حرمت نژاد خویش در امریکا نیستند. البته برای به دست آوردن حقوق سیاسی سیاه‌پوستان به عنوان شهروندان امریکایی تلاش می‌کنند، که این، هرچند هدفی ارزشمند است، ولی تنها یک جنبه از هدف‌های سیاه‌پوستان را در زندگی امریکایی شامل می‌شود.[1] قیود نژادی، که این رهبران را به خلق‌های سیاه پیوند می‌دهد، به گونهٔ فزاینده‌ای با بی‌میلی توأم است. این رهبران را دیگر نمی‌توان پیشوایان نژاد سیاه به شمار آورد، زیرا تازه‌واردان جامعهٔ طبقهٔ سیاه‌پوست هستند؛ از این رو نمی‌توانند میلیون‌ها سیاه‌پوست را همراه خود به آن جامعه وارد کنند. آن‌ها خلق‌های سیاه را ترک گفته‌اند، زیرا حقیرشان می‌شمارند. در حالی که در برابر سیاهان مسئول‌اند و نیز می‌دانند که سیاهان همواره مطرود سفیدپوستان هستند. مع‌الوصف به جامعهٔ سفیدپوستانی گام نهاده‌اند که یکسانی واقعی با ایشان را نمی‌پذیرند. نه‌تنها راه جامعهٔ طبقهٔ متوسط سفیدپوست بر روی میلیون‌ها سیاه بسته است، بلکه درواقع راه ورود به اجتماع طبقهٔ متوسط سیاه‌پوست نیز بر ایشان مسدود است. خلق‌های سیاه، به دلیل قدرت نازل مادی و معیارهای فرهنگی‌شان، نمی‌توانند در هیچ یک از این دو جامعه وارد شوند. شرایط اقتصادی، عادات اخلاقی، و نقشی که از آن دو جامعه برایشان ترسیم کرده‌اند ناگزیرشان می‌سازد در محله‌های فقیرنشین مراکز شهرها زندگی کنند و در همان جا جان سپارند. به احتمال زیاد بیشتر این افراد به صورت اعضای طبقهٔ پایین اجتماع باقی می‌مانند و از سوی سفیدپوستان و سیاه‌پوستان طبقهٔ متوسط به یک اندازه تحقیر می‌شوند. محدودیت‌های عینی شدیدی که فرا راه آمال فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی آنان به وجود می‌آید گریزشان را از این مدار اجتماعی غیرممکن می‌سازد. اینان در عین حال قادر نیستند هویت نژادی‌شان را نادیده انگارند. به هر تقدیر این دسته از سیاهان، صرف‌نظر از بلاتکلیفی‌شان، چه از دیدگاهی مثبت بنگرند و چه منفی، نمی‌توانند نسبت به هویت نژادی خود بی‌تفاوت بمانند. این هویت نژادی مادهٔ زندگی آن‌ها است و در همه

۱. در این باره ← ویلسون، سیاست سیاه‌پوست: در جست‌وجوی رهبری، فصل ۱۳؛ کینزر و سارگین، سیاه‌پوستان در سوداگری امریکا: جدال بین جدایی‌طلبی و یکپارچگی؛ دریک و کیتون، متروپلیس سیاه، صص ۵۴ ـ ۷۱۶؛ و گورنا میردال، یک مشکل امریکایی.

جا همچون واقعیتی تلخ خود را می‌نمایاند. به همین دلیل خلق‌های سیاه به طور غریزی مردمی «نژادگرا» شمرده می‌شوند.[۱]

احساس نژادگرا بودن در خلق‌های سیاه، هنگام مبارزه با نژادپرستان سفید، به صورت یک احساس مشترک ولی توجیه‌نشده نمایان می‌شود. زمینه‌های این احساس در سدهٔ نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به‌خصوص در زندگی و تعالیم رهبران سیاه‌پوستی تجلی یافت، که ضمن پذیرش همانندی سرنوشت خود با خلق‌های سیاه و کوشش مداومشان در مبارزه، هیچ‌گونه آرمان نژادپرستانهٔ سیاهان را پر و بال ندادند. قشر روشنفکر سیاه‌پوست کنونی، که اهمیت زیادی برای توجیه یگانگی سفید و سیاه قائل‌اند، اندیشهٔ نژادپرستی سیاه‌پوستان را به کناری نهاده‌اند. آنان از بیم آنکه دچار افکار نژادپرستانه شوند به مردود شمردن همهٔ نهضت‌ها و سازمان‌های آگاه و ریشه‌ای پرداخته‌اند؛ نهضت‌ها و سازمان‌هایی که اهداف نژادی را دنبال می‌کنند. کوشش روشنفکران، برای اینکه در یک زمان هم سیاه‌پوست باشند و هم غیر آن، مشکلی حل‌نشدنی پدید می‌آورد. این شیوهٔ فکری تا حدودی بیانگر آن است که چرا روشنفکران، جنبش‌های ملی‌گرای سیاه را بی‌اعتبار می‌دادند و مردود می‌شمارند.[۲] همچنین بیانگر درماندگی روشنفکران از درک خواسته‌های مبهم و متضاد خلق‌های سیاه در تعریف نژاد سیاه و یکپارچگی آن است.

رهبران ملیت‌گرا معتقدند که سیاه‌پوستان بایستی هوشیارانه از هویت خود، به عنوان یک گروه نژادی در امریکا، آگاه شوند. بایستی به دلایل ذلت خویش پی ببرند و از راه تلاش‌های فردی و جمعی، اجتماع خود را نجات دهند و اعتبار و حیثیت انسانی خود را دیگر بار به دست آورند. خلق‌های سیاه، برخلاف طبقات متوسط و بالای سیاه‌پوست، تلاش می‌کنند تا راه خروجی برای رهایی از محیط اجتماعی و فرهنگی‌شان، یعنی از بن‌بستی روانی که بر اثر تداوم سرسختانهٔ سنت‌های بردگی، استوار و در سدهٔ کنونی به دلیل شهرنشینی جامعهٔ امریکایی پیچیده‌تر شده است، بیابند. البته اکثر امریکایی‌های سیاه‌پوست نمی‌دانند که چگونه خود را از این بن‌بست آزاد سازند و چشم به راه روزی هستند که خود را در «ارض موعود» ببینند، بی‌آنکه کمترین تلاشی برای تحقق خواسته‌شان به عمل آورند.[۳]

---

۱. رایزمن، چهره‌هایی در جمعیت: مطالعات فردی در خصلت و سیاست، ص ۹۱.
۲. فریزر، بورژوازی، صص ۱۲۱_۱۲۳؛ و کرونون، موسی سیاه، ص ۱۱۳.
۳. ادوم، مسلمانان سیاه امریکا، صص ۲۹_۳۰.

فصل چهارم
سیزده مستعمره‌نشین

مقدمه

ظرف یکصد سال، بین قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم، سیلی از گروه‌های مهاجر، که شاید از نظر کیفیت و کمیت نظیر آن در تاریخ کمتر دیده شده، از اروپا به سوی امریکا سرازیر شد. این جنبش، که از انگیزه‌های مختلف و نیرومندی سرچشمه می‌گرفت، پایه‌های یک ملت جدید را بنا نهاد و سرنوشت قاره‌ای ناشناخته را پی‌ریزی کرد.

کشورهای متحد امریکای امروز را می‌توان چکیدهٔ دو عامل مؤثر اجتماعی و طبیعی دانست که یکی مهاجرت مردمان کشورهای اروپا با افکار و عقاید و آداب و رسوم و خصوصیات ملی مختلف است و دیگری تأثیر یک محیط کاملاً جدید که آداب و رسوم و فرهنگ اروپایی را تعدیل کرد و با یکدیگر هماهنگ ساخت. بنابراین می‌توان گفت که امریکا بالطبع یک اروپای جدید و یا به عبارتی شاخسار نویی بود که از نهال کهن زندگی و تمدن اروپا رسته بود. در طی سالیان متمادی گروه‌های کثیری از مردم انگلستان، فرانسه، آلمان، اسکاتلند، ایرلند، هلند، سوئد، و بسیاری از کشورهای دیگر به سوی قارهٔ جدید روی آوردند تا عادات و مواریث ملی خود را در آن سرزمین رایج کنند؛ اماَ شرایط خاص جغرافیایی قارهٔ جدید و تأثیر ملل مختلف بر یکدیگر و فعل و انفعالات ناشی از آن و بالاتر از همه، مشکل پیروی از اصول زندگی دنیای قدیم در قاره‌ای که هنوز دست بشر متمدن در آن تصرفی نداشت موجب تحولات شگرفی شد. این تحولات در بدو امر تدریجی و نامحسوس بود،

ولی نتیجه‌ای که از آن به دست آمد شالودهٔ یک اجتماع جدید را پی‌ریزی کرد که، گرچه در بسیاری موارد به اجتماع اروپایی شبیه بود مع‌ذلک، خصوصیاتی داشت که کاملاً امریکایی بود. اولین بار که یک کشتی حامل مهاجر برای رسیدن به سرزمینی که امروز به نام ایالات متحد امریکا نامیده می‌شود از اقیانوس اطلس عبور کرد بیش از یکصد سال از کشف امریکای شمالی در سال‌های بین قرن پانزدهم و شانزدهم می‌گذشت. تا این زمان کلونی‌های اسپانیولی در مکزیک و جزایر آنتیل و امریکای جنوبی کاملاً مستقر شده بودند، اما مسافران امریکای شمالی به شکلی نامساعد و مشقت‌بار در کشتی‌های کوچک، مسافرت شش تا دوازده هفته‌ای خود را با حداقل خوراک و مایحتاج زندگی به انجام می‌رساندند. بسیاری از این کشتی‌ها در میان طوفان‌های سهمناک اقیانوس در هم شکسته و ناپدید می‌شدند و بسیاری دیگر از مسافران در اثر ابتلا به امراض گوناگون جان می‌سپردند و کودکان به‌ندرت از این مسافرت‌ها جان سالم به در می‌بردند. چه بسا اوقات که وزش بادهای تند و طوفان‌های شدید کشتی‌ها را از مسیر اصلی‌شان خارج می‌ساخت و چه بسیار که آرامش هوا و عدم وزش باد مسافرت را برای مدتی که پیش‌بینی آن ممکن نبود به تأخیر می‌انداخت.

با پیدایش سواحل امریکا مسافران خسته و پریشان آرامشی زایدالوصف در خود احساس می‌کردند به طوری که یکی از وقایع‌نگاران می‌نویسد از فاصلهٔ چندین فرسخ رایحهٔ گل‌های باغ به مشام می‌رسید. اولین منظره‌ای که سرزمین جدید در برابر مهاجران می‌گشود چشم‌انداز وسیعی از جنگل‌های انبوه بود. این جنگل‌های بکر و دست‌نخورده، که در مسافتی بیش از دوهزار کیلومتر از سرزمین مین در شمال تا منطقهٔ جورجیا در جنوب امتداد داشت، گنجینه‌ای از انواع و اقسام درختان و منبع بیکرانی برای سوخت و الوار بود.[۱]

نخستین مهاجرنشین‌ها

ویرجینیا

شرکت ویرجینیای لندن، که گروهی از سرمایه‌گذاران آن را تأسیس کرده بودند، نخستین مهاجرنشین انگلیسی دایمی را در سال ۱۶۰۷ در جیمزتاون ویرجینیا بنیان گذاشت. این سرمایه‌گذاران سه هدف عمده داشتند: از شمال غرب گذرگاهی به سوی ثروت آسیا بیابند، از طلا و نقره امریکا بهره‌برداری کنند، و زمین‌های مناسبی برای تولید محصولات کمیابی چون ابریشم یا ادویه بیابند.

---

۱. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۷.

مهاجرنشین ویرجینیا چندان دوام نیاورد. اکثر این مهاجران ماجراجویان و از اعضای طبقهٔ مرفهی بودند که به کار سخت عادت نداشتند. آن‌ها، به جایِ کاشت محصول و جست‌وجوی غذا، به دنبال ثروت بادآورده به صورت طلا و نقره بودند. بیماری و گرسنگی تلفات زیادی به بار آورد و تنها ۳۸ نفر از ۱۴۴ مهاجر اولیه نخستین زمستان را پشت سر گذاشتند.

کاپیتان جان اسمیت، رهبر مهاجران، سیاست انضباطی سفت و سختی برقرار کرد، نظام حفاظتی را تقویت کرد، و با این هشدار به ترغیب کشاورزی پرداخت: «کسی که کار نمی‌کند غذایی نخواهد داشت».[۱]

در سال ۱۶۰۹، که اسمیت ویرجینیا را ترک کرد، این مهاجرنشین را «یک مصیبت، یک ویرانه، یک مرگ، یک جهنم» توصیف کرد.[۲] شرکت ویرجینیا متوجه شد که موفقیت تمام کارش به این امر بستگی دارد که بتواند صنعتگران، کارگران، ماهیگیران، و کشاورزان را به آن مهاجرنشین جلب کند. شرکت برای جلب مهاجران جدید شروع به واگذاری زمین کرد؛ کالایی که در دنیای جدید فراوان بود. زمین به وسیله‌ای پرجاذبه برای جلب کسانی تبدیل شد که نسبت به موفقیت جامعه تعهدی استوار داشتند. مهاجران بعدی، برخلاف ساکنان اولیهٔ جیمزتاون، با این انتظار نیامدند که به درآمدی سریع دست یابند و سپس به انگلستان بازگردند. انتظار آن‌ها این بود که در دنیای جدید اقامت گزینند.[۳]

صد سال پیش از انقلاب امریکا در مستعمرهٔ ویرجینیا شورشی رخ داد. مستعمره‌نشینان خشمگین جیمزتاون پایتختشان را به آتش کشیدند. حکمران شهر مستعمره از شهر که در آتش می‌سوخت فرار کرد. انگلستانی‌ها هزاران سرباز را از آن سوی اقیانوس اطلس به امریکا اعزام کردند و امیدوار بودند که بتوانند بر چهل‌هزار مستعمره‌نشین تسلط یابند.

«قیام بیکن» در حال وقوع بود. در این واقعه، مستعمره‌نشین‌های خشمگین و فقیر علیه بریتانیا شورش نکردند، بلکه علیه دو گروه که آنان را دشمن خود می‌پنداشتند به خشم آمدند؛ یکی سرخپوستان و دیگری رهبران ثروتمند و صاحب برتری در مستعمره. قیام بیکن گروه‌های مختلف اقشار پایین جامعه را گرد هم آورد. ابتدا سفیدپوستانی که در مرز با سرخپوستان زندگی می‌کردند، در اعتراض به نحوهٔ ادارهٔ مستعمره، بلوا به راه انداختند. سپس خدمتکاران سفیدپوست و بردگان سیاه‌پوست به شورش پیوستند. آن‌ها نیز معترض بودند و البته بیشتر به فاصلهٔ شدید طبقاتی میان ثروتمندان و فقرایِ ویرجینیا اعتراض داشتند.[۴]

---

1. Smith, *Assocition for the Preservation of Virginia Antiquities*, p. 124.

2. Jorden, *The United States*, p. 21.

۳. بجورنلوند، بنیانگذاری امریکا و قانون اساسی آن، ص ۱۶.

۴. زین، رؤیای امریکایی، ص ۵۱.

پلیموت

دومین مهاجرنشین پلیموت نام داشت که در سال ۱۶۲۰ در مکان فعلی ایالت ماساچوست تأسیس شد. تا سال ۱۶۴۰ در حدود شصت‌هزار نفر از مردم انگلستان به امریکای شمالی مهاجرت کردند. تعدادی از این مهاجران کشاورزان فقیری بودند که بر اثر عدم توانایی در پرداخت وام‌هایشان زمین‌های خودَ را از دست داده بودند و تعدادی نیز، مانند پیوریتان‌ها و کواکرها، به دلیل داشتن عقاید مذهبی خاص در انگلستان مورد آزار و شکنجه قرار می‌گرفتند. این عده در پی کسب آزادی عقیده و بیان به امریکا مهاجرت می‌کردند. پیوریتان‌ها گروهی از پروتستان‌های انگلیسی بودند که در پی جدا کردن کلیسای انگلستان از سیطرهٔ کلیسای رم و مذهب پالایش‌شده از عقاید نادرست بودند. پیوریتان‌ها پیشتاز مهاجرت و سکونت در نیوانگلند بودند.

کشتی می‌فلاور نخستین پیوریتان‌ها را به امریکا آورد و آن‌ها را در ساحل خلیج پلیموت در ماساچوست پیاده کرد. در حال حاضر به یاد کشتی می‌فلاور یک کشتی طراحی و ساخته شده است و خانه‌های نخستین پیوریتان‌ها نیز به همان صورت اولیه حفظ شده است که سالیانه صدها هزار تن بازدیدکننده را به سوی خود جلب می‌کنند.

نکتهٔ در خور نگرش آن است که کوچ‌نشین ماساچوست به عنوان یک جمهوری پیوریتان، اگرچه خود آزار و شکنجهٔ مذهبی را تجربه کرده بود، به یک حکومت قشری‌نگر و متعصب مذهبی تبدیل گردید و با وضع قوانینی بر ضد فرقه‌های مذهبی غیرپیوریتانی با شقاوت بسیار به تعقیب و شکنجه و اعدام پیروان این فرقه‌ها پرداخت. درحقیقت پیگیری همین سیاست‌های کینه‌توزانهٔ مذهبی بود که به فرار و تبعید و کوچ مردمان غیرپیوریتان به سرزمین‌های مجاور و سرانجام به برپایی سه کوچ‌نشین کوچک در رود آیلند، نیوهمپشر، و کنتیکت انجامید.

پیمان می‌فلاور

ساکنان ماساچوست می‌دانستند که بقای آن‌ها به رفتاری سامان‌یافته به مثابهٔ یک جامعه بستگی دارد؛ از این‌رو پذیرفتند که به میثاقی بسیار شبیه به میثاقی که بر کلیساهایشان حاکم بود بپیوندند. همین که نزدیک ساحل لنگر انداختند آنچه را به «پیمان می‌فلاور» شهرت یافت امضا کردند. امضاکنندگان پذیرفتند که «برای ساماندهی و صیانت بهتر خود، با یکدیگر در یک جامعهٔ سیاسی مدنی درآمیزند و به آن متعهد شوند» و «قوانین، مقررات، احکام، و نظام حکومتی را، بدان‌گونه که گمان می‌رود برای نفع عمومی مهاجرنشین شایسته‌ترین و مناسب‌ترین است»، ایجاد کنند و به آن وفادار بمانند.[1]

1. Thorpe, *The Federal and State Constitutions*, p. 185.

درواقـع، پیمـان می‌فـلاور برداشـتی انقلابـی بـود که حکومتـی بر اسـاس توافق حکومت‌شوندگان تأسیس می‌کرد. پیمان می‌فلاور نخستین پیمان از پیمان‌نامه‌های فراوانی بود که به هنگام مهاجرت مردم به دنیای جدید و بنا بر ضرورت تدوین گردید. فکر اینکه قدرت حکومت‌ها از توافق حکومت‌شـوندگان ناشی می‌شـود در ذهن امریکایی‌ها ریشه دواند. در سـال ۱۶۸۲، که ویلیام پن قانون اساسـی مهاجرنشـین خود را عرضه داشـت، توضیح داد: «هر حکومتی [با هر ساختاری] از مردم تحت فرمانش مستقل است، در حالی کـه قوانین حاکم‌اند و مردم در آن قوانین دخالت دارند ... ، زیرا آزادی بدون فرمانبرداری هرج‌ومرج است و فرمانبرداری بدون آزادی بردگی است».[1]

رود آیلند

این کوچ‌نشین به پایمردی کشیش راجر ویلیامز در جنوب شرقی ماساچوست در ناحیه‌ای به نام رود آیلند بر پا گردید. کار کشیشـی وی در شـهر عموماً با جنب‌وجوش توأم بود و به‌زودی خصومت و نکوهش حکومت را برانگیخت. به این ترتیب کار به آنجا کشـید که در ژانویهٔ ۱۶۳۶ به وی دسـتور دادند که به انگلسـتان بازگردد، لیکن او ترجیح داد که به جنوب بگریزد و با مشکلات فراوان از راه زمینی خود را به خلیج ناراگانست برساند. وقتی دوباره امنیت یافت با چند تن از دوسـتان کشـتزاری بزرگ تشکیل داد تا به قول خودش «آنچه را که در جای دیگر به سبب شیوهٔ پرستیدن خدا از دست داده‌ام به دست آورم». وی این کشـتزار را «مشـیت الهی» نام نهاد. «به پاس مشیت الهی و عنایتی که خداوند در زمان پریشانی در حق من روا داشته است».[2]

سـایر سـکنه، که به همان میزان شـیفتهٔ آزادی مذهبی بودند، به‌زودی در همان حدود دست به تأسیس کشتزارهای مشابه، مانند پورتسمت[3] و نیوپورت[4]، زدند.

اسـتقلال این کشـتزارها، به دلیل آنکه در انزوا و برخلاف میل مقامات قانونی ایجاد گردیـده بودنـد، ناپایدار بود؛ به همیـن جهت راجر ویلیامز در ۱۶۴۳ به انگلسـتان رفت تا اجازه‌نامهٔ رسـمی دریافت کند و به این وسـیله برای شـهرهای جدید اجازهٔ تشـکیل حکومت‌هـای قانونی کسـب کند. وی ایـن اجازه‌نامه را تحصیل کـرد. آن‌گاه یک امتیاز

1. Handlin, *Liberty and Power*, p. 73.

۲. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۴۷.

3. Portsmouth

4. New Port

پلیموت

دومین مهاجرنشین پلیموت نام داشت که در سال ۱۶۲۰ در مکان فعلی ایالت ماساچوست تأسیس شد. تا سال ۱۶۴۰ در حدود شصت‌هزار نفر از مردم انگلستان به امریکای شمالی مهاجرت کردند. تعدادی از این مهاجران کشاورزان فقیری بودند که بر اثر عدم توانایی در پرداخت وام‌هایشان زمین‌های خود را از دست داده بودند و تعدادی نیز، مانند پیوریتان‌ها و کواکرها، به دلیل داشتن عقاید مذهبی خاص در انگلستان مورد آزار و شکنجه قرار می‌گرفتند. این عده در پی کسب آزادی عقیده و بیان به امریکا مهاجرت می‌کردند. پیوریتان‌ها گروهی از پروتستان‌های انگلیسی بودند که در پی جدا کردن کلیسای انگلستان از سیطرهٔ کلیسای رم و مذهب پالایش‌شده از عقاید نادرست بودند. پیوریتان‌ها پیشتاز مهاجرت و سکونت در نیوانگلند بودند.

کشتی می‌فلاور نخستین پیوریتان‌ها را به امریکا آورد و آن‌ها را در ساحل خلیج پلیموت در ماساچوست پیاده کرد. در حال حاضر به یاد کشتی می‌فلاور یک کشتی طراحی و ساخته شده است و خانه‌های نخستین پیوریتان‌ها نیز به همان صورت اولیه حفظ شده است که سالیانه صدها هزار تن بازدیدکننده را به سوی خود جلب می‌کنند.

نکتهٔ در خور نگرش آن است که کوچ‌نشین ماساچوست به عنوان یک جمهوری پیوریتان، اگرچه خود آزار و شکنجهٔ مذهبی را تجربه کرده بود، به یک حکومت قشری‌نگر و متعصب مذهبی تبدیل گردید و با وضع قوانینی بر ضد فرقه‌های مذهبی غیرپیوریتانی با شقاوت بسیار به تعقیب و شکنجه و اعدام پیروان این فرقه‌ها پرداخت. درحقیقت پیگیری همین سیاست‌های کینه‌توزانهٔ مذهبی بود که به فرار و تبعید و کوچ مردمان غیرپیوریتان به سرزمین‌های مجاور و سرانجام به برپایی سه کوچ‌نشین کوچک در رود آیلند، نیوهمپشر، و کنتیکت انجامید.

پیمان می‌فلاور

ساکنان ماساچوست می‌دانستند که بقای آن‌ها به رفتاری سامان‌یافته به مثابهٔ یک جامعه بستگی دارد؛ از این‌رو پذیرفتند که به میثاقی بسیار شبیه به میثاقی که بر کلیساهایشان حاکم بود بپیوندند. همین که نزدیک ساحل لنگر انداختند آنچه را به «پیمان می‌فلاور» شهرت یافت امضا کردند. امضاکنندگان پذیرفتند که «برای ساماندهی و صیانت بهتر خود، با یکدیگر در یک جامعهٔ سیاسی مدنی درآمیزند و به آن متعهد شوند» و «قوانین، مقررات، احکام، و نظام حکومتی را، بدان‌گونه که گمان می‌رود برای نفع عمومی مهاجرنشین شایسته‌ترین و مناسب‌ترین است»، ایجاد کنند و به آن وفادار بمانند.[1]

---

1. Thorpe, *The Federal and State Constitutions*, p. 185.

درواقـــع، پیمـــان می‌فـــلاور برداشـــتی انقلابـــی بـــود که حکومتـــی بر اســـاس توافق حکومت‌شوندگان تأسیس می‌کرد. پیمان می‌فلاور نخستین پیمان از پیمان‌نامه‌های فراوانی بود که به هنگام مهاجرت مردم به دنیای جدید و بنا بر ضرورت تدوین گردید. فکر اینکه قدرت حکومت‌ها از توافق حکومت‌شـــوندگان ناشی می‌شـــود در ذهن امریکایی‌ها ریشه دواند. در ســـال ۱۶۸۲، که ویلیام پن قانون اساســـی مهاجرنشـــین خود را عرضه داشـــت، توضیح داد: «هر حکومتی [با هر ساختاری] از مردم تحت فرمانش مستقل است، در حالی کـــه قوانین حاکم‌اند و مردم در آن قوانین دخالت دارند ... ، زیرا آزادی بدون فرمانبرداری هرج‌ومرج است و فرمانبرداری بدون آزادی بردگی است».[1]

رود آیلند

این کوچ‌نشین به پایمردی کشیش راجر ویلیامز در جنوب شرقی ماساچوست در ناحیه‌ای به نام رود آیلند بر پا گردید. کار کشیشـــی وی در شـــهر عموماً با جنب‌وجوش توأم بود و به‌زودی خصومت و نکوهش حکومت را برانگیخت. به این ترتیب کار به آنجا کشـــید که در ژانویهٔ ۱۶۳۶ به وی دســـتور دادند که به انگلســـتان بازگردد، لیکن او ترجیح داد که به جنوب بگریزد و با مشکلات فراوان از راه زمینی خود را به خلیج ناراگانست برساند. وقتی دوباره امنیت یافت با چند تن از دوســـتان کشـــتزاری بزرگ تشکیل داد تا به قول خودش «آنچه را که در جای دیگر به سبب شیوهٔ پرستیدن خدا از دست داده‌ام به دست آورم». وی این کشـــتزار را «مشـــیت الهی» نام نهاد. «به پاس مشیت الهی و عنایتی که خداوند در زمان پریشانی در حق من روا داشته است».[2]

ســـایر ســـکنه، که به همان میزان شـــیفتهٔ آزادی مذهبی بودند، به‌زودی در همان حدود دست به تأسیس کشتزارهای مشابه، مانند پورتسمت[3] و نیوپورت[4]، زدند.

اســـتقلال این کشـــتزارها، به دلیل آنکه در انزوا و برخلاف میل مقامات قانونی ایجاد گردیـــده بودنـــد، ناپایدار بود؛ به همیـــن جهت راجر ویلیامز در ۱۶۴۳ به انگلســـتان رفت تا اجازه‌نامهٔ رســـمی دریافت کند و به این وســـیله برای شـــهرهای جدید اجازهٔ تشـــکیل حکومت‌هـــای قانونی کســـب کند. وی ایـــن اجازه‌نامه را تحصیل کـــرد. آن‌گاه یک امتیاز

1. Handlin, *Liberty and Power*, p. 73.

۲. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۴۷.

3. Portsmouth
4. New Port

سلطنتی جدید در سال ۱۶۴۴ وجود یک مستعمرهٔ مجزا و مستقل، به نام «کشتراز مشیت الهی خلیج ناراگانست در نیوانگلند»[۱]، را به رسمیت شناخت.

چنان که انتظار می‌رفت، این مؤسسه از همان آغاز قاطعانه در راه آزادی مذهب گام برداشت؛ به‌خصوص که اکثر سکنهٔ آن عضو فرقه‌های گوناگون بودند و همگی با استقرار یک کلیسای رسمی مخالفت داشتند.

نیوهمپشر

در نوامبر ۱۶۳۷م کشیشی دیگر به نام جان ویل رایت به اتهام فتنه و اهانت از ماساچوست طرد شد، لیکن در حوالی شمال که چند کلبهٔ ماهیگیری وجود داشت پناه گرفت. وی، به یاری چند فراری و پناهندهٔ دیگر، شهر کوچک اکستر[۲] را در سال ۱۶۳۸ کنار رودخانهٔ پیسکتاکوئا[۳] بنیاد نهاد، ولی چند سال بعد پیوریتان‌های ماساچوست، به استناد یک اجازه‌نامهٔ پیشین، نسبت به شهر اکستر و شهرک‌های کوچکی که پیاپی در آن حوالی تشکیل می‌شد ادعای مالکیت کردند. این امر مقدمهٔ منازعات پایان‌ناپذیری شد که هم در ماساچوست و هم در دادگاه‌های انگلستان مطرح می‌شد. سرانجام کشور مادر، در سال ۱۶۷۹، استقلال این مستعمره را با حکومت و مجلس نمایندگی ویژهٔ آن به رسمیت شناخت.[۴]

کنتیکت

در سال ۱۶۳۵ تامس هوکر، کشیش کلیسای نیوتاون، از دیوان عالی خلیج ماساچوست اجازه گرفت که با بعضی افراد قلمرو خود در آن محل استقرار یابد. اواخر سال بعد، اولین خانه‌های چوبی سه شهری که در حاشیهٔ رودخانه ردیف شدند عبارت بودند از: ویندسور[۵]، هارت‌فورد[۶]، و ودرفیلد[۷].

از آنجا که کنتیکت وابسته به کشور مادر یا مالک دیگری نبود، برای ایجاد یک حکومت آزاد، منظم، و قانونمند و تعیین اختیارات مجلس و دولت، نامه‌ای مانند پیمان می‌فلاور میان خود تنظیم نمود. در ژانویهٔ ۱۶۳۹ آزادمردانی که جدیداً در شهرهای فوق سکنا

---

1. Providence Plantation in Naragansett Bay in New England
2. Exeter
3. Piscataqua
۴. همان، ص ۴۸.
5. Windsor
6. Hartford
7. Wetherfield

گزیده بودند، به رهبری کشـیش خود و به انگیزهٔ آزادی‌خواهی، در هارتفورد گرد آمده و موافقت‌نامهٔ مشترکی تنظیم کردند که یک قانون اساسی واقعی در یازده ماده بود. نام آن را نیز «قانون اساسی»[1] نهادند. این قانون حتی قدرت‌ها و اختیارات مجلس یا دیوان عالی را با ذکر جزئیات تشریح می‌کرد. اقدام مذکور مؤید نیاز عمیق اولین مهاجران انگلیسی به امریکا برای داشـتن یک حکومت قانونی و منظم است که قادر به حمایت از آنان در امور روزانه باشد، از حقوق آنان به عنوان یک انسان جانبداری کند، و مدیریتی مؤثر را معمول گرداند.

این کوچ‌نشین در سال ۱۶۶۲، پس از آنکه کوچ‌نشین کوچک نیوهیون[2] را ضمیمهٔ خود ساخت، با دریافت یک امتیاز رسمی سلطنتی به عنوان یک ایالت مستعمره‌ای مستقل ابراز وجود کرد.

مریلند

در دسامبر ۱۶۳۳ دو کشتی به نام‌های آرش[3] و کولومب[4] انگلستان را با صد سرنشین مهاجر، که بعضی کاتولیک و برخی دیگر پروتستان بودند، ترک گفت. مقصد آنان مصبّ پوتوماک در خلیج چزاپیک بود. این مهاجران در رأس خود کاتولیک متهمی به نام لئوناردو کالور[5] را داشـتند که برادر کوچک مبتکر این برنامه بود و شخص دیگر لرد بالتیمور[6] بود که پادشاه، شارل اول، مالکیت قسمتی از سرزمین واقع در شمال ویرجینیا را به وی بخشیده بود.

حقیقت آن اسـت که کاتولیک‌های انگلسـتان نیز که آزار و ستم دیده بودند آرزو داشتند آزادانه در آن سوی اقیانوس اطلس به اعمال مذهبی خود بپردازند. به این ترتیب اولین شهرک مستعمرهٔ جدید، به نام سنت ماریز[7] بنیان نهاده شد. سایر شهرها نیز بلافاصله پس از آن پدید آمدند، لیکن شهر بالتیمور، که در آینده نقش مهمی ایفا کرد، در سال ۱۷۲۹ به وجود آمد.

یکی از ویژگی‌های برجستهٔ این کوچ‌نشین وجود آزادی‌های مذهبی برای همهٔ فرقه‌ها به موجب قانون‌مداری مذهبی[8] بود که در آوریل ۱۶۴۹ صادر گردید. مواد و شرایط مذهبی ملحوظ در این امتیاز، بنابه درخواسـت خانوادهٔ «مالک»، بسـیار سـخاوتمندانه و منطبق با موازین آزادی‌خواهانه بود، از این‌رو مریلند برای کلیهٔ مهاجران با هر مذهبی پناهگاه مناسبی محسوب می‌شد؛ علاوه بر این اکثر مهاجران، که صنعتگر و کارگر بودند، از همان ابتدا به مذهب پروتستان گرویدند و حال آنکه نجیب‌زادگان کاتولیک باقی ماندند.

---

1. Fundamental Orders
2. Newhaven
3. Arche
4. Colombe
5. Leonard Calvert
6. Lord Baltiomre
7. St. Mary's
8. Act Concerning Religion

در قانون‌مـــدارای مذهبی به‌صراحت آمده بـــود: «... با ملاحظهٔ این حقیقت، که تحمیل معتقدات مذهبی به کرّات در جوامعی که به آن مبادرت گردیده نتایج خطرناک به بار آورده است ... چنین مقرر می‌دارد که ... هیچ فرد یا افراد این ایالت... که به عیسی مسیح معتقد و بر ایمان خویش معترف‌اند از این پس به هیچ عنوان به دلیل اجرا یا به هنگام انجام فرایض مذهبـــی، مورد مزاحمت، ســـتم، و آزار قرار نگیرند... و نیـــز به هیچ طریق ملزم به انجام یا اعتراف یا اجرای اعمال سایر مذاهب برخلاف تمایل شخصی‌شان نشوند..».[1]

البته این قانون به ســـال ۱۶۵۴ با به قدرت رســـیدن کرامول لغو گردید و انجام فرایض مذهب کاتولیک در مســـتعمره ممنوع اعلام شـــد. مهاجران مریلند، پس از یک دوره آزادی مذهبی، دوباره در طول رژیم پادشـــاه گیوم و ملکه ماری با سال‌های بسیار سختی روبه‌رو شـــدند. همچنین با برقرار شـــدن کلیسای آنگلیکن در این مســـتعمره، همهٔ مهاجران با هر مذهبی ناگزیر به پرداخت مالیات به کلیســـا شدند و به این ترتیب بسیاری از خانواده‌های کاتولیک به‌ناچار به کوچ‌نشـــین همسایه یعنی پنسیلوانیا کوچیدند. این کوچ‌نشین به افتخار هنریتا ماریا، همسر کاتولیک چارلز یکم، مریلند نامیده شد.

کارولینای شمالی ـ کارولینای جنوبی

در زمان چارلز دوم، به پاس خدمات چند نجیب‌زادهٔ انگلســـتانی، از جمله لرد کلارندون[2]، دوک آلبه‌مارل[3]، و شش نجیب‌زادهٔ دیگر که او را در بازگشت سلطنت به خانوادهٔ استوارت‌ها یاری کردند، حق مالکیت سرزمین وسیعی در جنوب و غرب ویرجینیا به آنان واگذار شد.

سرزمین کارولینا، که به افتخار پادشاه چارلز به این نام خوانده شد، از سال ۱۶۷۰ به ویژه شهر چارلســـتون به روی مهاجران انگلســـتانی، از جمله پروتستان‌ها که در جست‌وجوی آزادی مذهبی بودند، گشوده شد.

این دهکده به‌تدریج و با تأنی توســـعه یافت، ولی در سایهٔ مهاجرت‌های مداومی که از مبدأ جزیرهٔ بارباد[4] انجام می‌گرفت در حال پیشرفت بود. علاوه بر این پیش از فرمان نانت (۱۶۸۵) و بیشتر پس از لغو این فرمان، هوگنوها[5]، که در معرض شکنجه و آزار قرارگرفته بودنـــد، در جســـت‌وجوی آزادی مذهبی به این بندر آمدند و به‌راســـتی نیـــز از این آزادی

---

۱. همان، ص ۵۰.

2. Clarendon 3. Albemarle 4. Barbade

۵. Huguenots: طرفداران مذهب کالونیست

برخوردار گشتند، ولی مدیریتی نامطلوب و مزاحم در این شهر اعمال می‌گشت؛ بدین معنی که کردهای مذکور با دقت تمام یک مدل بزرگ تدوین و به اجرا درآورده بودند و بر اساس آن، کوچک‌ترین اعمال شهرنشینان را تحت نظارت خود درآورده و در زندگی آنان دخالت می‌کردند. به همین جهت چند سال در ناآرامی سپری شد.

در نتیجهٔ کشمکش و اختلاف میان مالکان کارولینا سرانجام این مستعمرهٔ بزرگ به فرمان پادشاه در سال ۱۷۲۹ به دو ایالت کارولینای شمالی و کارولینای جنوبی تقسیم شد. از سوی دربار انگلستان برای هر یک از این کوچ‌نشین‌ها جداگانه فرمانداری برگزیده می‌شد.

نیویورک

یکی از مستعمره‌هایی که در سال ۱۶۱۴ در حد فاصل ویرجینیا و کوچ‌نشین‌های شمالی انگلیسی بر پا گردید مستعمرهٔ هلندی نیوندرلند در درهٔ رودخانهٔ هودسن به مرکزیت شهر نیوآمستردام بود.

انگلستانی‌ها، که به استناد اکتشاف‌های کابوت کرانه‌های اقیانوس اطلس را از آن خود می‌دانستند، حضور هلندیان را در این سرزمین برنتافته و سرانجام در سال ۱۶۶۴ ناوگانی بزرگ به فرماندهی دوک یورک، برادر پادشاه انگلستان، به مدخل بندر نیوآمستردام اعزام کردند. حاکم فعال و پرشور هلندی، پطروس استویی‌وزان[1]، خیال مقاومت داشت، لیکن وسایل دفاعی بس حقیر بود و به توصیهٔ مشاوران از مقاومت منصرف شد و به تسلیمی تن در داد که نابودی تمام هلند نو را موجب گشت. انگلستان یک‌باره به موجب عهدنامهٔ برهدا (۱۶۶۷) بی‌هیچ قیدوشرطی، از مین گرفته تا کارولینای جنوبی، مالک و یکه‌تاز ساحل اقیانوس اطلس گردید.

چارلز دوم به پاداش این خدمت سراسر زمین میان رود کنتیکت و دولاوار را به دوک یورک بخشید و از همان زمان نیوآمستردام به افتخار او نیویورک نامیده شد.

نیوجرسی

نیوجرسی بخشی از سرزمینی بود که دوک یورک از بَرادرش دریافت کرده بود. در آن هنگام در این سرزمین عدهٔ کمی از مهاجران هلندی، که به‌تازگی در آن مستقر شده بودند، مسکون بود. دوک یورک عنوان مالکیت خود را به دو تن از دوستانش سرجورج کارترت

---

1. Petrus Stuyvesant

و سـرجان برکلی بخشید. در سـایهٔ تلاش‌های اینان بود که نیوجرسی سرشار از مهاجران انگلیسـی گردید و رفته‌رفته به عنوان یکی از کوچ‌نشـین‌های مستقل تشکیل حکومت داد و عمال هلندی به‌تدریج از میان برداشـته شـدند. بدین ترتیب بود که شهرهای نیوارگ و الیزابت بنیاد نهاده شد، لیکن چند نام از نام‌های هلندی مانند هوبوکن و برگن باقی ماندند.

دولاوار

دولاوار نیز از جمله مسـتعمره‌های هلندی بود که آن را نیز از سـوئدیان گرفته بودند و در سال ۱۶۶۴ در اختیار انگلستان قرار گرفت. این سرزمین کوچک، که به نام بارون دولاوار[1] نخستین فرمانروای انگلیسی ویرجینیا به نام او نامگذاری شده بود، از سوی دوک یورک به ویلیام پن واگذار شد و نمایندهٔ این شخص به نام «سه کنت‌نشین دولاوار» بر آن حکومت راند و پس از سال ۱۷۰۲ کوچ‌نشینی مستقل شد.

پنسیلوانیا

این کوچ‌نشین را ویلیام پن به سال ۱۶۸۱ بنیاد نهاد. او، که از فرقه‌های کویکرها بود، برای دریافت ۱۶ هزار لیره طلب پدر خود از پادشاه انگلستان چارلز دوم، مالکیت بخش بزرگی از سـرزمینی را که در جنوب کوچ‌نشـین نیویورک واقع بود دریافت کرد. پنْ نخست نام سـیلوانیا، به معنی درخشان یا جنگل، را برای این مستعمره برگزید، ولی پادشاه آنجا را به نام او پنسیلوانیا نامید.

پن، که در پی برپایی پناهگاهی برای هم‌کیشان خود در قارهٔ نو بود، با انتشار رساله‌هایی در انگلسـتان و هلنـد به همـگان یک زندگـی آرام و مبتنی بر آزادی‌هـای مذهبی را در پنسـیلوانیا نوید داد. بدین گونه نخستین مهاجران در سـال ۱۶۸۲ در این کوچ‌نشین پیاده شدند و در آنجا شهر فیلادلفیا، به معنی محبت برادرانه، را بنیاد نهادند.

اولین کوشـش پن آن بود که مجموعه قوانینـی تنظیم کند که با حفظ جوانب آزادی، یک حکومت سـالم و عادلانه را تأسـیس کنـد. نام این مجموعه قوانیـن را گریت لاو[2] نهـاده بود. به عنوان نمونه «قانون بزرگ» پیش‌بینی می‌کـرد که مهاجران می‌توانند آزادانه فرایـض دینی خود را به جا آورند و اینکه هر که مالیات می‌پردازد از حق رأی برخوردار اسـت و افرادی که عضو کلیسـای مسیحی‌اند واجد شـرایط انتخاب شدن برای مشاغل

---

۱. Delaware یا De La War

۲. Great Law: قانون کبیر

عمومی محسوب می‌شوند. ضمناً کیفر مرگ فقط برای قتل و جنایت پیش‌بینی گردیده بود. مقررات اخیر برای انگلستان آن زمان تکان‌دهنده و انقلابی بود، زیرا در آن کشور در حدود دویست جرم و جنایت مستوجب اعدام و عقوبت مرگ بود. به همین دلیل مهاجران بعدی این ایالت نه‌تنها از کویکرها، بلکه از پروتستان‌ها و نه فقط از انگلیسی‌ها که از مردمان ایرلند و آلمان نیز بودند.

جورجیا

واپسین کوچ‌نشین، که به همراه دوازده کوچ‌نشین دیگر چندی بعد هستهٔ آغازین ایالات متحد را بنیاد نهادند، جورجیا است. بنیانگذار این کوچ‌نشین جیمز اوگله‌تورپ[1] است. او از برپایی مستعمره‌ای، در حد فاصل سرزمین بدون مالک میان کارولینا و فلوریدای اسپانیا، هدف‌های ویژه‌ای را دنبال می‌کرد؛ بر آن بود تا با انتقال بدهکاران و ورشکستگانی که کارشان به زندان کشیده شده بود به آن‌ها فرصت رهایی و زیستن بدهد و همچنین با دستگیری از پروتستان‌های آواره و ستمدیدهٔ آلمانی و کشاندن آن‌ها به جورجیا امکان برخورداری از یک زندگی آزاد مذهبی را برای آن‌ها فراهم نماید. مهم‌تر از همه بر آن بود، با برپایی یک مستعمره در شمال فلوریدا، کوچ‌نشین‌های انگلیسی را از سوی جنوب در برابر گسترش‌جویی اسپانیا مصون دارد.

ظاهراً انگیزه‌های گوناگون، که اوگله‌تورپ را به درخواست امتیازی برای تأسیس یک مستعمره در کارولینای جنوبی که موجودیت اداری و سیاسی‌اش در سال ۱۷۲۹ تأیید شده بود وادار کرد، از این گونه بود که گفتیم. به این ترتیب اوگله‌تورپ، همراه با سایر امتیازات، فرمانی از دربار اخذ کرد که تسلط او را بر اراضی موردنظرش مسجل می‌کرد. این سرزمین‌ها مجموعاً به افتخار پادشاه که امتیاز را اعطا کرده بود جورجیا نامیده شد. در سال ۱۷۵۲، با پایان یافتن امتیاز اوگله‌تورپ، جورجیا نیز در ردیف کوچ‌نشین‌های سلطنتی قرار گرفت.

اوضاع عمومی کوچ‌نشین‌ها پیش از جدایی از کشوَر مادر

با تشکیل مستعمره‌های سیزده‌گانه در نوار باریکی بر کرانه‌های شرقی امریکای شمالی، از شمال فلوریدا در جنوب تا مستعمرهٔ مین[2] در شمال، این کوچ‌نشین‌ها به شیوه‌ای تنگاتنگ از

1. James Oglethorpe
2. Mane

سوی غرب با قلمروهای استعماری فرانسه همسایه شدند. جمعیت این مستعمره‌ها در میانهٔ سدهٔ ۱۷، بدون در نظر داشتن بردگان افریقایی که به ۳۰۰ هزار نفر بالغ می‌شدند، به حدود یک میلیون و سیصد هزار نفر رسید که بیشتر آن‌ها انگلیسی بودند، ولی مهاجران هلندی و سوئدی و آلمانی و فرانسوی نیز اندک نبودند. همهٔ این کوچ‌نشین‌ها، پس از انقضای مدت امتیازنامه‌های شرکت‌های بازرگانی و مالکان خصوصی، به صورت مستعمره‌های سلطنتی زیر نظارت دربار انگلستان درآمدند، با این همه، نهادهای نمایندگی و اداری خود را همچنان حفظ کردند. به سخن دیگر هر یک از کوچ‌نشین‌ها دارای فرمانداری بود که از سوی کشور مادر برگزیده می‌شد. از این گذشته، دارای دست کم یک مجلس نمایندگی به شکل پارلمان بود که دارای حکومت خودگردان و تا اندازهٔ زیادی مستقل از کشور مادر بود. از طرفی برپایی چنین نهادهایی نشان‌دهندهٔ آن بود که مستعمره‌های انگلیسی در سرزمین‌های تازه‌یافت شده در پی ایجاد دموکراسی و حکومتی مبتنی بر حق رأی بودند.

از نظر مذهبی، اگرچه گاهی سختگیری‌هایی به‌ویژه از سوی پیوریتان‌ها به فرقه‌های دیگر صورت می‌گرفت، با این حال گوناگونی و تنوع فرقه‌های مسیحی و عدم برپایی کلیسای رسمی در امریکای شمالی نشان داد که همهٔ مستعمره‌ها به سوی یک جامعهٔ آزاد مذهبی گام برمی‌دارند. زندگی اقتصادی کوچ‌نشین‌ها به‌ویژه مستعمره‌های جنوبی بر بنیاد کشاورزی، به‌ویژه کشت توتون و پنبه، استوار بود. مستعمره‌های شمالی و مرکزی، به دلیل امکان بهتر ارتباط با جهان خارج، بیشتر به فعالیت‌های بازرگانی در زمینهٔ صدور فرآورده‌های توتون و پنبه و پوست و چوب به اروپا می‌پرداختند.

زندگی اجتماعی مستعمره‌ها به شیوه‌ای آشکار روستایی و به‌ویژه مبتنی بر خانواده بود. خانواده‌ها در اقتصاد مستعمره‌ها نقشی اساسی بر عهده داشتند. بینش پروتستانی به آن‌ها حکم می‌کرد که بیشتر بکوشند و کمتر مصرف کنند. از سوی دیگر فرهنگ و آموزش و پرورش و رویکردهای علمی نیز به صورت ویژه مورد توجه قرار گرفت. مدارسی از نوع مدارس انگلستان در امریکای شمالی تأسیس گردید و خانواده‌ها را ناگزیر ساختند که فرزندان خود را به این مدارس روانه سازند. ایجاد دانشگاه‌ها و راه‌اندازی صنعت چاپ و انتشار کتاب‌ها و روزنامه‌ها اوج پیشرفت کوچ‌نشین‌ها در پهنهٔ دانش و فن بود. درواقع این پیشرفت‌ها، که به‌ویژه آمیخته با تکاپوی روبه‌گسترش اقتصادی مبتنی بر بینش پروتستانی بود، نشان‌دهندهٔ آن بود که امریکای شمالی انگلیسی زبان از میانهٔ سدهٔ ۱۸ بدین سو به شیوه‌ای شتابناک به سوی مناسبات اقتصاد سرمایه‌داری و یا به گونه‌ای استقلال اقتصادی و سیاسی گام برمی‌دارد.

گام‌های آغازین استقلال

گرچه مهاجرنشـینان از روابط خود با انگلستان اساساً راضی بودند، ولی بذرهای استقلال در خاکِ امریکا کاشـته شـده بود. فاصلهٔ جغرافیایی و عاطفی بین مهاجرنشین‌ها و کشور مـادر آن‌ها به ایجاد روحیه خوداتکایی و اسـتقلال‌طلبی کمک می‌کرد. در اواسـط سـدهٔ هجدهم، مهاجرنشـین‌ها برای احقـاق حق خود برای ادارهٔ امـور جامعه بدون دخالت از خارج درگیر مبارزه‌ای بی‌امان بودند. با گذشت زمان، کمتر چیزی آن‌ها را به یاد پیوندشان با انگلسـتان می‌انداخت. به غیر از فرمانداران سلطنتی، تنها کارگزاران حکومت بریتانیا که در امور مهاجرنشـین‌ها دخالت داشتند کسانی بودند که مسـئولیت اجرای قوانین ناوبری را بر عهده داشـتند؛ اما مهاجرنشـین‌ها آموخته بودند که با اکثر قوانین ناوبری چگونه سر کنند و قوانین پردردسـر را نادیده بگیرند؛ از این‌رو ممکن بود یک مهاجرنشین عادی طی سال‌ها یا حتی در طول عمر خویش با یک کارگزار امپراتوری بریتانیا سروکاری پیدا نکند. فاصلهٔ طبیعی بین انگلسـتان و مهاجرنشین‌هایش فرمانروایی بر آن‌ها را دشوار می‌ساخت. انگلستان برای کسب خبر از مهاجرنشین‌هایش به پست متکی بود، اما خدمات پستی کند و نامطمئن بودند. نامه‌نگاری بین یکایک مهاجرنشـین‌ها و کشور مادر گاهی چندین ماه یا حتی سـال‌ها طول می‌کشید. سرانجام سـال ۱۷۵۵ یک خط کشتی‌رانی پستی منظم ماهانه بین انگلسـتان و امریکا برقرار شـد.[۱] تاریخدان، دانیل بورستین می‌نویسد: «آن وقت دیگر خیلی دیر شـده بود. در مهاجرنشین‌های امریکا تا آن زمان سیزده مرکز حکومتی جداگانه به‌وجود آمده بود. خودمختاری از ضرورت شرایط، از اجبار ناشی از سه‌هزار مایل فاصلهٔ دریایی، برخاسته و درنتیجه ماندگار بود. اگر امریکایی‌ها می‌خواستند حکومت شایسته‌ای داشته باشند می‌بایست خودشان حکومت را به دست می‌گرفتند».[۲]

اعلامیهٔ استقلال، چهارم ژوئیهٔ ۱۷۷۶

حدود سـال ۱۷۷۶ برخی اشخاص مهم مستعمره‌های انگلیسی امریکای شمالی به نکته‌ای پـی بردند؛ آن‌ها دریافتند با خلق یک ملت و یک نشـانه به نـام «ایالات متحد» می‌توانند زمین، ثروت، و قدرت سیاسی را از عدهٔ دیگری، که مستعمره‌ها را برای بریتانیای کبیر اداره می‌کردند، بگیرند. مسـتعمره‌ها در التهاب نارضایتی بودند. از سال ۱۷۶۰ م هجده شورش

---

۱. بجورنلوند، بنیانگذاری امریکا و قانون اساسی آن، ص ۲۴.

2. Boorstin, *The Land Mark History of the American People*, p. 52.

با هدف سرنگونی حکومت مستعمره‌ها روی داد. همچنین از کارولینای جنوبی گرفته تا نیویورک، شش شورش بردگان و چهل آشوب دیگر رخ داد.[1] مناقشات و تصادمات بین حکام، که نمایندهٔ قدرت پادشاه و مسئول ادارهٔ امور مستعمرات بودند و مجلس نمایندگان که مظهر حکومت خودمختار محلی و اصول دموکراسی بود، باعث شد که مردم بیدار شده و متوجه اختلاف منافع انگلستان و امریکا شوند. درنتیجه به مرور زمان مجالس مقننه وظایف فرمانداران و شوراهای آن‌ها را، که از افراد مطیع و برای پشتیبانی بی‌دریغ از پادشاه تشکیل می‌شد، به عهده گرفتند و به‌تدریج مرکز ثقل ادارهٔ امور مستعمرات از لندن به شهرهای مرکزی ایالات امریکا انتقال یافت. بالاخره بین سال‌های ۱۷۷۰ تا ۱۷۸۰ اقدامات مؤثری برای تجدیدنظر کلی در مناسبات مستعمرات با کشورهای اصلی مهاجران به عمل آمد. بزرگ‌ترین نتیجه‌ای که در این دوره حاصل شد اخراج فرانسویان از سرزمین امریکای شمالی بود.

جنگ انگلستان و فرانسه

در همان دوره‌ای که انگلیسی‌ها در مناطق ساحلی اقیانوس اطلس مزارع مرتب، کشتزارهای وسیع، و شهرهای پرجمعیت به وجود می‌آوردند فرانسویان در دوره‌های سن لارنس[2] در کانادای خاوری برای خود قلمرو و نوع دیگری از حکومت تأسیس می‌کردند. آن‌ها تعداد کمتری مهاجر به این منطقه گسیل داشتند و در مقابل به تعداد مبلغان مذهبی و تجار پوست و امثال آن‌ها افزودند. از طرفی منطقهٔ اطراف رودخانهٔ میسی سیپی را نیز به تصرف خود در آوردند و به‌تدریج، با بنای قلعه‌ها و مراکز بازرگانی، برای خود امپراتوری بزرگی ساختند که از کوبک در شمال شرقی تا نیوارلینز در جنوب امتداد داشت. بدین ترتیب آن‌ها انگلیسی‌ها را در نوار باریکی در شرق کوه‌های آپالاش محدود و محصور کردند.

انگلستانی‌ها تا مدت‌ها در برابر عمل فرانسویان، که تجاوز علنی به منطقهٔ نفوذ آن‌ها تلقی می‌شد، مقاومت ورزیدند و از سال ۱۶۱۳ برخوردهایی میان انگلیسی‌ها و فرانسویان روی داد و حتی جنگ‌های منظم و متشکلی هم بین آن دو کشور روی داد که می‌توان آن‌ها را از جمله تصادمات بزرگ دو کشور در خاک امریکا تلقی کرد؛ مثلاً جنگ معروف به «شاه ویلیام»[3] شباهت زیادی به جنگ پالاتینت[4] در اروپا و جنگ «ملکه آن»[5] در

---

۱. زین، رؤیای امریکایی، ص ۶۸.

2. St. Lawrence
3. King Wiliam War
4. War of the Palatinate
5. Queen Ann's War

سال‌های ۱۷۰۱ ـ ۱۷۱۳ شبیه به جنگ اسپانیا معروف به «شاه جورج» از سال ۱۷۴۴ تا ۱۷۴۸ نظیر جنگ اتریش بود. انگلستان، اگرچه در این جنگ‌ها مزایایی کسب می‌کرد، اما نتیجهٔ قطعی به دست نمی‌آورد و فرانسه موقعیت مستحکم خود را در قارهٔ امریکا همچنان حفظ می‌نمود.

در ده سال ۱۷۵۰ ـ ۱۷۵۹ اختلافات و درگیری به مراحل نهایی رسید. فرانسویان تا سال ۱۷۴۸ موقعیت خود را در درهٔ میسی‌سیپی کاملاً مستحکم ساخته بودند و از طرفی انگلیسی‌ها به پیشروی خود در امتداد جبال الگینز[1] با سرعت بیشتری ادامه می‌دادند. بدین ترتیب می‌بینیم که برای تصرف اراضی این دره‌های حاصلخیز مسابقه‌ای بین دو نیروی مزبور آغاز شده بود، تا اینکه در سال ۱۷۵۴ درگیری بین نیروهای داوطلب ویرجینیا، به فرماندهی جورج واشینگتن که جوانی بیست‌ودو ساله بود، و دسته‌ای از سربازان فرانسوی روی داد که مقدمهٔ جنگ بزرگی بود که بین فرانسویان و طرفداران سرخپوست آن‌ها از یک طرف و انگلیسی‌ها و متفقین سرخپوستشان از طرف دیگر روی داد و سرنوشت فرمانروایی این دو نیرو را در امریکای شمالی تعیین کرد.

تا این زمان هرگز لزوم اتحاد و اتفاق و اقدام سریع در مستعمرات انگلستان تا این حد احساس نشده بود، زیرا موفقیت فرانسه نه‌تنها امپراتوری انگلستان را تهدید می‌کرد، بلکه برای خود مهاجران امریکایی خطر بزرگی به‌وجود آورده بود؛ بدین معنا که فرانسه با در دست داشتن درهٔ میسی‌سیپی می‌توانست جلو پیشرفت مهاجران امریکایی را به جانب غرب بگیرد و این امر باعث می‌شد که قدرت از مهاجران برای توسعه و پیشرفت به‌کلی سلب شود و زندگی آن‌ها با خطر نابودی روبه‌رو گردد. حکومت فرانسه در کانادا و لوییزیانا نه‌تنها قدرت کافی به دست آورده بود، بلکه در میان طوایف سرخپوست موقعیت مناسبی کسب کرده بود، تا آنجا که حتی طایفهٔ ایراکوا را، که از دوستان و متفقین قدیمی انگلیسی‌ها بودند، کم‌کم به سوی خود جلب کردند. بنابر این مهاجران انگلستانی، که تجربیات کافی در تماس‌های ممتد خود با سرخپوستان داشتند، خوب می‌دانستند که برای جلوگیری از خطرات آینده اقدام فوری و جدی لازم است.[2]

درنهایت انگلیسی‌ها در سال ۱۷۶۳ م فرانسه را در «جنگِ هفت‌ساله»، که بین مستعمره‌ها «جنگ فرانسه و بومیان نام داشت»[3]، مجبور به قبول صلح کردند و این جنگ با امضای

---

1. Alleghenles

۲. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۲۸.

۳. موری، انقلاب امریکا، ص ۱۰.

پیمان صلح پاریس در ۳ سپتامبر ۱۷۸۳ به پایان رسید. فرانسه از آن پس دیگر تهدیدی برای مستعمره‌های انگلستان در امریکای شـــمالی قلمداد نمی‌شد. دولت بریتانیا، پس از جنگ، نظارت خود بر مستعمره‌ها را مستحکم‌تر کرد، زیرا مستعمره‌ها باارزش بودند و انگلستان برای پرداخت مخارج جنگ به مالیات مستعمره‌ها نیاز داشت.

ســختی زندگی، برخی مستعمره‌نشینان را بی‌قرار و حتی آشــوب‌طلب کرد. خارج از شهرها، که محل اسکان اکثر مردم بود، میان فقیران و ثروتمندان نزاع درگرفت. کشاورزان سفیدپوست کارولینای شمالی در سال ۱۷۶۶ م جنبشی به نام «جنبش رگیولیتور»[1] به معنی «جنبش تعدیل‌کننده» ترتیب دادند. در بوســتون حادثهٔ مهمی در حال وقوع بود. این حادثه توســط مردانی چون جیمز اُتیس و ســاموئل آدامز آغاز شد. آن‌ها به گروه نخبگان محلی تعلق داشــتند، اما با گروه حاکم، که به انگلستان وابسته بود، رابطه نداشتند. آن‌ها از طریق ســخنوری‌های فصیح و مقالات متعدد احســاس خشــم مردم را برانگیختند و قشر پایین جامعه را به حرکت و فعالیت فراخواندند.[2]

کنگرهٔ قانون تمبر

در ژوئن ۱۷۶۵ مهاجرنشــین ماساچوســت سایر مهاجرنشــین‌ها را به نشستی فراخواند تا به‌اتفاق، راهکارهای جلوگیری از مالیات را بررســی کنند. مهاجرنشــین‌ها به این فراخوان پاســخ دادند و نخستین گردهمایی بین مهاجرنشینان را که کنگرهٔ قانون تمبر نام گرفت در نیویورک برگزار کردند. نمایندگان نُه مهاجرنشــین از میان ســیزده مهاجرنشــین در کنگره حضور یافتند. چهار مهاجرنشــین باقی‌مانده پیام فرســتادند که با هــر تصمیمی که گرفته شود موافقت خواهند کرد. پس از تصویب قانون تمبر در سال ۱۷۶۵ مخالفت با انگلستان افزایش یافت. رهبری مخالفان را بازرگانان، صاحبان صنایع، و جراید، که بیشــتر مشــمول قانون فوق می‌شدند، به دست داشتند.[3]

در کنگرهٔ قانون تمبر، نمایندگان مهاجرنشــین‌ها تصویب کردند: «لازمهٔ خدشــه‌ناپذیر آزادی مــردم و حق تردیدناپذیر مردان انگلیســی اســت که هیچ مالیاتــی بر آن‌ها تحمیل نشــود مگر با رضایت شــخصی آن‌ها یا نمایندگانشان. از آنجا که مردم این مهاجرنشین‌ها

1. Regulator Movment

۲. زین، رؤیای امریکایی، ص ۷۱.
۳. پالمر، تاریخ جهان نو، ج ۱، ص ۴۱۸.

در مجلس عوام بریتانیای کبیر نماینده‌ای ندارند و به واسطهٔ شرایط محلی‌شان نمی‌توانند داشته باشند تنها نمایندگان اهالی این مهاجرنشین‌ها کسانی‌اند که خود در اینجا آن‌ها را برمی‌گزینند و طبعاً هیچ مالیاتی نمی‌تواند برای آن‌ها وضع شود، مگر از سوی مجلس‌های نمایندگان خودشان».[۱]

کنگره افزون بر آن تأکید کرد که قانون تمبر بریتانیا حقوق اساسی مهاجرنشینان به عنوان مردان انگلستانی، از جمله حق دادخواهی و محاکمه در حضور هیئت منصفه، را پایمال کرده است و بالاخره بیان داشت که مالیات‌ها «سنگین و توان‌فرسا [هستند] .... و پرداخت آن‌ها مطلقاً غیر عملی است».[۲]

مهاجرنشینان به توافق رسیدند که قانون تمبر را تحریم کنند. آن‌ها از استفاده از تمبر امتناع ورزیدند و روزنامه‌ها و جزوه‌های تمبرنخورده را به جریان انداختند. در چندین شهر، هنگامی که مهاجرنشینان با جمع‌کنندگان تمبر درگیر شدند، خشونت و ناآرامی رخ داد. پارلمان، درست سه ماه پس از تصویب قانون تمبر، آن را لغو کرد.[۳]

ضیافت چای بوستون

با لغو این قانون، مهاجرنشین‌ها وارد دورهٔ ثبات نسبی شدند، اما کالای پیش‌پاافتادهٔ چای یک بار دیگر روحیهٔ انقلابی را در امریکا بالا برد. در سال ۱۷۷۳ دولت انگلستان برای آدامز و دستیارانش دستاویز مناسبی به‌وجود آورد. کمپانی نیرومند هند شرقی، که خود را از لحاظ مالی در موقعیت خطرناکی می‌دید، گزارشی به دولت انگلستان فرستاد و درنتیجه امتیاز انحصاری صدور چای به مستعمرات به آن شرکت تفویض شد، اما مالیات سنگینی که بنا به پیشنهاد تاونزهند به چای تعلق می‌گرفت باعث شده بود که مردم خرید چای را تحریم کنند و پس از سال ۱۷۷۰ معاملات غیرمجاز چای به قدری ترویج پیدا کرد که تقریباً نود درصد چای مصرفی مردم از خارج و بدون پرداخت عوارض گمرکی وارد می‌گشت. کمپانی هند شرقی مجبور شد چای را از طریق نمایندگی‌های خود با قیمتی به مراتب پایین‌تر از قیمت معمول به فروش برساند و درنتیجه قیمت چای چنان تنزل کرد که حتی کار قاچاق به کساد کشید و بازرگانان آزاد مستعمرات با خطر ورشکستگی و نابودی روبه‌رو شدند.[۴]

---

1. DePartment of Humanities, University of Groningen, *Resolutions of the Stamp Act Congress.*

2. Ibid.

۳. بجورنلوند، بنیانگذاری امریکا و قانون اساسی آن، ص ۳۴.

۴. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۳۶.

در چارلز تاون صندوق‌های چای از کشتی تخلیه گردید، لیکن به سبب فقدان خریدار به روی بارانداز معطل ماند. در نیویورک و فیلادلفیا مانع تخلیه صندوق‌های چای شدند و در آناپولیس وضع وخیم‌تر بود؛ مستعمره‌نشــینان کشتی و محموله‌اش را به آتش کشیدند. در بوســتون مقاومت شدیدتر و مهم‌تر بود. سه فروند کشــتی تجاری با محمولهٔ چای در بندر لنگر انداخته بودند. فرماندار بوستون هاچین‌سن اصرار داشت که محمولهٔ کشتی تخلیه شــود. مستعمره‌نشینان مخالف بودند. در شب شانزدهم ۱۷۷۳ گروهی از اهالی، به رهبری ســاموئل آدامز، خود را مخفیانه و در لباس سرخپوســتان قبیلهٔ موهاک با قایق به کشــتی رسانده و سوار کشتی شدند و ۴۵ تن چای را به دریا ریختند.

این اقدام تحریک‌آمیز، که در سرتاســر مســتعمرات امریکا نام تمســخرآمیز بوســتون «تی‌پارتی» به خود گرفت و برای آن جشن‌ها بر پا شد، خشم لندن را به‌شدت برانگیخت. شاه و پارلمان به‌زودی در مورد وضع پنج لایحهٔ قانونی به توافق رسیدند که مستعمره‌نشینان آن‌ها را «قوانین تحمل‌ناپذیر» نامیدند. قانون اول، پیشــگام طغیان یعنی بوســتون را مدنظر داشــت. این مــاده درهای بنــدر را روی هــر نوع تجارتی فرومی‌بســت و تــا زمانی که مستعمره‌نشــینان جریمه و تاوان محترمانه‌ای تقدیم نمی‌داشتند و بهای چای معدوم‌شده را نمی‌پرداختند گذشت و اغماض شامل حالشان نمی‌شد. قانون دوم، شهروندان ماساچوست را از هر نوع حقوقی در مورد شــرکت در حکومت سیاسی و اداری ایالت محروم می‌کرد. ادارهٔ امور مســتعمره را مســتقیماً به دست فرمانداری، که از ســوی لندن تعیین می‌گردید، می‌ســپرد. قانون سوم، مقرر می‌داشــت که هرگاه مأمور یا سربازی انگلیسی متهم به نقض قانون یا مرتکب ســرپیچی از دستور صادره از سوی دولت بریتانیا شود یا مرتکب جنایتی گردد دادگاه‌های مســتعمرات حق محاکمهٔ او را نداشته و می‌بایست در انگلستان محاکمه شود. قانون چهارم، بر این امر تأکید داشت که ارتش بریتانیا مجاز خواهد بود تا سربازان و افراد خود را در منازل و خانه‌های مستعمره‌نشــینان جا دهد. قانون پنجم (موسوم به قانون کبک) مهاجران سرکش را از هر نوع مالکیتی بر سرزمین‌های واقع در شمال اوهایو و شرق میسی‌سیپی تا مرز کانادا منع می‌کرد؛ علاوه بر این در ایالت، مجاور ایالتی که اکثر جمعیت آن را ساکنان فرانسوی کاتولیک تشکیل می‌دادند، برای کاتولیک‌ها امتیاز خاصی قائل شده بود که این نیز به نوبهٔ خود نفرت شدیدی برانگیخت.[1]

هر حرکت تند نظارتی انگلســتان ســاکنان را متمردتر می‌ساخت. آن‌ها از سال ۱۷۷۴ م

۱. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۱۱۲.

«کنگرهٔ قاره‌ای»[1] را برپا کرده بودند. این کنگره یک نهاد سیاسی غیرقانونی بود، اما گامی در جهت دولت مستقل به شمار می‌رفت. اولین برخورد نظامی میان مستعمره‌ها و نیروهای انگلیسی در آوریل ۱۷۷۵ م در شهرهای لکزینگتون[2] و کنکورد[3] روی داد. پس از آن کنگرهٔ قاره‌ای بر سر مسئلهٔ جدایی از بریتانیای کبیر تصمیم‌گیری کرد. تامس جفرسون یک اعلامیهٔ استقلال نوشت که کنگره در دوم ژوئن ۱۷۷۶ م آن را پذیرفت و دو روز بعد اعلامش کرد. پیش‌تر در سراسر مستعمره‌ها، حسی روشن و قوی برای استقلال وجود داشت و عبارات آغازین اعلامیهٔ استقلال، آن احساسات را در قالب الفاظ بیان می‌کردند: «ما این حقایق را گواه قرار می‌دهیم که تمامی مردان، برابر خلق شده‌اند و به همهٔ انسان‌ها از طرف خالقشان حقوق غیر قابل انتقالی اعطا شده است و در میان این حقوق، حق حیات، آزادی، و یافتن خوشبختی وجود دارد.[4] حکومت‌ها در میان انسان‌ها برقرار شدند تا از این حقوق حفاظت نمایند. آن‌ها قدرت‌های مشروع خود را از توافق کسانی که بر آن‌ها حکومت می‌کنند به دست می‌آورند. هر زمان که هر شکلی از دولت موجب نابودی این اهداف شود حق مردم است که آن را تغییر دهند یا ملغی سازند و دولت جدیدی برپا نمایند...».

اعلامیهٔ استقلال سرخپوستان، بردگان سیاه‌پوست، و زنان را در بر نگرفت. حقیقت پنهان اعلامیهٔ استقلال آن بود که قشر درحال‌ترقی و برتر مستعمره‌ها برای شکست انگلستان، به حمایت کافی نیاز داشتند؛ در عین حال نمی‌خواستند نظم و ثروت و قدرت را، که تقریباً جا افتاده بود، بیش از حد بر هم زنند. درواقع سازندگان اعلامیه جزئی از همان نظم نهادینه‌شده بودند. بیش از دوسوم کسانی که اعلامیه را امضا کردند پیش‌تر به عنوان نمایندگان بریتانیا در مستعمره‌ها خدمت کرده بودند.

«اعلامیهٔ آتشین استقلال» توسط تامس کرفت[5] در تالار شهرداری بوستون قرائت شد.[6] او یکی از اعضای گروه «نه وفادار» به حساب می‌آمد که با فعالیت نظامی علیه بریتانیا مخالفت کرده بود. چهار روز بعد «کمیتهٔ مکاتبات بوستون» فرمان صادر کرد که مردان برای نام نویسی در ارتش ملی‌گرایی حضور یابند. مشخص شد ثروتمندان می‌توانند از نام‌نویسی در ارتش کناره‌گیری کنند. آن‌ها می‌توانستند به فرد دیگری پول دهند تا به جای آن‌ها در ارتش خدمت کند. مردم مسکین چاره‌ای جز خدمت نداشتند. این امر منجر به شورش

1. Continental Congress
2. Lexington
3. Concord
۴. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۴۰.
5. Thomas Craft
۶. رضازاده ملک، روابط ایران و ممالک متحد امریکا، ص ۱۵.

شد. آن‌ها فریاد می‌زدند: «استبداد، استبداد است؛ از طرف هر کس که می‌خواهد باشد».[۱]

اعلامیهٔ استقلال، در شرح اینکه ایالت‌های جدید چگونه برخود حکومت خواهند کرد، کوتاهی کرد. آن‌ها چگونه باید با یکدیگر کار می‌کردند؟ چه کسی باید تصمیم‌هایی را می‌گرفت که بر همهٔ آن‌ها تأثیر می‌گذاشت؟ رهبران چگونه باید انتخاب می‌شدند؟

بنیانگذاران ایالات متحد دریافتند که یک نظام جدید حکومتی لازم است. آن‌ها همچنین متوجه نیاز به پی‌ریزی اتحادیه به منظور غلبه بر انگلستان شدند. به این منظور، تصمیم گرفتند «به مؤثرترین اقدامات به منظور تشکیل این اتحادیه دست بزنند» و «طرح اتحادیه را تهیه و برای بررسی و تصویب برای مهاجرنشین‌های مربوطه ارسال دارند».[۲] این اصول اتحادیه، نخستین تلاش ملت برای خودمختاری بود.

جنگ استقلال

جنگ‌های استقلال و رهایی‌بخش مردم امریکا، که منجر به به استقلال مهاجرنشین‌های سیزده‌گانه و تشکیل ایالات متحد امریکای امروز شد، را «جنگ‌های انقلابی» نامیدند. برخی از صاحب‌نظران با دادن چنین عنوانی به جنگ‌های آزادی‌بخش و استقلال‌طلبانه مخالف‌اند، اما گروهی نیز جنگ‌های استقلال امریکا را تنها یک درگیری و جنگ برای کسب استقلال نمی‌دانند، بلکه آن را فراتر از یک منازعهٔ عادی برای کسب استقلال دانسته‌اند. به نظر گروه دوم، به دلیل دگرگونی‌های اساسی که در نظام ارزشی و حکومتی کشور جدیدالتأسیس پدید آمد و این تغییرات از یک پشتوانهٔ فکری و با خشونت و جنگ همراه شد می‌توان جنگ استقلال را جنگ انقلابی یا انقلاب نامید.[۳]

ریشه‌های نظری و فکری انقلاب امریکا در راستای تحولات و دگرگونی‌های فکری پس از رنسانس در اروپا بوده است. گسترش اندیشهٔ دموکراسی و حکومت مردم‌سالار، به‌ویژه پس از قرن هفدهم در اروپا، به‌تدریج به آن سوی اقیانوس اطلس و مهاجرنشین‌های امریکای شمالی نیز سرایت کرد. نظریات دانشمندانی چون ژان ژاک روسو[۴] و جان لاک[۵] دربارهٔ حقوق مردم، آزادی، تفکیک قوا، و حکومت مردم‌سالار موجب بیداری اندیشهٔ مردم

---

۱. زین، رؤیای امریکایی، ص ۸۰.

2. McClellan, *Historical Moments*, p. 125.

۳. حمیدی‌نیا، ایالات متحد امریکا، ص ۱۴۳.

4. Jean Jacques Rousseau

5. John Locke

ساکن در مهاجرنشین‌ها شد و به‌تدریج اندیشهٔ استقلال و ضداستعماری را در میان مردم شایع کرد. خودمختاری نسبی به‌دست‌آمده در سدهٔ هفدهم نیز موجب تشدید اندیشه‌های آزادی‌خواهانه در مهاجرنشین‌ها می‌شد. تحولات ژرف و زیربنایی درون مهاجرنشین‌ها، نظیر توسعهٔ آموزش همگانی و عمومی، توسعهٔ دانشگاه‌ها، و آزادی مطبوعات، نیز سهم بسزایی در وقوع انقلاب امریکا داشت.[1]

در چهارم ژوئیهٔ ۱۷۷۶، که اعلامیهٔ استقلال امضا شد، سیزده مهاجرنشین اعلام کردند که دیگر انگلستان بر آنها حکومت نخواهد کرد. اینک آن‌ها نیازمند پدید آوردن نظام حکومتی جدید بودند. بدین ترتیب یکی از بزرگ‌ترین تجربه‌ها در تاریخ سیاسی آغاز شد.

دولتمردان جدید امریکا دریافتند که فرصت بی‌همتایی در اختیار دارند که حکومتی را مبتنی بر اصول خود تشکیل دهند. هنگامی که بنیانگذاران، پیوندهای خود را با انگلستان گسستند نظامی را که بر اساس آن بر آن‌ها حکومت می‌شد ویران ساختند. منشورهای مهاجرنشین‌ها دیگر از اعتبار برخوردار نبود. میهن‌پرستان امریکایی، با درک نیاز به جایگزینی نظام‌های حکومتی مهاجرنشینی، تهیهٔ پیش‌نویس قوانین اساسی جدیدی را آغاز کردند که طرح کلی حکومت در سطح ایالتی را مشخص می‌کرد.

بنیانگذاران دریافتند که آن‌ها به منظور غلبه بر بریتانیایی‌ها، به شکلی از حکومت ملی نیازمندند، اما برخی از ایالت‌ها از واگذاری قدرت خود به حکومت ملی اکراه داشتند؛ ازاین‌رو، نخستین تجربه (اصول کنفدراسیون) به عنوان طرحی برای تشکیل حکومت ملی ناکافی از کار درآمد؛ اما هم قوانین اساسی ایالتی و هم اصول کنفدراسیون پیش‌درآمدهای مهمی برای قانون اساسی ایالات متحد از کار درآمدند.

خودمختاری ایالت‌ها

بین سال‌های ۱۷۷۵ و ۱۷۸۰ هر سیزده ایالت نظام‌های خودمختاری تازه‌ای به وجود آوردند. ویرجینیا نخستین ایالتی بود که به تدوین قانون اساسی همت گماشت. قانون اساسی ویرجینیا با یک منشور حقوق آغاز می‌شد که تأکید می‌کرد همهٔ قدرت از آن مردم است. ایالت‌های دیگر به‌سرعت از الگوی ویرجینیا پیروی می‌کردند. رودآیلند و کنتیکت، با افزودن پیش‌درآمدها و حذف تمام اشارات به پادشاهی انگلستان، منشورهای خود را

1. Nemeth, *The 1992 Almanac*, p. 207.

حک و اصلاح کردند. یازده ایالت دیگر قوانین اساسی تازه‌ای نوشتند. تا سال ۱۷۸۰ هر سیزده ایالت حکومت جایگزین تازه‌ای بر اساس یک سند مدون داشتند.[۱]

این وقایع نشان می‌دهد که انقلاب اولیه با سرعت تمام در مسیر تحولی مسالمت‌آمیز افتاد. در این ایالات، نوآوری اصلی عبارت بود از تصویب «بیلز آو رایت» (بیانیهٔ حقوق) که اصول آن از افکار لاک، که در بیانیهٔ استقلال آمده بود، اخذ شده بود؛ از این قرار که قدرت هر حکومتی به حقوق انتقال‌ناپذیر شهروندانی که تحت آن حکومت قرار دارند محدود می‌شود. حقوق مذکور در عمل بیشتر شامل آزادی بیان، آزادی معتقدات مذهبی، ایمنی در برابر توقیف‌های غیرقانونی و ناشی از زورگویی، حق متهم در برخورداری از محاکمه‌ای عادلانه به‌وسیلهٔ هیئت منصفه، و حق عدم پرداخت مالیات جز آنچه به تصویب نمایندگان منتخب مردم رسیده است می‌گردید.

بنابراین در آن لحظه که پارلمان در انگلستان به صورت قدرت مطلق درمی‌آمد قدرت مجالس امریکایی به وسیلهٔ ملت و تودهٔ مردم، که حاکمیت راستین از آن ایشان بود، مهار می‌گردید. قوای مقننه، مجریه، و قضاییه، همان‌طور که مونتسکیو توصیه کرده بود، از هم مجزا گردیده بودند. قوهٔ مقننه به دو مجلس واگذار گردیده بود و قوهٔ مجریه در دست دولت انتخابی بود و قوهٔ قضایی نیز بر عهدهٔ قضاتی بود که اغلب منتخب مردم بودند.

با وجود موانع متعددی که پیش پای دموکراسی درحال رشد نهاده شده بود، نیروی محرکهٔ اولیهٔ آن به قدری مؤثر و پردوام بود که، گرچه بعدها پیشرفت آن به کندی گرایید، لیکن هرگز کاملاً متوقف نشد. انقلاب به طور مؤثر و وسیعی در افکار مردم رسوخ یافته و سرآغاز پیشرفت‌های بی‌شمار و قابل ملاحظه‌ای گردیده بود؛ به طور مثال می‌توان از محکومیت‌های شدید و ظالمانه‌ای که تا آن زمان بر حسب عادت از سوی مردم تحمیل می‌گردید نام برد. قوانین جزایی غیرانسانی و حبس به دلیل بدهی، که یادگار انگلیسی‌ها در قارهٔ امریکا بود، به‌شدت مورد حمله و انتقاد قرار گرفت و صدای اعتراض مردانی چون جفرسون به منظور دمکراتیک کردن آموزش و پرورش برخاست. اولین قانون اساسی ورمونت، که هنوز به رسمیت شناخته نشده بود، نظام آموزشی خاصی را پیش‌بینی کرده بود که مطابق آن می‌بایست یک دانشگاه دولتی در رأس آن قرار داشته باشد.[۲]

۱. بجورنلوند، بنیانگذاری امریکا و قانون اساسی آن، ص ۵۰.
۲. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۱۳۸.

قانون اساسی ایالتی

قوانیـــن اساســـی ایالتی بر این فرض بنا نهاده شـــده بودند که حقانیـــت خود را از رضایت حکومت‌شوندگان کسب می‌کنند. اکثر آن‌ها دو مجلس قانونگذاری با اختیارات گسترده و یک فرماندار انتخابی داشـــتند. از آنجا که تجربهٔ مهاجرنشینان در مورد فرمانداران سلطنتی، آن‌ها را در خصوص واگذاری اختیارات زیاد به یک نفر محتاط ساخته بود قوانین اساسی ایالتی تنها اختیار محدودی بر عهدهٔ رئیس قوهٔ مجریه می‌گذاشتند. قانون اساسی پنسیلوانیا به همهٔ مردان بالغ سفیدپوســـت حق‌رأی می‌داد، اما اکثر ایالت‌های دیگر همچنان داشـــتن مالکیت و دارایی را شرط حق رأی می‌دانستند.

قوانین اساســـی جدید کامل نبودند، اما بیش از هر ســـند حکومتی پیشـــین، آزادی‌های فردی را پاس می‌داشتند. اکثر آن‌ها، به منظور حمایت از شهروندان در برابر بی‌عدالتی‌هایی که در دورهٔ فرمانروایی بریتانیایی‌ها بر آن‌ها تحمیل شـــده بود، بندهای خاصی داشـــتند که حقوق قانونی و ســـنتی موجود در انگلســـتان را تضمین می‌کرد و برخی این حقوق را در منشـــور حقوق جداگانه‌ای تشـــریح می‌کردند. حقوقی که عموماً مورد حمایت بود شامل آزادی مذهبـــی، محاکمه بـــا حضور هیئت منصفه، و آزادی مطبوعات می‌شـــد که همه در منشـــور حقوق ایالات متحد در ۱۷۸۹ گنجانده شـــد. این اسناد ارزش‌های روشنگری قرن هجدهم را، که متضمن آزادی مذهب بود، نیز در بر داشـــتند. قوانین اساســـی ایالتی نه‌تنها اسناد خودگردانی مهمی به شمار می‌رفتند، بلکه در شکل‌گیری قانون اساسی ایالات متحد نقشی حیاتی داشتند.[۱] جان آدامز در ۱۷۸۸ اظهار داشت: «قانون اساسی ایالات متحد چیزی نیســـت جز قانون اساسی ماساچوست، نیویورک، و مریلند! در آن نکته‌ای وجود ندارد که در یکی از آن‌ها نتوان یافت».[۲]

مواد کنفدراســـیون، که در ســـال ۱۷۷۷ با زحمت زیاد به رأی گذاشته شد و با زحمت بیشتر در ۱۷۸۱ به تصویب رسیده بود، اولین گام مستعمرات امریکا به سوی یک حکومت مرکزی بود که با عدم موفقیت مواجه شـــد، لیکن اصلاحاتی که در طرح اولیه به عمل آمد عدم اعتماد تزلزل‌ناپذیر نمایندگان کنگرهٔ قاره‌ای را در مورد هر حاکمیت و قدرت مرکزی، که انگلســـتان در ســـابق به آن دســـت یافته یا درصدد نیل بَه آن بود، آشکارا نشان می‌داد. کنفدراســـیونی که به ترتیب فوق ایجـــاد گردیده بود، گرچه نظارت بر سیاســـت خارجی

---

۱. بجورنلوند، بنیانگذاری امریکا و قانون اساسی آن، ص۵۲.

2. Bowen, *Mircle at Philadelphia*, p. 199.

و ارتش مشـترک را برعهده داشـت، در عـوض فاقد اختیار در دو اصـل مهم که، لازمهٔ هر حکومت مقتدر محسـوب می‌گردید، بود؛ به این معنی که کنفدراسـیون حق بالا بردن مالیات‌ها را نداشـت و در مورد بازرگانی بین ایالت‌ها نیز نمی‌توانست مقررات وضع کند. عواید کنفدراسـیون می‌بایست منحصراً از راه درخواست از ایالات متحد تحصیل گردد و موافقت با این درخواسـت‌ها امریِ نسـبی بود. دو نقص مذکور، قدرت اجرایی و قضایی کنگره را متزلزل سـاخته و درواقع وجود آن را عاطل می‌نمود. هر یک از سـیزده مستعمرهٔ عضو کنگره یک رأی بیشتر نداشتند. برای تصویب تصمیم‌های مهم، ۹ رأی کفایت می‌کرد، لیکن مواد قانونی فقط می‌بایست به اتفاق آرا به تصویب می‌رسید.

به طور خلاصه چنین کنفدراسـیونی چیزی جز یک پیمان مشـترک نبود که بیشتر به ائتلاف زمان جنگ شـباهت داشـت که با فرارسـیدن زمان صلح همه سعی داشتند به آن پشـت کنند و منافع آنی و فردی خود را بر منافع مشـکوک و نامشخص اتحادی متزلزل، مقدم شمردند.[1]

در سـال ۱۷۸۰، ژنرال جورج واشینگتن مصرانه از ایالت‌ها خواست که اصول مذکور را تصویب کنند: «شرایط پیش‌آمده ضرورت تصویب فوری طرحی را که به حکومت توان بیشـتری بخشید نشـان می‌دهد... بدون آن، اوضاع نگران‌کننده اسـت».[2] در ۱۷۸۱ آخرین ایالت، مریلند، به تصویب اصول کنفدراسیون رأی داد و این اصول به اجرا درآمد.

واشـینگتن شـهر فیلادلفیا را پایتخت قرار داد و در همان حال به کمک یک مهندس فرانسـوی اقدام به طراحی و سـاخت پایتخت فدرال امریکا در ایالت مریلند نمود. شـهر جدیدالتأسـیس، که در سال ۱۸۰۰ مرکز سیاسی ایالات متحد امریکا شد، به افتخار جورج واشینگتن، واشینگتن دی سی نامگذاری شد.

انقلاب امریکا

جنگ‌های انقلاب امریکا، که در هر کلونی صحنه‌ای خاص به خود داشت و در ده دوازده نقطه به حد اعلای شـدت و اهمیت رسـیده بود، مدت شش سـال به طول انجامید. حتی پیش از آنکه اعلامیهٔ استقلال به وجود آید در گوشه و کنار عملیات نظامی متعددی جریان داشت که بدون شک در نتیجهٔ نهایی جنگ بی‌اثر نبود؛ مثلاً شکست طرفداران تاج و تخت

---

۱. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۱۴۲.

2. Washington, *Writings*, p. 399.

در کارولینا، که در فوریه ۱۷۷۶ اتفاق افتاد و تخلیهٔ اجباری نیروهای انگلیسی از بوستن که در ماه می همان سال به وقوع پیوست، از جمله وقایعی بودند که در تعیین سرنوشت جنگ کمک بسیار نمودند. در ماه‌های بعد از استقلال، مردم با ناکامی‌ها و عقب‌افتادگی‌های موحشی روبه‌رو شدند که نخستین نمونهٔ آن در نیویورک پدیدار گشت.

حکومت ملی اختیار وضع مالیات نداشت و به نظر می‌رسید در وصول پولی که ایالت‌ها متعهد به پرداخت آن بودند با مانع عبورناپذیر روبه‌رو است. در آن زمان جورج واشینگتن مسئولیت ارتش را برعهده گرفت. ارتش تنها شامل شبه‌نظامیان پاره‌وقتی می‌شد که به اسلحه و تجهیزات خود متکی بودند. واشینگتن چنین ارتشی را «انبوهی از افراد جورواجور... با کمترین انضباط، نظم، یا فرماندهی» نامید.[1]

واشینگتن پیش‌بینی کرده بود بندر نیویورک، که از لحاظ رساندن مواد و تسلیحات جنگی دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است، اولین هدف تهاجم نیروهای انگلیسی قرار خواهد گرفت، اما ژنرال ویلیام هو[2]، فرمانده انگلیسی، اقدامی شدید و فوری علیه این بندر به عمل نیاورد. وی که با امریکا مناسبات دوستانه و دیرینی داشت یک شاخ زیتون و یک شمشیر همراه آورد و بدین وسیله تصمیم شاه را نسبت به صلح و جنگ شورشیان ابلاغ نمود و از آن‌ها درخواست کرد که دست از جنگ و ستیز بردارند. مسلماً او نمی‌توانست آزادی مطلقی را در داخل امپراتوری برای شورشیان تضمین کند، لذا پیشنهادات او مفید واقع نشد و درنتیجه نیروهای انگلستانی، که بالغ بر ۳۰,۰۰۰ نفر نیرو و ۴۶۸ فروند کشتی جنگی بودند، به مقابله با نیروی ۱۸,۰۰۰ نفری و ۵۰ فروند کشتی جورج واشینگتن برخاستند.

دفاع نیویورک ظاهراً به جایی نمی‌رسید ولی واشینگتن نمی‌توانست، بدون کشمکش و دست‌وپنجه نرم کردن با دشمن، ننگ شکست را بر خود هموار کند و شهرها را رها نماید. واشینگتن که نقشه‌های کافی در دست نداشت و ژنرال‌های او نیز مأموریت‌ها و وظایف خود را به‌خوبی انجام نمی‌دادند مجبور به عقب‌نشینی شد. وی توسط قایق‌های کوچک از بروکلین به سواحل منهاتن رفت.

همان طور که گفته شد امریکایی‌ها در اولین نبرد خود که در بانکر هیل[3] و ارتفاعات بروکلین[4] روی داد شکست خوردند، اما در جنگ‌های کوچکی که در ترنتون[5] و پرینستون[6] روی داد موفق به شکست دشمن شدند، اما یک بار دیگر بدبختی سایهٔ شوم

---

1. Smith, *A New Age Begins*, p. 566.
2. William Howe
3. Bunker Hill
4. Brooklyn
5. Trenton
6. Princeton

خود را گسترد. در سپتامبر سال ۱۷۷۷ ژنرال هو فیلادلفیا را به تصرف خود درآورد و کنگره از هم پاشید تا آنجا که واشینگتن مجبور شد با سپاهیان خود فصل زمستان را در کمال نومیدی در ولی فورج[1] به سر برد. در عین حال، پاییز همان سال امریکایی‌ها به احراز بزرگ‌ترین پیروزی در جنگ با انگلستان موفق شدند و این پیروزی قاطعی بود که مسیر انقلاب را به نفع امریکا تغییر داد؛ بدین ترتیب که یک فرمانده انگلستانی، به نام ژنرال برگوین[2]. از کانادا با نیروی خود به پایین سرازیر شد تا کنترل دریاچه و رودخانهٔ چمپلین‌هود سن را به دست گرفته و ارتباط منطقهٔ نیوانگلند را از سایر کلونی‌ها قطع نماید. ژنرال برگوین به واسطهٔ عدم اطلاع کافی از وضع جغرافیایی امریکا چنین تصور می‌کرد که برای نیروی مهاجم تحت فرماندهی او بسیار آسان است که فقط در مدت دو هفته از «ورمونت» گذشته و در امتداد رودخانهٔ کنتیکت پیشروی نموده و مراجعت کند، ولی آن‌ها نتوانستند خود را حتی به مرزهای ورمونت برسانند، زیرا در نزدیکی‌های این منطقه جنگجویان داوطلب ورمونت به مقابله با آن‌ها برخاستند و نگذاشتند که حتی یک نفر از آن‌ها بازگردد. جنگ‌های جبهه ورمونت باعث شد که کلیهٔ افراد آماده‌به‌رزم در منطقهٔ شمالی نیوانگلند گرد هم جمع شده و دست اتحاد به هم دهند و در ضمن تعویق حملهٔ نیروهای برگوین به واشینگتن فرصت داد که قوای نظامی مجهزی را از پایین رودخانهٔ هودسن به ورمونت گسیل دارد. در اوایل فصل سرما جنگ شروع شد. ابتدا دو حملهٔ بسیار قوی برگوین با مقاومت شدید روبه‌رو گشت و نیروهای انگلیسی ناچار به ساراتوگا[3] عقب‌نشینی کردند. در روز ۱۷ اکتبر ۱۷۷۷ ژنرال برگوین و نیروهایش، که هنوز به ۵۰,۰۰۰ مرد جنگی بالغ می‌شد، به ژنرال گیتس[4] امریکایی تسلیم شدند. این یکی از ضربه‌های قاطعی بود که سرنوشت جنگ را به‌کلی دگرگون ساخت، زیرا این جنگ نه‌تنها از لحاظ نظامی و استراتژیکی اهمیت فراوان داشت، بلکه باعث شد که فرانسه، یعنی دشمن دیرین انگلستان، در کنار امریکا قرار گیرد و از هدف‌های آن کشور پشتیبانی نماید. دولت فرانسه از سال ۱۷۶۳، که از انگلستان شکست خورده بود، همواره در انتظار فرصت برای گرفتن انتقام بود و اینک که فرصت به دست آمده بود علاقهٔ شدیدی نسبت به هدف امریکا نشان می‌داد. جامعه و روشنفکران فرانسه، گرچه در این زمان هنوز با نظام جمهوری حکومت فاصله زیادی داشتند، مع‌ذلک علیه فئودالیسم و طبقات ممتاز اشرافی در حال قیام و

---

1. Valley Forge
2. Burgoyne
3. Saratoga
4. Gates

انقلاب بودند. پس از صدور اعلامیهٔ استقلال امریکا، از بنجامین فرانکلین در دربار فرانسه استقبال گرمی به عمل آمد. دولت فرانسه از همان بدو امر نسبت به جریان وقایع در امریکا رویهٔ بی‌طرفی پیش نگرفت، بلکه به ایالات متحد امریکا از لحاظ ذخایر جنگی و آذوقه کمک‌های شایانی کرد، ولی از مداخلهٔ مستقیم در جنگ و مواجهه با نیروهای انگلیسی ابا داشت. پس از آنکه ژنرال برگوین شکست خورد بنجامین فرانکلین توانست با کشور مزبور یک سلسله قراردادهای بازرگانی و همکاری اقتصادی منعقد سازد و دو کشور متعهد شدند که از نقشه‌های سیاسی یکدیگر جانبداری کنند و این پیمان‌ها همچنان ادامه داشت تا استقلال امریکا به رسمیت شناخته شد.

در زمستان ۱۷۷۹ـ۱۷۸۰ لافایت فرانسوی، که در امریکا در کنار نیروهای انقلابی جنگیده بود، به فرانسه بازگشت و پادشاه فرانسه را به مداخلهٔ مستقیم در جنگ تشویق کرد. پس از مدت کوتاهی لویی شانزدهم نیروهایی متشکل از ۶,۰۰۰ سپاهی به فرماندهی ژنرال رشامبو[1] به امریکا گسیل داشت.

در سال ۱۷۷۸ انگلیسی‌ها مجبور شدند در اثر فشار نیروی دریایی فرانسه از فیلادلفیا عقب‌نشینی کنند و در همان سال با شکست‌های دیگری در درهٔ اوهایو مواجه شدند و درنتیجه تسلط امریکایی‌ها بر مناطق شمال غربی امریکا محرز و مسلم گردید.[2] ژنرال کورنوالیس به ویرجینیا عقب نشست و در آنجا بود که راهبرد بریتانیایی‌ها سرانجام با ناکامی روبه‌رو شد. سربازانش شروع به ساختن یک پایگاه دارای استحکامات در یورک‌تاون در ویرجینیا کردند. در ژوئیهٔ ۱۷۸۰ یک سپاه حدود پنج‌هزارنفری فرانسوی، انگلیسی‌ها را از نیوپورت بیرون راند و پادگان آن‌ها را در نیویورک‌سیتی مورد تهدید قرار داد. مساعدت فرانسه به واشینگتن توان نظامی کافی برای دست زدن به یک حملهٔ غافلگیرانه به کورنوالیس را داد. نیروی دریایی فرانسه از دهانهٔ چساپیک موضع گرفت تا از تدارک سپاه کورنوالیس یا انتقال آن جلوگیری کند. در این میان، واشینگتن سربازانش را پنهانی به ویرجینیا انتقال داد، که در آنجا به یک سپاه امریکایی به فرماندهی مارکی دو لافایت، که از داوطلبان فرانسوی بود و سه هزار سرباز فرانسوی داشت، ملحق شدند. کورنوالیس، که متوجه شده بود به لحاظ نفرات در تنگنا قرار گرفته، در ۱۹ اکتبر ۱۷۸۱ تسلیم شد.[3]

1. Rochambeau

۲. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۴۲.

۳. بجورنلوند، بنیانگذاری امریکا و قانون اساسی آن، ص ۵۸.

وقتی خبر پیروزی امریکا در یورک‌تاون به اروپا رسید مجلس عوام انگلستان به پیشنهاد خاتمهٔ جنگ رأی داد و بلافاصله لرد نورث، نخست‌وزیر آن کشور، استعفا داد و پادشاه انگلستان دولت جدیدی را مأمور کرد که، بر اساس استقلال کامل، پیمان صلحی با امریکا منعقد سازد. پیمان صلح در سوم سپتامبر ۱۷۸۳ امضا شد و در ژانویهٔ ۱۷۸۴ به تصویب رسید. برقراری صلح، استقلال، آزادی، و حاکمیت سیزده ایالت امریکا را تضمین کرد و سرزمین‌های باختری میسی‌سیپی، که از شمال به مرزهای کنونی این منطقه منتهی می‌گشت، به ایالات مزبور واگذار شد.

استقلال امریکا نه‌فقط مردم آن کشور را از تسلط بیگانه رهایی بخشید، بلکه برای آن‌ها فرصتی به وجود آورد که اجتماع خود را بر شالودهٔ اندیشه‌های سیاسی خود که زادهٔ محیط جدید آن‌ها بود پایه‌گذاری کنند. الکساندر همیلتون حقوقدان نیویورکی، که به عنوان دستیار جورج واشینگتن خدمت کرده بود، به دوستش جان لارنس نوشت: «صلح، دوست عزیز من، افق تازه‌ای را گشوده است. غایت آن است که از استقلالمان موهبتی بسازیم. برای انجام این کار باید اتحادمان را بر شالوده‌هایی استوار استحکام بخشیم... این کار به همهٔ قابلیت‌ها و توانایی‌های کشورمان نیاز دارد».[1] امریکایی‌های جدید وزن این رسالت خود را احساس می‌کردند. جان راتلج، فرماندار کارولینای جنوبی، اعلام کرد: «چشمان اروپا، نگاه جهان، به امریکا دوخته شده است».[2]

در خصوص آنچه به «جنگ‌های استقلال» و یا به تعبیری «انقلاب امریکا» معروف گردیده، چند نکتهٔ گفتنی وجود دارد: اول، رهبری جنگ را سرمایه‌داران امریکایی بر عهده داشتند و انگیزهٔ آن‌ها از این امر، گسترش دامنهٔ سودجویی‌های طبقاتی‌شان در مقابل اشراف انگلیسی بود؛ دوم، فرماندهان رده‌بالای نظامی و رهبران اصلی فکری و سیاسی و حامیان مالی جنگ‌های استقلال، همگی وابسته به لژهای فراماسونری بودند؛ سوم، «اعلامیهٔ استقلال امریکا»، که توسط یک فراماسونر به نام تامس جفرسون تنظیم گردید، علی‌رغم همهٔ ادعاها و شعارهای توخالی و فریبنده دربارهٔ حقوق بشر، حتی اشاره‌ای نیز به حقوق بردگان و افول بردگی و قطع آزارهای نژادپرستانه نداشته است؛ و چهارم، یکی از عوامل پیروزی امریکایی‌ها در جنگ‌های استقلال، حمایت گستردهٔ نظامی و دیپلماتیک استعمارگران فرانسوی بود که انگیزهٔ اصلی فرانسوی‌ها نیز درواقع پیشبرد

---

1. Steele Commager and Morris, *The American Pageant,* pp. 288-89.

2. MacGregor Burns, *The American Experiment*, p. 26.

اهداف سودجویانه‌شان در رقابت با دولت انگلستان بوده است نه چیز دیگر.

نکتهٔ جالب دیگر اینکه فرماندهان سپاهیان فرانسوی خود نیز فراماسونر بودند. بدین ترتیب بسیار بجاست اگر بگوییم «جمهوری ایالات متحد امریکا» را فراماسونرها و سرمایه‌داران امریکایی با کمک استعمارگران فرانسوی پدید آوردند؛ البته در بررسی مبانی فرهنگی و اعتقادی جمهوری سرمایه‌داران در امریکا خواهیم دید که باورهای شبه‌یهودی و پیوریتانیستی نیز نقش عمده‌ای در شکل‌گیری ارکان فرهنگی جامعهٔ امریکا داشتند.

«اعلامیهٔ استقلال امریکا» از آغاز و به طور صریح، خصلت پول‌سالارانه داشت و یکی از شرایط رأی‌گیری انتخاباتی، داشتن «سرمایه» بوده است. از این‌رو بی‌راه نیست اگر بگوییم جمهوری امریکا، جمهوری بورژواها بوده است.

متن قانون اساسی امریکا به سال ۱۷۸۹ م تکمیل گردید و دارای یک مقدمه و هفت اصل بود. متن این سند سیاسی، که امروزه نیز با اندک تغییری، مبنای سیاسی ـ حقوقی دولت ایالت متحد است، در مقایسه با اعلامیهٔ استقلال، حتی خصلت سرمایه‌سالاری پررنگ‌تری دارد و از اساس دارای ماهیتی سکولاریستی است. در قانون اساسی سال ۱۷۸۹، اصل تساوی عمومی آشکارا نادیده گرفته شده بود.

بدین‌سان می‌توان گفت نظام سیاسی امریکا، که همان حاکمیت فراماسونرها و سرمایه‌داران است، از آغاز بر اساس نابرابری و سرمایه‌سالاری شکل گرفت.[۱]

---

۱. زرشناس، نیمهٔ پنهان امریکا، صص ۲۲ـ۲۴.

فصل پنجم
تشکیل حکومت ملی

مقدمه

انقلاب موفقیت‌آمیز علیه انگلستان به مردم امریکا مقام و موقعیت مستقلی میان خانوادهٔ ملل ارزانی داشت. این انقلاب روش اجتماعی جدیدی پیش پای مردم امریکا گذاشت که در آن امتیازات موروثی دیگر ارزشی نداشت و آزادی و مساوات از همه چیز برتر بود؛ اما کم‌کم مشکلات تازه‌ای در دنیای جدید به وجود آمد. تا پایان انقلاب، ایالات متحد امریکا هنوز با مسئله‌ای لاینحل روبه‌رو بود و آن مسئلهٔ امپراتوری داخلی، یعنی توسعهٔ قلمروهای ایالات، بود که خود مشکلاتی مانند رقابت برای تصرف زمین، تجارت پوست خز، مشکل سرخپوستان، مسئلهٔ سکونت، تشکیل حکومت و ادارهٔ متعلقات و متصرفات و بسیاری مسائل دیگر را در برداشت. تا قبل از جنگ، چند کلونی ادعاهایی نسبت به مالکیت زمین‌های آن طرف جبال آپالاش داشتند. آیندهٔ ایالات مزبور، که دارای یک چنین امتیاز اراضی بودند، با مقایسهٔ ایالاتی که از این نعمت بهره‌ای نداشتند غیرعادلانه به نظر می‌رسید.

ایالت مریلند، که می‌توان آن را نمایندهٔ و سخنگوی ایالات اخیرالذکر نامید، قطعنامه‌ای صادر کرد حاکی از اینکه سرزمین‌های باختر امریکا از مالکیت خصوصی ایالات خارج شده، در ردیف املاک دولتی درآیند و سپس کنگره آن‌ها را به صورت ایالاتی آزاد و مستقل تقسیم و تجزیه نماید. این پیشنهاد چندان مورد استقبال قرار نگرفت تا اینکه در سال ۱۷۸۰ ایالت نیویورک، با واگذاری سرزمین‌های تحت تصرف خود به ایالات متحد، اولین قدم

را در راه این تحول جدید برداشت. به‌زودی سایر کلونی‌ها به نیویورک تأسی جستند و تا جنگ به پایان می‌رسید کنگرهٔ امریکا مالکیت تمام اراضی شمال رودخانهٔ اوهایو و حتی سرزمین‌های باختر جبال الگانی را در دست داشت.

حل این مسئله نیز بر طبق مواد مقاوله‌نامهٔ کنفدراسیون، که کلونی‌های امریکا را به وجهی آزاد و غیر متعهد به یکدیگر متحد ساخته بود، میسر گردید.[۱]

اگر تصویب نهایی کنفدراسیون به وسیلهٔ ایالات، چهار سال به طول انجامید علت آن بود که اختلافی شدید ایالت کوچک مریلند را رودرروی ویرجینیا و سایر اعضای کنفدراسیون، که خوش‌اقبال‌تر بوده و در طرف غرب مرز مشخصی نداشتند، قرار داده بود.[۲] بر اساس اصول کنفدراسیون، یک نوع تشکیلات محدود حکومتی در سرزمین‌های جدید باختری به وجود آمد که حد فاصلی بین زندگی آزاد بیابان‌نشینی و تشکیلات رسمی ایالتی بود. این سیستم، که با «فرمان اراضی شمال باختری، مورخ ۱۷۸۷» به وجود آمد، تنها قانونی بوده است که تا امروز در مورد تمام زمین‌های دولتی در قارهٔ اصلی و در جزایر امریکا مورد اجرا قرار گرفته است. با این فرمان تشکیلات «منطقهٔ شمال باختری»، یعنی اراضی بین رودخانهٔ اوهایو و رودخانهٔ میسی‌سیپی و اطراف دریاچه‌های پنجگانه، به وجود آمد که پیش از آن یک بخش تنها تلقی می‌شد و دارای یک فرماندار و چند قاضی بود که از طرف کنگره انتخاب و مأمور می‌شدند. طبق این فرمان، هر گاه جمعیت مردان بالغ این منطقه به ۵۰ هزار نفر می‌رسید می‌توانست دارای قوهٔ مقننه‌ای متشکل از دو مجلس نمایندگان و سنا باشد که مجلس نمایندگان آن توسط خود مردم انتخاب گردد؛ علاوه بر این، منطقهٔ مزبور می‌توانست دو نماینده بدون رأی به کنگره اعزام نماید. در این فرمان تصریح شده بود که از منطقهٔ مزبور بیش از پنج ایالت و کمتر از سه ایالت به وجود نیاید و هر گاه جمعیت افراد آزاد هر یک از این ایالات و کمتر از سه ایالت به وجود نیاید و هر گاه جمعیت افراد آزاد هر یک از این ایالات به شصت هزار نفر بالغ گردد بتواند «براساس حقوق متساوی در کلیهٔ شئون زندگی با ایالات اصلی» به اتحادیهٔ ایالات امریکا ملحق شود. مواد شش‌گانهٔ «عهدنامه‌ای که بین ایالات اصلی و ایالات منطقهٔ شمال باختری» منعقد گردید حقوق مدنی، آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، و تعلیم و تربیت مردم را تضمین می‌کرد و در آن صراحتاً تأکید شده بود که «هیچ گونه بردگی و بیگاری و یا کار اجباری نباید در این منطقه وجود داشته باشد».[۳]

---

۱. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۴۸.
۲. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۱۴۲.
۳. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۴۸.

هرچند حکومت بر اســاس اصول کنفدراسـیون داشت سعی خود را می‌کرد، در طول جنگ در کسـب موافقت ایالات در مواردی مشکل داشــت و حالا که انگلستان به عنوان دشـمن مشـترک از صحنه خارج شده بود این مشکلات بیشتر هم شده بود درابتدا رقابت و عدم تفاهم میان ایالات مانع پیشرفت کار کنگره شد و اتخاذ تصمیم‌ها را معوق و گاهی غیرممکن می‌سـاخت. سـرزمین ایالت کنونی ورمونت آن چنان مایهٔ نفاق بین نیویورک، نیوهمپشر و کنتیکت گردید که کار به درگیری‌های شدید و حتی مسلحانه کشید. ویرجینیا و مریلند، که به وسـیلهٔ رودخانهٔ پوتوماک از هم مجزا می‌شـدند، بر سر استفادهٔ تجاری از رودخانه به مشاجره‌ای سخت برخاستند. مشکلات گمرکی نیز میانهٔ نیویورک و نیوجرسی را چند سالی بر هم زد.

میان کنتیکت و نیویورک نیز اختلاف شـدیدی درگرفته و برای ورود چوب، عوارض گمرکی سنگینی تعیین گردیده بود. لیکن مسئلهٔ دیون عمومی و مشکل پول سهمگین‌تر از همه بود. این امر در سایهٔ یک حکومت مرکزی مقتدر دارای اختیارات مالی می‌توانست و می‌بایست حل‌وفصل گردد، لیکن کنگره ناتوان بود.

حکومـت ملـی، اختیار وضع مالیات را نداشــت و برای تأمین بودجه اسـیر دسـت مجلس‌های قانون‌گذاری ایالتی بود. به گفتهٔ جورج واشینگتن، درخواست‌های کنگره، «در جایی که سـیزده ایالت خودمختار، مسـتقل، و جدا از هم» تنها وقتی که می‌خواستند از آن پیروی می‌کردند، «کاملاً بی‌اعتبار» بود.[1]

اختلاف‌های اجتماعی و سیاسی نیز به برخورد میان ایالت‌ها دامن می‌زد. تا سال ۱۷۸۳ رود آیلند، ماساچوست، و پنسیلوانیا برده‌داری را غیرقانونی اعلام کرده بودند. در نیوجرسی به سیاهان آزادشده حق رأی داده شد. برده‌داران در جنوب این تحولات را تهدیدی نسبت بـه منافـع خود تلقی می‌کردنـد و مدعی بودند که حق دارند بردگان فـراری را که به این ایالت‌ها می‌گریختند باز پس گیرند.[2]

سیاست خارجی مستعمرات

کنفدراسـیون نوپا را قدرت‌های خارجی نیز تهدید می‌کردند. کشـورهای اروپایی حاضر نبودند موانع تجارت آزاد را که می‌توانست به کاهش مشکلات تجاری امریکا کمک کند،

1. Handlin, *Liberty in Expxsion*, p. 148.

۲. بجورنلوند، بنیانگذاری امریکا و قانون اساسی آن، ص ۶۱.

کاهش دهند، ایالت‌های نواستقلال، بدون نیروی دریایی قادر نبودند جلوی دستبردهای دزدان دریایی را بگیرند. اسپانیا حق کشتی‌رانی در رودخانهٔ میسی‌سیپی را به امریکایی‌ها نمی‌داد؛ علاوه بر این، انگلستان نیز از تن در دادن به شرایط پیمان پاریس، که مستلزم انتقال سربازان بریتانیایی از دژهای واقع در مهاجرنشین‌های امریکا بود، سر باز زد و سربازان اضافی را در طول مرز شمالی مستقر کرد تا ایالات متحد را به بازپرداخت بدهی‌هایش، بر اساس شرایط پیمان صلح، وادار سازد.[1]

حکومت ملی می‌بایست بر روابط بین‌المللی ایالات نظارت می‌کرد، ولی هر یک از ایالات برای خود با کشورهای خارجی رابطهٔ مستقیم داشتند و مذاکرات خود را دربارهٔ امور خارجی رأساً انجام می‌دادند. در این میان نه ایالت از ایالات سیزده‌گانه، هر یک برای خود ارتش و تشکیلات نظامی و بعضی دیگر نیروی دریایی تهیه دیده بودند. سکه‌های ده دوازده کشور خارجی، که در دست مردم رایج بود و اسکناس‌هایی که هر یک از ایالات برای خود چاپ می‌کردند و روزبه‌روز بر تورم آن‌ها افزوده می‌شد، هرج‌ومرج بی‌سابقه‌ای به وجود آورده بود.

اشکالات اقتصادی که متعاقب جنگ دست‌به‌گریبان مردم شد بیش از پیش باعث نارضایتی، به‌ویژه در میان طبقات کشاورز، گردید. محصولات کشاورزی روزبه‌روز با کساد بیشتر بازار روبه‌رو بود. این نارضایتی بیشتر در میان طبقهٔ کشاورزان بدهکار شدت داشت، زیرا این طبقه برای به دست آوردن یک وسیلهٔ علاج سریع و قوی تلاش می‌کردند تا املاک خود را، که همه در رهن طلبکاران بود، از خطر توقیف و خویشتن را از خطر بازداشت و زندان رهایی بخشند. محوطه دادگاه‌ها هر روز صحنهٔ هجوم طلبکاران و بدهکاران بود. در تابستان ۱۷۸۶ در چندین ایالت مردم گروه‌گروه دور هم جمع شدند و تقاضای اصلاح و تجدیدنظر در سازمان حکومت‌های خود کردند.[2]

در ماساچوست قوهٔ مقننه پرداخت مالیات را جنسی اعلام کرد. بسیاری از کشاورزان، که قادر به پرداخت آن نبودند، زمین‌های خود را از دست دادند. نفرت و نارضایتی به حدی رسید که مزرعه‌داری به نام دانیل شیز در سال ۱۷۸۶ به‌سهولت، یک ارتش شورشی دوهزارنفره به راه انداخت. البته ارتش شورشی، برخلاف نیت رهبر شورشی، قادر به تصرف قورخانهٔ نظامی اسپرینگ فیلد[3] شد، لیکن برای متفرق کردن آن یک ارتش مجهز

۱. همان، ص ۶۳.

۲. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۴۹.

3. Spring Field

بسیج گردید. این عصیان هیجان شدیدی در سرتاسر کشور ایجاد کرد و در عین حال زمینه را برای تشکیل حزب فدرالیست‌ها، که برای ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر مبارزه را آغاز کردند، فراهم آورد.

این جنبش دراصل، سوداگران و ملاکان بزرگ را در پشت سر خود داشت، لیکن افراد جوان و روشنفکر نیز، که در طول جنگ به مشکلات حکومت اندیشیده و با برخورداری از مواهب آزادی از افراط در اعمال این آزادی بیمناک بودند و از سوی دیگر فقدان اتحاد ملی و نظم و مقررات کافی ایشان را آزرده‌خاطر و نگران ساخته بود، به این گروه تمایل یافتند. نمایندهٔ اصلی آنان جیمز مدیسون ویرجینیایی و الکساندر همیلتون نیویورکی بودند.[۱]

شورش شیز ظرف چند روز سرکوب شد، اما باعث شد که در سراسر ایالات خطر احساس شود و نارسایی‌های حکومت موجود را نشان دهد. این طغیان بر این آگاهی روبه‌رشد تأکید داشت که، برای حفظ نظم و ادارهٔ اقتصاد، حکومت مرکزی قدرتمندتری لازم است. جورج واشینگتن، در نامه‌ای به جیمز مدیسون، نوشت که به نظر او این شورش از نیاز به یک حکومت جدید خبر می‌دهد؛ ملت نمی‌تواند مدت زیادی دوام آورد «بدون آنکه قدرتی را به جایی بسپاریم که با همان جدیت و قاطعیتی که اقتدار حکومت‌های ایالتی بر چندین ایالت سایه گسترده است بر سراسر اتحادیه حکمفرما شود».[۲]

روح حاکم بر بینش اقتصادی جمهوری ایالات متحد را می‌توان از این عبارت «جان جی»، اولین رئیس دیوان عالی ایالات متحد امریکا، دریافت؛ او می‌گوید: «حکومت باید در دست کسانی باشد که سرمایه‌های کشور در دست آن‌ها است».[۳] جامعهٔ امریکا و نظام حاکم بر آن، بر حاکمیت سرمایه‌داران و سرمایه‌داری صراحت دارد. جیمز مدیسون، از یاران تامس جفرسون فراماسونر و از رهبران انقلاب امریکا و نویسندهٔ اعلامیهٔ استقلال، که خود نیز دو دوره رییس‌جمهور امریکا گردید، صراحتاً معتقد است که مجلس سنا باید نمایندهٔ سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ و به تعبیر او مدافع آن‌ها علیه اقدامات کسانی باشد که در زیر فشار فقر و بیچارگی، در سر هوای برخورداری از خوشبختی را به نحو عادلانه‌تری می‌پرورانند.

پیش‌تر گفتیم که جمهوری امریکا به‌شدت ملهم از آرای عصر روشنفکری و به‌ویژه جان لاک است؛ علاوه بر این، این تأثیرپذیری در نفوذ شدید ایدئولوژی لیبرال ـ

---

۱. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۱۴۶.

2. Washington, *Writings*, pp. 621-622.

۳. زرشناس، نیمهٔ پنهان امریکا، ص ۳۸.

سـرمایه‌داری و در تمامی ارکان سیاستگذاری و باور دولتمردان امریکایی به‌شدت خود را نشـان می‌دهد. نظام سیاسی امریکا از آغاز مبتنی بر ساختاری لیبرال- بورژوایی بوده است و در نظام لیبرالی، حاکمیت از آن سرمایه‌داران است و اساساً لیبرالیسم، ایدئولوژی مطلوب سـرمایه‌داران تجاری و صنعتی اسـت. اساساً عقل مدرن ماهیتی سـوداگر و سرمایه‌دارانه دارد و رهبران جمهوری امریکا ایده‌آل خود را در پی‌ریزی یک نظام لیبرال سرمایه‌سـالار جست‌وجو می‌کردند. اقتصاد سرمایه‌داری امریکا توسط الکساندر همیلتون، وزیر خزانه‌داری دولت جورج واشـینگتن، پی‌ریزی شد. همیلتون مدافع آشکار حاکمیت صاحبان ثروت و سرمایه‌دار بود. او می‌گفت: «تنها کسانی که پول دارند و در خانوادهٔ آبرومندی متولد شده‌اند قادر خواهند بود حکومت خوبی به وجود آورند و آن را اداره کنند».[۱]

مذاکره بر سر اصول کنفدراسیون

تداوم مناقشه‌ها در میان ایالت‌ها مانعی بر سر راه تجارت بود. در این ایام جورج واشینگتن دربارهٔ ایالات می‌نویسد: «اتحادیه با طنابی از شن به هم پیوسته و حیثیت کنگره به درجه‌ای بـس پایین تنزل کرده اسـت». در سـال ۱۷۸۶ مجادله بین ایالت مریلنـد و ایالت ویرجینیا دربارهٔ کشـتی‌رانی در رودخانهٔ پوتوماک منتهی به تشکیل کنفرانسی از نمایندگان پنج ایالت در شـهر آناپولیس گردید. یکی از نمایندگان، به نام همیلتون، از مدت‌ها پیش طرفدار یک حکومت مقتدر مرکزی بود. او نیز مانند واشـینگتن معتقد بود فرمانروایی از طریق سـیزده ایالت خودمختار ناممکن اسـت. او در سـال ۱۷۸۰ نامه‌ای هفده‌صفحه‌ای برای یک عضو کنگرهٔ مهاجرنشـینان فرسـتاده و نظام مبتنی بر اصول کنفدراسیون را «نه مناسب جنگ و نه مناسب صلح» نامیده و «زیاده‌روی در روح آزادی را، که باعث شده بود برخی ایالت‌ها نسبت به قدرتی که در دست خودشان نباشد حسادت نشان دهند، مورد سرزنش قرار داده بود».[۲]

نمایندگان، به اصرار همیلتون، از کنگره خواسـتند جلسـه‌ای برای بازنگری در اصول اتحادیه برگزار کند. کنگره با تصویب قطعنامه‌ای برگزاری این مجمع را تأیید و از ایالات دعوت کرد نمایندگانی را «برای ارائهٔ قانون اساسـی حکومت فدرال، متناسب با مقتضیات اتحادیه که به نظرشان ضروری می‌رسد، اعزام دارند».[۳]

---

۱. همان.

2. Nevis, *Turning 200*, p. 13.

3. Bowen, *Government by the People*, p. 13.

قرار شد «مجمع عالی» یا «مجمع فدرال» در می ۱۷۸۷ برگزار شود. با آنکه در آن زمان مردم عقیده داشتند هدف از اجلاس، بازنگری در اصول کنفدراسیون است، اما درواقع قانون اساسی تازه‌ای پا به عرصه گذاشت. از این‌رو، اجلاس تاریخی فیلادلفیا بیشتر به نام «مجمع قانون اساسی» شناخته شده است.[1]

مجمع قانون اساسی

کنگره، به درخواست هیئت‌های نمایندگی در آناپولیس، قطعنامه‌ای برای بازنگری در اصول کنفدراسیون تصویب و از سیزده ایالت جدید دعوت کرد تا نمایندگان خود را به اجلاس فیلادلفیا بفرستند. دوازده ایالت به این دعوت پاسخ مثبت دادند که تنها رود آیلند از اعزام نماینده امتناع ورزید. از ۷۱ نفری که نامزد شده بودند ۵۵ نفر در مجمع حضور یافتند.[2]

وظیفهٔ مهم نمایندگان آن بود که به اصلاح مواد اتحادیه بپردازند. سعی بر آن بود که از انگشت نهادن بر نقطهٔ حساس ایالات، که همه خواستار اختیار و قدرت کامل بودند، احتراز شود. واشینگتن، که به واسطهٔ ابراز شخصیت در فرماندهی سپاه امریکا در جنگ‌های انقلابی شهرت و محبوبیت فراوانی در سراسر کشور کسب کرده بود، به عنوان رئیس جلسه انتخاب شد. از دیگر شخصیت‌های برجستهٔ این کنوانسیون، گورنور موریس، نمایندهٔ شجاع و توانایی بود که لزوم تشکیل حکومت ملی را همواره گوشزد می‌کرد و دیگر جیمز ویلسون از پنسیلوانیا و جیمز مدیسون از ایالت ویرجینیا که تلاش بی‌وقفه‌اش در جهت اتحاد، لقب «پدر قانون اساسی» را برایش به ارمغان آورد. بنجامین فرانکلین و الکساندر همیلتون نیز از نیویورک آمده بودند. در میان این هیئت پنجاه‌وپنج نفری، اکثریت با نمایندگان جوان بود، چه حد متوسط سن نمایندگان از چهل و دو سال تجاوز نمی‌کرد.

این کنوانسیون برای آن تشکیل شده بود که یک سلسله مواد اصلاحی به مقررات کنفدراسیون اضافه کند. نمایندگان در ضمن کار خود به این نکتهٔ اساسی وقوف کامل یافتند که باید بین دو مرکز قدرت، یعنی قدرت ایالتی که هم اکنون به‌دست سیزده ایالت نیمه‌مستقل اداره می‌شود و قدرت یک حکومت مرکزی، توافق و همکاری کامل به‌وجود آورد. بدین منظور آن‌ها اصولی به‌وجود آوردند که بر طبق آن میزان قدرت و حدود وظایف حکومت مرکزی، که یک سازمان تازه و نوظهور بود، کاملاً معین و مشخص

---

۱. بجورنلوند، بنیانگذاری امریکا و قانون اساسی آن، ص ۶۶.

۲. همان، ص ۶۹.

گردید و سایر وظایف و اختیارات که مربوط به ایالات بود به دست خود آن‌ها سپرده شد. درنتیجه لزوم یک دولت نیرومند مرکزی مورد موافقت همگان قرار گرفت و همه تصریح و تأکید کردند که به دولت مرکزی قدرت کافی برای انجام وظایف محوله، من‌جمله ضرب سکه، نظارت بر امور بازرگانی، و اعلام جنگ و صلح، داده شود. انجام این وظایف مستلزم سازمانی بود که همان سازمان حکومت ملی کنونی امریکا است.[۱]

بالاخره اینکه اعضای کنوانسیون در مورد کیفیت شالودهٔ حکومت جدید تفاهم کلی داشتند. ایشان به این نتیجه رسیده بودند که، برای گرفتار نشدن در چنگ یک حکومت مطلقه، هر حکومت دست‌نشاندهٔ تودهٔ مردم الزاماً باید دارای سه قدرت قانونی باشد؛ قوهٔ مقننه، قوهٔ مجریه و قوهٔ قضاییه. همان طور که مونتسکیو توصیه می‌کرد، قوای سه‌گانه باید مجزا و مستقل از هم باشند؛ به‌خصوص به لزوم تأمین استقلال قوهٔ قضاییه در برابر قوهٔ مجریه اعتقاد کامل داشتند، زیرا اگر قوهٔ قضاییه دست‌نشاندهٔ قوهٔ مجریه می‌بود زمینهٔ استبداد فراهم آمده و حکومت «آزاد» دیگر مفهومی نمی‌داشت.

گرچه در مورد اصول کلی تفاهم حاصل آمده بود، اما اختلاف منافع بین ایالات کاملاً محسوس بود. بنابراین نمایندگان با فراست تمام تصمیم گرفتند از طرح این اختلاف منافع در برابر عامهٔ مردم خودداری کرده و از وخیم کردن وضع احتراز جویند؛ به همین جهت جلسات در طول چهار ماه، که مذاکرات جریان داشت، پشت درهای بسته و به صورت غیرعلنی تشکیل گردید. ضمناً هیچ یک از نمایندگان اصل رازداری را زیر پا نگذاشتند و حتی فرانکلین سالخورده نیز، که به دهن‌لقی شهره بود، اسرار جلسات و مذاکرات را فاش نساخت.[۲]

یکی از اختلافاتی که در جریان مذاکرات بروز کرد آن بود که نمایندگان ایالات کوچکی مثل نیوجرسی با تغییراتی که موجب کاهش نفوذ آن‌ها در دولت فدرال می‌شد مخالف بودند، یعنی مایل نبودند که بر طبق مقررات کنفدراسیون تعداد نمایندگان ایالات برحسب جمعیت آن‌ها تعیین گردد. به عکس، ایالات بزرگی مانند ویرجینیا اصرار داشتند که مسئلهٔ نمایندگی در کنگره باید بر اساس تعداد سکنهٔ هر ایالت رعایت شود. این اختلاف عقیده موجب بروز مجادلات و مشاجراتی گردید که ظاهراً پایانی برای آن متصور نبود تا اینکه نمایندهٔ ایالت کنتیکت، راجر شرمن، پیشنهاد بسیار مدبرانه‌ای عرضه داشت مبنی بر اینکه تعداد نمایندگان یک مجلس، با توجه به تعداد جمعیت ایالات و نمایندگان مجلس

---

۱. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۵۰.

۲. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۱۵۱.

دیگر، متساوی و یکنواخت انتخاب گردند. راه‌حل او، که به «سازش بزرگ» معروف شده، شالودهٔ حکومت امروزی امریکاست. این مصالحه، به احترام تأثیر شرمن، «سازش کنتیکت» نیز نامیده می‌شود.

کنوانسیون فیلادلفیا، در آن تابستان گرم طاقت‌فرسا، تلاش می‌کرد با تصمیمی قاطع و در عین حال بر اساس عقل و درایت هر چه زودتر شالودهٔ یک توافق همگانی را بریزد. این کوشش بالاخره منتهی به تهیهٔ پیش‌نویس یکی از اسناد مهم تاریخ گردید.

باز هم اختلاف باعث اختلال در روند کار مجمع شد. این بار اختلاف بر سر برده‌داری بود. در قرن هجدهم در اقتصاد، فرهنگ، و سبک زندگی مردم شمال و جنوب اختلاف‌های گسترده‌ای وجود داشت. در سال ۱۷۸۷ امریکاییان سیاه تقریباً بیست درصد جمعیت امریکا را تشکیل می‌دادند. نود درصد از این ششصد هزار نفر سیاه‌پوست برده بودند. اقتصاد جنوب کاملاً به نظام برده‌داری متکی بود. موضوع برده‌داری، شمال را مقابل جنوب قرار داد. در این زمینه سؤال بزرگی مطرح بود که به هنگام تعیین سهمیهٔ نمایندگی ایالات در مجلس نمایندگان، بردگان نیز می‌بایست جزء جمعیت محاسبه شوند یا باید تعداد آن‌ها را از مجموع جمعیت ایالات کسر کرد و ایشان را جزء چهارپایان به حساب آورد؟

بر سر این مسئله برای اولین بار میان ایالات شمال که تعداد کمی برده در اختیار داشتند و ایالات جنوب، که صاحبان بردگان بی‌شماری بودند، تصادم شدیدی روی داد. ایالات شمالی مخالف محاسبهٔ تعداد بردگان ایالات جنوب، که در تعیین تعداد نمایندگانشان تأثیر فراوان داشت، بودند، لیکن عقیده داشتند تعداد بردگان باید مورد محاسبهٔ مالیات مستقیم ملحوظ شود. ایالات جنوب نیز میل داشتند تعداد بردگانشان مورد تعیین سهمیهٔ نمایندگی به حساب آید، لیکن در مالیات محاسبه نشود. بحث مستمر بر سر اینکه آیا بردگان به حساب آورده شوند یا نه هفته‌ها ادامه یافت و روشن شد که دست‌کم دو ایالت جنوبی، کارولینای جنوبی و جورجیا، از امضای هر قانون اساسی‌ای که برده‌داری را مجاز نمی‌شمرد خودداری خواهند کرد. در نیمهٔ ماه ژوئیه، پس از هفته‌ها بحث و جدل، نمایندگان بر اساس آنچه به «مصالحهٔ سه‌پنجم» مشهور شد موضوع را حل‌وفصل کردند. بنا بر این توافق، بردگان برای مقاصد نمایندگی و مالیاتی سه‌پنجم افراد آزاد به حساب می‌آمدند. (یعنی پنج برده برابر با سه فرد آزاد به حساب می‌آمد). دیگر مواد مربوط به برده‌داری نیز در طول برگزاری مجمع افزوده شد. نمایندگان پذیرفتند که شرطی را در قانون اساسی بگنجانند که اختیار تنظیم تجارت برده را تا پیش از سال ۱۸۰۸ از کنگره سلب می‌کرد. افزون بر آن،

نمایندگان شمالی با اکراه ماده‌ای را پذیرفتند که به برده‌داران اجازه می‌داد بردگان فراری را، که به ایالت‌های دیگر می‌گریختند، پس بگیرند؛ در عوض، ایالت‌های جنوبی قبول کردند که کنگره اجازه داشته باشد بر هر برده مالیات وضع کند.[۱]

البته همهٔ نمایندگان، حتی همهٔ جنوبی‌ها، از نتیجهٔ این بحث‌ها خشنود نبودند. جورج واشینگتن، که خود صاحب برده بود، در نامه‌ای به جفرسون نوشت که آرزو و اشتیاقش آن بود که «شاهد پذیرش طرحی باشد که برده‌داری در این کشور را بر اساس قانون ملغا سازد».[۲]

مشاجرات و کشمکش‌های اساسی بین ایالات به ترتیب فوق حل گردید. در عین حال سوءتفاهمات شخصی بین کشورها یا اختلاف سلیقهٔ نمایندگان نیز دربارهٔ فلان ماده، در سایهٔ تمایل شدیدی که همگان در نیل به تفاهم داشتند، از میان برداشته شد.

تفکیک قوا

کنوانسیون فیلادلفیا، طی مذاکره در اطراف تعیین حدود قوا، اختیاراتی به حکومت فدرال سپرد که از آن جمله اختیار وضع مالیات، گرفتن وام، تعیین عوارض متحدالشکل، و طبقه‌بندی کالاهای تجارتی از نظر حقوق گمرکی و مالیات غیرمستقیم بود و نیز اجازهٔ ضرب سکه، تعیین اوزان استاندارد، ثبت اختراعات و اکتشافات، ثبت تألیفات و تأسیس ادارات پست و تسهیلات مربوطه را به حکومت فدرال واگذار نمود.

از نظر دفاعی به حکومت فدرال اجازه داده شد که یک ارتش فدرال از نیروی زمینی و دریایی در اختیار داشته باشد و امور بازرگانی ایالات را اداره کند. دادن این اختیارات به حکومت فدرال برای وضع قوانین ضروری به این دولت قدرت و انعطاف کاملی داد که در راه تأمین احتیاجات نسل‌ها و دنیای وسیع سیاسی آینده اقدام کند. بنابراین کنوانسیون فیلادلفیا روشی برای حکومت امریکا به وجود آورد که در آن قوای سه‌گانهٔ مقننه، مجریه، و قضاییه از یکدیگر کاملاً مجزا و در عین حال هر یک به مثابهٔ عامل ایجاد تعادل در برابر دیگری قرار گرفته بود. طبق این روش، مصوبات کنگره هنگامی به صورت قانونی درمی‌آید که به امضای رئیس‌جمهور موشح گردد و رئیس‌جمهور نیز موظف است کلیهٔ انتخابات مهمی را که انجام می‌دهد برای تصویب به مجلس سنا گزارش دهد.

شخص رئیس‌جمهور ممکن است از طرف کنگره مورد بازخواست و استیضاح

---

۱. بجورنلوند، بنیانگذاری امریکا و قانون اساسی آن، ص ۹۶.

2. Lomask, *The Spirit of 1787*, p. 122.

قرارگیرد و یا از مقام رئیس‌جمهوری مستعفی گردد. قوهٔ قضاییه موظف است بر کلیهٔ جریاناتی که طبق قانون انجام می‌پذیرد نظارت داشته باشد؛ بنابراین تفسیر قوانین اساسی و قوانین عادی بر عهدهٔ دادگاه‌ها است.

کنوانسیون، که احتمال می‌داد تغییر و اصلاح قوانین رخ دهد، ماده‌ای به قانون اساسی اضافه کرد و برای آنکه از تغییر بی‌مورد قانون جلوگیری کند مادهٔ پنج را به آن افزود. در این ماده ذکر شده که پیشنهاد اصلاح قوانین تنها با موافقت دوسوم نمایندگان دو مجلس نمایندگان و سنا و یا با موافقت دوسوم نمایندگان کلیه ایالات در کنوانسیون ملی امکان‌پذیر خواهد بود. لوایح پیشنهادی از دو طریق به صورت قانون درمی‌آیند؛ یا با تصویب مجالس مقننهٔ سه‌چهارم کلیهٔ ایالات و یا با تأیید مجلس مؤسسان در سه‌چهارم از ایالات و کنگره است که انتخاب یکی از دو طریق فوق را پیشنهاد و تعیین می‌کند.

یکی از مساعی مهم بنیانگذاران قانون اساسی آن بود که تا حد امکان از افراط در اعمال قدرت اکثریت جلوگیری کنند و سعی داشتند از اقتدار مطلق تودهٔ مردم، که اقلیت مالک و ثروتمند از آن بیمناک بود، مصون بمانند. بر اساس این اصل، توافق اعضا و افراد جامعه و به عبارت دیگر «قرارداد اجتماعی»، حکومت را پدید آورده است و بنابراین حکومت تابع ارادهٔ عمومی است. مراتب بالا در مقدمهٔ قانون اساسی امریکا بدین صورت ذکر گردیده است: «ما مردم ایالات متحد امریکا... این قانون اساسی را برای ایالات متحد امریکا مقرر می‌داریم».[۱]

اختیارات دولت فدرال از روی صفحهٔ کاغذ تجاوز نمی‌کرد، زیرا ایالات به آن اعتنایی نداشتند. در دولت جدید کلیهٔ نمایندگان در مورد یک راه‌حل، که عبارت بود از اعمال زور، توافق داشتند که دریافتند به اتحادیهٔ ایالات لطمه وارد می‌شود. آن‌ها تصمیم گرفتند دولت مرکزی مستقیماً برای تمام مردم کشور به وضع قوانین بپردازد. به همین علت مجلس مؤسسان نکاتی را به قانون اساسی امریکا افزود: «کنگره اختیار تام دارد تا کلیهٔ قوانینی را که اجرای آن‌ها برای کشور ضرورت دارد وضع کند... این اختیاری است که قانون اساسی به دولت ایالات متحده امریکا تفویض می‌کند (مادهٔ ۱ بند ۸). این قانون اساسی و قوانینی که در ایالات متحد امریکا با توجه و پیروزی آن به وجود می‌آید و نیز کلیهٔ پیمان‌هایی که دولت امریکا با کشورهای خارجی منعقد ساخته و در آینده منعقد خواهد ساخت، جزء قوانین عالیهٔ کشور به شمار خواهند آمد و قضات هر یک از ایالات موظف‌اند که قانون اساسی و سایر قوانین ایالت خود را با توجه به قانون اساسی کشور تطبیق و تفسیر نمایند (مادهٔ ۶)».[۲]

---

۱. بوشهری، حقوق اساسی تطبیقی، ص ۱۰۱.

۲. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۵۴.

هنگامی که آخرین اعضا در حال امضای قانون اساسی بودند فرانکلین، که داشت به جایگاه ریاست مجمع که در پشت آن برحسب تصادف خورشید در حال طلوعی نقاشی شده بود نگاه می‌کرد، به چند نمایندهٔ دور و برش گفت که [ظاهراً] برای نقاشان دشوار بوده که در هنرشان خورشید در حال طلوع را از خورشید در حال غروب متمایز کنند. «من، در طول این اجلاس و فرازونشیب‌های امیدها و بیم‌هایم نسبت به نتیجهٔ آن‌ها، بارها و بارها به آن نقاشی پشت سر رئیس نگاه می‌کردم بدون آنکه بتوانم بگویم که آن خورشید در حال طلوع است یا غروب. اما حالا بالاخره خوشحالم از اینکه می‌دانم که آن خورشید در حال طلوع است و نه غروب».[۱]

سرانجام پس از هفته‌ها مذاکره، قانون اساسی امریکا در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷ به اتفاق آرا به امضای نمایندگان رسید. مجلس مؤسسان چنین تصمیم گرفته بود که تصویب طرح قانون اساسی، که به منظور ابلاغ به ایالات تسلیم کنگره گردیده بود، به وسیلهٔ «کنوانسیون‌هایی» انجام می‌گیرد که در ایالات مختلف تشکیل می‌گردد و به مجرد آنکه طرح مذکور به امضای نه ایالت رسید قانون اساسی خودبه‌خود رسمیت یابد. این تصمیم تا پایان سال ۱۷۸۷ از طرف سه ایالت به تصویب رسیده بود، ولی شش ایالت دیگر از آن طرفداری می‌کردند. بسیاری از مردم قانون اساسی را خطرناک می‌دانستند و معتقد بودند آزادی آنان سلب خواهد شد. این مسائل باعث دودستگی شد که «فدرالیست‌ها» و «ضدفدرالیست‌ها» نامیده می‌شدند. دستهٔ اول طرفدار یک دولت قوی مرکزی و دستهٔ دوم طرفدار آزادی ایالات بودند. یکی از وسایل بسیار مؤثر این مبارزه، مطبوعات وابسته به فدرالیست‌ها بودند که به طرفداری از قانون اساسی به‌دست افرادی چون همیلتون، مدیسون، و جان جی اداره می‌شدند. درنتیجه مبارزات شدید در ماساچوست، که مخصوصاً در آن منطقه عدم رضایت زیادی بین طبقات کشاورز وجود داشت، موادی به نام «لایحهٔ حقوقی» به عنوان متمم قانون اساسی طرح شد. پس از گذشت مدت زمانی کوتاه، سایر ایالات اهمیت این لایحه را دریافتند و حقوقی که هر یک از ایالات در قانون اساسی خود منظور داشته بودند با هم ترکیب و به صورت قانون عالیهٔ کشور درآمد و اولین ده مادهٔ متمم قانون اساسی را تشکیل داد.[۲]

اصلاحیهٔ ده ماده‌ای اخیر درواقع ثمرهٔ تجاربی بود که امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها، طی اعصار و قرون و در مبارزات خود بر ضد حکومت‌های مطلقه، آموخته بودند.

---

1. McClellan, *Historical Moments*, pp. 139-140.

۲. همان، ص۵۵.

یکی از مهم‌ترین این اصلاحیه‌ها مادهٔ اول بود که کنگره را از تجاوز به آزادی مذهبی، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، و حق تجمع و شکایت منع می‌کرد. در قالب اصلاحیهٔ پنجم آمـــده بود که «هیچ فردی را نمی‌توان بدون محاکمهٔ قانونی[۱]، از زندگی، آزادی، و مالکیت محروم ســاخت». اصلاحیهٔ ششـــم و هفتم، حق محاکمهٔ قانونی به وسیلهٔ هیئت منصفه را تضمین می‌کرد.

حقوق یادشـــده به منظور حمایت از مردم در برابر اعمال خلاف مأموران فاســـد یا آن دســـته از اعمال دولت که برای سوءاســـتفاده از قدرت و اختیارات خود آمادگی داشـــتند اجتناب‌ناپذیـــر می‌نمـــود. این قانون در تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۷۸۸ به تصویب همگانی رســـید. قانون اساسی ایالات متحد از هفت ماده و بیست و یک بند تشکیل شده است که با گذشت بیش از دو قرن ثابت و بدون تغییر باقی مانده است.[۲]

کنگرهٔ مجلس مؤسسان، مقدمات اولین انتخابات عمومی ریاست جمهوری را ترتیب داد و تاریخ تشکیل حکومت جدید را در تاریخ ۴ مارس ۱۷۸۹ اعلام نمود و خود بدون سروصدا تعطیل شد. دربارهٔ انتخابات ریاست جمهوری اعتقاد بر این بود که تا حد امکان رئیس‌جمهور را از جنبش‌های تودهٔ مردم مســـتقل نگه دارند؛ به همین منظور مقرر شد او را به وسیلهٔ یک کالج انتخاباتی، که نه فقط از اعضای هر ایالت بلکه از مجموع نمایندگان و سناتورها تشکیل می‌شد، انتخاب کنند. چون انتظار می‌رفت که هر یک از ایالات یکی از شهروندان خود را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری پیشنهاد کند، لذا با توسل به روشی تقریباً پیچیده پیش‌بینی گردید که درنهایت مجلس نمایندگان مســـئولیت انتخاب نهایی را برعهده داشـــته باشد. در مورد دورهٔ ریاست جمهوری، عده‌ای طرفدار دورهٔ چهارساله بدون حق انتخاب مجدد بودند. عـــده‌ای نیز از انتخاب تمام عمر جانبداری می‌کردنـــد. در این مورد نیز مصالحه‌ای صورت گرفت و دورهٔ ریاست جمهوری، چهار سال با حق انتخاب مجدد تعیین گردید.[۳]

جورج واشینگتن، که از طرف کالج انتخاباتی به اتفاق آرا به ریاست جمهوری انتخاب گردید، در ۳۰ آوریل ۱۷۸۹ ســـوگند پرشـــکوه خود را که در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود یاد کرد. ســـال‌های اول به انجام وظایف شـــورا، مربوط به تشکیلات حکومت جدید، اختصـــاص یافت. او همچنین اولین تعرفهٔ گمرکی را از تصویب گذراند. این تعرفه، بیش

---

۱. without due process of low...: ... بدون شکل قانونی مقتضی و مناسب

2. Tindall, *America, A Narrative History*, p. 897.

۳. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۱۵۵.

از آنکه توسعهٔ صنعتی و حمایت از صناعت در مسیر پیشرفت را در نظر داشته باشد، به منظور ایجاد درآمد برای خزانهٔ کشور وضع شده بود.

واشینگتن از دو شخصیت مهم به عنوان اعضای کابینهٔ خود دعوت به عمل آورد؛ الکساندر همیلتون از طرف وی به سمت وزیر خزانه‌داری و تامس جفرسون به عنوان وزیر کشور انتخاب شدند. از طرفی کنگره برای تشکیل سازمان قضایی نیز اقدام نمود و نه فقط یک دیوان عالی کشور با ریاست شخصیتی قضایی به نام جان جی و عضویت پنج قاضی دیگر تشکیل داد، بلکه سه دادگاه شهر و سیزده دادگاه بخش به وجود آورد.

همیلتون از طرفداران اتحاد بیشتر ایالات و پشتیبان یک حکومت ملی قومی بود، در حالی که جفرسون آزادی بیشتر و دموکراسی وسیع‌تری را در زندگی امریکایی خواستار بود. همیلتون عقیده داشت که استقرار نظم مقدور نخواهد شد مگر آنکه کشور به دست اشراف و نجیب‌زادگان اداره شود که به سبب ثروت وضع اجتماعی خود تجربهٔ انجام کارهای خطیر و ثبات‌رأی اندوخته‌اند. او شکل حکومتی انگلستان را می‌ستود و معتقد بود تودهٔ عوام امریکا نیز مانند طبقات رنجبر سایر ملت‌ها قادر به ادارهٔ امور خود و اعمال حاکمیت نخواهند بود.[1]

برعکس، تامس جفرسون مردی اهل تفکر و اندیشه بود. استعدادهای همیلتون بیشتر جنبهٔ اجرایی و عملی داشت ولی روش وی عمقی و فلسفی بود. وی از نظر سیاسی با همیلتون مخالف بود. هنگامی که وی به عنوان وزیرمختار امریکا به فرانسه عزیمت کرد ارزش وجود یک حکومت مرکزی نیرومند را به‌ویژه در روابط خارجی کاملاً درک کرده بود، اما مایل نبود که دولت مرکزی در سایر جنبه‌های فعالیت خود دارای چنان قدرت و اختیاری باشد که به آزادی مردم خللی وارد آید. از بین این دو مرد، که تمایلات مغایر داشتند و واشینگتن غالباً ناگزیر می‌شد بین آن دو به حکمیت بپردازد، بدون تردید همیلتون بود که، در آغاز کار اتحادیه، نقش مهم‌تری ایفا کرد. همیلتون به منظور کسب موفقیت در برنامه‌های مالی خود تأسیس یک بانک فدرال را به کنگره توصیه کرد. این بانک، که تشکیلات آن کم‌وبیش از تشکیلات بانک انگلستان اقتباس شده بود، می‌بایست خزانه‌داری و حفظ ذخایر مالی دولت را بر عهده داشته و اعطای اعتبار و وام را نیز انجام دهد و به شکلی محدود انتشار اسکناس را نیز عهده‌دار گردد.

هنگامی که همیلتون لایحهٔ تأسیس یک بانک ملی فدرال را به کنگره عرضه داشت

---

۱. همان، ص ۱۶۱.

جفرسون، که طرفدار حق حاکمیت ایالات بود و از تشکیل شرکت‌ها و تراست‌ها می‌ترسید، سخت به مخالفت برخاست.

درنهایت واشینگتن و کنگره از طرح همیلتون پشتیبانی کردند و درنتیجه برای اولین بار بانک ملی فدرال در امریکا به وجود آمد. همیلتون با تکمیل طرح سازمان امور مالی دولت فدرال، به‌رغم مخالفت‌های جفرسون، موفق گردید که مالیات مستقیمی در مورد ویسکی به تصویب برساند. (۱۷۹۱) وی از این کار دو هدف داشت: اول، ایجاد منبع درآمد جدید، زیرا وصولی‌های گمرکی ممکن بود مکفی نباشد؛ دوم، تقویت قدرت فدرال در منتهی‌الیه کشور که مزرعه‌داران آن بخش مهمی از تولیدات خود را تقطیر و به ویسکی تبدیل می‌کردند. ایرلندی ـ اسکاتلندی‌های پنسیلوانیا از این تدبیر جدید با ترشرویی استقبال کردند و در سال ۱۷۹۴ شورش افسانه‌ای ویسکی وقوع یافت.

برنامهٔ مالی همیلتون، با طرفداران پرحرارت و مخالفان پرشور، بیش از هر مسئلهٔ دیگری به تجزیه و جدایی عقاید و تمایلات و منافع دامن زد و آخرالامر از سال ۱۷۹۱ به تشکیل دو حزب سیاسی انجامید. شهروندانی که از سیاست همیلتون جانبداری می‌کردند تقریباً همان کسانی بودند که به دلیل تصویب و اجرای قانون اساسی به مبارزه برخاسته بودند؛ به همین دلیل مثل سابق، خود را فدرالیست نامیدند. حریفانشان نیز طرفداران حزب جمهوری‌خواه بر خود نهادند.[۱]

همیلتون، پس از انتخاب به مقام وزارت دارایی، طرح‌های مالی را به منظور دریافت عایدات برای مخارج ایالات متحد مطرح ساخت، ولی نقشه‌های مالی او به منظور اجرای نظریات سیاسی‌اش طرح شده بود.[۲] «به نظر وی حکومت ملی و دموکراسی مفهوم صحیحی ندارد و ملت دیو نابینایی بیش نیست. حکومت نباید در دست ملتی باشد که از آن چیزی دستگیرش نمی‌شود، بلکه باید به طبقهٔ عالیهٔ کشور و اشخاص باسواد و لایق و ثروتمند سپرده شود. آرمان، حکومتی است به شیوهٔ حکومت انگلستان و اگر چنین حکومتی میسر نشود بهترین حکومت، حکومتی است که به آن خیلی نزدیک باشد، یعنی حکومت مقتدر، متکی بر ارتشی نیرومند، و نیروی دریایی خوب».[۳]

واشینگتن کوشید تا در سطحی بالاتر از احزاب باقی بماند. وی در اولین دورهٔ ریاست جمهوری خود موفق گردید که همیلتون و جفرسون را، به‌رغم افکار کاملاً متفاوتشان، در

---

۱. همان، ص۱۶۴.

۲. یسلسون، روابط سیاسی ایران و امریکا، ص ۱۷.

۳. شیبانی، انقلاب و استقلال امریکا، ص ۸۰.

کابینهٔ خود نگه دارد. در ۱۷۹۲ واشینگتن دومین دورهٔ ریاست جمهوری را نیز پذیره شد، لیکن از اواخر ۱۷۹۳ جفرسون در داخل کابینه، که اغلب اعضای آن فدرالیست‌ها بودند، در اقلیت مانده بود، لذا استعفا کرد و راه را برای جانشین فدرالیست خود به کابینه باز کرد.

در اوریل سال ۱۷۹۳ خبرهایی رسید که در نتیجهٔ آن انقلاب فرانسه به صورت یکی از مسائل سیاسی امریکا درآمد، زیرا فرانسه به بریتانیای کبیر و اسپانیا اعلان جنگ داده بود. از طرفی «ژونه»، به عنوان وزیرمختار جمهوری فرانسه، به امریکا می‌آمد. امریکا هنوز دوست و متفق فرانسه بود و جنگ برای امریکاییان فرصت مناسبی به‌وجود می‌آورد که هم دین خود را به آن کشور ادا کنند و هم کینهٔ دیرینهٔ خود را نسبت به انگلستان بروز دهند، ولی در عین حال می‌کوشیدند از کشیده شدن مردم به ورطهٔ جنگ جلوگیری کنند؛ به همین علت وقتی ژونه وارد امریکا شد استقبال سردی از او به عمل آمد.

حادثهٔ ناپسندی که در مورد ژونه، وزیرمختار فرانسه، پیش آمد باعث شد که علاقهٔ امریکا نسبت به فرانسه تا حدودی به سردی گراید؛ همچنین روابط امریکا با انگلستان نیز چندان خوب نبود، زیرا قوای انگلیسی هنوز استحکامات باختر را در دست داشتند. جورج واشینگتن برای حل این مسائل فردی به نام جان جی را، که در همان زمان ریاست دیوان عالی کشور را به عهده داشت، به عنوان سفیر فوق‌العادهٔ امریکا به لندن اعزام داشت. جی موفق شد با دولت انگلستان پیمانی به منظور تخلیهٔ قلاع باختری از نیروهای انگلیسی منعقد سازد و امتیازات دیگری نیز در زمینهٔ امور بازرگانی به دست آورد، ولی دربارهٔ استرداد اموال مردم امریکا و توقیف کشتی‌های امریکایی در آینده گفت‌وگویی نشد.[1]

خبر این معاهده به فیلادلفیا، که در آن هنگام هنوز پایتخت ایالات متحد بود، رسید. جمهوری‌خواهان به‌شدت به مخالفت برخاسته و مدعی شدند که جی در برابر انگلستان تن به تسلیم داده است. مردم نیز، که سخت به خشم آمده بودند، عکس‌های وی را به آتش کشیدند. تا اینکه درنهایت مجلس سنا پس از اندکی اصلاح بر این معاهده صحه گذاشت.

واشینگتن در سال ۱۷۹۷ از کار کناره گرفت و جان آدامز[2]، که شخصی توانا و در عین حال تندخو و سختگیر بود، به ریاست جمهوری انتخاب گشت. دورهٔ ریاست جمهوری وی با تشدید خصومت میان فرانسه و انگلستان مقارن بود. فرانسه، که از انعقاد پیمان اخیر جی با انگلستان سخت ناراحت بود، از قبول سفیر امریکا امتناع ورزید. آدامز ناچار سه سفیر دیگر

---

۱. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۵۹.

2. John Adams

به فرانسه اعزام نمود که هر سه با بی‌اعتنایی و رفتار حقارت‌آمیز اولیای دولت فرانسه روبه‌رو شدند و درنتیجه ناراحتی و رنجش امریکا از روش توهین‌آمیز فرانسه به حد اعلا رسید.

امریکا بلافاصله درصدد تجهیز نیرو برآمده و قوای دریایی خود را آماده کرد و تا سال ۱۷۹۸، پس از درگیری‌های دریایی معدودی با قوای فرانسوی که از تمام آن‌ها امریکا پیروز بیرون آمد، شروع یک جنگ بزرگ دامنه‌دار بین دو کشور اجتناب‌ناپذیر می‌نمود؛ اما آدامز در آن دورهٔ بحرانی قدم بزرگی به سوی صلح برداشت و آن این بود که راهنمایی‌های همیلتون را که به طرفداری از جنگ پیشنهاد می‌شد کنار گذاشت و سفیر جدیدی به دربار فرانسه فرستاد و ناپلئون، که تازه زمام امور آن کشور را به‌دست گرفته بود، نمایندهٔ امریکا را به‌گرمی پذیرفت و بدین ترتیب خطر برخورد دو کشور مرتفع گردید.[1]

دوران حکومت جفرسون

انتخابات سال ۱۸۰۰ به‌روشنی تمام نشان داد که سیاست جنگ‌طلبانهٔ فدرالیست‌ها و گستاخی آنان در مورد هتک‌حرمت از آزادی مدنی، عدهٔ بیشماری از مردم شانزده ایالت را از ایشان دور کرده است. جمهوری‌خواهان، در بسیاری از ایالات جنوبی و ایالات مرکزی و در داخل کالج انتخاباتی، با اکثریت ۷۳ رأی در برابر ۶۵ رأی بر فدرالیست‌ها فایق آمدند و یک جمهوری‌خواه را به مقام ریاست جمهوری رساندند. این جمهوری‌خواه، همان جفرسون معروف بود. روشی که وی در سال ۱۸۰۱ هنگام احراز مقام ریاست جمهوری همچنان دنبال کرد نشان داد که آرمان حکومت دموکراسی تحقق یافته است. در آن روز جفرسون مانند همیشه با لباس عادی از خانهٔ کوچکی که در آن به شکل پانسیون زندگی می‌کرد همراه چند نفر از دوستانش پیاده راه عمارت کاپیتول را پیش گرفت تا در مراسم تحلیف ریاست جمهوری شرکت نماید. وی در بدو ورود به تالار سنا با «بر»، معاون ریاست جمهوری که از رقبای سرسخت او در انتخابات بود، صمیمانه دست داد و مراسم سوگند را با «جان مارشال»، که تازه به ریاست دادگاه عالی کشور امریکا منصوب شده بود، به عمل آورد.

برنامه‌های دولت جفرسون را می‌توان در سه نکته خلاصه کرد: صرفه‌جویی در هزینه‌های عمومی، احترام به حقوق ایالات و قانون اساسی با شدت هر چه بیشتر، و بالاخره در مورد سیاست خارجی، دوستی با همهٔ ملت‌ها بدون قراردادهای اتحاد خدعه‌آمیز با آن‌ها. یکی از

---

۱. همان، ص ۶۰.

اقدامات جفرسون باعث شد که قلمرو امریکا به دو برابر وسعت سابق افزایش یابد. توصیح آنکه دولت اسپانیا مدت‌ها اراضی باختری رودخانه میسی‌سیپی را تا بندر بزرگ «نیوارلینز» در تصرف داشت، اما پس از آنکه جفرسون به ریاست جمهوری رسید ناپلئون دولت اسپانیا را، که در آن زمان ضعیف و ناتوانِ بود، مجبور ساخت که اراضی وسیعی را که «لویزیانا» خوانده می‌شود به فرانسه مسترد دارد. این مسئله سبب شد خشم مردم امریکا برانگیخته شود. به همین علت جفرسون اعلام کرد که اگر فرانسه دست تصرف به سوی لویزیانا دراز کند «امریکا بی‌درنگ با انگلستان متحد خواهد شد و از نیروی دریایی آن کشور تقاضای کمک خواهد کرد و با اولین گلوله‌ای که در جبههٔ جنگ اروپا از دهانهٔ توپ خارج شود نیروی‌های مسلح انگلیسی و امریکایی به سوی نیوارلنیز به حرکت خواهند آمد».[۱]

فرانسه، که دریافته بود در صورت وقوع جنگ، امریکا با اتحاد انگلستان در جنگ پیروز خواهد شد و لویزیانا را از دست خواهد داد، تصمیم گرفت پیشنهاد فروش این منطقه را به امریکا بدهد. بدین ترتیب منطقهٔ وسیع لویزیانا در برابر پانزده میلیون دلار به مالکیت جمهوری امریکا درآمد. جفرسون، برای انجام این معامله، به‌ناچار بدون جلب رضایت کنگره به این کار دست زد. طولی نکشید که این منطقهٔ وسیع به انبار غلهٔ جهان مبدل گردید و چون دارای رودخانه‌های قابل کشتی‌رانی بود امکانات وسیعی به کشاورزی و بازرگانی کشور بخشید.

دورهٔ ریاست جمهوری جفرسون به پایان خود نزدیک می‌شد. به‌رغم انتقادات و فعالیت‌های شدید آرون بر[۲]، که از فدرالیست‌های جاه‌طلب بود، بخت جفرسون در سال ۱۸۰۴ برای انتخاب مجدد بسیار زیاد بود؛ ازاین‌رو وی با اکثریتی عظیم مجدداً به ریاست جمهوری امریکا رسید.

جفرسون در دومین دورهٔ ریاست جمهوری‌اش یک‌بار دیگر به نحوی فوق‌العاده از اختیارات قانونی خود برای بی‌طرفی امریکا در برخوردهای بین انگلستان و فرانسه استفاده نمود. کشورهای مزبور هر دو به محاصرهٔ سیاسی و اقتصادی امریکا پرداختند و درنتیجه ضربهٔ مهلکی به بازرگانی این کشور وارد ساختند. دولت انگلستان با تمام قدرت از نقل و انتقال کشتی‌های امریکایی، که حامل کالاهایی برای مستعمرات فرانسه در هند غربی و دریای کارائیب بودند، جلوگیری می‌کرد. دولت فرانسه نیز دستور داده بود که هر کشتی

---

۱. همان‌جا.

2. Aaron Burr

امریکایی، که به اجرای اوامر نیروی دریایی انگلستان و بازرسی از جانب آن‌ها تن دردهد، بی‌درنگ توقیف می‌شـــود. ولی همان طور که انتظار می‌رفت، هیچ یک از این دو محاصره به طور کامل عملی نشد و کشتی‌های بادبانی امریکا، که از مزایای خاصی برخوردار بودند، موفق به شکستن آن شدند. با این حال چون تعداد ناوگان کشتی فرانسه به مراتب کمتر از کشتی‌های مراقب انگلیسی بود، که تعدادشان به ۷۰۰ فروند می‌رسید، کشتی‌های امریکایی بیشتر در معرض توقیف کشتی‌های بریتانیا قرار گرفتند.

با این حال، افراد نیروی دریایی انگلستان اوضاع نابسامانی داشتند و علاوه بر پرداخت دســتمزدی ناچیز، با آن‌ها بدرفتاری نیز می‌شـــد. به همین علت آن‌ها یا فرار می‌کردند و یا به کشـــتی‌های امریکایی پناه می‌بردند. قوای انگلیسی هم برای تعقیب این افراد کشتی‌های امریکایی را بازرسی می‌کردند و این افراد پس از شناسایی دستگیر و بازگردانده می‌شدند؛ اما وقتی امریکا به یک کشـــور مســـتقل تبدیل شد و از حاکمیت کامل برخوردار گردید به این زورگویی پایان داد. برای قوای امریکایی دشوار بود که سربازان جزء انگلیسی با تهدید گلوله، کشـــتی را متوقف و همه را به صف کرده و از آن‌ها بازرســـی به عمل آورند. آن‌ها حتی ســـربازان امریکایی را به دســـته‌های ده یا صد نفری تقسیم کرده و به کشتی‌های خود منتقل می‌کردند، زیرا مقامات انگلیســـی هنوز هم با لجاجت تمام از به رســـمیت شناختن امریکا سرباز می‌زدند. این امر موجب بروز حوادث بزرگی شد، از آن جمله ماجرای کشتی چیزآپیک که در ســـواحل ویرجینیا به وسیلهٔ کشتی بریتانیایی در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۸۰۷ به توپ بسته شد. بدون تردید اگر واشینگتن و لندن در این مورد خونسردی پیشه نمی‌ساختند و لزوم برقراری صلح بین دو کشور در میان نمی‌بود جنگ در می‌گرفت.

جفرســـون، برای آنکه بریتانیا و فرانســـه را از این رفتار متجاوزانه برحذر دارد، کنگرهٔ امریکا را بر آن داشـــت که قانونی برای تحریم بازرگانی با کشورهای خارجی و منع ورود کشـــتی‌های آن‌ها به بندرگاه‌های امریکا بگذارد و این اقدامی بود که نتایج زیان‌بخشـــی به دنبـــال آورد. بـــا علم به اینکه ادامهٔ حیات انگلســـتان به حمل غـــلات امریکایی به بریتانیا بســـتگی تام دارد، در دســـامبر ۱۸۰۷ قانونـــی تحت عنوان آمبارگـــو[1] (تحریم) از تصویب کنگره گذرانیده شد. تصمیم فوق، که با مراقبت تمام به مورد اجرا گذاشته شد، طبعاً نه‌تنها جهازگیران کشتی‌های انگلستان جدید را دچار ورشکستگی ساخت، بلکه برای کشاورزان ایالات متحد نیز بسیار زیانبخش بود، زیرا به مجرد آنکه بازار ماورای بحار به روی تجارت

1. Embargo

ایالت متحد بسته شد قیمت غلات و توتون و گوشت یک‌باره سقوط کرد و نظام تجاری آن در هم ریخت. جفرسون، که عدم رضایت روزافزون مردم را می‌دید، برای ارضای شرکت‌ها و سازمان‌های بازرگانی داخلی سیاست ملایم‌تری در پیش گرفت. وی، به جای سیاست تحریم تجارت، قانونی به نام «قانون عدم مراوده» پیشنهاد کرد و از کنگره گذرانید که بر طبق آن دادوستد و برقراری روابط بازرگانی با کلیهٔ کشورها، به جز انگلستان و فرانسه و مناطق تحت‌الحمایه آن‌ها، آزاد گردید. ضمناً به این قانون ماده‌ای اضافه شد که طبق آن رئیس‌جمهور می‌توانست، در صورتی‌که هر یک از دول مزبور از ایجاد مشکلات در راه بازرگانی و امور حمل‌ونقل امریکا دست بردارند، اجرای قانون «عدم مراوده» را معلق سازد. در سال ۱۸۱۰ ناپلئون، در عین حالی که عملاً به روش سابق خود ادامه می‌داد، رسماً اعلام کرد که از آن پس از اقدامات خود علیه کشتی‌های امریکایی دست خواهد کشید. دولت امریکا گفتار ناپلئون را باور کرد و سرانجام در اجرای قانون عدم مراوده در مورد فرانسه تخفیفی قائل شد.[1]

این آخرین تدبیری بود که جفرسون، پیش از به سر رسیدن دومین دورهٔ ریاست جمهوری خود، اتخاذ کرد. او پس از پایان دورهٔ ریاست جمهوری در ملک شخصی خود مونتی‌سلو عزلت گزید و تا هنگام مرگش در آنجا ماند.

دوران حکومت جیمز مدیسون

جیمز مدیسون، که بهترین دوست جفرسون به شمار می‌رفت و نیز ویرجینیایی بود، به جانشینی رئیس پیشین برگزیده شد. مدیسون بدون تردید در وضع دشواری قرار گرفته بود. در دریای علیا حوادث بیش از پیش تعدد یافت به طوری که در ماه می ۱۸۱۱ یک کشتی جنگی انگلیسی به روی یک کشتی امریکایی، به نام پرزیدنت، آتش گشود.

مدیسون ناچار گزارش مبسوطی به کنگره تقدیم کرد حاکی از اینکه در سه سال گذشته ۶۰۵۷ تجاوز نسبت به نیروی دریایی امریکا انجام گرفته و افراد نیروی دریایی امریکا تحت فشار مجبور به ترک کشتی‌های خود شده‌اند. به علاوه، انگلیسی‌ها رفتاری بس خشونت‌آمیز در مورد مهاجران شمال غربی پیشه کرده بودند. حقیقت این بود که سرخپوستان با پشتیبانی قوای انگلیسی در کانادا به سوی غرب رانده شده و خسارات فراوانی به مردم این منطقه وارد آوردند؛ درنتیجه امریکا در هشتم ژوئن ۱۸۱۲ به انگلستان

---

۱. همان، ص ۶۲.

اعلام جنگ داد. جنگ برای هر دو طرف متخاصم جریان متفاوتی داشت، لیکن برای هر دو سو گمراه‌کننده بود. جنگ آغاز شد و قوای امریکایی در سه جبهه به کانادا حمله کردند، اما نیروهای انگلیسی موفق شدند که شهر دترویت را به تصرف درآورند. بدین ترتیب نیروی زمینی امریکا در عملیات خود با شکست مواجه شد، ولی نیروی دریایی تا حدودی این شکست را جبران کرد. در تاریخ ۱۹ اوت کاپیتان ایساک هل با کشتی کوچک بادبانی خود به نام کانستیتوشن در جنوب شرقی بندر بوستون با کشتی انگلیسی، موسوم به «گوریر»، روبه‌رو شد و پس از مدتی این کشتی زیر آتش توپ‌های قوای امریکایی متلاشی شد. علاوه بر این، جنگجویان داوطلب امریکایی، که در اقیانوس اطلس پراکنده بودند، در پاییز و زمستان سال ۱۸۱۲ـ۱۸۱۳ بیش از پانصد کشتی انگلیسی را توقیف و تصرف کردند. نبردهای سال ۱۸۱۳ در ایالت نیویورک و در اطراف دریاچهٔ اری متمرکز بود. ژنرال ویلیام هنری هریسن[1]، ارتشی از افراد نظامی و داوطلبان غیرنظامی را به منظور استرداد دترویت از کنتاکی به حرکت درآورد[2]، اما خبر رسید که اولیور پری، فرماندهٔ امریکایی، آنجا را به تصرف درآورده و دشمن را نابود ساخته است. در تابستان ۱۸۱۴، در سایهٔ تفوق دریایی، افراد ارتش انگلستان وارد واشینگتن، پایتخت ایالات متحد، شدند و کاپیتول[3] و کاخ سفید را به آتش کشیدند.

در پاییز ۱۸۱۴ تهاجم دیگری صورت گرفت که از اهمیت بیشتری برخوردار بود. این بار تعداد افراد اعزامی انگلستان از ده‌هزار سرباز متجاوز بود. انگلستان، پیش از جنگ واترلو، واحدهای منظم جنگی داشت، لیکن پس از پیاده شدن در امریکا سربازان محلی ایالات متحد، به سبب آشنایی با منطقه و فرماندهی شایسته که اندرو جکسون از آن جمله بود، توانستند تلفات سنگینی به نیروهای انگلیسی وارد کنند و آن‌ها را به قایق‌هایشان بازگردانند.[4]

با عقد پیمان معروف به گنت[5]، که در فوریه سال ۱۸۱۵ به امضای ایالات متحد امریکا رسید، جنگ به پایان رسید. منظور از عقد قرارداد تنها پایان دادن به کشمکش‌ها و استرداد زمین‌های متصرفی و تشکیل کمیسیونی برای حل مسائل مرزی بود. در کنار نتایج مثبت جنگ باید از خسارات کمرشکن آن نیز یاد کرد. دادن ۲۱,۰۰۰ نفر تلفات در نیروی دریایی

---

1. William Henry Harrison

۲. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۶۲.

3. Capitole

۴. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۱۸۳.

5. treaty of Ghent

و ۳۰,۰۰۰ نفر کشته و زخمی در نیروهای زمینی برای کشوری جوان که تازه در راه رشد و ترقی گام بر می‌داشـــت بســیار گــران بود، اما به طوری که مورخـــان گفته‌اند این جنگ نتایج مثبتی نیز برای امریکا در بر داشـــت که تقویت روح اتحاد و اتفاق و تشـــدید حس میهن‌پرستی در میان مردم بود.[۱]

در ســـایهٔ این موفقیت‌ها، که هَم در جبههٔ سرخپوســـتان و هم در جبههٔ بریتانیا به دست آمد، آندرو جکســـون، که جان تازه‌ای به فعالیت پیشقراولان دمیده بود، مظهر «دموکراسی کشاورزی» گردید.

نتیجهٔ دیگر جنگ آن بود که آخرین گروه فدرالیست‌ها، که طرف دولت متحد را گرفتند و از سیاســـت حزب جمهوری‌خواه ضربه‌ای سخت دیده بودند، همان فدرالیست‌هایی که قوانین فدرال را دایماً نقض کرده و حتی جدایی انگلستان جدید را پیش کشیده بودند، پس از برقراری صلح کاملاً منزوی و تنها ماندند. به‌طوری که در انتخابات ریاســـت جمهوری ۱۸۱۶، که جیمز مونروئه از حزب جمهوری‌خواه به مقام ریاســـت جمهوری دست یافت، روفوس کینگ[۲] نامزد فدرالیســـت‌ها فقط توانست آرای سه ایالت ماساچوست، کنتیکت، و دولاوار را به دست آورد.[۳]

دو جناح هیئت حاکمهٔ امریکایی پس از استقلال

دو جناح هیئت حاکمهٔ سرمایه‌سالار امریکا، پس از استقلال، در مقابل یکدیگر قرار داشتند. ســـران هر دو جناح از عوامل فراماســـونری و مدافع لیبرالیسم کلاسیک بودند؛ یک جناح، که فدرالیســـت‌ها نامیده می‌شدند، به رهبری واشینگتن خواهان نوعی حکومت متمرکز و آشکارا سرمایه‌دارانه بودند. در مقابل، جناح تامس جفرسون، که او نیز فراماسونر و مدافع لیبرال ســـرمایه‌داری بـــود، خواهان نوعی حکومت غیرمتمرکز بود که جنبه‌های خشـــن و آشـــکار سرمایه‌سالارانهٔ آن کمتر باشد. دو جناح به لحاظ ماهوی با یکدیگر فرقی نداشتند و هر دو معتقد به نظام کاپیتالیســـم و ایدئولوژی لیبرالیســـم و در پیوند تنگاتنگ با لژهای فراماســـونری بودند و تنها شعارهای تبلیغاتی و برخی تاکتیک‌های سیاسی‌شان با یکدیگر فرق داشت.

۱. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص. ۶۳.

2. Rufus King

۳. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۶۳.

فدرالیست‌ها اجداد معنوی حزب جمهوری‌خواه امروز امریکا هستند و طرفداران جفرسون، که آن موقع «جمهوری‌خواه دموکرات» نامیده می‌شدند، سلف حزب دموکرات امروز امریکا هستند.

بعد از دو دوره ریاست جمهوری واشینگتن و فدرالیست‌ها و ریاست جمهوری آدامز، قدرت در اختیار تامس جفرسون و جمهوری‌خواهان دموکرات قرار گرفت، اما در ماهیت سرمایه‌داری نظام امریکا و فقر دردناک اکثریت مردم و سیطرهٔ جبارانهٔ نظام بردگی تغییری حاصل نیامد.

در دوران جفرسون، همان طور که گفته شد، امریکا به لحاظ مساحت باز هم افزایش یافت و ایالت لویزیانا نیز به این کشور ملحق گردید و سیاست‌های توسعه‌طلبی ارضی دولت امریکا ادامه یافت. اساس سیاست خارجی امریکا نیز در این دوره ادامهٔ سیاست واشینگتن بود، یعنی تلاش به منظور حفظ منافع امریکا در امریکای جنوبی و رابطهٔ برابر با انگلیسی‌ها. امریکایی‌ها، در این دوران و نیز پس از جفرسون در روزگار ریاست جمهوری مدیسون و مونرو، به‌شدت اهداف استعماری قاره‌ای خود را دنبال کردند و تضاد منافع سرمایه‌داران امریکایی در گسترش تجارت موجب افزایش دشمنی با انگلستان گردید و بین دو قدرت استعماری جنگ درگرفت.

جنگ ۱۸۱۲ با انگلستان استقلال امریکا را تعمیق بخشید و زمینه‌های گسترش و توسعهٔ هر چه بیشتر سرمایه‌داری امریکا را بیش از گذشته فراهم ساخت. مونرو، رئیس‌جمهور امریکا و فراماسونر ایالات متحد، در سال ۱۸۲۳ در پیام به کنگرهٔ امریکا، ضمن ترسیم سیاست خارجی توسعه‌طلبانهٔ ایالات متحد نسبت به امریکای جنوبی، اروپاییان را از دخالت در این منطقه بر حذر داشت. در این دوران، صنایع امریکا به‌ویژه صنایع نساجی و فلزکاری تقویت شدند و پایه‌های سرمایه‌داری صنعتی دهه‌های بعد شکل گرفت، اما البته آنچه منجر به پیدایی امپریالیسم صنعتی ایالات متحد گردید سیاست‌های اقتصادی «آبراهام لینکلن» بود که به آن اشاره خواهیم کرد.

صنعتی شدن امریکا و پیشرفت صنایع معدن و نساجی، به قیمت نابودی زندگی وآزادی کارگران و استثمار وحشیانهٔ زنان و کودکان ممکن گردید. سیاست‌های گمرکی در حمایت از صنایع امریکا موجب گران شدن کالاهای تولیدی می‌گردد و اقشار فرودست و کارگران امریکایی، به عنوان مصرف‌کننده، به هر حال ناگزیر از پذیرش این وضعیت‌اند. اقتصاد امریکا، مانند نظام‌های سرمایه‌داری دیگر کشورهای مدرن نظیر انگلستان و فرانسه،

با بی‌رحمی تمام و به قیمت استثمار وحشیانهٔ کارگران و زنان و کودکان و نابودی ده‌ها هزار نفر و خانه‌خرابی میلیون‌ها نفر توسعه می‌یابد.

«کلود ژولین» در این خصوص در کتاب امریکا در دو قرن می‌نویسد: «بهای این پیشرفت اقتصادی را کارگران، خیلی گران می‌پردازند. آن‌ها از طلوع خورشید تا ده شب مدام کار می‌کنند. دموکراسی یا غیردموکراسی فرق نمی‌کند، وضع آن‌ها شبیه وضع برادران محروم اروپایی‌شان است. استخراج یک معدن و یا ایجاد یک کارخانه سبب به وجود آمدن شهری در کنار این معدن و کارخانه می‌شود و در این شهر، قدرت در دست کسی است که مالک این معدن یا کارخانه است. او اختیاردار مطلق است و هر طور که دلش بخواهد و منافعش ایجاب کند تصمیم می‌گیرد. میزان دستمزد را به هر مبلغی که مایل باشد تعیین می‌کند. کارگران را مجبور می‌کند تا از مغازه‌هایی که او دایرکرده است اجناس مورد نیاز خود را، به هر قیمتی که مقرر داشته است، بخرند. تمام برگزیدگان شهر را خود او با پول می‌خرد و انتخاب می‌کند. هر کس که به نظرش ماجراجو و آشوبگر و نافرمان بیاید از شهر و کارخانه اخراج یا زندانی می‌کند، و اگر لازم باشد به وسیلهٔ قاتلان حرفه‌ای به قتل می‌رساند. همه جا امن و امان است و نظم، بی‌چون‌وچرا در همه جا حاکم و در پناه آن کارخانه‌داران با خیال راحت به اندوختن ثروت مشغول.

این وضع دردناک حاکمیت سبعانهٔ پول‌سالاری به حدی شدید است که حتی اندرو جکسون رئیس‌جمهور اندکی واقع‌بین ایالات متحد نیز به آن معترض می‌شود، هر چند که کاری برای بهبود اوضاع انجام نمی‌دهد. او می‌گوید: جای بسی تأسف است که می‌بینیم ثروتمندان همیشه قدرت دولت را در راه اجرای مقاصد سودجویانه و خودخواهانهٔ خود به کار می‌گیرند. وقتی هدف قوانین این باشد که ثروتمندان را ثروتمندتر و قدرتمندان را قدرتمندتر کند افراد محروم و زحمتکش جامعه...، که نه فرصت و نه وسیله‌ای دارند که از چنین مزایایی استفاده کنند، حق دارند که ناراضی باشند و از بی‌عدالتی دولت خود خشمگین.

امریکا سرزمین حاکمیت صاحبان سرمایه‌های عظیم است، که در پرتو ایدئولوژی لیبرالیسم و قانون اساسی‌ای که بر پایهٔ لیبرالیسم تدوین شده، به سیطرهٔ بیدادگرانهٔ خود ادامه می‌دهند. امریکای قرن نوزدهم به گونه‌ای مهد بهره‌کشی و ظلم و نژادپرستی و سلطهٔ طبقاتی است و امریکای قرن بیستم به گونه‌ای دیگر. هر چه هست ظاهری جذاب و بی‌باطن و مشتی تبلیغات بی‌پایه دربارهٔ توهم آزادی و برابری است. آنچه واقعاً حاکم

اســت و در زندگی حس می‌شود فاصله‌های طبقاتی، گسترش خشونت، ناامنی اجتماعی، نژادپرستی، و تبلیغ و ترویج مداوم شهوت‌گرایی افراطی است.

آری، امریکا بهشـــت اســـت، اما بهشت ســـرمایه‌داران و این بهشـــت، حاصل استثمار کم‌درآمد جهان ســـومی و سیاه‌پوســـتان تحقیرشـــدهٔ محله‌های کثیف و فقرزدهٔ نیویورک و بغض درگلوخفتهٔ کودکان یا پابرهنهٔ خیابانی در سرزمین‌هایی است که توسط جنگنده‌های بمب‌افکن امریکایی ویران شده است.[1]

۱. زرشناس، نیمهٔ پنهان امریکا، صص ۴۵_۵۰.

فصل ششم
استقلال امریکا

مقدمه

بعد از جنگ ۱۸۱۲ اتحاد و تعادل بین ایالات بر قرار شده بود؛ علاوه بر این کاهش میزان وام‌ها و وجود ســرزمین‌های وسیعی که آمادهٔ شخم و کشت بود افق آرامی برای برقراری صلح و آرامش و پیشرفت اجتماعی ایجاد کرده بود. این دوره از نظر سیاستمداران معاصر «دورهٔ آرامش و حسن‌نیت» بود و در کلیهٔ شئون اجتماعی و در هر قدم اصلاحی، که پس از برقراری صلح برداشــته می‌شــد، آثار روح اتحاد و اتفاق به چشــم می‌خورد.[۱] بازرگانی دادوستد مردم رو به پیشرفت بود و محرومیت و محدودیت‌ها باعث شده بود که مردم در مقابل رقیبان خارجی ایستادگی کنند.

اعتقاد عمومی بر این بود که برای کشور استقلال اقتصادی به همان اندازه اهمیت دارد که استقلال سیاسی حایز اهیمت است و در واقع نیز چنین بود، زیرا استقلال سیاسی بدون وجود اســتقلال اقتصادی هرگز تحقق نمی‌یافت و همان‌طور که جنگ‌های انقلاب امریکا برای به‌دســت آوردن یکی آغــاز و انجام گرفته بود اینک وقت آن بود که برای به‌دســت آوردن دیگری دامن همت به کمر زند و مبارزه‌ای را به‌شدت هر چه تمام‌تر شروع کند. از جمله رهبران این نهضت هنری کلی[۲] و جان کالهون[۳]، نمایندگان کنگرهٔ آن زمان بودند که

---

۱. میردال، یک مشکل امریکایی، ص ۱۳۱.

2. Henry Clay

3. John Clhoun

به لزوم پشتیبانی دولت از طبقات مردم سخت اعتقاد داشتند. آن‌ها معتقد بودند که باید با بستن یک سلسله عوارض گمرکی بر واردات، صنایع امریکا را تقویت کرد. بدین ترتیب قانونی که در سال ۱۸۶۱ به تصویب رسید نرخ حقوق گمرکی را لااقل به اندازه‌ای بالا برد که صاحبان صنایع و تولیدکنندگان داخلی بتوانند نسبت به حمایت دولت احساس اطمینان کنند. در این زمان موقعیت دولت فدرال امریکا، با اعلامیه‌ای که از طرف دادگاه عالی آن کشور صادر شد، به وجه بارزی تحکیم و تقویت گردید. این اعلامیه حاکی از انتصاب جان مارشال، عضو جبههٔ فدرالیست‌های امریکا از ایالت ویرجینیا، به ریاست دادگاه عالی بود. وی از سال ۱۸۰۱ که به این مقام نایل گردید تا مدت بیست و چهار سال، یعنی تا سال ۱۸۳۵ مقام و موقعیت خود را همچنان حفظ کرد.[۱]

استقلال امریکا

در سال ۱۸۱۷ جیمز مونروئه به ریاست جمهوری امریکا برگزیده شد. بزرگ‌ترین واقعهٔ دوران خدمت او، که برایش نامی جاوید در تاریخ امریکا کسب کرد، اعلام روش معروف به «دکترین مونروئه» است. وی دکترین خود را هم‌زمان با جنگ‌های استقلال کشورهای امریکای لاتین و تهدید کشورهای اروپایی، به‌ویژه کثرت اروپا به مداخله در امور مستعمرات اسپانیا، اعلام کرد. دکترین مونروئه از چهار اصل اساسی تشکیل شده بود. در دسامبر ۱۸۲۳ مونروئه، در پیام سالیانهٔ خود برای کنگره، اصول دکترین خود را چنین اعلام کرد:

۱. قارهٔ امریکا، با توجه به آزادی و استقلالی که خود به‌دست آورد و از آن تا این زمان حفظ و حراست کرده است، دیگر نمی‌تواند میدانی برای استعمار دول اروپایی باشد؛

۲. روش سیاسی کشورهای متفق اروپا با سیستم سیاسی امریکا مغایرت کامل دارد ... کشورهای امریکا هرگونه اقدامی را، که از طرف کشورهای اروپایی به منظور توسعهٔ سیستم سیاسی خود به هر یک از نقاط این نیمکره به عمل آید، برای آزادی و استقلال خود خطرناک می‌دانند؛

۳. ما کشورهای امریکایی در امور داخلی هیچ یک از مستعمرات کنونی اروپا در قارهٔ امریکا دخالتی نداشته و نخواهیم داشت؛

۴. ما در هیچ یک از جنگ‌های اروپایی، به‌ویژه در مسائلی که مربوط به خودشان است،

---

۱. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۶۴.

هرگز دخالتی نداشته و با روش ما نیز سازگاری ندارد که دخالتی داشته باشیم.[۱]

انگیزهٔ صدور این اخطار بیشتر آن بود که کاخ سفید خود را از سوی روسیهٔ تزاری در معرض تهدید می‌دید. روسیه، که از قرن هجدهم در آلاسکا استقرار یافته بود، با حرص و ولع خاصی به اورگون آن زمان (ایالت کنونی واشینگتن و اورگون و ایالات کانادایی کلمبیای بریتانیا) چشم طمع دوخته بود. از سوی دیگر ایالات متحد اورگون را امتداد لویزیانا می‌دانست و درخواست استرداد آن را داشت. سوداگران امریکایی نیز تجارت پرسودی در آن داشتند و با سرخپوستان تجارت پوست بر قرار کرده بودند.

این اخطار به گوش سن‌پطرزبورگ رسید و مسموع واقع شد، زیرا سال بعد، معاهده‌ای با ایالات متحد منعقد ساخت و به موجب آن از تمام ادعاهای خود در سواحل اقیانوس آرام در جنوب مدار ۵۴/۴۰ درجهٔ عرض جغرافیایی، که شامل محدودهٔ جنوبی آلاسکا می‌گردید، چشم پوشید.

اخطار دیگر، که در پیام ریاست جمهوری آمده بود، غرب را مورد نظر داشت و به قدرت‌های سنت آلیانس (اتحاد مقدس) خطاب شده بود. در سال ۱۸۱۵ اتریش، پروس، و روسیه اتحادی تشکیل داده و بین خود متعهد شده بودند که، در برابر هر نوع جنبش انقلابی، از حکومت مطلقه پاسداری کنند. بنابراین دلایل موجهی وجود داشت که امریکا نسبت به پشتیبانی این قدرت‌ها از اسپانیا و پرتغال، که درصدد به دست آوردن مستعمراتی بودند که به‌تازگی در قارهٔ امریکا از دست داده بودند، بیمناک باشد. با این حال مشکلات بزرگ دیگری در امور داخلی، گریبانگیر مونروئه و کنگره شده بود. در سال ۱۸۱۹ دشمنی و خصومت نهانی بین ایالات متحد، که برخی طرفدار برده‌داری و برخی دیگر آزاد شمرده می‌شدند، خشونت و بحران شدیدی در کنگره و سرتاسر ایالات متحد پدید آورده بود. علت این خشونت آن بود که ایالات جنوبی شدیداً تمایل داشتند نظام برده‌داری را، که بیش‌ازپیش سود آور شده بود، حفظ کنند. از آن زمان که الی ویتنی[۲] در سال ۱۷۹۳ ماشین پنبه‌پاک‌کنی را، که دانه را از الیاف جدا می‌کرد و نخ‌ریسی مکانیکی را امکان‌پذیر می‌ساخت، اختراع کرد کشت پنبه به طور قابل ملاحظه‌ای توسعه یافته بود. از طرفی توسعهٔ کشت پنبه بدون دسترسی به کار بدنی بردگان امکان‌پذیر نبود. برای اطمینان از آینده، ایجاد موازنه در مقابل ایالات شمالی در کنگره ضرورت کامل داشت، لیکن این تعادل از پیش

۱. حمیدی‌نیا، ایالات متحد امریکا، ص ۱۵۴.

2. Eli Whitney

بر هم خورده بود، زیرا در سـایهٔ رشد جمعیت در ایالات شمال و شمال غربی عدم توزان شدیدی از لحاظ تعداد کرسی‌های طرفدار دو سیستم در مجلس نمایندگان پدید آمده بود و این اختلاف به چهل کرسی بالغ شده بود و رفته‌رفته نیز افزون‌تر می‌گشت.[۱]

در سـال ۱۸۱۸، هنگامی‌کـه ایالت ایلینـوی به اتحادیهٔ ایالات پذیرفته شـد، ده ایالت مسئلهٔ بردگی را به رسمیت شناختَه و یازده ایالت آن را ممنوع کرده بودند؛ اما پس از آنکه «آلاباما» در صف ایالات طرفدار بردگی درآمد عدم تعادلی که بین این دو دسـته از ایالات وجود داشت از میان رفت. در این موقع ایالات شمالی برای مخالفت با قبول میسی‌سیپی به اتحادیهٔ ایالات هم‌صدا شـدند مگر اینکه ایالات مزبور حاضر شوند در ردیف ایالات آزاد و مخالف بردگی قرار گیرند و درنتیجه سیل اعتراض سراسر کشور را فراگرفت.[۲] در آخر سال ۱۸۲۰ کمیته‌ای مرکب از دو مجلس تشکیل شد و توافق زیر به دست آمد:

۱. با تشـکیل دو ایالت مستقل میسـوری (در جنوب) و مین (در شمال) تعادل آرا در مجلس سنا محفوظ نگه داشته شود؛

۲. برده‌داری از شـمال مـدار ۳۶/۳۰ درجه تا ایالت خریداری‌شـدهٔ لویزیانا، که هنوز تقسیم نشده بود، ممنوع اعلام گردد.

هـر دو مجلس این مصالحه را پذیرفتند و مونروئه بـر این قانون صحه نهاد. با وجود این، مسئله‌ای که به حد انفجار رسیده بود فیصله پیدا نکرد، بلکه راه‌حل نهایی را اندکی به تعویق انداخت. به قول جفرسـون شیپور خطر تنها برای مدتی کوتاه خاموش شده بود. او می‌گفت: «این چنان می‌نماید که حکم اعدامی برای مدت کوتاهی به تعویق افتاده باشـد، زیـرا یک مرز جغرافیایی، که محل برخورد و تصـادم دو ایدئولوژی کاملاً متضاد اخلاقی و سیاسـی بوده و افرادی متعصب در دو طرف آن رو به روی یکدیگر قرار گرفته باشـند، چنین مرزی هرگز از میان نخواهد رفت و هرگونه تلاطمی که در کنار آن به‌وجود آید ریشهٔ اختلافات را عمیق‌تر خواهد کرد».[۳]

انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۲۴ پنج نامزد ریاست جمهوری را، که همگی از حزب جمهوری‌خواه بودند، به مبارزه واداشت. نامزدی که نسبت به سایران از وجههٔ ملی بیشتری برخوردار بود و آرای بیشـتری جمع‌آوری کرد آندرو جکسـون، مردی از میان تودهٔ مردم، بود. در دورهٔ ریاست جمهوری آدامز در زمینهٔ فعالیت‌های حزبی صف‌آرایی تازه‌ای صورت

---

۱. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۱۸۸.

۲. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۶۸.

۳. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۱۸۹.

گرفت. طرفداران آدامز جمعیت خود را «جمهوری‌خواهان ملی» نام گذاردند که بعدها حزب محافظه‌کار ویگز جایگزین آن شد و پیروان اندرو جکسون نام حزب دموکرات را انتخاب کردند که هیچ تفاوتی با جمهوری‌خواهان طرفدار جفرسون نداشتند.[۱]

وی در سال ۱۸۲۸ در مورد افزایش حقوق گمرکی «حفاظتی» علیه کارولینای جنوبی شدیداً اقدام کرد. ظاهراً کلیهٔ منافعی که از افزایش حقوق گمرکی برای حفاظت از صنایع داخلی به‌دست می‌آمد به جیب سرمایه‌داران و صاحبان ایالات شمالی می‌رفت، در حالی که کشاورزان جنوبی سنگینی روزافزون بار هزینه‌ها را تحمل می‌کردند. هنگامی که کنگره در سال ۱۸۳۲ قانون جدیدی بدین منظور وضع کرد جکسون بدون لحظه‌ای تردید آن را امضا نمود. مردم کارولینای جنوبی، که خلاف انتظار خود را مشاهده می‌کردند، دست به تشکیل جمعیتی به نام «حزب حقوق ایالتی»، متشکل از کلیهٔ افرادی که موافق با الغای قوانین گمرکی بودند، زدند و معتقد بودند، که مجلسی مرکب از نمایندگان ایالت می‌تواند هر یک از قوانین کنگره را که با مدلول قانون اساسی مملکت موافق نباشد بلااثر و کأن‌لم‌یکن اعلام نماید. بدین ترتیب مجلس مؤسسانی به منظور الغای قانون گمرکی تشکیل گردید و در آن با اکثریت آرا قطعنامه‌ای طرح و تصویب شد.[۲]

در این قطعنامه تصریح شده بود که از فوریهٔ ۱۸۳۳، قوانین ۱۸۲۸ و ۱۸۳۲ برای مأموران و مردم کارولینای جنوبی اعتبار قانونی نخواهد داشت و هرگاه دولت فدرال در قبال ایالت کارولینای جنوبی به زور متوسل گردد از جرگهٔ کشورهای متحد خارج خواهد شد. هنوز مسئلهٔ الغای حقوق گمرکی کاملاً حل نشده بود که کشمکش‌های تازه‌ای بر سر تجدید امتیاز دومین بانک امریکا به وقوع پیوست و این مسئله‌ای بود که جکسون را در مقام رهبری کشور به اوج عظمت رسانید.

همان‌طور که گفته شد، همیلتون در سال ۱۷۹۱ تأسیس بانک ایالات متحد را، که دولت، سرمایه‌ها، و ذخایر خود را در آن نگهداری کند و به اعطای وام‌های ضروری بپردازد، پیشنهاد کرد. بانک مذکور تأسیس شد و مدت امتیاز آن برای بیست سال تعیین گردید. در سال ۱۸۱۱ امتیاز بانک به پایان رسید و کنگره با تجدید آن مخالفت کرد؛ ازاین‌رو کنگره در سال ۱۸۱۶ تصمیم گرفت بانک مرکزی دیگری برای ایالات متحد تأسیس کند که این بانک نیز امتیاز بیست ساله داشت.

دومین بانک امریکا، از همان بدو تأسیس به‌ویژه در مناطق نوبنیاد مملکت، با استقبال

---

۱. همان، ص ۱۹۱.

۲. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۷۲.

عمومی روبه‌رو نگشــت. یک‌بار دیگر شایع گشت که بانک مزبور اعتبارات را در انحصار گرفته و درنتیجه پول رایج کشور وسیلهٔ حفظ منافع تعداد انگشت‌شماری از ثروتمندان و صاحبان ســرمایه شده است. اگرچه دومین بانک امریکا دارای تشکیلات نسبتاً خوبی بود، اما جکسون پرچمدار مخالفت با آن شد و طرحی را که برای تجدید امتیاز به کنگره تسلیم شده بود وتو کرد. در اثر پافشاری‌های وی، رئیس خزانه‌داری امریکا، که در آن هنگام تینی[1] بود، از سپتامبر ۱۸۳۳ ذخایر و موجودی دولت را از بانک فدرال امریکا بیرون کشید و آن‌ها را در بعضی بانک‌های ایالتی ذخیره کرد. با این کار تورم در کشور چند برابر افزایش یافت. ناگزیر مصایب مالی سال ۱۸۱۹ بار دیگر چهرهٔ کریه خود را نشان داد. از آغاز بهار ۱۸۳۷ تعدادی از بانک‌ها به حال افلاس و ورشکستگی افتادند، زیرا سفته‌هایشان به‌کلی از ارزش و اعتبار افتاده بود. قیمت تولیدات کشــاورزی به‌سرعت سقوط کرد، کارخانه‌های بی‌شمار ناگزیر شدند درهای خود را تخته کنند.[2]

نفوذ افکار دموکراتیک در دنیای سیاست، یعنی همان عاملی که جکسون را به ریاست جمهوری امریکا رســانیده بود، تنها گوشــه‌ای از پیشــرفت تودهٔ مردم را در راه استفاده از حقوق و فرصت‌های اجتماعی تأمین می‌کرد. تحولات فکری‌ای که بدین ترتیب در دنیای سیاســی روی داد بالطبع جنبش‌های دیگری به دنبال آورد که از جمله شــروع فعالیت‌های کارگری بود. فعالیت‌های ســازمان‌های کارگری و علاقهٔ شــدید آن‌ها به اجرای برنامه‌های اصلاحــی، از جمله عوامل تفکیک‌ناپذیر جنبش‌های مترقی آن عصر بود. تلاشــی که این ســازمان‌ها برای برقراری اصول دموکراســی در امر فرهنگ و تعلیم و تربیت از خود نشان دادند از جمله وقایع برجســتهٔ این زمان محســوب می‌شود. برقراری اصل «بلوغ و تکامل» بــرای دادن رأی، خود وســیله‌ای بود که درهای جدیدی را در امــر آموزش و پرورش به روی اجتماع باز کرد، زیرا سیاستمداران روشن‌بین خطر سپردن حق رأی را به دست افراد نادان و بی‌سواد کاملاً تشخیص داده بودند. دیری نپایید که این افکار در بسیاری از ایالات امریــکا یکی پــس از دیگری نضج گرفت و مجالس مقننه قوانیــن و مقرراتی برای تحقق این آمال و آرزوها به‌وجود آوردند و تا سال ۱۸۴۰ در سراسر ایالات شمالی کشور امریکا مدارس دولتی به تعلیم و تربیت اطفال مشغول بودند. در ایالات دیگر نیز قدم‌های مؤثری برای برقراری این روش برداشــته شــده بود. همان روح تجددخواهی، که مردان را از قید

---

1. R. B. Taney

۲. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۱۹۹.

محدودیت‌هـــا و گرفتاری‌های اجتماعی نجات داد، زنـــان را نیز به درک موقعیت خود در اجتماع وادار ساخت. از نظر تعلیم و تربیت، زنان با محدودیت‌های زیادی روبه‌رو بودند و امر تحصیل از حدود خواندن و نوشتن، موسیقی، رقص، و خیاطی تجاوز نمی‌کرد. بدیهی اســـت که در چنین اجتماعی زنان حق رأی نداشـــتند. طرز رفتار با زنان به عنوان اعضای درجه دوی جنبش ضد برده‌داری، کســـانی چون الیزابت کیدی اســـتنتون[1] و لوکرسیا مات[2] را برمی‌آشفت. آن‌ها فعالان ضد برده‌داری بودند که عمیقاً با مسئلهٔ نقش و حقوق زنان در جامعه درگیر شدند.

اســـتنتون و مات اولین کنوانســـیون حقوق زنان در طول تاریـــخ را برگزار کردند. این کنوانسیون در سال ۱۸۴۸ م در سنکافالز نیویورک، زادگاه استنتون، تشکیل شد. سیصد زن و همچنین چند مرد حامی حقوق زنان در آن شـــرکت کردند. در پایان کنوانسیون، یکصد نفر «اعلامیهٔ اصول» را منتشر کردند که برخی از واژگان اعلامیهٔ استقلال تامس جفرسون را به کار می‌برد. اعلامیه می‌گفت: «همه مردان و زنان، برابر آفریده شده‌اند».[3]

یکی دیگر از مظاهر پیشرفت امریکا از سال ۱۸۱۲ تا ۱۸۵۲ افزایش جمعیت آن کشور است که در عرض این مدت از هفت میلیون به بیست و سه میلیون نفر رسیده بود. علاوه بر کشاورزی، که روزبه‌روز بر وسعت دامنهٔ آن افزوده می‌شد، صنایع و حرفه‌های بسیاری نه‌تنها در کناره‌های خاوری، بلکه در شهرهای باختر که به‌سرعت ترقی و توسعه می‌یافت پا به عرصهٔ وجود گذاشت. بدین طریق دوام و بقای کشور بر پایه‌ای محکم استوار شد و قدرت اقتصادی و ســـایر شئون اجتماعی مردم نضج گرفت؛ اما هنوز برخوردهای اساسی، که ناشی از اختلافات منطقه‌ای بود، بین بسیاری از ایالات وجود داشت؛ همان دلیلی که در عرض ده ســـال آتش جنگ‌های داخلی امریکا را برافروخت و شمال و جنوب را در برابر یکدیگر قرار داد.[4]

---

1. Elizabeth Cady Stanton
2. Lucrecia Mott

۳. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۷۷.
۴. همان، ص ۷۹.

فصل هفتم
جنگ انفصال

مقدمه

در اواسـط قرن نوزدهم، سـرزمین امریکا به کشوری تبدیل شده بود که از خاور تا باختر قاره امتداد داشـت و تمام منابع طبیعی منطقه از کوه‌ها و جنگل‌ها و دشـت‌های وسیع و رودخانه‌ها و دریاچه‌ها را در بر می‌گرفت. در این سـرزمین اکنون بیسـت و سـه میلیون نفر، در اتحادیه‌ای که از سـی و یک ایالت تشکیل می‌شد، می‌زیستند. با همهٔ این احوال، هر کس به این سـرزمین قدم می‌گذاشـت به‌زودی به این حقیقت وقوف پیدا می‌کرد و آن اینکـه درواقع در یک قاره، دو امریکا وجود داشـت: یکی امریکای شـمال و دیگری امریکای جنوب.

سـرعت پیشـرفت، که در هر منطقه به نحوی و به میزانی جریان داشـت، خود یکی از عواملـی بود کـه برقراری هماهنگی را بین مناطق مختلف دچار اشـکال می‌کرد؛ لیکن بـه مرور زمان بین منافع شـمال و جنـوب اختلافاتی به‌وجود آمد. مـردم ایالات جنوبی، که روزبه‌روز شـاهد تمرکز سـرمایه در ایالات شـمالی بودند و می‌دیدند که بازرگانان آن مناطـق با خریدوفروش محصول پنبهٔ جنوب صاحب ثروت و مکنت می‌شـوند، به علت عقب‌ماندگی، خود را در تجاوز اسـتثمار شمال می‌دانسـتند. مردم ایالات شمال به‌عکس معتقـد بودنـد که مسـئلهٔ بردگی، که از طرف مـردم جنوب به عنوان جـزء لاینفک نظام اقتصادی آن‌ها اعلام شده بود، علت اصلی عقب‌ماندگی نسبی آن‌ها است.

در واقع می‌توان گفت که اختلاف بین شـمال و جنوب دربارهٔ مسـئلهٔ بردگی از سال ۱۸۴۰ آغاز شده و مرزهای این دو منطقه به‌تدریج مشخص شده بود. در همین ایام، جنبش «کشاورزی آزاد» باعث شد که اشاعهٔ بردگی در مناطقی که تازه آباد و تحت کشت و زرع قرار می‌گرفت ممنوع گردد.

رهبران سیاسی صاحب حِرَف جنوب و حتی پیشوایان مذهبی، که در برابر فشار عقاید شمالی‌ها ایستادگی می‌کردند، نه‌تنها نگاه داشتن برده را عملی مذموم نشناختند، بلکه خود به صورت قهرمانان حفظ و حراسـت از این سـنت درآمدند. اینها معتقد بودند که روش بردگی به سـود سیاه‌پوستان است و سخنگویان جنوب چنین توصیه می‌کردند که در نظام بردگی، ارتباط با کار و سـرمایه به مراتب بهتر و جنبه‌های انسـانی آن را بیشـتر از نظام استخدامی شمال است.[1]

شکاف میان ایالات شمالی و جنوبی و تقسیم کار میان آن‌ها و اصرار ایالت‌های جنوبی به برده‌داری تا اواسط قرن نوزدهم ادامه یافت که سرانجام منجر به جنگ‌های انفصال گردید.[2]

جنبش الغای برده‌داری

برخی از امریکایی‌های سفیدپوست را، که تمایل داشتند با سیاهان همدردی کنند، «طرفداران براندازی بردگی»[3] نامیدند، چون خواهان لغو یا پایان برده‌داری بودند. از جمله فعالیت‌هایی که در این دوره به نفع بردگان انجام گرفت آن بود که شب هنگام وسایل فرار مخفیانهٔ آن‌ها به پناهگاه‌هایی که در شمال و کانادا برای آن‌ها تهیه شده بود فراهم می‌گشت. برای اجرای این منظور شبکهٔ وسـیعی از راه‌های مخفی، که به آن‌ها «راه‌آهن‌های زیرزمینی» می‌گفتند، برای فراریان تهیه شد.

در سال ۱۸۳۰ م شمال، ۱۳۰ هزار سیاه‌پوست آزاد داشت. بیست سال بعد تعداد آن‌ها به دویست هزار نفر رسید. بسیاری از آن‌ها تلاش می‌کردند به آزادی سیاه‌پوستان در بند جنوب کمک کنند. یکی از این افراد دیوید واکر[4] فرزند یک برده بود که رساله‌ای با عنوان «درخواست واکر» نوشت و در آن سیاهان را به مبارزه برای آزادی تحریک کرد. این رساله خشم برده‌داران جنوب را آن‌چنان برانگیخت که یکی از آن‌ها برای قتل یا دستگیری واکر جایزه تعیین کرد.

---

۱. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۸۲.

2. Boorstin, *The Habdmark History of the American People*, p. 202.

3. Abolitionist

4. David Walker

بـردهٔ دیگـر فردریـک داگلاس بود که به شـمال فرار کـرد و بـه معروف‌ترین بردهٔ سیاه‌پوسـت تبدیل شد که بر ضد برده‌داری سخنرانی می‌کرد و مطلب می‌نوشت. داگلاس «اندیشهٔ روزی به آزادی رسیدن» را رؤیایی خواند که همهٔ قوای برده‌داری نیز قادر به نابود ساختنش نبودند.

دولت پس از جنگ، مکزیک، کالیفرنیا، و سـایر قلمروهای جدید را به عنوان «ایالات غیربرده‌دار» به خود ملحق کرد و درعوض ملزم شد برای ایالات برده‌دار کاری انجام دهد. به همین منظور «قانون برده‌های فراری»[1] را در سـال ۱۸۵۰ تصویب کرد. این قانون پس گرفتن برده‌های فراری را، حتی اگر به ایالات آزاد شمال فرار کرده بودند، راحت می‌کرد. به علاوه به‌آسـانی می‌توانسـتند یک سیاه‌پوسـت آزاد را بگیرند و ادعا کنند که مالکش هسـتند. طرفداران شمالی الغای برده‌داری، چه سـیاه و چه سفید، به مخالفت و مبارزه با این قانون برخاستند.

دولت ایالات متحد قانون پایان تجارت برده را به طور مؤثر اجرا نکرد، اما قوانین بردگان فـراری را با قوت اجرا نمود. دولت اندرو جکسـون برای آنکـه روزنامه‌های طرفدار لغو برده‌داری به ایالات جنوبی فرستاده نشوند با جنوبی‌ها همکاری می‌کرد. دیوان عالی کشور در سـال ۱۸۵۸ اعلام کرد برده‌ای به نام درد اسـکات[2]، با آنکه مدتی در ایالات آزاد زندگی کرد، حق ندارد تقاضای آزادی دهد، زیرا او دارایی حساب می‌شود نه شخص حقوقی.[3]

دولت ایالات متحد از برده‌داری حمایت می‌کرد، زیرا اقتصاد جنوب بر آن متکی بود و با رشـد این اقتصاد تعداد برده‌ها نیز بیشتر می‌شد. بین سال‌های ۱۷۹۰ تا ۱۸۶۰ میزان پنبهٔ تولیدی از یک‌هزار تن در سـال به یک‌میلیون تن رسـید. در همین دوره تعداد بردگان از نیم‌میلیون به چهارمیلیون نفر افزایش یافت.

بنیـاد برده‌داری چنان مسـتحکم بود کـه تنها رویداد بزرگ، چیزی شـبیه یک جنگ تمام‌عیار، می‌توانسـت به آن پایان دهد.[4] دولت هرگز زیر فشار شورش‌ها حاضر به پایان برده‌داری نمی‌شـد. برده‌داری تنها در شـرایطی تحت نظارت دقیق سفیدپوسـتان خاتمه می‌یافـت و وقت مناسـب لغـو آن زمانی فرامی‌رسـید که با نیازهای تجاری و سیاسـی شمالی همسو باشد. آبراهام لینکلن مناسب‌ترین شخص برای فراهم آوردن مقدمات پایان برده‌داری به شمار می‌رفت.

---

1. Fugitive Slave Act
2. Dred Scott

۳. زین، رؤیای امریکایی، ص ۱۵۸.
۴. همان، ص ۱۵۱.

جنگ‌های داخلی (۱۸۶۱ ـ ۱۸۷۷)

یکی از تحولات مهم در تاریخ امریکا انقلاب امریکا و دیگری جنگ داخلی است که در شمار خونبارترین منازعات تاریخ زمان خود بوده است. این تحولات، هر دو نقش مهمی در تبدیل جامعهٔ امریکا به بزرگ‌ترین جامعهٔ سرمایه‌داری صنعتی و دموکراسی جهان داشته‌اند. معمولاً جنگ داخلی را نقطهٔ عطف خشونت‌باری میان دوران زمینداری و دوران صنعتی تاریخ امریکا به شمار می‌آورند.[۱]

مسائل و موضوعاتی که منجر به جنگ‌های داخلی امریکا شد متعدد و دیرینه بودند و از شیوه‌های متفاوت زندگی در ایالات شمالی و جنوبی نشئت می‌گرفتند.[۲]

همان طور که وایگلی می‌نویسد: «نیروهای جنگ داخلی... نیروهای ایدئولوژیک بودند که به دلیل تعهد به باورها و ارزش‌های جوامع خود درگیر جنگ شدند».[۳]

در ماه می ۱۸۶۰ حزب جمهوری‌خواه، آبراهام لینکلن را به عنوان نامزد ریاست جمهوری معرفی کرد. ششم نوامبر همان سال، وی در اثر تشتتی که در حزب دموکرات پدید آمده بود، به مقام ریاست جمهوری رسید. قبل از انتخابات به نظر می‌رسید که اگر لینکلن به ریاست جمهوری نایل گردد ایالت کارولینای جنوبی از اتحادیهٔ ایالات خارج خواهد شد. چند هفته پس از انتخابات، درست در بیستم سپتامبر ۱۸۶۰، کارولینای جنوبی با رأی پارلمان خود تصمیم گرفت از جرگهٔ ایالات متحد خارج شود. پیش از آنکه لینکلن در چهارم مارس ۱۸۶۱ سوگند وفاداری یاد کند، ایالات کارولینا با شش ایالت دیگر (جورجیا، آلاباما، فلوریدا، میسی‌سیپی، لویزیانا، و تگزاس) اتحادیه[۴]‌ای تشکیل دادند.

لینکلن سوگند وفاداری خود را ایراد کرد و در نطق افتتاحیهٔ خود موضوع جدایی ایالات جنوبی را به رسمیت نشناخت و آن را از نظر قانون غیرعملی اعلام نمود. لینکلن در پایان این سخنرانی ضمن جملاتی گویا و احساس‌برانگیز از مردم خواست که یک‌بار دیگر دست دوستی و اتحاد به هم دهند و در راه یگانگی و وحدت گام بردارند؛ اما جنوب به گفتار او توجهی نکرد و دوازدهم آوریل ۱۸۶۱ ژنرال بوروگار[۵] قطعهٔ نظامی سامتر[۶] در کارولینای جنوبی را بمباران کرد.

---

۱. مور، ریشه‌های اجتماعی، دیکتاتوری، و دموکراسی، ص ۱۴۳.

۲. کوریت، جنگ داخلی امریکا، ص ۱۳.

3. Weigley, *A Great Civil War*, p. 194.

۴. به نام Confederated States of America

5. Beauregard

6. Sumter

تا مدتی هر دو طرف متخاصم منتظر بودند که ببینند آن عده از ایالات طرفدار بردگی، که هنوز وابستگی خود را با ایالات متحد نگسسته بودند، چه رویه‌ای اتخاذ خواهند کرد. روز ۱۷ آوریل ایالت ویرجینیا دست به اقدام بدفرجامی زد و متأسفانه ایالات آرکانزاس و کارولینای شمالی فوراً به آن ایالت پیوستند.

بدین ترتیب ایالات شمالی و جنوبی، در حالی که هر کدام امیدوار بودند شاهد پیروزی را زودتر به‌دست آورند، وارد جنگ شدند. شمال، از نظر امکانات، از مزایای زیادی برخوردار بود. شمالی‌ها، برعکس جنوبی‌ها که همه از طبقات روستایی و کشاورز بودند، صنعتگر بودند و درنتیجه وسایل زیادی برای تهیهٔ اسلحه و مهمات در دسترس داشتند.

شمال دارای ۲۲ میلیون جمعیت و سرزمینی بزرگ‌تر بود؛ حال آنکه جمعیت سفیدپوست جنوب از ۶ میلیون نفر تجاوز نمی‌کرد. مهم‌تر اینکه در سال ۱۸۶۰ اتحادیهٔ شمال دارای ۱۱۰ هزار مؤسسهٔ صنعتی بود، در حالی که شمار کارخانه‌های جنوب از ۱۸ هزار تجاوز نمی‌کرد. ایالت نیویورک به‌تنهایی معادل ۳۰۰ میلیون دلار کالاهای گوناگون تولید می‌کرد که این رقم تقریباً ۴ برابر کل کالاهای گوناگون تولیدشده در ویرجینیا، آلاباما، لویزیانا، و میسی‌سیپی بود.[۱] به گفتهٔ اِموری تاریخ‌دان: «جنوب... کمتر از نصف مساحت خط‌آهن، کمتر از یک‌سوم سرمایهٔ بانکی، و کمتر از یک‌دهم بازده تولیدی شمال را داشت».[۲]

جنگ در سه جبههٔ اصلی جریان داشت؛ جبههٔ ساحلی، جبههٔ ایالات واقع در حاشیهٔ رودخانه‌های اقیانوس اطلس، و جبههٔ میسی‌سیپی. محاصرهٔ بنادر ایالات جنوب به وسیلهٔ نیروی دریایی شمال، اگرچه در بدو امر کوچک و ناچیز می‌نمود، مع‌ذلک تا سال ۱۸۶۳ به‌کلی از نقل و انتقال کشتی‌های حامل پنبه به اروپا و همچنین از ورود ذخایر و مهمات و وسایل پزشکی که مورد احتیاج مبرم جنوب بود جلوگیری به عمل آورد.

در جبههٔ میسی‌سیپی، نیواورلئان و متعاقب آن ویکسبورگ[۳] به تصرف ژنرال گرانت درآمد و موجب شد که ارتش فدرال به رودخانه دسترسی پیدا کند و با قطع ارتباط دو ایالت تجزیه‌طلب (تگزاس و آرکانزاس)، که در طرف راست رود قرار داشتند، موقعیت اتحادیه را تضعیف کردند.[۴]

در جبههٔ ایالات ساحلی، نفرات فدرال دو بار به هزیمت افتادند. فرماندهان قوای جنوب رابرت لی و تامس جکسون به‌مراتب از فرماندهان تازه‌کار ایالات شمالی برتری

---

۱. کندی، ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ، ج ۲، صص ۶۵ـ۶۶.

2. Emory, *The Confederate Nation,* p. 105.

3. Vicksburg

۴. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۲۲۱.

داشـــتند. نیروهای شـــمال تحت فرماندهـــی مک لین آخرین تلاش خـــود را برای تصرف ریچمونـــد به کار بردند، ولی در روزهای ۲۵ ژوئن تـــا اول ژانویهٔ ۱۸۶۲، پس از نبردهای خونینی که بیش از یک هفته به طول انجامید، قوای شمالی مجبور به عقب‌نشینی شدند.[۱]

هرچه روند جنگ شدت می‌گرفت و پیروزی شمال سخت‌تر می‌شد لینکلن بیشتر علیه برده‌داری عمل می‌کرد. اعلام الغایَ بردگی در سه مرحله انجام گرفت. پس از آنکه ارتش فدرال موفقیتی نســبی در آنتیه‌تام[۲] به‌دســـت آورد، لینکلن روز بیست و دوم سپتامبر، یک اعلامیهٔ مقدماتی منتشر کرد که به موجب آن همهٔ بردگان در ایالات شورشی از اول ژانویهٔ ۱۸۶۲ برای همیشه آزاد شمرده می‌شدند.

در مرحلهٔ دوم اعلامیهٔ نهایی الغای برده‌داری، که این بار نیز محدود به ایالات شورشی بود، انتشـــار یافت و همان طور که انتظار می‌رفت عکس‌العمل شدیدی به دنبال داشت. از آن پس بعضی ایالات برده‌دار، که میسوری در رأس آن‌ها قرار داشت، قانون الغای بردگی و آزادی بردگان را به تصویب رساندند؛ لیکن مرحلهٔ سوم، که آزادی عمومی را شامل می‌شد، تا هجدهم دسامبر ۱۸۶۵ به طول انجامید. در این تاریخ سیزدهمین اصلاحیهٔ قانون اساسی به تصویب کنگره رســـید که چنین مقرر داشـــت: «برده‌داری و هر نوع اطاعت غیرارادی، به‌اســـتثنای مجازات جرم که متهم در مورد آن مقصر شـــناخته شود، در ایالات متحد و در کلیهٔ نقاطی که در حوزهٔ نفوذ قضایی آن قرار دارند ممنوع اعلام می‌شود...».[۳]

وقتی این اصلاحیهٔ تاریخی به تصویب رســـید جنگ دیگر خاتمه یافته بود. پنجشـــنبه شـــب ۱۳ آوریل شهر واشینگتن را به مناسبت اعلام تســـلیم لی چراغانی کردند. روز بعد لینکلن آخرین جلســـهٔ کابینهٔ خود را تشـــکیل داد و در آن جلســـه قرار شـــد که محاصرهٔ اقتصادی جنوب برداشـــته شود، اما همان شب در تماشاخانهٔ شهر به دست دیوانهٔ متعصبی به قتل رسید.

اینک کشور امریکا، به رهبری رئیس‌جمهور جدیدی که تجربهٔ کافی نداشت، می‌بایستی مسائل بزرگی چون احیای کشور بعد از صدمات جنگ و برقراری هماهنگی بین گروه‌های مختلف مردم و ایالات را حل‌وفصل نماید. مهم‌ترین مسئلهٔ سیاسی که اتحادیهٔ پیروز شمال با آن روبه‌رو بود رســـیدگی به وضع ایالاتی بود که از اتحادیه خارج شـــده بودند. لینکلن پیش‌بینی کرده بود که بین قوای اجراییه و مقننه بر سر نحوهٔ الحاق مجدد ایالات به اتحادیه

---

۱. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۹۴.

2. Antietam

۳. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۲۲۳.

کشمکش روی خواهد داد، اما تقدیر، انجام این کار را به دست جانشین او، اندرو جانسون سپرد. وی با صدور احکام لازم، برای هر یک از ایالات جنوبی فرمانداری تعیین نمود و با استفاده از قدرتی که برای عفو و بخشایش در اختیار داشت به هر یک از آن‌ها آزادی سیاسی سابق را مسترد داشت؛ درنتیجه در ایالات جنوبی مجالس مؤسسانی تشکیل شد که هر کدام تصمیم گذشته، مبنی بر جدایی از اتحادیه، را ملغی و بلااثر اعلام نمودند و قوانین اساسی جدیدی را برای خود طرح و تدوین نمودند.

به‌مرور زمان عقیده‌ای در شمال به وجود آمد که رئیس‌جمهور آن طوری‌که باید و شاید از قدرت و مقام خود استفاده نکرده و در برابر جنوب از در سازش درآمده و درنتیجه نظر مردم بیش از پیش به نمایندگان رادیکال معطوف گردید. بالاخره در آوریل ۱۸۶۶ کنگرهٔ امریکا، بدون توجه به وتوی جانسون، لایحهٔ حقوق مدنی و در ژوئیهٔ ۱۸۸۶ قانون تشکیل «دفتر آزادشدگان» جدیدی را تصویب نمود و بدین ترتیب از مجالس مقننهٔ ایالات جنوبی برای تدوین قوانینی که ممکن بود جنبهٔ تبعیض داشته باشد جلوگیری به عمل آورد.[۱]

همچنین در ۲۸ ژوئیه کنگره چهاردهمین اصلاحیهٔ قانون اساسی را از تصویب گذراند که به موجب آن سیاهان، در هر منطقه از ایالات متحد که قرار داشتند، جزء سکنهٔ کشور به حساب می‌آمدند. این اصلاحیه، ایالات را در مورد وضع قوانینی که موجب محروم ساختن کسی از حق حیات، آزادی، یا مالکیت خارج از مقررات قضایی شود یا فردی را از حمایت متساوی قوانین مستثنا کند منع می‌کرد. سال بعد برای آنکه حق رأی سیاه‌پوستان مسجل شود و توسط کنگره‌های آینده قابل تغییر و تبدیل نباشد پانزدهمین مادهٔ اصلاحی نیز طرح و تصویب شد و در سال ۱۸۷۰ از مجالس مقننهٔ ایالات گذشت. این ماده مقرر می‌داشت: «ایالات متحد و هیچ یک از ایالات حق محروم ساختن سکنهٔ ایالات متحد را از حق رأی یا محدود ساختن این حقوق به دلایل نژادی، رنگ پوست، یا به این عنوان که در سابق برده بوده‌اند نخواهد داشت. مجالس قانونگذاری فدرال فکر می‌کردند چون متون قانونی فوق خیرخواهانه است، حتی در صورتی که اشغال نظامی نیز پایان پذیرد، از طرف دولت‌های ایالات متحد کاملاً محترم شمرده خواهد شد؛ لیکن، به طوری که حوادث بعدی نشان داد، این فکر اشتباه محض بود».[۲]

روابط سفیدان و سیاهان در تمام این دوره همچنان تیره و خصمانه باقی ماند و جنوبی‌ها این دوره را به طعنه «رژیم خورجین» نام نهادند. خورجین‌به‌دوشان همان غیرنظامیان

---

۱. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۹۸.

۲. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۲۲۴.

سفیدپوست بودند که از شمال به ایالات اشغال‌شدهٔ جنوب آمدند و دارایی‌شان منحصر به همان خورجین کذایی و خالی بود که قصد انباشتن آن را داشتند.[۱]

دولت ایالات متحد با ایالات برده‌دار نجنگید تا به برده‌داری پایان دهد، بلکه جنگید تا تسلط خود را بر سرزمین وسیع، منابع، و بازار فروش جنوب حفظ کند. با این حال پایان برده‌داری راه ورود قوای تازه به میدان سیاست را گشود. یکی از این نیروها سفیدپوستانی بودند که نسبت به برابری نژادی نگرانی داشتند. عده‌ای از آن‌ها رهسپار جنوب شدند تا آموزگار شوند یا برای «ادارهٔ آزادشده‌ها»[۲]، که دولت برای کمک به برده‌های آزادشده به راه انداخته بود، کار کنند. نیروی دوم سیاه‌پوستانی بودند که مصمم بودند به آزادی خود معنایی ببخشند.

نیروی سوم حزب جمهوری‌خواه[۳] بود که قصد داشت نظارت خود را بر حکومت کشور حفظ کند و آرای سیاه‌پوستان جنوب می‌توانست به این هدف کمک کند. تجار شمال احساس کردند برنامه‌های جمهوری‌خواهان برای آن‌ها منفعت‌ساز است، بنابر این مدتی با آن‌ها همراه شدند.

این نیروها، پس از جنگ داخلی، دوره‌ای کوتاه‌مدت ایجاد کردند که طی آن سیاه‌پوستان جنوب توانستند در رأی‌گیری شرکت کنند و سیاهان را جهت نمایندگی در مجلس ایالات و سنا و مجلس نمایندگان انتخاب نمایند و نظام آموزش و پرورش آزاد و مختلط (از نظر نژادی) را بنا نهند. قوانین جدید از آن‌ها در برابر تبعیض محافظت و حق رأی برابر را برایشان تضمین می‌کرد، اما چون سیاه‌پوستان به دلیل کار به سفیدپوستان نیازمند بودند رأی آن‌ها را می‌خریدند و با تهدید به اعمال خشونت مانع آزادی آنان در رأی دادن می‌شدند.[۴] قوانینی که بدین ترتیب به وجود آمد و شدت عملی را که در اجرای آن‌ها به کار می‌رفت و نیز اعمال نفوذی که کنگره در تشکیلات پلیس نمود باعث شد برقراری صلح و سازش معنوی با شمال، که برای ایجاد علاقهٔ مشترک نسبت به کشور ضروری بود، پیشرفت نکند. علاوه بر این روش کنگره موجب گردید که سفیدپوستان، حزب جمهوری‌خواه خود را به نام حزب سیاه‌پوستان معرفی و علیه آن ابراز تنفر کنند و این عمل صفوف حزب دموکرات را در جنوب فشرده ساخت؛ بدین ترتیب به مرور زمان ثابت شد که مسئلهٔ جنوب را نمی‌توان با وضع قوانین تند و نشان دادن شدت عمل فیصله داد. تا اینکه بالاخره در ماه می

۱. همان.

2. Freedmen's Bureau

3. Republican Party

۴. زین، رؤیای امریکایی، ص ۱۶۴.

۱۸۷۲ کنگره قانونی به نام «عفو عمومی» صادر کرد و حقوق سیاسی همه را به جز پانصد نفر از طرفداران متعصب کنفدراسیون، که از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن محروم شدند، به آن‌ها بازبخشید. کم‌کم ایالات یکی پس از دیگری اعضای حزب دموکرات را به عنوان نمایندگی انتخاب کردند تا جایی که در سال ۱۸۷۶ حزب جمهوری‌خواه، جز در سه ایالت جنوبی، از پشتیبانی مردم برخوردار نبود.[۱]

علل بروز جنگ انفصال (۱۸۶۱ـ۱۸۶۵)

در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۸۶۰ جامعهٔ ایالات متحد یک روند سریع گسترش ارضی در غرب قاره و نیز صنعتی شدن بیشتر در نواحی شمال را تجربه کرد. تجربهٔ انتخابات ریاست جمهوری در زمان جکسون به‌خوبی قدرت ابزاری مطبوعات و تبلیغات در تأثیرگذاری بر افکار عمومی را نشان داد. جان کوئینسی آدامز، رئیس‌جمهور سلف جکسون، دربارهٔ ویژگی انتخاباتی که به قدرت‌یابی جکسون منجر گردید می‌نویسد: «این انتخابات نشان داد احراز مقام ریاست جمهوری بیش از هر چیز به تبلیغات عوام‌فریبانه نیازمند است».

با گسترش دامنهٔ حق رأی برای مردان، مسئلهٔ عوام‌فریبی در انتخابات و تأثیرگذاری بر پدیده‌ای که بعدها «افکار عمومی» نامیده شد اهمیت بسیاری یافت. مبنای دموکراسی امریکا سرمایه‌سالاری بوده و هست و گسترش دامنهٔ حق رأی برای مردان و نیز دادن حق رأی به زنان در اوایل قرن بیستم، به دلیل نابرابری و بی‌عدالتی عمیق اقتصادی و اجتماعی، منجر به تعمیق دموکراتیسم نمی‌گردید و صرفاً بسط صوری دموکراسی بود که روند اعمال قدرت سیاسی را پیچیده‌تر و همچون گذشته در خدمت منافع سرمایه‌داران حفظ می‌کرد.

از ابتدای قرن نوزدهم تا سال‌های دههٔ هفتاد این سده، سیل مهاجران به طرف غرب امریکا سرازیر گردید. این‌ها افرادی بودند که به دنبال ثروت بیشتر و تملک زمین به سمت غرب قاره می‌رفتند. توکویل دربارهٔ این خرده‌مالکان ماجراجوی امریکا می‌نویسد: «فرد امریکایی در راه تحصیل ثروت، تیرهای زهرآلود بومیان و بیماری‌های خاص را به جان خریدار است. از سکوت جنگل‌ها هراسی ندارد. از روبه‌رو شدن با حیوانات درنده احساس ناراحتی نمی‌کند... در مقابل او قارهٔ بدون انتها وَجود دارد، ولی با این حال چنان شتاب دارد که گویی بیمناک است مبادا برای او جایی باقی نماند و در رسیدن تأخیر شود ... در نزد این افراد، حرص و ولع تأمین زندگانی مرفه و راحت چنان شور و هیجان

---

۱. آل‌مذکور، تاریخ مختصر امریکا، ص ۹۹.

آتشینی ایجاد نموده است که به‌خودی‌خود ناراحت‌کننده است».[۱] خیل مردمانی که به دنبال طلا یا زمین به سمت غرب قاره می‌رفتند غالباً گروه‌هایی از خرده‌مالکان جسور یا بیکاران ماجراجو و تعداد کمی هم کارگران فقیری بودند که از زندگی نکبت‌بار در معادن و کارخانه‌ها فرار می‌کردند. جنگ ۱۸۱۲ با انگلستان موجب گسترش موج حرکت به سمت غرب گردید. ایجاد جاده‌های ارتباطی جدید، راه‌آهن، و استفاده از کشتی‌های بخار در رودخانهٔ میسی‌سیپی به منظور حمل‌ونقل کالا و گسترش برخی صنایع، به‌ویژه در شمال، ساختار اقتصادی ایالات متحد را به‌تدریج دگرگون نمود.

سرمایه‌داران صنعتی شمال خواهان اعمال سیاست‌های گمرکی و گسترش صنایع و تجارت بودند، اما برده‌داران در جنوب، مانعی بر گسترش سرمایه‌سالاری صنعتی تجاری محسوب می‌شدند. از سال‌های ۱۸۵۰ به بعد، نظام برده‌داری جنوب دستخوش عقب‌ماندگی چشمگیری نسبت به سرمایه‌داری صنعتی شمال گردیده بود و این امر، وحدت اقتصادی ـ اجتماعی ایالات متحد را تهدید می‌کرد. در واقع نظام بردگی در جنوب به مانعی در مسیر رشد کشاورزی و صنعتی تبدیل شده بود. بردگان علاقه‌ای به خوب کار کردن نداشتند. ابزار مورد استفادهٔ آن‌ها فاقد تکنیک مدرن بود. در جنوب، محصولات صنعتی شمال چندان مورد توجه نبود و نوع زندگی این ایالت‌ها سبب کسادی بخشی از بازار داخلی برای تولیدات صنعتی می‌شد.

همچنین سرمایه‌داران ایالت شمالی خواستار تصویب سیاست‌های گمرکی و حمایتی از سرمایه‌داری امریکا در کنگره بودند، اما تصویب این عوارض برای جنوب برده‌دار و غیرصنعتی بی‌حاصل و حتی به ضرر رونق تجاری آن‌ها بود، ازاین‌رو با تصویب هر نوع لایحهٔ حمایتی و گمرکی در خصوص تجارت خارجی مخالفت می‌کردند. این‌ها علل اقتصادی ـ اجتماعی اختلاف سرمایه‌داران شمالی با برده‌داران جنوبی و وقوع جنگ‌های داخلی امریکا و الغای بردگی در این کشور بوده است.

انگیزهٔ لینکلن و سرمایه‌داران شمال از تلاش به منظور الغای بردگی، نه تحقق اهداف انسان‌دوستانه، بلکه حفظ وحدت ایالات متحد امریکا به نفع جریان سرمایه‌داری صنعتی و تجاری این کشور بوده است. جنگ چهارساله میان شمال و جنوب در امریکا، که موسوم به «جنگ‌های انفصال» است، درواقع به منظور ایجاد نوعی وحدت متمرکز و حکومت ملی در سراسر ایالات و بسط سرمایه‌داری صنعتی به جنوب صورت گرفته

---

۱. زرشناس، نیمهٔ پنهان امریکا، ص ۵۱.

است و آبراهام لینکلن، این فراماسون امریکایی، اهدافی اخلاقی و انسان‌دوستانه را دنبال نمی‌کرده است. این، امری است که خود وی در عباراتی که از او نقل کردیم به آن تصریح دارد. حال چگونه است که برخی او را در ردیف «شهدا» قرار می‌دهند و انگیزه‌های اخلاقی و آرمان‌خواهانه برای جنگ‌های داخلی امریکا فرض می‌کنند؟! آبراهام لینکلن نیز، همچون دیگر رؤسای جمهوری قبل و بعد از خود، در خدمت منافع سرمایه‌داران شهر شیطان زرد و عنصری جهت پیشبرد اهداف فراماسونری امریکا بود. برخلاف آنچه که برخی بیوگرافی‌نویسان ستایشگر لینکلن جعل می‌کنند، روح عدالت‌خواه و ظلم‌ستیز وی او را علیه بردگی نشوراند، بلکه منافع روبه‌گسترش سرمایه‌داران ایالات شمال و ضرورت مدرنیزاسیون گستردهٔ ایالات جنوبی و ترس از دوپارگی و انشقاق ایالات متحد، محرک لینکلن در جنگ علیه برده‌داران جنوب بوده است. اصولاً در جامعه‌ای کاپیتالیستی نظیر امریکا به راه انداختن یک جنگ گستردهٔ داخلی بدون حمایت و رضایت کلان‌سرمایه‌داران و بدون حضور پشت پردهٔ ایشان ممکن نبوده و نیست.

جنگ‌های داخلی امریکا به منظور حفظ منابع رو به‌گسترش سرمایه‌داران شمالی صورت گرفت. انگیزهٔ اصلی و آشکار آبراهام لینکلن حفظ وحدت سیاسی و ساختار حقوقی، اقتصادی، و اجتماعی ایالات متحد بوده است. لینکلن آن قدر نسبت به حقوق بردگان بی‌تفاوت بود که حتی تا یک سال و چند ماه پس از آغاز جنگ‌های به اصطلاح «ضدبردگی» از صدور اطلاعیهٔ الغای بردگی خودداری می‌کرد.

این به‌راستی ظلم بزرگی به مردم به‌ویژه جوانان ما است که حقایق بارز تاریخی تحریف گردد و، در حالی که جوان مسلمان در دل فرهنگ توحیدی الغای هر نوع بردگی و تأکید بر آزادگی و نفی هر نوع نژادپرستی زندگی می‌کند، از آبراهام لینکلن، یعنی کاندیدای حزب جمهوری‌خواه امریکا، حزبی که معروف به حزب ثروت و سرمایه بوده است و مدافع صریح منافع کلان‌سرمایه‌داران امریکایی است، قهرمان مبارزه با بردگی ساخته شود!

امریکا از دیرباز سرزمین حاکمیت برده‌داران و سرمایه‌داران بوده است و آبراهام لینکلن فراماسون یکی از معماران و زمینه‌سازان شکل‌گیری اقتصاد امپریالیستی امریکا است و پیشبرد جنگ‌های داخلی توسط او نیز به همین انگیزه بوده است. نکتهٔ عبرت‌آموز اینکه، حتی پس از پیروزی شمالی‌ها در جنگ داخلی و الغای بردگی در ایالات متحد، باز هم مسئلهٔ حق مالکیت سیاه‌پوستان با بی‌توجهی روبه‌رو می‌شد و شرایط به گونه‌ای مهیا می‌شد که بردگان سابق، صاحب مالکیت نشوند و به اجارهٔ زمین‌های سرمایه‌داران و یا کار بر

روی زمین‌های دیگران روی آورند. نکتهٔ مهم دیگر آن است که نژادپرستی در امریکا تا حدود زیادی با تاروپود فرهنگی مردم عجین گردیده است و گویی تا زمانی که منطق سرمایه‌سالاری و بینش لیبرالیستی در آن سرزمین حاکم است از بین‌رفتنی هم نیست و حتی برای شمالی‌ها نیز پذیرش حقوقِ برابر برای سیاه‌پوستان امری دشوار بوده است. زندگی سیاهان در امریکا، حتی پس از الغای بردگی و در سراسر قرن بیستم، آمیخته با فقر و تباهی و تبعیض نژادی و بعضاً تهدید گروه‌های تروریست نژادپرست نظیر «کوکلس‌کلان» بوده است. کوکلس‌کلان‌ها یک مجمع سری نژادپرستانه بودند که با هدف ارعاب و قتل سیاه‌پوستان تشکیل گردیده بود. نکتهٔ مهم اینجاست که فقدان یک فرهنگ استوار و با پشتوانه‌ای انسانی در جامعهٔ امریکا و سیطرهٔ پول‌سالاری و سوداگری و بی‌هویتی فرهنگی موجب شده است که تودهٔ مردم در آن جامعه، ذهنیتی سطحی و حقیر و بعضاً نژادپرستانه پیدا کنند و مشتری مناسبی برای ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های سرمایه‌دارانه گردند.

به هر حال زندگی سیاهان پس از الغای بردگی، آمیزه‌ای از فقر و فقدان حقوق اولیهٔ انسانی و محکوم بودن به نوعی تحقیر فراگیر بوده است. تحقیر علیه سیاه‌پوستان در امریکا به حدی است که آن‌ها، دهه‌ها پس از الغای صوری بردگی، محکوم به اقامت در محله‌های خاص، حضور در مدارس ویژهٔ سیاهان، و حتی استفاده از وسایل رفت‌وآمد خاص خود بوده‌اند. درواقع بعضی از صور نژادپرستی هنوز هم در ایالات متحد با قدرت و قوت تمام موجود و منشأ اثر است، زیرا با جوهر سطحی‌نگر فرهنگ امریکایی عجین گردیده است.

فراموش نکنیم که امریکا درواقع توسط سفیدپوستانی که جزء محکومان و فراریان و خرده‌مالکان اروپایی بودند غصب شد و شکل‌گیری این جمهوری از آغاز با تکیه بر نابرابری و بهره‌کشی و تجاوز و خشونت بوده است. مسئلهٔ نژادپرستی و عدم توجه به حقوق انسانی رنگین‌پوست‌ها، به‌ویژه سیاهان، هنوز در امریکا یک معضل جدی فرهنگی و اجتماعی است و طبقهٔ حاکم ایالات متحد مجموعه‌ای از کلان‌سرمایه‌داران نژادپرست هستند.

پس از پیروزی ایالات شمالی به رهبری لینکلن در جنگ داخلی، حاکمیت سرمایه‌داری صنعتی بر سراسر ایالات متحد سیطره یافت و سیاست‌های استثماری حزب جمهوری‌خواه ساخت امپریالیسم امریکا را پی‌ریزی نمود.[1]

از دل سیاست‌های اقتصادی لینکلن و حزب جمهوری‌خواه او، نظام بی‌رحم سرمایه‌داری امپریالیستی امریکا، که همان حاکمیت تراست‌ها و کارتل‌های فراملیتی است، پدید آمد. در فاصلهٔ سال‌های پس از جنگ داخلی تا آغاز قرن بیستم، ساختار اقتصادی ـ اجتماعی امریکا

---

۱. مور، ریشه‌های اجتماعی، دیکتاتوری، و دموکراسی، ص ۳۷.

از لیبرالیسم کلاسیک به سوی نوعی امپریالیسم لیبرال و حاکمیت انحصاری بزرگ اقتصادی و ظهـور خانواده‌های ابرثروتمند، نظیر «کارنگی»، «راکفلـر»، و «مورگان»، میل کرد. در این میان، وضع توده‌های محروم به‌ویژه کارگران بسیار تلخ و تاریک بود و بحران‌های پی‌درپی اقتصادی و بیکاری فراگیر، زندگی حقیر و اندوختهٔ اندک آن‌ها را بازیچهٔ دسـت خود قرار داده بود. اصولاً در ذات جامعه‌ای نظیر امریکا، به دلیل ایدئولوژی لیبرالیسـتی حاکم بر آن و نیز به علت سـیطرهٔ کلان‌سرمایه‌داری غارتگر، زمینهٔ فقر فراگیر و تبعیض و بی‌عدالتی و خطر بیکاری به طور پیوسته وجود دارد و به رکنی از زندگی امریکایی تبدیل شده است.[1]

۱. زرشناس، نیمهٔ پنهان امریکا، ص ۵۹.

فصل هشتم
جنگ‌های ۱۲۰سالهٔ امریکا

مقدمه

امریکای پس از جنگ داخلی، سرزمین فساد و رشوه‌خواری و استثمار بی‌رحمانهٔ کارگران و بحران‌های مکرر اقتصادی است. دلالان بین‌المللی در اروپا تصویری رؤیایی از امریکا ارائه می‌دهند و کارگران اروپایی به امید رسیدن به این بهشت موعود به راه می‌افتند و در امریکا اسیر کار حقیرانه و استثمار بی‌رحمانه می‌گردند.

امریکا از آغاز، سرزمین وهم و خیال بوده است. آن‌ها که نسل‌اندرنسل در آن کشور ریشه دارند واقعیت تلخ و گزندهٔ سرمایه‌داری را حس می‌کنند و زیر فشار کار ماشینی و از خودبیگانگی به فغان آمده‌اند و انبوهی از انسان‌های گرفتار و آرزومند در آسیا و افریقا، در حالی که از فقر و بی‌عدالتی‌ای رنج می‌کشند که امپریالیسم امریکا و کلان‌سرمایه‌داران آن دولت به ایشان تحمیل کرده‌اند، در پردهٔ پندار خود خیال رنگین سراب می‌بافند.[1]

بسیاری از شهروندان امریکایی در چنین فضای به‌وجودآمده‌ای می‌پندارند که صاحب رسانه‌های آزادند. اینکه ایالات متحد قصد دارد آزادی و دموکراسی را در همهٔ جهان تبلیغ کند و به منصهٔ ظهور درآورد، اینکه بسیاری از مردم جهانَ نسبت به آزادی و دموکراسی ایالات متحد حسادت می‌ورزند، اینکه ثروت ایالات متحد نتیجهٔ فعالیت و زحمات آن‌ها در تجارت آزاد است، اینکه روش و منش زندگی شهروندان امریکایی بهترین روشی

---

۱. زرشناس، نیمهٔ پنهان امریکا، صص ۵۹ ـ ۶۰.

است که در تاریخ زندگی بشریت به وقوع پیوسته است؛ درنتیجه چنین امریکایی با چنین خصوصیاتی باید محبوب همگان باشد و همه آن را تقدیر و سپاس گویند و بالاخره اینکه امریکا، همان طور که لینکلن در جملهٔ معروف خود می‌گوید، عبارت است از «آخرین و بهترین آرزوی بشریت»، زمانی به انسان دچار شگفتی می‌شود که می‌بیند بیشتر مردم جهان طور دیگری فکر می‌کنند و دربارهٔ آن می‌اندیشند، اینکه ایالات متحد سرمنشأ ترس و انزجار و نفرت است و این چیزی است که از قدرت ایالات متحد در طول پنج دههٔ گذشته استنباط شده است.[۱]

سیاست خارجی امریکا

مجموعهٔ اقدامات یک حکومت در قبال محیط خارج را سیاست خارجی تعریف کرده‌اند.[۲] برخی دیگر سیاست خارجی را بر اساس مفهوم سیاست تعریف کرده‌اند؛ سیاست عبارت است از فن و هنر شناخت امکانات و بهره‌برداری درست از آن‌ها به منظور تحقق اهداف مورد نظر.[۳]

عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی، علاوه بر عوامل ظاهری، دارای متغیرهایی نیز هست. در طرحی که جیمز روزنا ارائه می‌دهد متغیرها به این صورت تقسیم می‌شوند: متغیرهای مستقل؛ متغیرهای واسطه‌ای؛ متغیر وابسته: سیاست خارجی.[۴]

در این متغیر هیچ سیاست خارجی بدون توجه به عواقب داخلی آن اتخاذ نمی‌شود و برعکس در واقع سیاست‌های خارجی و داخلی پیوند تنگاتنگی با یکدیگر داشته و تنها به قصد تجزیه و تحلیل می‌توان آن‌ها را از یکدیگر جدا ساخت که این هم تا حدی متضمن تحریف واقعیت است.[۵] روزنا، مانند بسیاری دیگر، رویکرد مقایسه‌ای را برای مطالعهٔ فرآیندها و رفتارهای سیاست خارجی پیشنهاد می‌کند تا از این طریق بتوان الگوهای مشترک رفتار دولت‌های متفاوت در شرایط و محیط‌های مختلف را دریافت.[۶] وی سعی

---

۱. سردار، چرا مردم از امریکا متنفرند؟، ص ۱۳۲.

۲. هالستی، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ص ۳۲.

۳. هرمیداس باوند، «گفت و شنودی دربارهٔ منافع ملی»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ص ۵.

۴. سیف‌زاده، «مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی»، مطالعات منطقه‌ای اسرائیل‌شناسی، ج ۷، صص ۱۸۶ـ۱۸۷.

۵. کولومبیس، نظریه‌های روابط بین‌الملل و تصمیم گیری در سیاست خارجی، ص ۷۰۶.

۶. راست، سیاست جهانی، محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب، ص ۲۴۷.

نموده است زمینه را برای نوعی تبیین علّی در سیاست خارجی فراهم کند.[۱]

سیاست خارجی هر کشور حاصل و واکنش میان عوامل گوناگون است که برآیند حاصل از آن‌ها سیاست خارجی نامیده می‌شود. بدون توجه به این عوامل، دست‌اندرکاران سیاست خارجی در تأمین اهداف خود موفق نخواهند بود. جغرافیا، تاریخ، فرهنگ، ساختار سیاسی، افکار عمومی، گروه‌های فشار، و نظام بین‌المللی برجسته‌ترین عوامل و نهادهای تأثیرگذار بر سیاست خارجی هر کشور می‌باشند. موقعیت جغرافیایی امریکا و قرار گرفتن آن کشور در نیمکرهٔ غربی و در میان دو اقیانوس پهناور اطلس و آرام، همواره تصور امنیت دایمی را در ذهن مردم و دولتمردان امریکایی تقویت کرده است. از سوی دیگر داشتن تنها دو همسایه در شمال و جنوب، ایالات متحد را به صورت یک جزیرهٔ بزرگ درآورده است. با توجه به چنین موقعیتی بود که در طول قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ایالات متحد امریکا جهت‌گیری انزواگرایی را در سیاست خارجی خود برگزیده بود. چنین موقعیت جغرافیایی موجب شد که تا قرن بیستم هیچ دشمن خارجی و دولت رقیبی نتواند سرزمین اصلی امریکا را مورد تهاجم قرار دهد. حتی حملهٔ ژاپن به جزایر هاوایی در چهارهزارکیلومتری سرزمین اصلی امریکا صورت گرفت.

پیدایش سلاح‌های اتمی، موشک‌های قاره‌پیما، ماهواره، و فن‌آوری‌های پیشرفته چالش جدی در برابر امنیت جغرافیایی امریکا ایجاد کرد و به طور نسبی آن را تضعیف نمود، اما هنوز استراتژی‌های امریکایی به طور نسبی به آن استناد می‌کنند؛[۲] چنان‌که هنری کیسینجر در خصوص گسترش سلاح‌های اتمی و کشتار جمعی در منطقهٔ خاورمیانه و تأثیر عامل جغرافیا بر تقدم و تأخر این تهدیدات نسبت به اروپا و امریکا چنین می‌گوید: «ملت‌های اروپایی نخستین قربانیان اصول‌گرایی اسلامی و موشک‌های دوربرد عراق خواهند بود. در برابر قدرت اتمی کشورهای منطقهٔ خاورمیانه، اروپا و روسیه در دراز مدت به مراتب بیش از امریکا در معرض خطر قرار خواهند داشت و اگر خلیج‌فارس منفجر شود ملت‌های اروپایی نخستین کسانی خواهند بود که برای جلوگیری از فاجعهٔ اقتصادی از امریکا تقاضای نفت خواهند کرد».[۳]

توسعه و پیشرفت داخلی در امریکا و تحول در قابلیت‌های ملی آن کشور، در دهه‌های

---

۱. گوهری‌مقدم، سیاست‌های خارجی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر، صص ۳۰ـ۳۱.
۲. حمیدی‌نیا، ایالات متحد امریکا، ص ۵۴۲.
۳. کیسینجر، «خاورمیانه، جهان دستخوش تحول»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ص ۷.

پایانی قرن نوزدهم، زمینه‌های لازم برای اتخاذ سمت‌گیری جهان‌گرایانه در ایالات متحد امریکا فراهم آورد. توسعهٔ داخلی در ایالات متحد امریکا به گونه‌ای چشمگیر بود که ابزارهای قدرت ملی آن کشور را در عرض سه دهه در حدود سه برابر افزایش داد. در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ صادرات امریکا در حدود ۲۰۰ درصد و جمعیت آن کشور نیز در حدود ۲۰ درصد افزایش یافت.[۱] جمعیت کل امریکا طی سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۸۹۰ در حدود ۱۰۰ درصد افزایش پیدا کرد. این روند قابلیت‌های امریکا را به گونه‌ای بالا برد که نخبگان آن کشور برای خود رسالت فراگیرتری قائل می‌شدند.[۲]

اساساً سیاست‌های خارجی امریکا یک سیاست دوگانه[۳] و هدف غایی، قتل‌عام و سلطه و چپاول است و در این راستا تنها معیار و شاخص سیاستمداران امریکا گسترش و حفظ منافع آن‌هاست و نه ارزش‌ها، بلکه تمام ارزشها نیز قربانی منافع می‌گردند.

امریکا سعی می‌کند تا از طرق مختلف این سیاست را دنبال و اعمال نماید. حال بعضی مواقع در نقش یک قلدر ظاهر شده و رعب و وحشت ایجاد کرده و جنگ و ستیز و کشتار وحشیانه‌ای را مرتکب می‌شود و مواقعی دیگر به عنوان یک فرشتهٔ نجات ایفای نقش می‌کند.[۴]

سیاست تهاجمی

تاریخ سیاسی امریکا با جنگ آغاز شد.[۵] ایالات متحد در بهترین مسیر خود برای تبدیل شدن به یک معضل جهانی قرار گرفته است. تاکنون به اینکه امریکا حلّال مشکلات جهانی است انس گرفته بودیم. ایالات متحد امریکا به مدت نیم‌قرن در خدمت آزادی‌های سیاسی و اقتصادی قرار داشت، اما امروزه به نظر می‌رسد که یکی از عوامل بی‌نظمی در عرصهٔ بین‌المللی است و در هر جا که بتواند، به حمایت از بی‌ثباتی و مناقشه برمی‌خیزد. آنان از تمام دنیا می‌خواهند که بر نابودی حکومت‌های درجه دوم مشخصی که «محور شرارت» معرفی شده‌اند مهر تأیید زنند؛ صدام حسین عراق، که بلندپرواز اما به لحاظ نظامی بی‌اهمیت است، و در کرهٔ شمالی کیم جونگ ایل، اولین (و آخرین) سیستم کمونیستی‌ای که قدرت در آن به اولین فرزند به ارث رسیده، از این جمله‌اند. این گونه رژیم‌ها ماترک دوران‌های پیشین‌اند و بدون هرگونه مداخلهٔ خارجی خود از بین خواهند رفت.

ایران که هدف وسواس‌آمیز بعدی است از اهمیت استراتژیک برخوردار بوده و به‌وضوح

---

۱. حمیدی‌نیا، ایالات متحد امریکا، ص ۵۳۸.

۲. متقی، تحولات سیاست امریکا، ص ۲۵.

3. double standard

۴. میرلوحی، امریکا بدون نقاب، ص ۱۶۹.

۵. امریکا دنیا را به کدام سو می‌برد؟، ص ۳.

در مسیر انتقال به دوران آرامش خود از جنبه‌های داخلی و خارجی قرار گرفته است. دولت امریکا نام ایران را با قرار دادن در فهرست «محور شرارت» لکه‌دار کرده است. ایالات متحد امریکا چین را نیز با بمباران سفارت‌خانه‌اش در بلگراد در جریان جنگ کوزوو تحریک کرد؛ مضافاً یک هواپیمای بوئینگ مجهز به دستگاه شنود گفت‌وگوهای رهبران چین را، که به‌آسانی قابل تشخیص بود، به کار گرفت. در حین سه بار بغل کردن رهبران روسیه که آثار تبلیغی مؤثری داشت و امضای دو قرارداد خلع سلاح با این کشور، امریکا با پخش برنامه به زبان چچنی در رادیو آزاد اروپا، اعزام مشاوران نظامی به گرجستان، و ایجاد پایگاه‌های نظامی در مناطق آسیای میانهٔ شوروی سابق، به نحوی که همهٔ این اقدامات چشم در چشم ارتش روسیه بوده، این کشور را به چالش طلبیده است. بالاخره نقطهٔ اوج این گونه تحرکات نظامی: پنتاگون اجازهٔ انتشار اطلاعاتی را صادر کرده است که به موجب آن وارد کردن ضربات اتمی به کشورهایی مورد بررسی قرار گرفته است که فاقد هر گونه سلاح اتمی می‌باشند. بدین روال واشینگتن به طرز تفکر راهبردی کلاسیکی دست می‌یازد که برای کشوری همانند ایالات متحد، که در مقیاس یک قاره است، نامناسب می‌باشد. «راهبرد دیوانگان» برنامه‌ای است که بر اساس آن باید در مقابل دشمن بالقوه حتی‌المقدور با قدرت غیر محاسبه ظاهر شد تا وی هر چه بیشتر دچار هراس گردد.[1]

جنگ یکی از بهترین روش‌ها برای پولدار شدن

ذکر این نکته جالب است که یهودیان در مدیریت جنگ‌ها، یعنی زمان شروع یا پایان جنگ‌ها و اینکه چه گروه‌هایی وارد جنگ بشوند یا نه، بسیار مؤثر بوده‌اند؛ مثلاً پاسخ به این سؤال که در دو جنگ جهانی چرا امریکا از آن سوی دنیا وارد جنگ شد از موضوعات جالب توجه است. با بررسی نقش خاندان‌های زرسالار یهودی امریکا، مثل راکفلرها، مورگان‌ها و سایروس‌ها، و ارتباط درهم‌تنیدهٔ ایشان با خاندان‌های هم‌مسلکشان در اروپا، مانند روچیلدها، می‌توان به نتایج جالبی در این باره دست یافت. باید گفت برنامه‌ریزی، اعمال نفوذ، و استفاده از اهرم‌های فشار بر دولتمردان، مثلث ثابت یهود برای سلطه‌گری بر حکومت‌هاست.[2]

محوری‌ترین جایگاه تفکر نومحافظه‌کاری، حفظ بقا و دستیابی به امنیت مطلق برای رژیم اسرائیل است که البته این مسئله چندان ثقیل و غیر قابل باور به نظر نمی‌رسد؛

---

۱. تود، پس از امپراتوری: روایت زوال سیستم امریکایی، ص ۱۴.

۱. سایه‌ها/ زرسالاری، ص ۵۰.

زیرا اصل جریان نومحافظه‌کاری یک جریان صهیونیستی یهودی است و بنیانگذاران آن نورمن هورتز و ایروینگ کریستول، که از روشنفکران یهودی نیویورک به شمار می‌روند، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به‌شدت با رگه‌های یهودی‌ستیزی در جامعهٔ امریکا به مبارزه پرداختند.[۱] نسل کنونی نومحافظه‌کاران، که در پروژهٔ قرن جدید امریکا (PNAC)[۲] فعال هستند، همگی از صهیونیست‌های افراطی و دارای روابط گسترده با حزب لیکود و شخص شارون هستند.[۳]

دولت امریکا تحت کنترل گروهی راست‌گرای افراطی و نومحافظه‌کار قرار داد که خواهان سیاست خارجی فعال، یک‌جانبه‌گرا، و قدرتمند در عرصهٔ جهانی‌اند. آن‌ها، حامیان روشنفکرشان، و پیروان کلیسای انجیلی در امریکا در یک اتفاق‌نظر بی‌نظیر با لابی صهیونیستی بر این باورند که فروپاشی شوروی یک فرصت طلایی برای امریکا فراهم نموده تا ساختار نظام بین‌الملل را در راستای تأمین هر چه بیشتر منافع و کسب رهبری بلامنازع جهان، به‌ویژه در منطقهٔ حساس خاورمیانه، تعریف و ترسیم نمایند.[۴]

نومحافظه‌کاران مدعی هستند که خداوند متعال جایگاه ویژه‌ای برای امریکا در میان ملل دیگر در نظر گرفته و بهترین مواهب و نعم را به مردم امریکا اعطا کرده است.[۵] از دیگر مؤسسات نومحافظه‌کار، «مؤسسهٔ یهود برای امنیت ملی»[۶] است که سه هدف عمده دارد:

۱. تضمین ثبات و تأثیر بر سیاست امنیت ملی امریکا؛

۲. ایجاد رابطهٔ مؤثر بین رهبران امریکا و اسرائیل؛

۳. تقویت رابطهٔ امریکا با متحدان خود، شامل تایوان، اردن، لهستان، ترکیه، هند، و اعضای ناتو.[۷]

این مؤسسه از تغییر رژیم در عراق، ایران، سوریه، لبنان، و لیبی حمایت می‌کند. رژیم صهیونیستی، تا بیش از تحریم نفتی اعراب و برجسته شدن اهمیت نفت در جهان، سیاست‌هایش برای سلطه بر جهان تابع سازمان جهانی صهیونیسم و عمدتاً بر دو پایهٔ

---

۱. گوهری‌مقدم، سیاست خارجی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر، ص ۵۹.

2. Project for the New American Century

۳. مستکین، «رنسانس نومحافظه‌کاری»، همشهری دیپلماتیک، ص ۳.

۴. خلجی، «رویکرد سیاست خارجی امریکا به تروریسم»، سیاست دفاعی، ص ۲۱.

۵. سیف‌زاده، «جهانی شدن قدرت و سیاست خارجی امریکا»، مطالعات منطقه‌ای اسرائیل‌شناسی، ج ۷، ص ۱۶.

6. Jewish Institute for National Security

۷. گوهری‌مقدم، سیاست خارجی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر، ص ۷۳.

طلا و رسانه‌های جمعی استوار بود. درحقیقت نخستین ابزار صهیونیسم جهانی تا پیش از اولین کنگرهٔ رهبران صهیونیسم در شهر بازل سوئیس به سال ۱۸۹۷ میلادی به عنوان سمبل و نماد پول و ثروت بود. با برگزاری این کنگره، صهیونیسم جهانی تلاش کرد تا بر رسانه‌های جمعی نیز، به عنوان دومین ابزار سیطرهٔ آن‌ها، بر جهان تسلط پیدا کند.[۱] در این خصوص خاخام یهودیان شهر پراگ به نام شارون چنین می‌گوید: «اگر طلا نخستین ابزار ما در سیطره و حکومت بر جهان است بی‌تردید مطبوعات و روزنامه‌نگاری دومین ابزار کار ما خواهد بود».[۲]

پس از آن نیز پروتکل‌های حکمای صهیون بارها بر این دو ابزار برای سلطه بر جهان تأکید کرده بودند.[۳] این وضعیت تا قبل از تحریم نفتی اعراب و پیروزی انقلاب اسلامی ایران ادامه داشت، اما با روشن شدن اهمیت نفت در جهان، در پی تحریم نفتی اعراب و وارد شدن اولین شوک نفتی به غرب به ویژه امریکا و رژیم صهیونیستی، نفت به عنوان یک ابزار و سلاح جدید به عنوان رکن سوم سیاست‌های سلطه‌گرانهٔ رژیم صهیونیستی مطرح شد. این شوک یا تحریم، به دوران رشد اقتصادی در جهان به‌ویژه در جهان صنعتی پایان داد و «هزینه‌های واردات نفتی کشورهای صنعتی به میزان ۸۰ میلیارد دلار افزایش پیدا کرد».[۴] انقلاب اسلامی ایران نیز دومین شوک نفتی را در سال ۱۹۷۹ به جهان صنعتی وارد کرد. این دو شوک موجب شد تا هزینه‌های واردات نفتی کشورهای درحال‌توسعه غیرنفتی افزایش یابد و افزایش نفت در منطقهٔ خلیج‌فارس و وابستگی شدید غرب به‌ویژه امریکا و صهیونیسم به این سلاح حیاتی، چند برابر گردد؛ از این‌رو رژیم صهیونیستی تلاش کرد تا از سلاح نفت به عنوان سومین رکن و ابزار خود برای سلطه بر جهان استفاده کند و مثلث قدرت طلا، رسانه، و نفت را در اختیار خود گیرد.[۵]

به همین لحاظ هم بود که شارون، پس از اشتغال جنوب لبنان در سال ۱۹۸۲، طرحی برای اشغال چاه‌های نفتی خلیج‌فارس ارائه کرد. وی در طرح خود چنین گفت: «بعد از اشغال کویت توسط اسرائیل، نفت دیگر نه یک سلاح عربی که یک نفت یهودی خواهد بود».[۶]

---

۱. صفاتاج، سناریوی جنگ نفت، ص ۲۰.
۲. رفاعی، نفوذ صهیونیسم بر رسانه‌های خبری و سازمان‌های بین‌المللی، ص ۸.
۳. برای آگاهی بیشتر ← صفاتاج، دسیسه‌های شیطانی.
۴. «بحران خلیج فارس و اقتصاد جهان»، تازه‌های اقتصاد، ص ۱۰.
۵. صفاتاج، سناریوی جنگ نفت، ص ۲۱.
۶. همو، «خلیج فارس، طرح شارون برای تصرف منطقه»، دانشنامهٔ فلسطین، ج ۴، ص ۱۸۴.

زولتان گراسمن لیستی از مداخلات نظامی ایالات متحد در طول یکصد و بیست سال اخیر را تهیه کرده است که از دخالت در وونددنی آغاز و به عراق ختم می‌شود.

داکوتای جنوبی ۱۸۹۰

۱۲۰ سال پیش در ۲۹ سپتامبر ۱۸۹۰ م تیپ هفتم سوارنظام امریکا اردوگاه یک قبیلهٔ سرخپوست سیو وونددنی در ایالت داکوتای جنوبی، که از شب قبل محاصره کرده بود، را مورد حمله قرار داد. بیش از ۵۰۰ سرباز سواره‌نظام آمادهٔ حمله به سرخپوستان بی‌دفاع بودند. سرانجام فرمان حمله صادر شد. سواره‌نظام امریکا وحشیانه اردوگاه قبیلهٔ سیو را زیر آتش مسلسل‌ها و توپ‌ها گرفت.

در این کشتار بیش از ۴۰۰ سرخپوست سیو که اغلب زن و کودک و سالمند بودند در غیاب مردانشان بی‌رحمانه قتل‌عام شدند. سه روز بعد از کشتار وونددنی در روز ۲ ژانویه ۱۸۹۰م ارتش امریکا یک واحد را برای پاکسازی محل اعزام کرد. واحد پاکسازی اجساد یخزدهٔ زنان، کودکان، و سالمندان سرخپوست را بدون کمترین مراسمی در یک گور دسته‌جمعی دفن کرد. چند روز بعد، ۱۸ سرباز تیپ هفتم سواره‌نظام امریکا، برای شجاعتی که در کشتار زنان، کودکان، و سالمندان قبیلهٔ سیو نشان داده بودند، مدال شجاعت دریافت کردند.

قتل‌عام وونددنی لکهٔ ننگ دیگری را در تاریخ ارتش امریکا در نسل‌کشی سرخپوستان بر جا گذاشت.

آرژانتین ۱۸۹۰

ورود نظامیان امریکایی به بوینوس‌آیرس.

شیلی ۱۸۹۱

درگیری نظامیان امریکایی با شورشیان داخلی و سرکوب آن‌ها.

هاییتی ۱۸۹۱

تظاهرات ضدامریکایی کارگران سیاه‌پوست در جزیرهٔ «ناواسا» و سرکوب آن‌ها توسط نظامیان امریکایی.

ایداهو[1] ۱۸۹۲

سرکوب اعتراض کارگران معدن توسط نظامیان امریکایی.

هاوایی ۱۸۹۳

دخالت نیروهای نظامی امریکا و سـرنگونی حکومت پادشاهی مستقل آن و ضمیمه کردن این کشور به خاک ایالات متحد.

شیکاگو ۱۸۹۴

سرکوب شورش کارگران راه‌آهن که ۳۴ کشته بر جای گذاشت.

نیکاراگوئه ۱۸۹۴

اشغال منطقهٔ بلوفیلذر[2] برای ماه‌های متمادی.

چین ۵ _ ۱۸۹۴

ورود نظامیان امریکایی در جنگ چین و ژاپن.

کره ۶ _ ۱۸۹۴

استقرار نظامیان امریکایی در سئول در دوران جنگ.

پاناما ۱۸۹۵

استقرار نیروهای نظامی ایالات متحد در منطقهٔ کلمبیا.

نیکاراگوئه ۱۸۹۶

پیاده شدن تفنگداران دریایی ایالات متحد در بندر کورینتو[3].

چین ۱۹۰۰ _ ۱۸۹۸

درگیری شورشیان داخلی با نظامیان خارجی.

---

1. Idaho
1. Bluefeilds
1. Corinto

فیلیپین ۱۹۱۰ و ۱۸۹۸

ساکنان جزایر فیلیپین (در سال ۱۵۲۱ فرنندو مجلن، دریانورد پرتغالی، به این جزایر رسید. ۲۱ سال بعد، اسپانیا این جزایر را به نام ولیعهد خود، فیلیپ، فیلیپین نامگذاری کرد)[۱]، با استفاده از نوشته‌های هوزه زوال[۲] و تحت رهبری امیلیو آگوینالدو[۳] خواستار استقلال کشور خود، که تحت استعمار اسپانیا بود، شدند.

در سال ۱۸۹۸ میلادی امریکا در فیلیپین وارد جنگ با اسپانیا گردید و در سال ۱۸۹۹ این جزایر را از اسپانیا گرفت. مردم فیلیپین کماکان به شورش مسلحانه[۴]ی خود برای یافتن استقلال ادامه دادند، ولی دولت امریکا، در طول سال‌های ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۱ میلادی، این حرکت را سرکوب و استقلال‌طلبان را قلع‌وقمع کرد و رهبر آنان، امیلیو آگوینالدو، را نیز دستگیر نمود.[۵]

بعد از سرکوب این حرکت، امریکا مزدوران خود را یکی پس از دیگری به عنوان فرماندار، مانند ویلیام هاورد تفت و یا دیکتاتوری مانند فردیناند مارکوس (۱۹۶۵تا ۱۹۸۶ م) را به عنوان رئیس‌جمهور، در این جزایر گمارد.[۶] ظلم و جور و سرکوب و غارت و جنایات امریکا در این جزایر کماکان ادامه دارد.[۷]

کوبا ۱۹۰۲ - ۱۸۹۸

تصرف منطقه‌ای از اسپانیا که کماکان تفنگداران امریکایی در آن مستقرند.

پورتوریکو ۱۸۹۸

تصرف منطقه‌ای از اسپانیا و ادامهٔ اشغال سرزمین.

گوام ۱۸۹۸

تصرف منطقه‌ای از اسپانیا که کماکان به عنوان یک پایگاه نظامی از آن استفاده می‌شود.

---

1. Nemeth, *The 1992 Almanac*, p. 240.
2. Jose Razal
3. Emili Aguinaldo
4. armed revolt
5. *The Concise Columbia Encyclopedia, Avon Books*, p. 663.
6. Nemeth, *The 1992 Almanac*, p. 663.

۷. میرلوحی، امریکا بدون نقاب، ص ۶۴.

مینه‌سوتا ۱۸۹۸

درگیری نظامیان امریکایی در اطراف دریاچه «لیچ».

نیکاراگوئه ۱۸۹۸

استقرار نظامیان ایالات متحد در بندر سان‌فوان دل‌سور[1].

ساموا ۱۸۹۹

سرکوب شورش‌های داخلی توسط نظامیان امریکایی.

نیکاراگوئه ۱۸۹۹

ورود مجدد نیروهای نظامی امریکا به بندر بلوفیلدز.

ایداهو ۱۹۰۱ ـ ۱۸۹۹

نظامیان امریکایی منطقهٔ کورآلن[2] را تصرف کردند.

اوکلاهما ۱۹۰۱

سرکوب شورش هندوها توسط نظامیان امریکایی.

پاناما ۱۹۱۴ ـ ۱۹۰۱

خارج ساختن منطقه از تصرف کلمبیا در سال ۱۹۰۳ و تصرف کانال از سال ۹۹ تا ۱۹۱۴.

هندوراس ۱۹۰۳

ورود نظامیان امریکایی به جریان‌های انقلاب.

جمهوری دومینیک ۱۹۰۴ ـ ۱۹۰۳

حضور نظامیان ایالات متحد در تحولات انقلاب.

---

1. Sanjuandesur
2. Coeur d' Alene

کره ۱۹۰۵_۱۹۰۴

ورود نظامیان ایالات متحد در جنگ ژاپن و روسیه.

کوبا ۱۹۰۹_ ۱۹۰۶

حضور نظامیان ایالات متحد در زمان برگزاری انتخابات دموکراتیک.

نیکاراگوئه ۱۹۰۷

اجرای «دیپلماسی دلار» برای کشور تحت‌الحمایه.

هندوراس ۱۹۰۷

حضور نیروهای نظامی در طول دوران جنگ با نیکاراگوئه.

پاناما ۱۹۰۸

دخالت نظامیان امریکایی در نتایج انتخابات.

نیکاراگوئه ۱۹۱۰

حضور نیروهای امریکایی در بندر بلوفیلدز و کورینتو.

هندوراس ۱۹۱۱

حضور نیروهای نظامی ایالات متحد در جنگ‌های داخلی.

چین ۴۱_۱۹۱۱

ادامهٔ اشغال برخی از سرزمین‌ها.

کوبا ۱۹۱۲

ورود نیروهای نظامی امریکا به هاوانا.

پاناما ۱۹۱۲

دخالت نیروهای امریکایی پس از شکست انتخاباتی.

هندوراس ۱۹۱۲
حمایت و حفاظت نظامیان امریکایی از منافع اقتصادی ایالات متحد.

نیکاراگوئه ۳۳ -۱۹۱۲
۲۰ سال مبارزه و سرکوب چریک‌های داخلی.

مکزیک ۱۹۱۳
دخالت نظامیان امریکایی پس از تحولات انقلابی.

جمهوری دومینیکو ۱۹۱۴
درگیری و مبارزه با شورشیان در منطقهٔ سانتودومینگو.

کلرادو ۱۹۱۴
سرکوب شورش و اعتراض کارگران معدن.

مکزیک ۱۸_۱۹۱۴
دخالت‌های متعدد و سرکوب متمادی مخالفان داخلی.

هاییتی ۳۴_۱۹۱۴
ادامهٔ حضور و اشغال ۱۹ ساله پس از انقلاب.

جمهوری دومینیک ۲۴_۱۹۱۶
هشت سال اشغال مداوم توسط تفنگداران دریایی.

کوبا ۳۳، ۱۹۱۷
اشغال نظامی، تحت‌الحمایگی اقتصادی.

ورود امریکا به جنگ جهانی اول
در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ آرشیدوک فرانسیس فردیناند[1]، ولیعهد اتریش ــ مجارستان، و همسرش

1. Archduke Francis Ferdinand

در سارایوو، پایتخت بوسنی، به دست یک میهن‌پرست متعصب صرب، که تبعهٔ اتریش و از اسلاوهای جنوب به نام گاوریلو پرینسیپ[۱] بود، کشته شدند. این رویداد در روابط اتریش ـ مجارستان، که در زمان الحاق بوسنی و هرزگوین به اتریش در ۱۹۰۹ تیره بود، بحرانی ایجاد کرد. دولت اتریش، که معتقد بود انگیزهٔ قتل فردیناند و همسرش اقدامات نهضت انقلابی صربستان بزرگ است، مصمم شد به اقدامات شدیدی دست بزند.[۲]

در این هنگام هرگز در ایالات متحد از مغز کسی خطور نمی‌کرد که این قتل در این نقطهٔ دوردست ممکن است ایالات متحد را به جنگی خونین و مرگبار بکشاند.[۳] دو عامل در ورود امریکا به جنگ نقش اساسی داشت: اول حمله به زیردریایی‌های آلمان به کشتی‌های بازرگانی؛ و دیگر دخالت آلمان در امور داخلی مکزیک.[۴]

در فوریهٔ ۱۹۱۷ ارتش آلمان، علی‌رغم مخالفت صدراعظم این کشور، اعلام نمود که از آن پس جنگ زیردریایی گسترش خواهد یافت. بدین ترتیب حتی ناوگان کشورهای بی‌طرف، که در آب‌های پیرامون انگلستان، فرانسه، ایتالیا، و مدیترانهٔ شرقی در آمدوشد بودند، مورد حمله قرار گرفتند. صدراعظم آلمان از این تصمیم نگران بود، زیرا از ورود امریکا به جنگ وحشت داشت.[۵]

این حوادث، به همراه غرق پنج کشتی امریکا توسط زیردریایی‌های آلمان، ویلسون رئیس‌جمهور امریکا و کنگره را بر آن داشت که وارد جنگ شوند.[۶] ورود امریکا به جنگ به‌کلی سرنوشت جنگ را دگرگون کرد، هر چند ماه‌ها سپری شد تا اینکه وزنهٔ امریکا محسوس گشت. سرانجام زیر فشار متفقین، و به‌ویژه امریکا، آلمان در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۸ تسلیم شد.[۷]

جنگ اول جهانی یکی از بی‌رحمانه‌ترین و خسته‌کننده‌ترین نبردهای تاریخ بود که منجر به مرگ ۹٫۵ میلیون نفر و مجروح شدن ۲۰ میلیون دیگر شد. شرایط بعد عهدنامهٔ ورسای، اگر چه سبب پایان جنگ شد، اما آتش زیر خاکستری را ایجاد کرد که ۲۱ سال بعد مجدداً دنیا را به آتش کشید.[۸]

---

1. Gavril Princip

۲. غفاری‌فرد، تاریخ اروپا، از آغاز تا قرن بیستم، ص ۳۹۷.
۳. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ص ۲۷۳.
۴. هنر جنگ، ص ۱۰۵.
۵. حمیدی‌نیا، ایالات متحد امریکا، ص ۱۸۳.
۶. کندی، ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ، ج ۲، ص ۲۲۲.
۷. لیتل‌فیلد، تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد، صص ۲۱۱ و ۲۱۵.
۸. غفوری، صد جنگ بزرگ تاریخ، صص ۴۹۱ ـ ۴۹۲.

روسیه ۲۲- ۱۹۱۸

۵ مرتبه فرود نیروهای ایالات متحد برای مقابله با بلشویک‌ها.

پاناما، ۲۰ - ۱۹۱۸

ایفای نقش پلیس در این کشور پس از برگزاری انتخابات.

یوگسلاوی ۱۹۱۹

ورود نظامیان امریکایی به نفع ایتالیایی‌ها در جنگ مقابل صرب‌ها در منطقهٔ «دالماتیا».

هندوراس ۱۹۱۹

دخالت نظامیان امریکایی در جریان برگزاری انتخابات.

گواتمالا ۱۹۲۰

دو هفته مبارزه و سرکوب علیه جدایی‌طلبان.

ویرجینیای غربی ۱ـ۱۹۲۰

بمباران و سرکوب اعتراضات کارگران معدن.

ترکیه ۱۹۲۲

سرکوب ملی‌گرایان در «ازمیر».

چین ۲۷ ـ۱۹۲۲

دخالت نظامیان در اعتراضات ملی و داخلی.

هندوراس ۲۵ -۱۹۲۴

دو بار پیاده شدن نیروهای نظامی ایالات متحد در خاک این کشور در هنگام برگزاری انتخابات.

پاناما ۱۹۲۵

سرکوب اعتراضات عمومی.

چین ۳۴ - ۱۹۲۷

استقرار نظامیان ایالات متحد در اطراف کشور.

السالوادور ۱۹۳۲

مردم السالوادور برای آزادی و فرار از فقر مدت‌های مدیدی جنگیده‌اند، ولی دایماً توسط نیروهای ارتش و مزدوران دیگری، که توسط امریکا پشتیبانی شده‌اند، سرکوب گردیده‌اند. مردم السالوادور می‌گویند «جنگیدن و سریع مردن بهتر از گرسنگی کشیدن و طولانی مردن است».[۱] ارتش السالوادور در سال ۱۹۳۲ م در طول چند ساعت بیش از ۳۰,۰۰۰ نفر از مردم را که ۲ درصد از جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند قتل عام نمود.[۲]

این ارتش و مزدوران الحاقی آنان توسط امریکا پشتیبانی مالی، تسلیحاتی، و سیاسی می‌شدند. جنایاتی که امریکا در السالوادور مرتکب شده است قابل توصیف نیست. ارتش، نیروهای گارد ملی، و نیروهای مزدور دیگر، نه‌تنها به مردم السالوادور رحم نمی‌کردند، بلکه ۴ نفر از زنان راهبهٔ امریکایی را نیز کشتند. سفیر امریکا در السالوادور، مورات ویلیامز، گفت: «کمک‌های مالی امریکا به السالوادور همیشه بر شدت عملیات نظامی (کشتن مردم توسط ارتش) می‌افزاید».[۳]

دو نویسندهٔ امریکایی، به نام‌های رابرت آرمسترانگ و جنت شنگ، در کتاب خود به نام چهرهٔ انقلاب در السالوادور می‌نویسند: «ارتش با نیروهای الحاقی به نام اُردن[۴] (مزدوران دیگری که توسط امریکا پشتیبانی می‌شوند)، که پیراهن‌های سیاه‌رنگ منقش به جمجمهٔ انسان و دو استخوان ضربدر را بر تن داشتند، حمله را شروع می‌نمایند. شاهدان امر می‌گویند که آن‌ها کودکان را گرفته و به هوا پرتاب می‌کنند و بعد بدن آنان را با کاردهای بزرگ[۵] می‌درند. سر آنان را جدا نموده و بدن آنان را به دو نیم می‌کنند».[۶]

این نمونه‌ای از جنایات سیاستمداران طرفدار حقوق بشر امریکا است! جالب اینکه

---

۱. میرلوحی، امریکا بدون نقاب، ص ۳۲.

2. Armstrong, *Elsalvador*, p. 16.
3. Nemeth, *The 1992 Almanac*, p. 576.
4. Orden
5. Machete
6. Ibid., pp. 162-163.

تعدادی از این قلع‌وقمع‌ها در زمان ریاست جمهوری جیمی کارتر، رئیس‌جمهور اسبق امریکا، اتفاق افتاده است، ولی ایشان در سال‌های اخیر میخ و چکش را برداشته و پیوسته دم از حقوق بشر می‌زند.[۱]

واشینگتن دی سی ۱۹۳۲

سرکوب اعتراضات کارگری.

جنگ جهانی دوم ۴۵ - ۱۹۴۱

در ابتدای سال ۱۹۳۹ دنیا سایه‌های یک نبرد ویرانگر را به‌سادگی احساس می‌کرد. در طول جنگ جهانی دوم بود که سیاست خارجی معاصر امریکا فعال شد. در سال ۱۹۴۰ «هنری لوس»، بنیانگذار نشریهٔ هفتگی تایم، اعلام کرد: «امریکا اینک پایتخت فکری، علمی، و هنری جهان است».[۲] او به مردم امریکا اطمینان داد که دنیا وارد قرن امریکایی شده است. گردانندگان سیاست خارجی امریکا همگی هم‌باور بودند که، به محض پایان جنگ، کشورشان به صورت یک ابرقدرت جهانی درخواهد آمد.[۳]

پس از آنکه آلمان در سال ۱۹۳۹م به لهستان حمله کرد جنگ آغاز شد. ایالات متحد، پس از حملهٔ ژاپن به ناوگان دریایی امریکا در بندرگاه پرل در هاوایی، در هفتم دسامبر سال ۱۹۴۱ م وارد جنگ شد.[۴] به این ترتیب در ورود امریکا به جنگ جهانی باز شد و با درگیر شدن امریکا در جنگ، همانند جنگ جهانی اول، موازنه به نفع نیروهای متفقین برهم خورد. با افزایش قدرت متفقین به‌تدریج نیروهای آلمان و ایتالیا در اروپا عقب رانده شدند تا اینکه در ماه می ۱۹۴۵ ابتدا آلمان تسلیم شد و در ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ ژاپن پس از یک ایستادگی سرسختانه سرانجام، با نابودی شهرهای هیروشیما و ناکازاکی در اثر انفجار بمب اتمی، تسلیم شد و جنگ جهانی دوم خاتمه یافت.[۵]

دیترویت ۱۹۴۳

سرکوب شورش سیاهان.

---

۱. میرلوحی، امریکا بدون نقاب، صص ۳۲_ ۳۶.

۲. شلزینگر، دیپلماسی امریکا در قرن بیستم، ص ۲۹۶.

۳. همان، ص ۲۹۷.

۴. زین، رؤیای امریکایی، ص ۲۷۲.

۵. حمیدی‌نیا، ایالات متحد امریکا، ص ۱۹۰.

ژاپن ۱۹۴۵

امریکا در ســاعت ۱۹:۱۵ صبح ششم اوت ۱۹۴۵ م اولین بمب اتمی - (پلوتونیم) را که با دستور مستقیم هری ترومن، رئیس‌جمهور وقت امریکا، به وزن ۹۰۰۰ پوند با نام رمز «پسر کوچک»[1] را بر فراز شهر هیروشیما رها کرد و بیش از ۱۳۰,۰۰۰ نفر از مردم جان خود را از دست دادند و ۹۰ درصد از شهر با خاک یکسان گردید.[2] سه روز بعد از بمباران هیروشیما امریکایی‌ها دومین بمب اتمی با همان مختصات و با اســم رمز «مرد چاق»[3] را بر فراز شهر ناکازاکی رها کردند و بیش از ۷۵ هزار نفر از مردم در آتش سوخته و یا زخمی شدند.[4]

در یکی از طبقات زیرین سازمان ملل متحد در نیویورک یک بطری شیشه‌ای، که در اثر حرارت بمب اتمی که بر ســر مردم بی‌گناه مردم ناکازاکی پرتاب شد ذوب شده است، را در معرض نمایش گذاشته‌اند. حال شما تصور کنید که اگر شیشه، که نقطهٔ ذوب آن بسیار بالا می‌باشــد، شــکل و فرم خود را در اثر حرارت شدید از دست داده است پس پوست و گوشت و استخوان مردم چگونه سوخته و خاکستر شده است. حتی پس از گذشت چندین سال صدها هزار نفر طی چند دههٔ اخیر و در پی آثار تخریبی آن بمباران اتمی، معلول و با بیماری‌های صعب‌العلاج به دنیا آمده‌اند.

این حرکت وحشــیانهٔ امریکا برای همیشه به عنوان یک داغ ننگ بر پیشانی دولت‌های امریکا باقی خواهد ماند.[5]

ایران ۱۹۶۴

با تهدید هسته‌ای، نظامیان شوروی خاک آذربایجان را ترک کردند.

یوگسلاوی ۱۹۴۶

بازخواست دربارهٔ علت سرنگونی هواپیمای امریکایی.

اوروگوئه ۱۹۴۷

تهدید هسته‌ای و بمباران کشور برای گرفتن زهر چشم.

---

1. little boy
2. *The Concise Columbia Encyclopedia, Avon Books*, p. 381.
3. Fat Man
4. Nemeth, *The 1992 Almanac*, p. 576.
۵. بصیری، کیهان، شمارهٔ ۱۹۶۱۷، ۱۳۸۹/۱/۲۳، ص ۲.

یونان ۴۹ ـ ۱۹۴۷

عملیات کماندویی و حضور نیروهای امریکایی در جریان جنگ داخلی.

چین ۴۹ ـ ۱۹۴۸

خروج امریکایی‌ها پیش از پیروزی حزب کمونیست از این کشور.

آلمان ۱۹۴۸

تهدید هسته‌ای؛ بمب‌افکن‌های هسته‌ای، فرودگاه برلین را به تصرف خود درآوردند.

فیلیپین ۵۴ ـ ۱۹۴۸

عملیات کماندویی و دخالت سازمان اطلاعات مرکزی امریکا[1] در سرکوب شورش «هاک».

پورتوریکو ۱۹۵۰

عملیات کماندویی و سرکوب شورشیان آزادی‌خواه و مستقل.

کره ۵۳ - ۱۹۵۰

جنگ کرهٔ جنوبی و ایالات متحد با چین و کرهٔ شمالی و تهدید هسته‌ای جدی. بمباران شدید در سال ۱۹۵۰ و نیز ۱۹۵۳و ادامهٔ بحران‌ها در شبه جزیرهٔ کره تاکنون.

نبرد کره از جمله پرتلفات‌ترین نبردهای نیمهٔ دوم قرن بیستم است. در این نبرد هزار امریکایی کشته و حدود ۳۰۰ هزار نفر زخمی، مفقود، و اسیر شدند. نبرد کره «پیروزی» برای هیچ کس نبود و فقط تلفات در پی داشت. ۲۰ هزار سرباز سازمان ملل، ۹۰۰ هزار چینی و کرهٔشمالی، و ۴۰۰ هزار غیرنظامی تلفات دیگر این جنگ بودند، اما جنگ کره را می‌توان اولین اقدام جدی چینی‌ها برای ورود به عرصهٔ بین‌المللی دانست، آن هم در منطقه‌ای که برای امریکا اهمیت بسیار زیادی داشت. شکی نیست اگر شمالی‌ها در هوا جنگ را نمی‌باختند جنگ به سود آن‌ها تمام می‌شد. کرهٔشمالی در عین حال اولین میدان آزمایش قدرت جنگ‌های جدید بود. جت‌هایی که از نظر چابکی و سرعت اصلاً با هواپیماهای دو موتورهٔ جنگ جهانی دوم قابل مقایسه نبودند.[2]

---

1. CIA

۲. غفوری، صد جنگ بزرگ تاریخ، صص ۵۷۷ ـ ۵۸۵.

ایران ۱۹۵۳

امریکا کودتای ۲۸ مرداد را مانند دیگر جنایات خود انکار می‌کرد، ولی بعد از گذشت بیش از دو دهه به ارتکاب این جنایت اقرار نمود. در سال ۱۹۷۹ ترنر، رئیس سازمان سیا، در یک مصاحبهٔ تلویزیونی، که از طریق شبکهٔ تلویزیونی پابلیک تی‌وی پخش شد، گفت که امریکا کودتای سال ۱۹۵۳ میلادی در ایران را ترتیب داد و در این رابطه ۳۰۰ هزار دلار هزینه نمود.

در کتاب یک روایت تاریخی، که در بعضی از دانشگاه‌های امریکا به عنوان کتاب درسی از آن استفاده می‌شود، پیرامون کودتای ۲۸ مرداد این چنین آمده است: «... الن دولز، کرمیت روزولت را که یک مأمور زبردست نیز بود به همراه سرهنگ نورمن شوآرتزکاف، که به محمدرضا پهلوی در سامان دادن به پلیس مخفی (ساواک) او کمک نموده بود، به ایران فرستاد. آن‌ها عمدتاً یک میلیون دلار در اختیار داشتند. آن‌ها تظاهرات‌هایی علیه مصدق که به وسیلهٔ سربازان وفادار به شاه نیز تقویت می‌شد به راه انداختند و نخست‌وزیر را سرنگون ساخته و او را به زندان انداختند و شاه جوان را از رُم، که در آنجا در تبعید به سر می‌برد، بازگرداندند. نخست‌وزیر جدید ترتیبی اتخاذ نمود تا بر اساس آن به انگلستان و امریکا هر یک ۴۰ درصد، هلند ۱۴ درصد، و فرانسه ۶ درصد از تولید نفت ایران تعلق گیرد...».[1]

این دیگر گفتار مقامات جمهوری اسلامی و یا مردم ایران نیست، بلکه این چیزی است که خود امریکایی‌ها می‌گویند! همان طور که ملاحظه می‌کنید جمع سهمیهٔ کشورهای مذکور ۱۰۰ درصد بوده است! این نمونه‌ای از خدمات امریکا به ایران بوده است![2]

نبرد دین‌بین‌فو

در سال ۱۹۴۵ افسر جوانی به نام نگوین جیاپ سازماندهی نیروهای سیاسی ویت‌مین را بر عهده گرفت و پس از آنکه از عزم دولت فرانسه برای ادامهٔ اشغال ویتنام باخبر شد در ۱۶ اوت با ده‌ها هزار نیروی رزمی خود، که از کمک شوروی نیز برخوردار بودند، شمال ویتنام را تسخیر کرده و در دسامبر ۱۹۴۵ رسماً استقلال ویتنام را اعلام کرد. فرانسوی‌ها، که از این مسئله ناراضی بودند، در ۲۳ نوامبر ۱۹۴۶ شهر فونگ در شمال ویتنام را به توپ بستند و نیروهای جیاپ، با عبور از دلتای رود سرخ هانوی، نیروهای فرانسوی را دچار

---

1. Brown Tindall, *America*, pp. 1230 -1231.

۲. میرلوحی، امریکا بدون نقاب، صص ۳۸_۴۰.

مشکل کردند. این حمله آغاز «ده‌هزار روز جنگ» با مهاجمان فرانسوی و امریکایی بود.[۱]

ایالات متحد، فرانسوی‌ها را آگاه ساخته بود که اگر جنگ آن‌ها با ویتنام با جاروجنجال و به صورت کشورگشایی استعماری توصیف شود کمک امریکا به فرانسه قطع خواهد شد.[۲] درواقع کمک مالی امریکا، در راستای هدف طرح مارشال به فرانسه، در وضع اقتصادی عمومی آن کشور نتیجهٔ عمده‌ای داشت که نه‌تنها فرانسه را از افلاس دوران بعد از جنگ رهایی بخشیده بود، بلکه کسر صادرات تجاری آن کشور را از ۱۳۹ میلیارد فرانک در سال ۱۹۴۸ به ۱۱ میلیارد در سال ۱۹۵۰ تقلیل داده بود.[۳]

روز ۱۲ مارس ۱۹۵۴ با فرمانی به این مضمون از سوی ژنرال جیاپ جنگ آغاز شد: «افتخاری بالاتر از شرکت در این نبرد نیست. بر ترس و درد غلبه کنید. مشکلات را از میان بردارید. دشمن را در دین‌بین‌فو نابود کنید...».[۴]

سپیده‌دم روز ۱۳ مارس حملهٔ ویت‌مین آغاز شد و در نیمه‌شب همان روز پرچم سرخ‌رنگ آنان با ستارهٔ طلایی‌اش بر فراز اولین خط استحکامات فرانسه و روی اجساد هزاران ویت‌مین و سرباز فرانسوی افراشته گردید.[۵]

فرانسوی‌ها در محاصره بودند و نیروهای ویتنامی به طور لاینقطع پنجاه و پنج شبانه‌روز دلیرانه جنگیدند تا آنکه در ۷ می ۱۹۵۴ مقر فرماندهی قوای فرانسوی را تسخیر کردند و تمام ستاد فرماندهی را به اسارت گرفتند و پیکار دین‌بین‌فو با پیروزی کامل پایان گرفت.[۶]

فرانسه پس از شکست دین‌بین‌فو ناچار قرارداد ژنو را پذیرفت. مقرر شد که نیروهای طرفین در دو سوی خط متمایز به طور موقت مستقر گردند. مردم ویتنامی می‌بایستی در ژوئیهٔ ۱۹۶۵ یک انتخابات عمومی آزاد برای متحد کردن مجدد کشور انجام دهند. فرانسوی‌ها می‌بایست نیروهای خود را از هند و چین بیرون بکشند.[۷]

قرارداد ژنو ویتنام را به دو قسمت تقسیم کرد: شمال تحت کنترل ویت‌مین و جنوب تحت کنترل دولت بائودائی به پشتیبانی فرانسه و قرار شد که همهٔ نیروهای بیگانه از کشور خارج شوند. در ویتنام جنوبی اقلیتی که طرفدار غرب بودند پشتیبانی امریکا را خواستار شدند. پاسخ امریکا جنگ بود.[۸] جنگی که هدف آن تبدیل ویتنام جنوبی به مستعمرهٔ امریکا بود.[۹]

---

۱. غفوری، صد جنگ بزرگ تاریخ، صص ۵۹۵_۵۹۶.
۲. راسل، جنگ ویتنام، ص ۲۲.
۳. پیرن، جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر، ج ۶، ص ۱۵۳۴.
۴. جاسبی، ویتنام، ص ۲۲.
۵. بامداد، یکشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۹، ش ۲۷۹.
۶. جیاپ، جنگ خلق _ ارتش خلق، ص ۱۲۹.
۷. تاریخ مختصر حزب کارگران ویتنام، ص ۴۸.
۸. جاسبی، ویتنام، صص ۱۷ _ ۲۳.
۹. همو، انقلاب ویتنام، ص ۲۸.

گواتمالا ۱۹۵۴

عملیات کماندویی، بمباران و تهدید هسته‌ای، و دخالت سازمان اطلاعات مرکزی امریکا پس از روی کار آمدن حکومت ملی‌گراها و حفاظت از منافع اقتصادی ایالات متحد.

مصر ۱۹۵۶

تهدید هسته‌ای؛ شوروی اعلام کرد که به بحران کانال سوئز خاتمه می‌دهد.

لبنان ۱۹۵۸

دخالت نظامیان امریکایی و سرکوب شورش داخلی.

عراق ۱۹۵۸

عراق، کویت را تهدید کرد که آن را اشغال می‌کند.

چین ۱۹۵۸

افزایش درگیری چین با شبه‌جزیرهٔ تایوان.

پاناما ۱۹۵۸

درگیری نظامیان امریکایی با شورشیان داخلی.

ویتنام ۷۵ _ ۱۹۶۰

امریکا از سال ۱۹۴۰ درصدد جنگ با کشور ویتنام بود.[1] ولی عملاً از سال ۱۹۱۶ وارد جنگ با آن کشور شد. این جنگ تا هفتم می سال ۱۹۷۵ ادامه یافت. ۵۴۰ هزار سرباز امریکایی در این جنگ شرکت داشتند.[2]

هیچ امریکایی وجود نداشت که باور داشته باشد برای برقراری حکومت دموکراسی به ویتنام رفته است و یا مردم ویتنام خواستار حضور آنان در ویتنام می‌باشند.[3] در سال ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ کندی جنگی را علیه ویتنام جنوبی شروع کرد. نیروهای هوایی امریکا ویتنام

1. Ibid., p. 1305.
2. Ibid., p. 1302.
3. Bertell, *Metal of Dishonor*, p. 56.

جنوبی را هدف بمباران سنگین و عملیات پاکسازی قرار دادند.[۱] این عملیات در درجهٔ اول علیه نواحی روستایی، که ۸۴ درصد مردم را در خود جای داده بود، صورت می‌گرفت. این اقدام بخشی از طرحی بود که به موجب آن چندین میلیون نفر در بازداشتگاه‌هایی که «روستاهای استراتژیک» نام داشت مستقر می‌شدند.[۲]

در ۵ اوت ۱۹۶۴ امریکایی‌ها هواپیماهایشان را برای بمباران ویتنام شمالی ارسال کردند. از فوریهٔ ۱۹۶۵ به بعد امریکا حملات هوایی و دریایی خود را علیه جمهوری دموکراتیک ویتنام تشدید کرد تا بدین وسیله پشتیبانی مردم شمال را در مبارزهٔ جنوب در هم شکند و با تضعیف روحیهٔ مبارزاتی، مردم ویتنام را در هر دو بخش آن مجبور کند که به مبارزهٔ آزادی‌بخش خویش طبق شرایط متجاوزان خاتمه دهند.[۳] گسترش بمباران ویتنام جنوبی برای شدت بخشیدن به اثر بمباران ویتنام شمالی بود.[۴]

امریکایی‌ها در جنگ ویتنام از مواد شیمیایی استفاده می‌کردند. این جنگ یک جنگ بیرحمانه بود، زیرا در آن انواع سلاح‌های مخرب و پیشرفته به کار گرفته می‌شد. امریکا طی این جنگ روزانه ۱۵۰۰ تُن بمب بر سر مردم ویتنام شمالی می‌ریخت. مجموع وزن بمب‌های ریخته‌شده در ویتنام توسط هواپیماهای امریکایی بیش از بمب‌هایی بود که در طی جنگ جهانی دوم یا جنگ کره به کار رفته بود.[۵] تنها سال‌های ۱۹۶۵ تا سال ۱۹۶۸، یعنی در عرض ۳ سال، یک میلیون تُن بمب بر روی ویتنام شمالی ریخته شد و این غیر از بمب‌هایی بود که در جنوب بر سر مبارزان این قسمت ریخته می‌شد.[۶] جنگ ویتنام به هر شکل در ۱۹۷۵ تمام شد، اما کابوس ویتنام هنوز پس از سه دهه امریکا را رها نکرده است. نویسنده‌ها و فیلم‌سازان مستقل امریکایی هنوز هم با خلق آثار جدید سعی می‌کنند از اشتباهات آن دوران برائت جویند.[۷]

کوبا ۱۹۶۱

امریکا جنایات فراوانی را از طریق مزدوران خود در کوبا مرتکب شده است، اما فیدل

---

۱. بصیری، کیهان، شمارهٔ ۱۹۶۱۷، ۱۳۸۹/۱/۲۳، ص ۲.

۲. جاسبی، ویتنام، ص ۲۸.

۳. تاریخ مختصر حزب کارگران ویتنام، ص ۷۸.

۴. خداوردی، اطلاعات، چهارشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۶۵.

۵. جاسبی، ویتنام، ص ۴۰.

۶. راسل، جنگ ویتنام، صص ۷۰ ـ ۹۷.

۷. غفوری، صد جنگ بزرگ تاریخ، ص ۶۲۰.

کاسترو روز[1] در تاریخ اول ژانویهٔ ۱۹۵۹ میلادی حکومت دیکتاتوری فولجنسیو باتیستا زلدیوار[2] را، که توسط امریکا حمایت می‌شد، سرنگون کرد. از آن تاریخ به بعد، دولت امریکا سعی نمود تا از طرق مختلف، مانند حملهٔ نظامی، محاصرهٔ اقتصادی، ترور، و غیره، حکومت فیدل کاسترو را سرنگون نماید.[3]

این وضعیت برای ایالات متحد قابل تحمل نبود، بنابراین در اواخر سال ۱۹۶۰ دولت کندی تصمیم گرفت با کمک نیروهای طرفدار رهبر قبلی باکو (باتیستا) و عوامل سیا حمله به سواحل کوبا را ترتیب دهد. این نیروها حدود ۶ ماه در گواتمالا آموزش جنگ‌های چریکی دیده و به‌تدریج آمادهٔ اجرای یک جنگ کلاسیک شدند. در حالی که در ۱۱ آوریل ۱۹۶۱ بالغ بر ۵ هزار نفر می‌شدند، به همراه ۷ فروند کشتی از گواتمالا و لویزییانای امریکا عازم خلیج خوک‌ها در کوبا شدند و شکست خوردند.[4]

جنگ خلیج خوک‌ها در ۱۷ آوریل به پایان رسید در حالی که ۳۰۰ کشته و ۱۱۱۳ اسیر برای مهاجمان در برداشت.[5]

آلمان ۱۹۶۱

درگیری در احداث دیوار برلین در آلمان.

کوبا ۱۹۶۲

کوبا در زمان خود یک «نماد» بود و اگر امریکا می‌توانست در نبرد خلیج خوک‌ها کاسترو را سرنگون کند بعدها با جنبش‌های چپگرایانه در نیکاراگوئه، شیلی، و السالوادور مواجه نمی‌شد. کوبا در تمام سال‌های جنگ سرد استخوان لای گلوی امریکا بود. این کشور در سال ۱۹۶۲ در پی بحران موشکی کوبا (استقرار موشک‌های روس در خاک این کشور که منجر به واکنش سریع کندی شد و جهان را به آستانهٔ یک جنگ برد) نشان داد که آماده است تا هر جا که طرف روس مایل باشد جلو برود.

کوبا بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۹ به ۱۵ کشور جهان نیرو فرستاد تا مانع پیروزی

---

1. Fidel Castro Ruz

2. Fulgencio Batista Zaldivar

۳. میرلوحی، امریکا بدون نقاب، ص ۶۵.

4. *The Concise Columbia Encyclopedia, Avon Books*, pp. 209-210.

۵. غفوری، صد جنگ بزرگ تاریخ، صص ۶۰۱ _ ۶۰۲.

دولت‌های راستگرا و یا کودتاچیان شود. این کشور در جنگ سرد مبدل به بازوهای اتحاد شوروی شد و شاید دلیل این تندروی‌ها همان حرکت ناجوانمردانهٔ خلیج خوک‌ها بود. شکست عملیات خلیج خوک‌ها اثر بدی برای دولت کندی داشت. اگر چه کندی با قبول شکست جملهٔ معروفی گفت: «پیروزی صد پدر دارد، اما شکست یتیم است؛ من مسئولیت اقدامات دولت را بر عهده می‌گیرم».[1]

لائوس ۱۹۶۲

عملیات کماندویی و سرکوب جنگ‌های چریکی داخلی.

پاناما ۱۹۶۴

تهدید پاناما برای بازپس‌گیری کانال.

اندونزی ۱۹۶۵

عملیات کماندویی، میلیون‌ها کشته بر اثر جنگ، و آشوب داخلی و دخالت سازمان اطلاعات مرکزی امریکا.

جمهوری دومینیک ۶۶ _ ۱۹۶۵

دخالت نظامیان امریکایی در جریان انتخابات داخلی.

گواتمالا ۶۷ _ ۱۹۶۶

عملیات کماندویی و دخالت نظامیان امریکایی در سرکوب شورش‌های داخلی.

دیترویت ۱۹۶۷

سرکوب شورش سیاهان که ۴۳ کشته بر جای گذاشت.

ایالات متحد ۱۹۶۸

درگیری‌های داخلی و دخالت نظامیان. حدود ۲۱ هزار نظامی در شهرها مستقر شدند.

---

۱. همان، صص ۶۰۲_۶۰۳.

کامبوج ۷۵ ـ ۱۹۶۹

بیش از ۲ میلیون کشته در یک دهه آشوب و بحران و شورش‌های داخلی و بمباران کشور.

عمان ۱۹۷۰

عملیات کماندویی و برخورد نظامیان امریکایی با نظامیان ایران

لائوس ۳ ـ ۱۹۷۱

عملیات کماندویی، بمباران وسیع جنوب ویتنام و مرزهای اطراف کشور.

داکوتای جنوبی ۱۹۷۳

دخالت نظامیان و سرکوب شورش در منطقه ووندد نی.

خاورمیانه ۱۹۷۳

تهدید هسته‌ای، درگیری شدید در خاورمیانه، و آماده باش جهانی.

شیلی ۱۹۷۳

امریکایی‌ها معترفند که در سال ۱۹۷۰ میلادی آقای سالوادور آلنده گوسنز[1] در انتخابات ریاست جمهوری شیلی بیشترین آرا را به خود اختصاص داده و قانوناً از جانب اکثریت مردم شیلی به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب گردید. قبل از انتخابات ریاست جمهوری شیلی (سال ۱۹۷۰ م) و اعلان نتیجهٔ آرا، هنری کیسینجر صهیونیست نامه‌ای به ادوارد کوری، سفیر امریکا در شیلی (در آن زمان)، مخابره کرد و در آن نوشت: «زمانی که آلنده در شیلی به قدرت می‌رسد ما هر چه در توان داریم برای محکوم نمودن شیلی و نیز کشاندن مردم شیلی به منتها درجهٔ فقر و محرومیت انجام خواهیم داد».[2]

امریکا این سیاست را دقیقاً دنبال نمود و از ارتکاب هیچ‌گونه جنایتی در مورد دولت و مردم شیلی کوتاهی ننمود و سرانجام در سال ۱۹۷۳ م، با انجام یک کودتا، آلنده را به قتل رسانده و پینوشه، یکی از مزدوران ارتشی خود را، بر سر کار آورد. این نمونه‌ای دیگر

---

1. Salvador Allende Gossens

2. Senate, *Select Committee to Study Govern Mental Operations*, p. 127.

از فریادهای صهیونیست‌های امریکا برای برقراری حکومت دموکراسی و نیز طرفداری از حقوق بشر است.[1]

کامبوج ۱۹۷۵

بمباران و عملیات کماندویی، ۲۸ کشته در حادثهٔ سقوط هلیکوپتر، و توقف کشتی‌ها.

آنگولا ۹۲ _ ۱۹۷۶

عملیات کماندویی و سرکوب شورش سیاهان افریقای جنوبی توسط سازمان اطلاعات مرکزی امریکا.

ایران ۱۹۸۰

تهدید هسته‌ای، تلاش برای نجات گروگان‌های امریکایی در سفارت امریکا در تهران، و ۸ کشته در سانحهٔ هوایی برخورد هلیکوپترها در حادثهٔ طبس.

لیبی ۱۹۸۱

سقوط دو جت لیبیایی در منطقهٔ مانورز[2].

السالوادور ۹۲ _ ۱۹۸۱

عملیات کماندویی، سرکوب شورش داخلی، دخالت در جنگ‌های داخلی، گروگان‌گیری، و تلاش برای نجات نظامیان امریکایی.

نیکاراگوئه ۹۰ _ ۱۹۸۱

عملیات کماندویی، دخالت سازمان اطلاعات مرکزی امریکا در تجهیز گروه شورشی کنترا، و سرکوب شورش کارگران معدن.

لبنان ۴ _ ۱۹۸۲

درگیری‌های داخلی فالانژها در لبنان و بمب‌گذاری مقر تفنگداران امریکایی در لبنان.

۱. میرلوحی، امریکا بدون نقابه صص ۳۶_۳۷.

2. Manoeuvres

هندوراس ۹ ـ ۱۹۸۳

تحکیم خطوط مرزی و حضور نظامیان اطلاعات متحد در کشور.

گرنادا ۴ ـ ۱۹۸۳

امریکا در تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۹۸۳، در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان، به کشور کوچک گرنادا حمله کرد و به علت کشت‌وکشتار و جنایاتی که در این کشور مرتکب شد تا مدت دو هفته حتی به خبرنگاران خود نیز اجازهٔ ورود به این کشور را نداد. نکتهٔ قابل توجه اینکه ریگان، در طول دوران ریاست جمهوری خود، از یک طرف تعداد زیادی از مردم گرنادا را قتل‌عام نموده و از طرف دیگر برای نجات دادن سه وال که در آب‌های یخزدهٔ آلاسکا گیر کرده بودند با مسئولین آلاسکا تلفنی تماس می‌گرفت و از حال وال‌ها جویا می‌گردید. نجات دادن این وال‌ها ۵ میلیون و هشتصد هزار دلار هزینه داشته است.[1]

مدت دو هفته قسمت قابل توجهی از اخبار شبکه‌های تلویزیونی امریکا، مانند ان‌بی‌سی[2] و سی‌ان‌ان[3] و غیره، نجات دادن وال‌ها را به خود اختصاص داده بود، در صورتی که بمباران‌ها و کشتار مردم فلسطین و لبنان، که پیوسته توسط نیروهای صهیونیست اسرائیل صورت می‌پذیرد، یا در طول گزارش اخبار کاملاً نادیده گرفته می‌شود و یا نگاهی بسیار کوتاه و گذرا به آن دارند.[4]

ایران ۱۹۸۴

یک هواپیمای ایرانی در خلیج [همیشه] فارس سقوط کرد. در سپتامبر ۱۹۸۷ (شهریور ۱۳۶۶)، در زمان ریاست جمهوری ریگان، هلیکوپترهای نیروی دریایی امریکا به سوی یک کشتی و چند قایق ایرانی آتش گشودند و تعدادی از نیروهای ایرانی را شهید نمودند و متعاقب آن سکوی نفتی ایران را در خلیج فارس نابود کردند. در تاریخ سوم ژوئیه ۱۹۸۸ (۱۲ تیر ۱۳۶۷) کشتی جنگی امریکا، که در آب‌های ایران شناور بود، هواپیمای مسافربری ایران را با ۲۹۰ نفر سرنشین سرنگون ساخت. جورج بوش، رئیس‌جمهور امریکا که زمانی ریاست سازمان سیا را نیز بر عهده داشته است، به جنایتکارانی که در این امر دست داشتند مدال‌های گوناگون اعطا کرده و از آنان تقدیر به عمل آورد.[5]

---

1. Rose, *Freeing the Whales*, p. 88.
2. NBC
3. CNN
۴. همان، ص ۵۰.
۵. همان، صص ۴۰ ـ ۴۱.

لیبی ۱۹۸۶

حملات هوایی به مقر دولتمردان و ملی‌گرایان حکومتی.

بولیوی ۱۹۸۶

حضور نظامیان ایالت متحد در مناطق کشت کوکائین.

ایران ۸ ـ ۱۹۸۷

دخالت ایالات متحد در جنگ عراق علیه ایران به طرفداری از دولت بغداد. انقلاب اسلامی ایـران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ سـبب تزلزل اسـتراتژی دفاعی ایالات متحـد امریکا در منطقهٔ خاورمیانه و آسیای غربی شد. ارتش ایران در شرایط عادی قدرتی برتر از عراق بود و در سـال ۱۳۵۶ این نیرو حداقل ۳۰ درصد بزرگ‌تر از همتای عراقی خود بود، اما در شهریور ۱۳۵۹ ایـن وضعیـت کاملاً فرق می‌کرد. صدام حسـین در حالی خـود را آمادهٔ حمله به ایران می‌کرد که جنگ‌های داخلی، شعارهای افراطی ضد ارتش، تسویهٔ فرماندهان رده‌بالا، خروج ده‌ها هزار مستشار امریکایی و انگلیسی، و از همه بدتر تحریم‌ها توان رزمی ماشین جنگی ایران را کاهش داده بود.

در سـوم اسفند ۱۳۶۲، ۲۰ ماه پس از رکود در جبهه‌ها، ایران با تدارک نیروی عظیم از نیروهای درگیر در فتح خرمشهر بیش از ۲۸۰ گردان پیاده و زرهی را در عملیات خیبر در محور شمال بصره به حرکت درآورد. صدام اقدام به بمباران شدید شیمیایی منطقه کرد اما این امر، اگر چه آمار شهدا و مجروحان ایران را بالا برد، اما در نهایت ۱۱۸۰ کیلومتر مربع از خاک عراق در شرق بصره به تصرف ایران درآمد.[1]

جنگ ایران و عراق ۲ سـال بیش از جنگ دوم جهانی، ۵ سـال بیش از جنگ کره، و ۴ سال بیش از جنگ جهانی اول به طول انجامید. اینکه جنگ ایران و عراق به سود چه کسی تمام شـد سؤال سختی اسـت، اما قطعاً عراق از این نبرد سودی نبرد. فضای رادیکالیزه‌ای که پس از جنگ در عراق حاکم شد کشور مذکور را به سوی جنگ کویت در ۱۹۹۱ و در نهایت جنگ ویرانگر ۲۰۰۳ و پایان سـه دهه حکومت بعثی‌ها در عراق سـوق داد. در این جنگ رد پای امریکا را به‌وضوح مشـاهده می‌کنیم. سرتیپ حسن، فرماندهی سابق نیروی هوایی عراق، وجود خلبانان مصری را در ارتش صدام تأیید کرد و گفت که رابط امریکا و

۱. هنر جنگ ، ص ۱۴.

عراق همین خلبانان بودند. به گفتهٔ وی آواکس‌های عربستان سعودی بهترین همکاری را با عراق داشتند و همین امر به عراقی‌ها امکان بمباران دقیق مواضع ایران را می‌داد. وی اذعان می‌کند دونالد رامسفلد، وزیر فعلی دفاع امریکا، رابط سیا و ارتش عراق بوده و عکس‌های ماهواره‌ای را در اردن در اختیار مقامات عراقی می‌گذاشته است.[۱]

لیبی ۱۹۸۹

دو جنگندهٔ لیبیایی سقوط کردند.

جزیرهٔ ویرجین ۱۹۸۹

سرکوب شورش سیاهان با حضور نظامیان ایالات متحد.

فیلیپین ۱۹۸۹

حمایت از دولت در مقابل کودتاچیان.

پاناما ۹۰-۱۹۸۹

سال‌هاست که پاناما زیر سلطهٔ امریکا می‌باشد و امریکا هر ظلم و جنایتی را مستقیماً و یا توسط مزدوران خود بر این کشور اعمال می‌نماید. ژنرال نوریگا، یکی از حقوق‌بگیران دیرین سازمان سیا، نمونه‌ای از این قبیل است. او به عنوان رئیس‌جمهور بر مردم پاناما حکومت می‌کرد. در سال ۱۹۸۹ م امریکا تصمیم به تعویض نوریگا گرفت، ولی با مخالفت نوریگا روبه‌رو شد. امریکا طرحی را از طریق سازمان سیا در پاناما پیاده نمود. در این طرح از جانب جاسوسان سیا به بعضی از کارکنان ارتش امریکا که در پاناما مستقر بودند تیراندازی شد. امریکا نیز فوراً به این بهانه، نیروهای نظامی خود را در پاناما پیاده و در مدت بسیار کوتاهی ۴۰۰۰ نفر از مردم پاناما را کشت و ژنرال نوریگا را دستگیر و مزدور دیگری را در آنجا گمارد. هیچ فردی در امریکا این سؤال را مطرح نکرد که طبق چه قانونی به کشور دیگری تجاوز نموده و ۴۰۰۰ نفر از مردم بی‌گناه آن کشور را کشته‌اید و رئیس‌جمهور آنان را دستگیر و به زندانی در امریکا منتقل کرده‌اید![۲]

---

۱. غفوری، صد جنگ بزرگ تاریخ، صص ۶۶۱_۶۸۵.

۲. میرلوحی، امریکا بدون نقاب، ص ۶۲.

لیبریا ۱۹۹۰

کشتار خارجیان و شهروندان در طول جنگ‌های داخلی.

عربستان سعودی ۱ ـ ۱۹۹۰

ورود نیروهای نظامی امریکا در جنگ عراق و کویت برای اخراج عراق از این کشور و حضور ۵۴۰ هزار نیرو در منطقه و در کشورهای عمان، قطر، بحرین، امارات متحد عربی، و اسرائیل.

عراق ۱۹۹۰

کشته شدن بیش از ۲۰۰ هزار نفر در جریان جنگ عراق و کویت، اعلام منطقهٔ پرواز ممنوع شمال و جنوب، نابود شدن ارتش حزب بعث عراق، و بمباران شدید این کشور. امریکا با ارزیابی و تجزیه و تحلیل به این نتیجه رسید که باید آشوبی در منطقه ایجاد نماید، لذا از طریق سفیر خود در بغداد چراغ سبزی برای اشغال کویت به صدام نشان داد.

هر چند که امریکا از حملات آتی عراق به کویت خبر داشت و تمام حرکات نیروهای بعث عراق را از طریق ماهواره نظاره‌گر بود، ولی هیچ‌گونه حرکتی از خود نشان نداد تا نیروهای بعث عراق، کویت را با خاک یکسان کرده و مردم را قلع‌وقمع نمایند و مردم کویت تشنهٔ حضور ارتشی گردند که نقش «فرشتهٔ نجات» را بازی کند و در آینده از حضورش در منطقه به علت این سوابق استقبال شده و به این ترتیب توجیهی برای حضور دایم خود در منطقه داشته باشد تا به‌تدریج بتواند منطقه را به تصرف و اشغال خود درآورد. با اشغال و نابود نمودن کویت و کشتار مردم توسط نیروهای بعث عراق، امریکا نیز نقش خود را ایفا نمود. جنگ نفت (کویت) درحقیقت یک جنگ اتمی بوده است.[1] وزارت دفاع امریکا، از ۵۰ سال قبل تاکنون، بیش از یک میلیارد و ۱۰۰ میلیون پوند (پانصد میلیون کیلوگرم) اورانیوم تخلیه‌شده (زبالهٔ اتمی) را در انبارهای خود انباشته است.[2]

شعبهٔ اصلاح زیست‌محیطی وزارت انرژی امریکا این بودجه را صرف انتقال این مواد به کشورهایی نموده است که از آن به عنوان یک مواد بازیافت در تولید سلاح استفاده نمایند. یکی از برنامه‌های پاکسازی وزارت دفاع امریکا از زباله‌های اتمی آن است که اورانیوم تخلیه‌شده را به صورت رایگان در اختیار سازندگان مهمات قرار دهد. حال دولت

۱. «بحران خلیج فارس و اقتصاد جهان»، تازه‌های اقتصاد.

2. Bertell, *The Whales*, p. 92.

امریکا به دوره و عصری رسیده است که برخی ملل دنیا را به عنوان زاید و مازاد کرهٔ زمین قلمداد می‌کند و بر همین اساس به خود اجازه می‌دهد که به هر نحوی آن‌ها را از بین ببرد. مردم افریقا، فلسطین، سرخپوستان، و غیره از این قبیل می‌باشند.[1] این نمونه‌ای از عربده‌های امریکا پیرامون طرفداری از حقوق بشر است.[2]

کویت ۱۹۹۱

پس از آزاد سازی کویت از دست عراقی‌ها، رژیم سلطنتی کویت به این کشور بازگشتند.[3]

لوس‌آنجلس ۱۹۹۲

حضور نظامیان در شورش‌های ضد پلیسی و سرکوب آن.

سومالی ۹۴ ـ ۱۹۹۲

حضور نظامیان امریکا با اجازهٔ سازمان ملل در این کشور در جریان جنگ‌های داخلی و سرکوب شورش‌های منطقه‌ای.

یوگسلاوی ۹۴ ـ ۱۹۹۲

حضور نظامیان امریکا در کنار نیروهای آتلانتیک شمالی (ناتو) در صربستان و مونته‌نگرو.

بوسنی ۵ ـ ۱۹۹۳

بمباران مناطق صرب‌نشین و مراقبت از منطقهٔ پرواز ممنوع در دوران جنگ‌های داخلی.

هاییتی ۹۶- ۱۹۹۴

حمایت از رئیس‌جمهوری در مقابل کودتاچیان و سرکوب شورش نظامیان کشور.

کرواسی ۱۹۹۵

حضور نظامیان امریکایی در این کشور در جریان درگیری‌های صرب‌ها و کروات‌ها.

---

1. Ibid., p. 97.

۲. میرلوحی، امریکا بدون نقاب، صص ۵۱ - ۶۱.

۳. کیسینجر، «خاورمیانه و جهان دستخوش تحول»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی.

زئیر (کنگو) ۹۷ ـ ۱۹۹۶

حضور نظامیان ایالات متحد در جریان درگیری‌های قبیله‌های هوتو و توت‌سی در مناطق آشوبزدهٔ کشور.

لیبریا ۱۹۹۷

حضور نظامیان ایالات متحد در کشور برای کنترل شورش در کشور.

آلبانی ۱۹۹۷

حضور نظامیان امریکایی در شبه‌جزیرهٔ بالکان برای کنترل اوضاع.

سودان، ۱۹۹۸

بیل کلینتون در زمان ریاست جمهوری‌اش، در ۲۰ اوت سال ۱۹۹۸، دستور بمباران یک کارخانهٔ داروسازی را در سودان صادر و ادعا کرد که این کارخانه تولیدکنندهٔ سلاح‌های بیولوژیکی است و در آن بمباران تعدادی کشته شدند. اعلام اخبار مربوط به بمباران کارخانهٔ داروسازی در سودان توسط امریکا در زمانی رخ داد که قرار بود اخبار مربوط به رابطهٔ مونیکا لوینسکی با بیل کلینتون پخش شود و قرار بود که مونیکا لوینسکی در دادگاه شهادت دهد. اخبار دروغینی که دولت امریکا در آن زمان دربارهٔ علت بمباران کارخانهٔ داروسازی در سودان در رسانه‌ها و مطبوعات امریکا پخش کرد موجب شد تا اخبار مربوط به مونیکا لوینسکی و بیل کلینتون از صفحات روزنامه در امریکا برداشته شود و اخبار سودان جایگزین شود.

پس از آنکه مدتی از بمباران کارخانهٔ داروسازی سودان گذشت دولت امریکا به‌تدریج و به‌آرامی اعلام کرد که اشتباه کرده است و آن کارخانه در سودان تولیدکنندهٔ سلاح‌های بیولوژیکی نبوده است.

افغانستان ۱۹۹۸

حملات افراطی‌ها و تروریست‌ها به مقر سابق آموزشی سازمان اطلاعات مرکزی امریکا و حمله به مقر سفارت امریکا.

عراق ۱۹۹۸

بمباران برخی مواضع عراق پس از اخراج بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل متحد از سوی دولت عراق.

یوگسلاوی ۱۹۹۹

درگیری شدید صرب‌ها در کوزوو و دخالت شدید نیروهای نظامی ناتو.

یمن ۲۰۰۰

حمله به کشتی امریکایی یو اس اس کول[1].

مقدونیه ۲۰۰۱

خلع سلاح شورشیان آلبانیایی‌تبار توسط نظامیان ناتو.

ایالات متحد ۲۰۰۱

حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آغاز عصری جدید در سیاست بین‌المللی می‌باشد. واقعهٔ ۱۱ سپتامبر و قبل از آن پایان جنگ سرد زمینه را برای رفتار استیلاجویانهٔ امریکا در سطح جهان آماده ساخته است. تفوق‌طلبی مطلق، به عنوان یک ایده و آرزوی ذهنی، همواره در ذهن نخبگان امریکایی جریان داشته است.[2]

کیسینجر می‌گوید: «... امروزه امریکایی‌ها، با درسی که از تجارب قبلی گرفته‌اند، سعی دارند افکار عمومی را با خود همراه کنند و از فرصت پس از ۱۱ سپتامبر بهره‌برداری کرده و از آن برای تثبیت هژمونی خود در سیستم بین‌الملل استفاده کنند».[3]

چندی بعد از تصویب این پروژه توسط لابی صهیونیسم در امریکا، اجرای پردهٔ دوم سناریوی اشغال منطقهٔ خلیج فارس در یازدهم سپتامبر آغاز شد. در این روز دو فروند هواپیما در برج‌های دوقلو (مراکز تجارت جهانی امریکا) در نیویورک فرود آمد که فروپاشی این برج‌ها را در پی داشت. بازیگران این مرحله را این بار صهیونیست‌ها، بن‌لادن، حکومت

---

1. USS Cole

۲. گوهری‌مقدم، سیاست خارجی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر، صص ۱۰۲ـ۱۰۵.

۳. اردستانی، «سیاست خارجی نظامی، رویکرد جدید امریکا به مسائل بین‌المللی»، مطالعات دفاعی امنیتی، ص ۲.

طالبان، که دست‌نشاندهٔ خود امریکا در افغانستان بود، و گروه القاعده تشکیل می‌دادند. این حادثه آزمونی شد برای اینکه امریکاییان سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانهٔ خود را بازسازی کنند و به تثبیت سلطهٔ خود بر جهان بپردازند.[۱] از این‌رو دستگاه امنیتی امریکا هم بلافاصله بن لادن، رهبر القاعده، را به ارتکاب این عملیات متهم کرد. (لازم به ذکر است که اسامه بن لادن معروف ظاهراً پسرخالهٔ فهد، سرمایه‌گذار و مقاطعه‌کار معروف حرمین شریفین و دوست خانوادگی پدربزرگ جورج بوش، بوده است).[۲]

جورج بوش نیز سوگند یاد کرد که انتقام این عملیات را از بن لادن در هر جای دنیا که باشد خواهد گرفت. او گفت این جنگ، جنگ صلیبی خواهد بود و بدین ترتیب جهان اسلام را با تمام گرایش‌ها به چالش فرا خواند.[۳]

حوادث ۱۱ سپتامبر الگوی جدید رهبری امریکا را، که از دوران جنگ دوم خلیج‌فارس عملیاتی شده بود، نهادینه کرد. حرکت فعلی تفوق امریکا و الگوی جدید رهبری این کشور در صحنهٔ روابط بین‌الملل از زمان بیرون راندن نیروهای عراقی در کویت آغاز شد و با حمله به افغانستان و عراق در حال پیشروی است.[۴] ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ منجر به تغییر معاهدات بین‌المللی و رابطهٔ قدرت نگشت، ولی منجر به تثبیت شرایط حاکم در کیفیتی برتر گشت.[۵] بعد از این واقعه امریکا به دنبال تأمین منافع نامشروع خود و ایجاد مشروعیت برای خود، تحت عنوان مبارزه با تروریسم و امن کردن فضای جهان از خطر موجود بود، لذا تصمیم‌گیرندگان امریکایی بدین ترتیب فرصتی یافتند تا با سوءاستفاده از وضعیت به‌وجودآمده بیشترین بهره‌برداری را به نفع منافع نامشروع خود در جهان بنمایند. همین امر یکی از عوامل مهمی است که سوءظن‌ها را نسبت به اینکه امریکا مسبب اصلی حادثهٔ ۱۱ سپتامبر بوده است را تشدید کرده است.[۶]

افغانستان ۲۰۰۱

با فاصلهٔ یک روز از حمله به نیویورک و واشینگتن، یعنی در کوتاه‌ترین زمان شناخته‌شده در تاریخ سازمان ملل، شورای امنیت تشکیل جلسه داد و با تصویب قطعنامهٔ ۱۳۶۸ و با تأکید بر

۱. صفاتاج، سناریوی جنگ نفت، ص ۱۱۰.
۲. زارع شحنه، القاعده، ص ۴.
۳. ابوشبانه، نظام نوین جهانی، ص ۳۱۸.
۴. دهشیار، سیاست خارجی امریکا و هژمونی، صص ۱۸۹ ـ ۱۹۰.
۵. همو، سیاست خارجی امریکا در آسیا، ص ۴۸.
۶. گوهری‌مقدم، سیاست خارجی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر، صص ۱۰۵ ـ ۱۰۶.

این نکته که این گونه اعمال مانند هر گونه عمل تروریستی بین‌المللی به معنی تهدید امنیت و صلح جهانی است بر اصل حق ذاتی دفاع از خود، که منشور ملل متحد آن را به رسمیت نشناخته، مهر تأیید زد و به امریکا و کشورهای قدرتمند جهان اجازه داد با همهٔ توان پا به میدان عمل بگذارند. در این قطعنامه ذکر شد که صاحبان قدرت می‌توانند با توسل به اصل حق ذاتی دفاع فردی یا جمعیِ در هر مورد، چنان که می‌خواهند، دست به اقدام بزنند.[۱] از این منظر، حملهٔ امریکا به افغانستان را می‌توان مقدمه‌ای بر استراتژی بزرگی دانست که جزئیات آن یک سال بعد در استراتژی امنیت ملی امریکا (سال ۲۰۰۲) آشکار شد.[۲]

در مدت کوتاهی، هدف امریکا از مبارزه با تروریسم، نابودی القاعده از طریق حمله به افغانستان و نیز حذف پایگاه‌های آن‌ها در سایر کشورها بود.[۳] هدف بعدی نیز جانشینی و جایگزینی حکومت طالبان بود.[۴] به هر حال این عملیات دستاویزی شد برای حملهٔ امریکا به افغانستان و تصرف این کشور تا، تحت پوشش مبارزه با تروریسم و سرکوبی طالبان و القاعده، جای پای خویش را برای تکمیل سناریوی جنگ نفت و اشغال منطقهٔ خلیج فارس مستحکم سازد.[۵]

عراق ۲۰۰۳[۶]

امریکا از اواخر دههٔ ۹۰، به بهانهٔ وجود سلاح‌های کشتار جمعی، صدام حسین را شروع به تهدید کرد و این تهدید در زمستان ۱۳۸۱ (ژانویهٔ ۲۰۰۳) به اوج خود رسید. در این زمان امریکا با ۲۵۰ هزار سرباز، ۱۰۰۰ تانک، و حدود ۹۰۰ هواپیما آمادهٔ هجوم به عراق بود. در همین راستا دیک چنی، معاون جورج بوش، می‌گوید: «تردیدی نیست که رهبر عراق جنگ‌افزارهای میکروبی و شیمیایی در اختیار دارد و مصمم است به سلاح‌های هسته‌ای نیز دست یابد. نباید دستخوش امید واهی شویم و چشم بر این واقعیت ببندیم و مشکل را به دولت‌های آیندهٔ امریکا واگذار کنیم».[۷]

۲۹ اسفند ۱۳۸۱ (۲۰ مارس ۲۰۰۳) امریکا حمله را با بمباران سنگین بغداد برای کشتن

---

۱. ورجاوند، «نگاهی به رویدادهای افغانستان»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ص ۸.

۲. قهرمانپور، «حضور امریکا در افغانستان و منافع ملی ایران»، مطالعات منطقه‌ای اسرائیل‌شناسی، ص ۲۵.

۳. گوهری‌مقدم، سیاست خارجی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر، صص ۱۸۱_۱۸۳.

4. Walt, "Beyond Bin Laden...," *International Security*, p. 330.

۵. صفاتاج، سناریوی جنگ نفت، ص ۱۳۱.

۶. سردار، چرا مردم از امریکا متنفرند؟ صص ۱۳۲-۱۴۶.

۷. کامل، «هژمونی امریکا در عراق»، راهبرد، ص ۴۹.

مقامـات مهم نظامی و امنیتی عـراق آغاز کرد. در حالی که همه منتظـر بودند تا مدافعان بغداد با پیگیری ضدحمله، ۴۰ هزار نیروی امریکایی را عقب براند ناگهان احسـاس شـد کـه در بغداد مدافعی وجود ندارد. ۷ آوریل روز مرگ مدافعان بود. رایس، مشـاور امنیت ملی امریکا، با رفتن به مسـکو از رئیس‌جمهور روسیه خواست (البته به صورت محرمانه) تا سـفارت روسـیه در بغداد را تخلیه کرده و دیگر هیچ کمک اطلاعاتی به عراقی‌ها نکند. هم‌زمـان، آن گونه که بعدها ریچارد مایرز نیز اعتراف کرد، ۴۰ فرماندهٔ ارشـد مورد وثوق شـخص صدام توسـط سـیا و پنتاگون تهدید و تطمیع و مدافعان بغداد وارد شدند تا طی یک دسـتور نظامی اسلحه را زمین بگذارند. این توافقات و خیانت‌ها در ۸ آوریل منجر به بلادفاع گذاشـته شدن بغداد، بصره، و کربلا شـد و پایتختی که گمان می‌رفت مدفن ده‌ها هزار سرباز مهاجم باشد عملاً بدون جنگ سقوط کرد.

جنـگ عراق و امریـکا و یا جنگ دوم خلیج فارس را می‌تـوان جنگی بدون پیروزی نظامی برای امریکا ولی دارای پیروزی سیاسی دانست.[1]

چهرهٔ امریکا در جهان

در طلیعهٔ قرن بیسـتم ایالات متحد، با پشـت سر گذاشتن مشکلات داخلی، تلاش خود را صـرف این کرد تا به عنوان قدرتی جهانی مطرح شـود. همان طور که گفته شـد، ایالات متحد با نیروهای دریایی‌اش به کشورهایی چون کوبا، هاییتی، نیکاراگوئه، و ... حمله کرد تا منافع امریکا را تأمین کند. تئودور روزولت، یکی از رؤسای جمهور این کشور، می‌گفت که سیاست خارجی او عبارت است از گفتار آرام با داشتن چماقی در دست، به این معنی که تا زمانی که ممکن بود دیپلماسی دوستانه را به کار می‌گرفت، ولی همیشه آماده بود که با نیروی نظامی از سخنانش حمایت کند.[2]

نظام سیاسـی امریکا مدعی حاکمیت اکثریت اسـت، اما اکثریت مردم امریکا، به دلیل استعمار و تحمیقی که توسط رسانه‌ها صورت می‌گیرد، فاقد تفکر و جهان‌بینی مستقل‌اند و درواقع ارادهٔ صاحبان ثروت و سرمایه، به واسطهٔ رسانه‌های گروهی، به مردم تزریق می‌شود و با اعمال ارادهٔ اکثریت درواقع خواست و ارادهٔ صاحبان ثَروت‌های عظیم (که مالک اکثر رسانه‌ها هستند) پیش برده می‌شود. دموکراسی امریکایی، دموکراسی بورژوازی است، یعنی

---

۱. غفوری، صد جنگ بزرگ تاریخ، صص ۷۱۳-۷۲۲.
۲. وب، ایالات متحد امریکا، ص ۳۵.

مبنای قانونگذاری و ارادهٔ کشـــور بر پایهٔ نیازها، لوازم، و منافع سرمایه‌سالاری و بورژوازی امریکا اداره می‌شـــود و رأی اکثریت در چارچوب منافع و خواســـت‌های بورژوازی اعمال می‌شـــود؛ به‌ویژه اکثریت در سیستم رسانه‌ها به گونه‌ای عمل می‌کنند که همان خواست و میل سرمایه‌سالاران حاکم است، یعنی محتوای اقتصادی ـ اجتماعی دموکراسی امریکایی، سرمایه‌ســـالارانه است و همهٔ شـــعارها و داعیه‌های کثرت‌گرایانه[1] تا آنجا اعتبار دارد که در چارچوب هژمونی ســـرمایه‌داری باشد وگرنه با مشـــت آهنین نظام‌های به ظاهر خشونت ستیز روبه‌رو می‌شود. بنابراین نظم جهانی امریکایی چند رکن دارد:

۱. بهره‌کشی از زحمتکشان و تهیدستان توسط کلان‌سرمایه‌داران صاحب ثروت‌های نجومی؛

۲. بهره‌کشی از ملل فقیر توسط امپریالیست‌ها و در رأس آن‌ها، امریکایی‌ها؛

۳. بسط حاکمیت نئولیبرالیسم[2] از طریق لشکر عظیم رسانه‌ها، ژورنالیست‌ها، تکنوکرات‌ها، حقوقدانان، ایدئولوگ‌ها، و تئوریسین‌های مراکز آموزش عالی و پژوهشی؛

۴. تحمیق مداوم و گســـتردهٔ شـــهروندان و نفی فردیت آزاد و تفکر مستقل اقتصادی آن‌ها از طریق بمباران گســـترده و جهتدار اطلاعاتی به منظـــور نابودی هرگونه ظرفیت خلاق و انتقادی تحت عنوان «انفجار اطلاعات» و «جریان آزاد اطلاعات»؛ و

۵. اعمال دایمی سیاســـت جنگ‌افروزی و توســـعه‌طلبی به منظور افزایش ضریب بهره‌کشی و ســـودجویی در جهان و ســـرکوب هرگونه مـــوج یا گرایش مبتنی بـــر مقاومت مردمی و عدالت‌طلبانه. ویژگی ذاتی جامعهٔ امریکا آن اســـت که شـــعارهای توخالی و پرسروصدا و جذاب در زمینهٔ خردمندی و حقوق انسانی و آزادی سر می‌دهد و با تکیه بر دو حربهٔ سکس و خشونت تلاش می‌کند تا اذهان و افکار مردمان را بفریبد و سلطنت پنهان و آشکار سرمایه را مشـــاطه‌گری کند تا آن‌ها که در جهنم ازخودبیگانگی و ماشـــین‌زدگی و سرمایه‌سالاری امپریالیستی اسیرند گمان کنند که در بهشت آزادی و عدالت به سر می‌برند.[3]

---

1. pluralistic

2. newliberalism

۳. زرشناس، نیمهٔ پنهان امریکا، صص ۱۲۳ـ ۱۲۶.

فصل نهم
تاریخ امریکا به روایت تصویر



چرخهٔ تقویم ترکیبی هاآب و تزوکلین مایاها
برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۱۶



تلالوک، خدای باران آزتک‌ها



هویتزیلوپوچتلی، خدای خورشید آزتک‌ها

برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۱۸



تصویری از یک کودکس آزتکی: جنگجویان پس از پیروزی بر دشمن، لباسی از پوست ببر یا پلنگ می‌پوشیدند و دور آتش به رقص و پایکوبی می‌پرداختند. مطالب نوشته‌شده به خط لاتین مربوط به کاشفان اسپانیایی است که توضیحات مربوط به تصاویر را در کنار آن یادداشت کرده‌اند.
برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۴۷



طرح تقویم آزتکی
برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۶۳



ظروف سفالی آزتکی
برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۵۰



مجسمهٔ پویانکو، دومین و قدرتمندترین امپراتور اینکاها، در کشور پرو
برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۵۳



تصویری از آتاهوآلپا، آخرین امپراتور اینکاها
برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۶۳



فرماندهان و جنگجویان مجهز اینکا از گروه اشراف‌زاده
برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۶۴



نیزه‌دار، فلاخن‌انداز، و گرزدار از سربازان رده‌پایین ارتش اینکا
برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۶۵





کریستوف کلمب در امریکا



فاتحان اسپانیایی مدام از وحشیگری آزتک‌ها در مراسم قربانی کردن اسیران می‌گفتند و با این سخنان، مسیحیان معتقد را برای نابود کردن این قوم تحریک می‌کردند.

برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۷۰



تصویری از یک برگ کودکس آزتکی

در این تصویر کاهن در بالای معبد، ابتدا شکم اسیر قربانی را پاره کرده، قلب او را بیرون آورده، خون او را نثار خدایان نموده است. پس از این مراسم، جسد از روی پله‌ها به پایین پرتاب می‌شد تا فرمانده‌ای که او را اسیر کرده جسد را کشان‌کشان به چاه مقدس ببرد و آن را داخل چاه بیندازد. بقیهٔ مردم و نمایندگان کشورهای همسایه نیز در حال تماشای این مراسم‌اند.

برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۱۰۰



کاهن آزتکی با مهارت سینهٔ قربانی را می‌شکافت و قلب او را بیرون می‌آورد و سپس خون او را تقدیم خدایان می‌کرد.
برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۴۳



برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۷۴



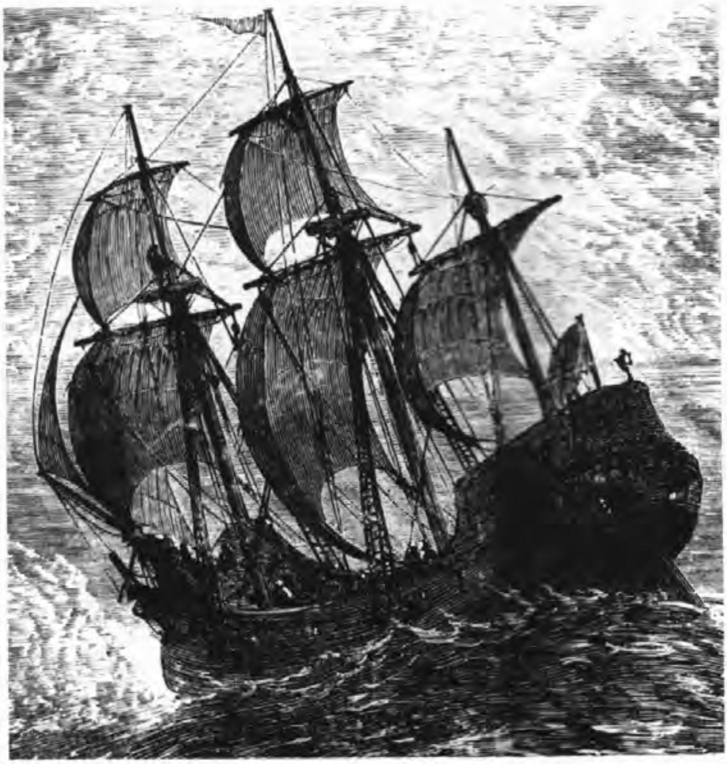
فرانسیسکو پیزارو سوزاندن آتاهوآلپا، فرمانروای اینکاها، را صادر می‌کند و کشیش اسپانیایی تلاش می‌کند در آخرین دقایق او را به پذیرش دین مسیحیت ترغیب کند تا مجازات وی به اعدام با دار کاهش یابد!

برگرفته از اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک، ص ۷۳



طرحی از یک نقاش قرن شانزدهم از یک دهکدهٔ سرخ‌پوست. قسمت‌هایی که در این عکس مشاهده می‌شود به ترتیب عبارت است از: ۱. خانهٔ رئیس قبیله؛ ۲. محل عبادت و انجام تشریفات مذهبی؛ ۳. رقص تشریفاتی و رسمی؛ ۴. جشن و ضیافت؛ ۵. تنباکو؛ ۶. نگهبان و حافظ مزرعهٔ ذرت؛ ۷. مزرعهٔ ذرت؛ ۸. مزرعهٔ کدو؛ ۹. آتش مقدس؛ ۱۰. منبع تهیهٔ آب

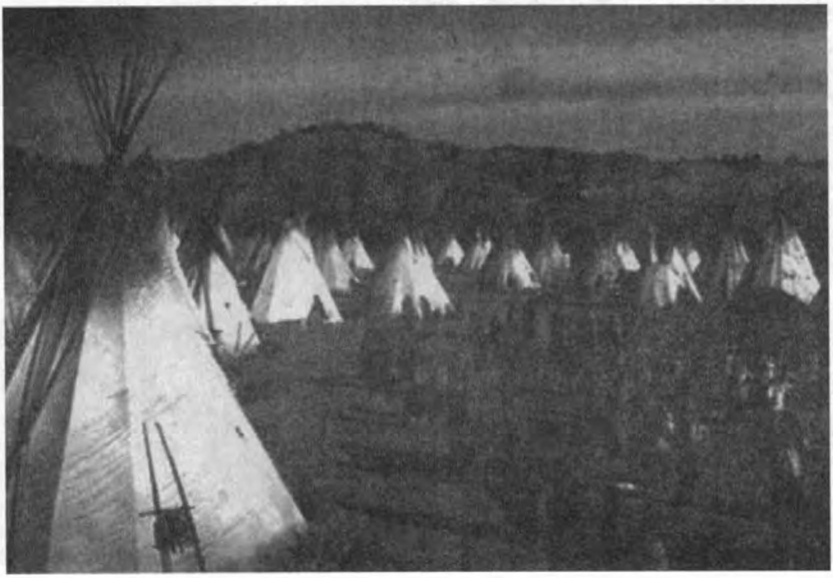
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۴



کشتی می‌فلاور
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱



در نیویورک در اوایل قرن هیجدهم، وضع طبیعی این بندر، مهاجرنشین نیویورک را به صورت یکی از مراکز بازرگانی دنیای جدید درآورد.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۹



سرخ‌پوستان بومی امریکا قبل از حمله



سرخ‌پوستان بومی امریکا بعد از حمله



پدران بنیانگذار ایالات متحد امریکا



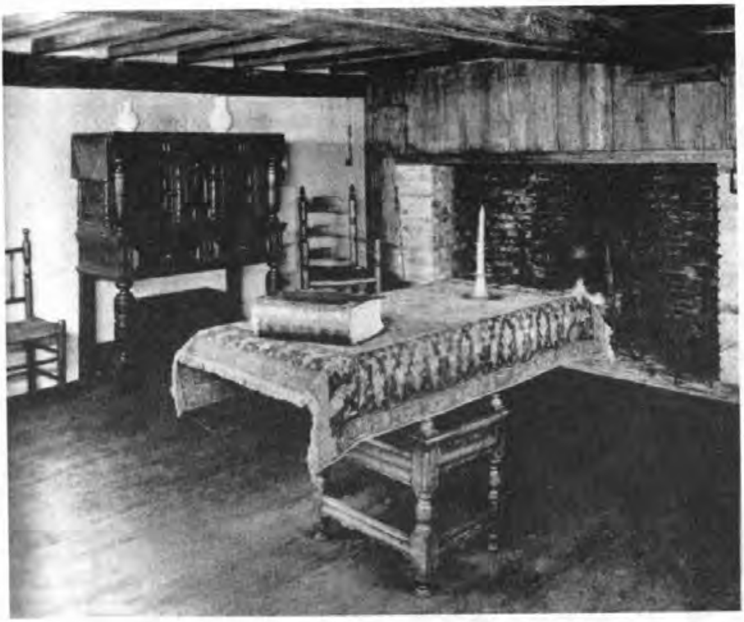
مهمانی چای بوستون



مستعمره‌نشینان هلندی در نیوآمستردام می‌زیستند. عیش‌ونوش و خوشگذرانی را، که پیوریتن‌های سختگیر نیوانگلند به آن توجهی نداشتند، با خود به دنیای جدید ارمغان آوردند.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۲۰



اولین کالج امریکا، کالج هاروارد بود که در سال ۱۶۳۶ در ماساچوست تأسیس شد. این مؤسسه امروز یکی از برجسته‌ترین مراکز علم و دانش امریکا به‌شمار می‌رود.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۲۲



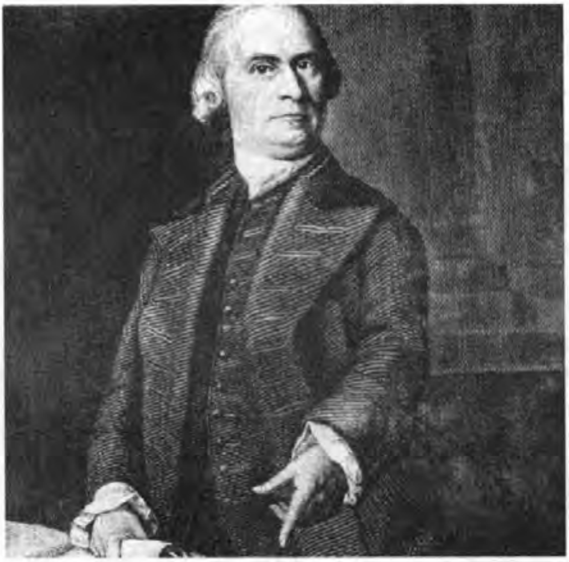
در موزهٔ هنری متروپولیتن در نیویورک، در بخش مخصوص تاریخ امریکا، نمونهٔ اتاق‌های دوران اولیهٔ استعمار با تمام وسایل اصیل آن دوره نگهداری شده است. هر ساله هزاران نفر سیاح از این اتاق‌ها دیدن می‌کنند و جنبه‌هایی از زندگی دوران گذشتهٔ این کشور را مشاهده می‌نمایند.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۲۳

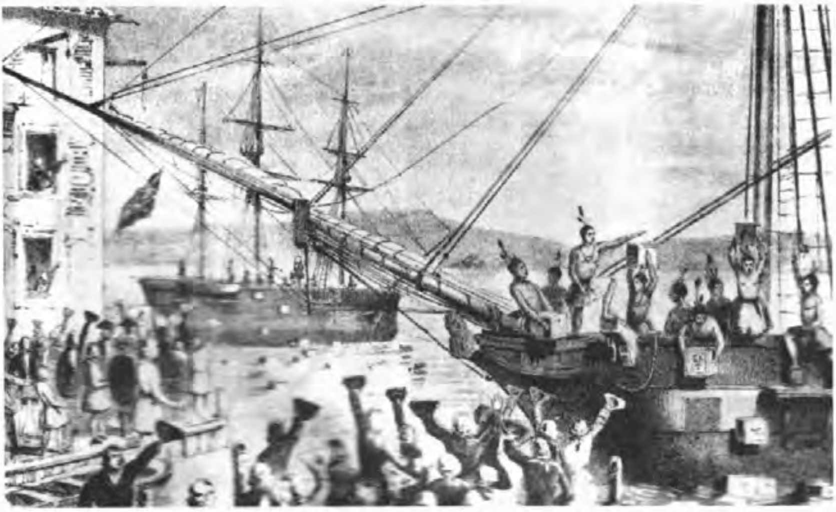


در نیوانگلند، که تحت نفوذ پیوریتن‌ها بود، عده‌ای از افراد بی‌بندوبار با شرابخواری و عیاشی مزاحمت همسایگان را فراهم می‌آوردند. در این عکس یکی از رهبران مذهبی به آن‌ها نصیحت می‌کند که در راه راست قدم گذارند و درستکاری و تقوا پیشه کنند.

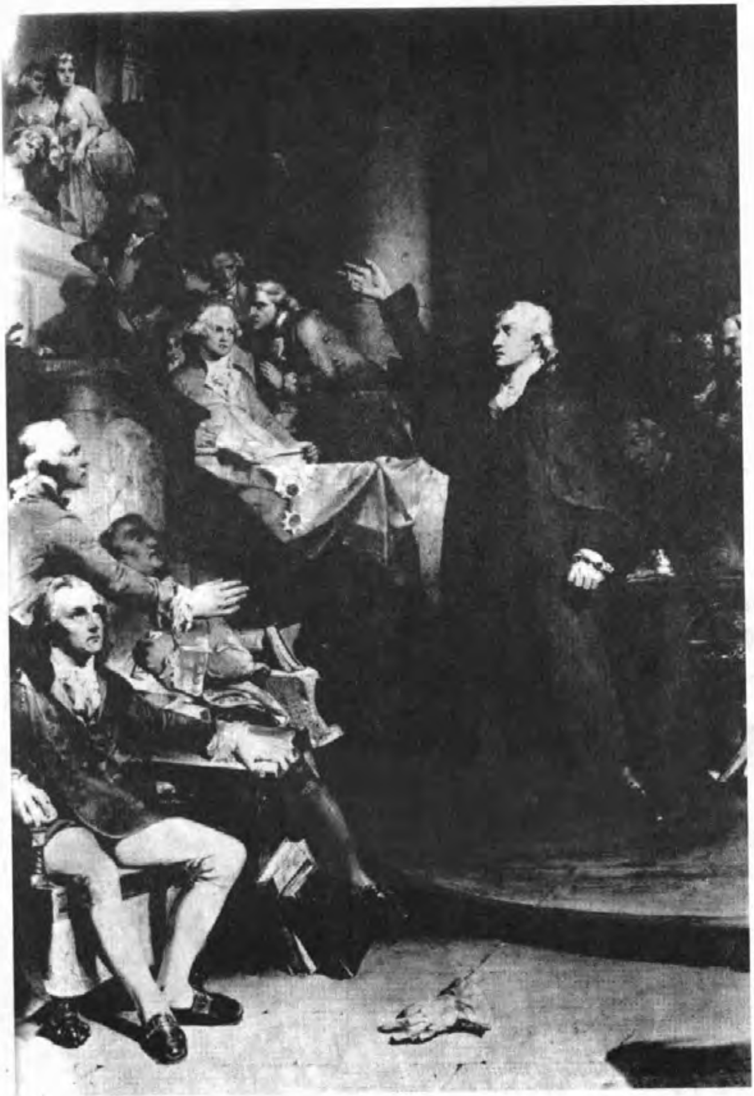
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۲۴



«سموئل ادمس»، مرد آتشین انقلاب امریکا، که سرلوحهٔ برنامهٔ زندگی خود را جدایی امریکا از انگلستان قرار داده بود و تا آخرین نفس از اجرای تصمیم خود بازنایستاد.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۲۹



وقتی که مستعمره‌نشینان نتوانستند امتیازات انحصاری کمپانی هند شرقی را در هم شکنند دست به اقدام مستقیم زدند و با لباس سرخ‌پوستان وارد کشتی‌ها شده، صندوق‌ها را شکستند و محموله‌های چای را به دریا ریختند.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۲۹



«پاتریک هنری»، خطیب معروف دوران استعمار که به واسطهٔ فصاحت و بلاغت مشهور بود. قوانین مالیات تمبر و عوارض را در مجلس ویرجینیا مورد حمله قرار می‌دهد.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۳۰



تابلوی معروف نروحیه سـال ۷۶ از جمله آثاری اسـت که هر امریکایی آن را می‌شناسد. ا. ام. ویلارد، نقاش معروف، این تابلو را یک قرن پس از امضای اعلامیهٔ استقلال کشید.



روزی که قانون تمبر اجرا شد مردم تمبرها را در کوچه‌ها آتش زدند. در آن روز زنگ‌ها به صدا درآمد، مغازه‌ها تعطیل، و بیرق‌ها افراشته شد. روزنامه‌ها در محل الصاق تمبر «سرمرده» و علامت «مرگ» چاپ کردند.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۳۱



یک بندر انگلیسی در تیکوندروگا[1] در شمال نیویورک به طور غافلگیری مورد حملهٔ اتان الن[2] و گروهی از شورشیان ورمونت قرار می‌گیرد. امریکایی‌ها تفنگ و مهمات جنگی را، که برای مقابله با دشـمن سـخت به آن احتیاج داشتند، از مردم می‌گرفتند.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۳۵



اقدام نیروهای انگلیسی در آوریل ۱۷۷۵، برای ویران کردن انبارهای مهمات در کنکورد، به عقب‌نشینی مفتضحانه‌ای منتهی گشت. این واقعه باعث شد که ۱۶۰۰۰ نفر از میهن‌پرستان برای دفاع از بوستون قد علم کنند.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۳۵

1. Ticonderoga
2. Ethon Allen



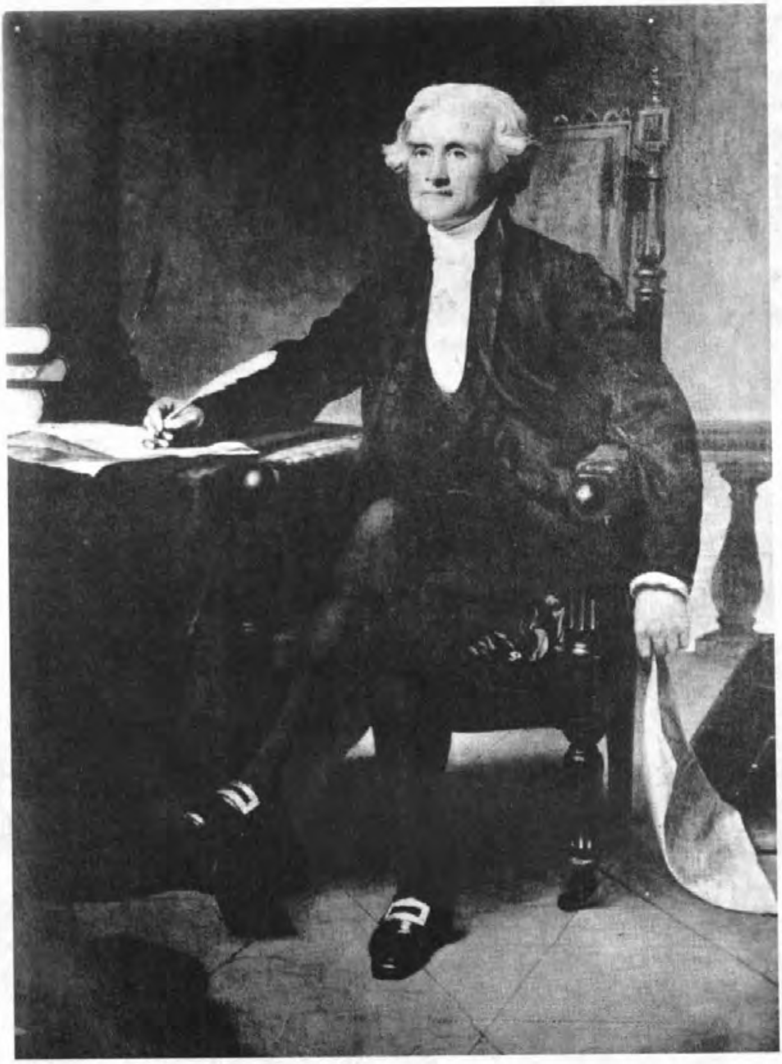
چهارم جولای سال ۱۷۷۶، به مناسبت امضای اعلامیهٔ استقلال امریکا در فیلادلفیا، پرچم‌های رنگارنگ در فضای شهر به اهتزاز درآمد و مردم از صغیر و کبیر و پیر و جوان در این جشـــن بزرگ ملی شـــرکت کردند و به شادی و پایکوبی برخاستند.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۴۳



تسلیم لرد نوالیس در ۱۹ اکتبر ۱۷۸۱

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۴۴



تامس جفرسن، نویسنده و طراح اعلامیهٔ استقلال و سومین رئیس‌جمهور امریکا
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۴۷



جورج واشینگتن در کنوانسیون فدرال، که به منظور اصلاح مواد قوانین کنفدراسیون تشکیل شده بود، ریاست جلسه را به عهده داشت.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۵۱



در تاریخ ۳۰ آوریل جورج واشینگتن در میان هلهله و شور و هیجان عمومی به عنوان اولین رئیس‌جمهور امریکا سوگند وفاداری یاد کرد.

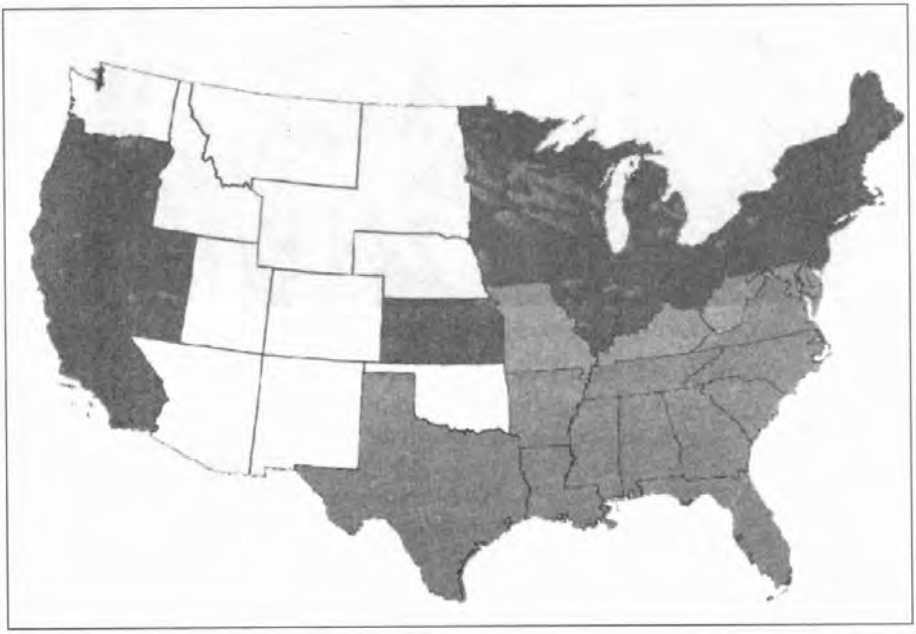
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۵۱



شورش شیز، نیاز امریکا به یک حکومت ملی نیرومندتر را برجسته کرد.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۴۱



جورج واشینگتن فرماندهی ارتش مهاجرنشین‌ها را بر عهده می‌گیرد.
برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۲۰



نقشهٔ سیاسی امریکا در حین جنگ داخلی. ایالت‌های جنوبی با رنگ خاکستری روشن و ایالت‌های شمالی با خاکستری تیره نشان داده شده‌اند. رنگ خاکستری هاشوردار، برای ایالت‌های شمالی است که هنوز برده‌داری را ممنوع نکرده بودند. ایالت‌هایی که هنوز عضو ایالات متحد نبودند با رنگ سفید نشان داده شده‌اند.



جورج واشینگتن سربازانش را برای یک حملهٔ غافلگیرانه از رودخانهٔ دلاور عبور می‌دهد که به شکست سربازان پرشمارتر و مجهزتر بریتانیا در نیویورک می‌انجامد.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۵۹

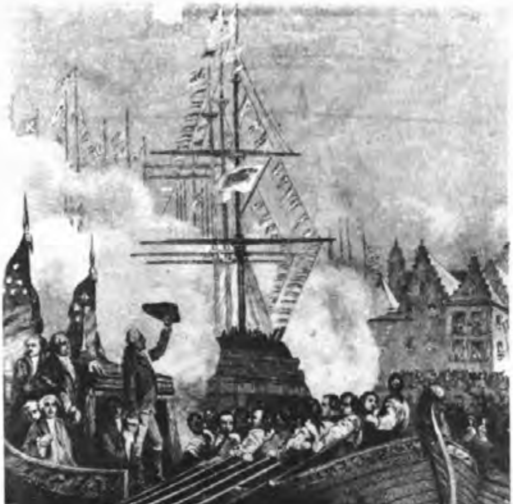


مریودر لویس[1] و ویلیام کلارک[2] از پیش‌قدمانی بودند که از طرف تامس جفرسن برای مطالعهٔ مناطق ناشناس رودخانهٔ میسی‌سیپی به اکتشاف پرداختند.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۵۳

1. Meriwether Lewis
2. William Clark



کاپیتان آلیور پری[1] گزارش داد: «ما با دشمن روبه‌رو شدیم و او را از پا درآوردیم». کاپیتان پری کسی است که در سایهٔ نیرو و کاردانی خود پیروزی‌های بزرگی در جنگ‌های دریاچهٔ «اری» نصیب نیروهای امریکا کرد.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۵۸



مجلس ضیافت جورج واشینگتن در شهر نیویورک، اولین پایتخت. دیری نگذشت پایتخت ایالات متحد به فیلادلفیا تغییر یافت و پیش از آنکه شـــهر واشـــینگتن به عنوان پایتخت دایمی امریکا تعیین شـــود فیلادلفیا مدت ده سال مرکز آن کشور بود.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۵۴

1. Oliver Perry



اعضای دومین کنگرهٔ مهاجرنشینان برای امضای اعلامیهٔ استقلال جمع شده‌اند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۱۸



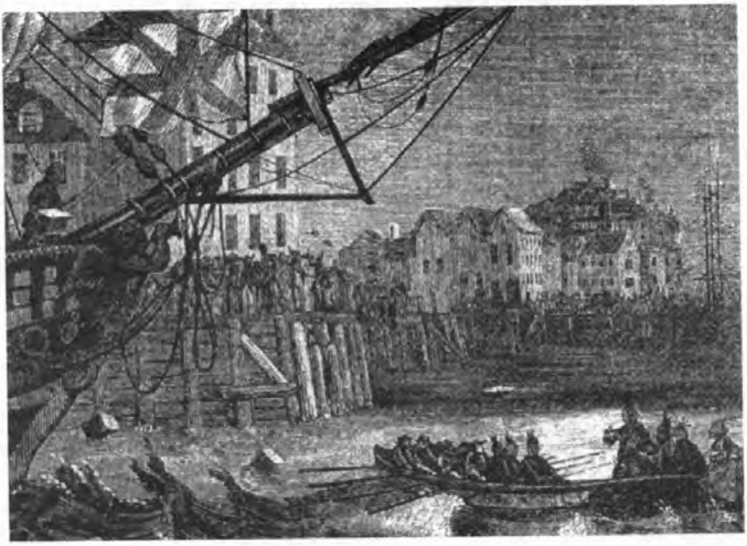
شاه جورج سوم در مورد تصمیم اکثر مهاجرنشینان به گسستن از انگلستان داوری به‌غایت اشتباه و نامنصفانه‌ای کرد.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۹



حقوقدان جان جی عقیده داشت که استقلال از بریتانیا فرصت بی‌همتایی را برای مهاجرنشینان فراهم آورده است تا حکومتی را بر اساس والاترین آرمان‌های خود پایه‌ریزی کنند.
برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۶۸



در سال ۱۸۲۳ «جیمس مونرو» اعلامیهٔ معروف سیاست خارجی خود را، که بعدها به «دکترین مونرو» معروف شد، صادر کرد.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۶۶



مهاجرنشینان در هیئت سرخپوستان موهاک، در اعتراض به اقدام‌های انگلستان در جهت تسلط بر آن‌ها، در بندر بوستون چای را به دریا می‌ریزند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۱۲



پُل رِور حرکت مشهورش را انجام می‌دهد.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۶



جان لکلند، پادشاه انگلستان، در حال امضای ماگنا کارتا (فرمان بزرگ)
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۳۲



لینکلن و اعضای کابینه‌اش اعلامیهٔ آزادی بردگان را، که به تصویب متمم سیزدهم در سال ۱۸۶۵ انجامید، امضا می‌کنند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۳۴



ریچمند ویرجینیا، در پی حریق‌هایی که مقامات دولت ائتلافیه برافروختند، به‌تدریج می‌سوزد. این مقامات از مقابل سپاه درحال پیشروی اتحادیه گریختند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۷۲



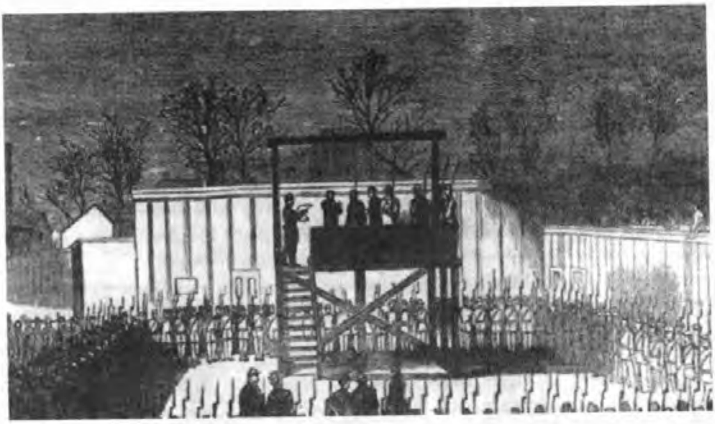
ژنرال ای لی (راست) در اپومتکس کورتهاوس ویرجینیا تسلیم ژنرال یولیسیزس گرانت می‌شود.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۷۳



جان ویلکس بوث (بالا، چپ) و دیگر توطئه‌گران علیه لینکلن در این عکس دیده می‌شوند.
برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۶۵



ارتش فاتح اتحادیه، طی مراسم تجلیل از سربازان در ۲۳ مه ۱۸۶۵ در واشینگتن، رژه می‌رود.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۶۸



سربازان برای اعدام هنری وِرز، تنها جنایتکار جنگی محکوم‌شدهٔ جنگ داخلی امریکا، خبردار
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۴۲



ویلیام شرمن، ژنرال اتحادیه، فرمان حمله‌ای همه‌جانبه را به سوی خطوط جوزف جانستن، ژنرال مؤتلفه در جورجیا، صادر می‌کند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۵۲



پیشروان شجاع و متهور، که در دلیجان‌های سرپوشیده پهنهٔ بیابان‌های وسیع را درهم می‌نوردیدند، دهکده‌های خود را در سواحل خاوری رها کرده به‌سوی باختر روی می‌آوردند تا در سرزمین‌های حاصلخیز و بکر باختر مرکزی سکونت اختیار کنند.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۶۷



یولیسیزس گرانت، ژنرال اتحادیه، با تسلیم شدن جان پمبرتون، ژنرال ائتلافیه، در ویکسبرگ موافقت کرد.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۶۰



ژنرال جورج مید (راست)، فرمانده سپاه پوتومک، فرماندهان سواره‌نظام خود را راهنمایی می‌کند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۲



دیوید فراگت به عنوان ناخدا یکم ارشد در نیروی دریایی اتحادیه خدمت کرد.



ژنرال اتحادیه، یولیسزس گرانت، قبل از محاصرهٔ دژ دانلسن، نامه‌ای را در اردوگاه می‌خواند.

برگرفته از تاریخ کامل امریکا، صص ۱۱ و ۱۷



بنجامین باتلر، ژنرال اتحادیه، که نزد جنوبی‌ها به باتلر حیوان‌صفت معروف بود، در چادرش نشسته است.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۶۴



سربازان اتحادیه تسلیم شدن نیروهای ائتلافیه نیومکزیکو را می‌پذیرند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۷۰



هنگامی که رهبران حزب جمهوری‌خواه از ویلیام سیورد، وزیر امور خارجه (نفر دوم از راست)، نزد آبراهام لینکلن رئیس جمهوری (چپ) انتقاد کردند او تا پای استعفا پیش رفت.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۹



داوطلبان در آغاز جنگ برای پیوستن به ارتش اتحادیه، مقابل یکی از دفترهای سربازگیری صف بسته‌اند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۲۱



آشوبگران در دوازدهم جولای ۱۸۶۳، در واکنش به قانون احضار به خدمت فدرال، در نیویورک دست به وحشیگری و آتش‌سوزی و غارت می‌زنند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۵



خانواده‌ای از یکی از سربازان مجروح ائتلافیه، که طی نبرد چانسلرزویل زخمی شده است، مراقبت می‌کنند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۷



دو ویت کلینتون[1]، فرماندار ایالت نیویورک، یک بشـکه آب دریاچهٔ اری را در مراسـم افتتاح کانال ۳۶۳ میلی اری به اقیانوس اطلس می‌ریزد.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۶۹

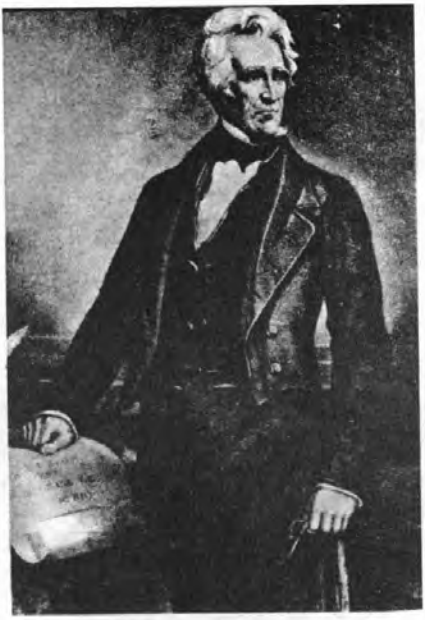


برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۷۱

1. De Witt Clinton



پنجرهٔ شیشه‌کاری رنگی، به یادبود رابرت لی که سوار بر اسب و در حال دست دادن با یک سرباز تصویر شده است.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۳۰



اندرو جکسون، هفتمین رئیس‌جمهور امریکا، فرزند حقیقی سرزمین جدید و دموکرات باختر به شمار می‌رفت و نیرو و شجاعت مردمان مرزنشین از جبین او ساطع بود.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۷۳



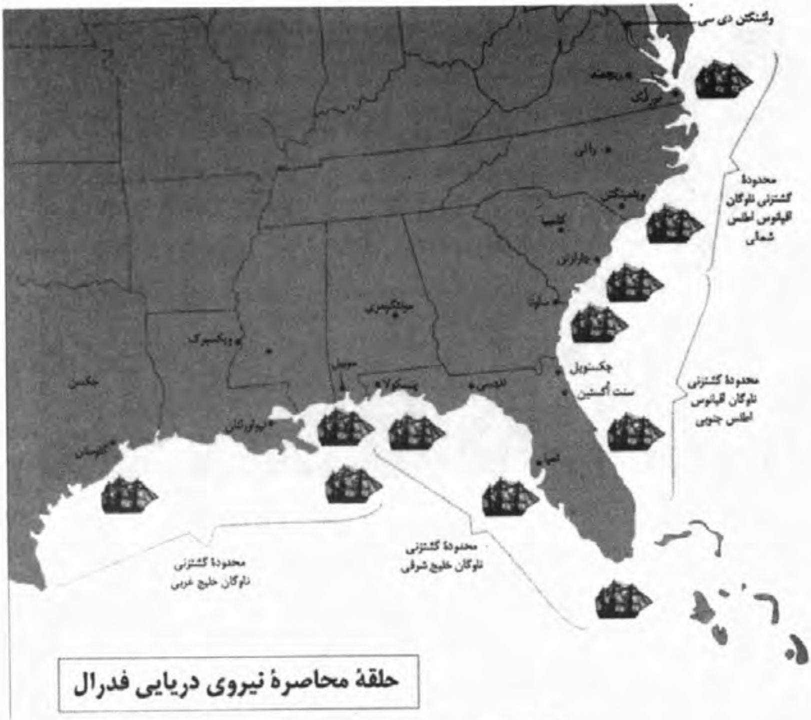
رابرت لی، ژنرال ائتلافیه (چپ)، با استونوال جکسون، افسر ارشد خود، ملاقات می‌کند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۷۶



برده‌های آزادشده، هنگام ملاقات آبراهام لینکلن با عموم مردم پس از صدور اعلامیهٔ آزادی بردگان، با هلهله پذیرای او می‌شوند.
برگرفته از بومیان قارهٔ امریکا، ص ۲۵



قافلهٔ تدارکات و سربازان اتحادیه در نبرد بول‌ران با شتاب به سمت پایین جاده در حرکت‌اند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۳۹



برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۸۶



جورج مکللن، ژنرال اتحادیه، پس از نبرد میدان جنگ را نظاره می‌کند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۸۸



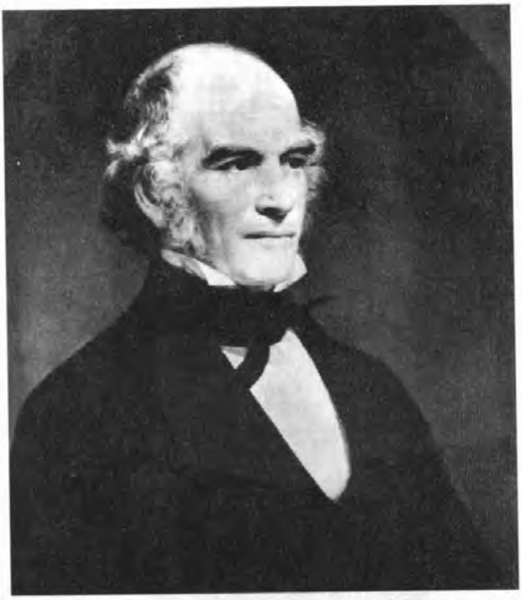
سربازان فدرال وارد اسلحه‌خانه‌ای می‌شوند که جان براون و همراهان مهاجمش در هارپرزفری تصرف کرده بودند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۷۴



هریِت تابمن، از رهبران الغاگر، به عدهٔ زیادی برده کمک کرد تا از طریق شبکه‌ای، به نام راه‌آهن زیرزمینی، فرار کنند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۷۷



درِد اسکات در سال ۱۸۵۷ در برابر دیوان عالی کشور تقاضای آزادی کرد.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۸۰



ویلیام کالین بریانت[1]، که مدت چهل و شش سال سردبیری روزنامهٔ نیویورک پست را بر عهده داشت، یکی از شخصیت‌های بزرگ دنیای مطبوعات امریکا به شمار می‌رفت. وی در عنفوان جوانی، یعنی هنگامی که هنوز بیست و چند سال از عمرش نگذشته بود، رسماً شاعر ملی امریکا لقب یافت.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۷۵

1. William Cullen Bryant



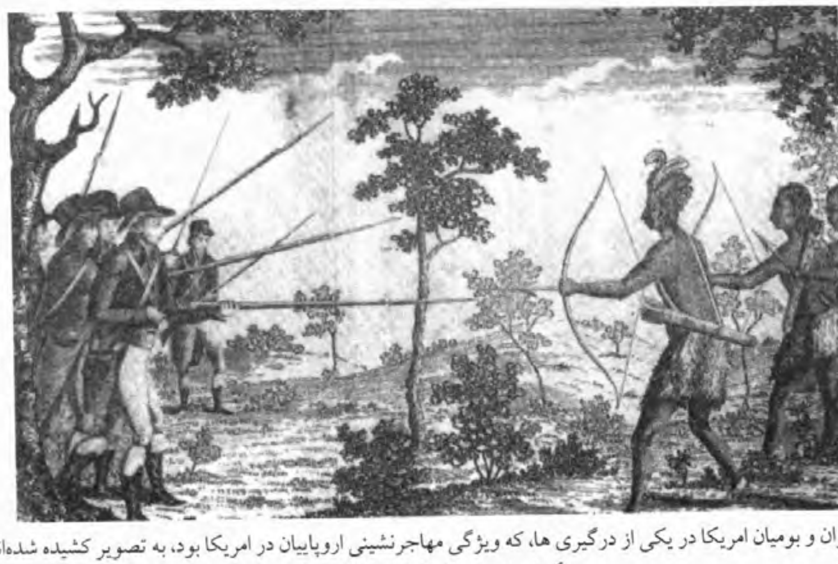
جورج واشینگتن فرماندهی سپاه امریکا در کیمبریج و ماساچوست را در دوم ژوئن ۱۷۷۵ بر عهده گرفت.
برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۵۴



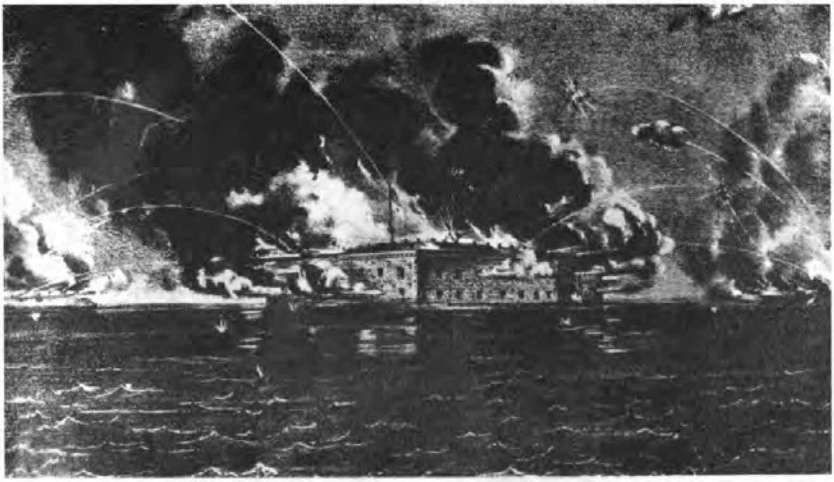
جمعیتی که در نیویورک، هنگام ایراد سخنرانی جورج واشینگتن به عنوان اولین رئیس‌جمهور ایالات متحد در سال ۱۷۸۹، فریاد خوشی سر داده‌اند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۵۴



کریستف کلمب برای آغاز سفر تاریخی‌اش، که امید داشت طی آن به آسیا برسد، آماده می‌شود. کلمب طی این سفر به امریکا رسید.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۴۵



مهاجران و بومیان امریکا در یکی از درگیری ها، که ویژگی مهاجرنشینی اروپاییان در امریکا بود، به تصویر کشیده شده‌اند.
برگرفته از بومیان قارهٔ امریکا، ص ۸۵



روز ۱۲ آوریل ۱۸۶۱ صبح زود صدای مهیب انفجاری سکوت شهر بندر چالستون را در هم شکست. با حملهٔ نیروهای جنوبی به «فورت سامتر» آتش جنگ‌های داخلی امریکا روشن گشت.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۹۱



با تسلیم ژنرال رابرت لی، فرمانده نیروهای کنفدراسیون ایالات جنوبی، به ژنرال اولیس گرانت، فرمانده نیروهای شمالی، در تاریخ ۹ آوریل ۱۸۶۵ در ویرجینیا جنگ چهارساله بین شمال و جنوب پایان پذیرفت.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۹۷



گرمی و صمیمیتی که از شخصیت آبراهام لینکلن ساطع بود و استعداد کم‌نظیری که در ادارهٔ امور سیاسی داشت سوژهٔ بسیاری از آثار ادبی، داستان‌ها و نمایشنامه‌ها و بیوگرافی‌های خود او بوده است. در این عکس لینکلن با پسرش «تد» دیده می‌شود.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۹۹



با کشــف معادن نقره در سلســله جبال راکی در سال ۱۸۷۰ هزاران نفر از افراد جسور و فعال به جانب باختری روی آوردنــد. در ایــن عکس کاروانی از معدنچیان، که در یک جادهٔ صعب و خطرناک به طرف معادن اطراف «لدویل» در ایالت کلورادو حرکت می‌کنند، دیده می‌شوند.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۰۵



هریئت بیچر استو[1]، نویسندهٔ داستان معروف *کلبهٔ عمو تم*، که افکار شمالی‌ها را علیه بردگی سخت تحت تأثیر قرار داد. این کتاب با تجسم بیدادگری‌ها و بی‌عدالتی‌های زندگی بردگی عقاید میلیون‌ها نفر از مردم امریکا و جهان را علیه آن روش نامیمون برانگیخت.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۸۴



آبراهام لینکلن (نفر ایستاده) در حین سخنرانی در یکی از جلسات مباحثه با «استفان دوگلاس» (نفر نشسته سمت راست لینکلن) دیده می‌شود. این‌گونه جلسات به آن دو رقیب سرسخت فرصت داد که هدف‌های خود را دربارهٔ بردگی به‌گوش مردم برسانند.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۸۵

---

1. Harriet Beecher Stowe



یکی از مزارع پنبه در جنوب در اوایل قرن هجدهم. در این زمان زراعت پنبه به دست بردگان انجام می‌گرفت. اگر تنباکو و شکر و برنج از محصولات عمدهٔ جنوب به شمار می‌رفت، مع‌ذلک پنبه اساس اقتصاد آن منطقه را تشکیل می‌داد.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۸۵



پس از اینکه جنگ معروف به آنتی‌تام[1] پایان یافت لینکلن با ژنرال مکللن[2]، فرمانده نیروهای امریکا، در مرکز فرماندهی او حضور یافت و دربارهٔ اوضاع جنگ با او به گفت‌وگو پرداخت.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۸۹

1. Antietam
2. McClellan



«سوزان آنتونی»، یکی از رهبران نهضت زنان امریکا در نیمهٔ قرن نوزدهم
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۷۶



آنجلینا گریمکه، فعال اجتماعی و حقوق زنان



هلن کلر، نابغهٔ کور و کر و لال، فعال اجتماعی، مدافع حقوق زنان



یوجین دبز، فعال کارگری



تابلو نقاشـــی اثر «جان لوئیس کریمل» که صحنه‌ای از فعالیت‌های انتخابی را در ســـال ۱۸۱۶ در شـــهر فیلادلفیا نشان می‌دهـــد. رأی‌دهندگان در طرف راســـت در صف ایســـتاده‌اند و آرای خود را به دســـت مأمـــوری که در داخل محل رأی‌گیری نشسته است می‌سپارند.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۷۷



سناتور «دانیل وبستر»، ضمن سخنرانی برجسته‌ای که در سنای امریکا ایراد نمود، با قدرت تمام گفتار سناتور «مین» از ایالت کارولینا را، که مخالف با افزایش حقوق گمرگی بود، رد کرد و به وجه بارزی بر او فایق آمد.

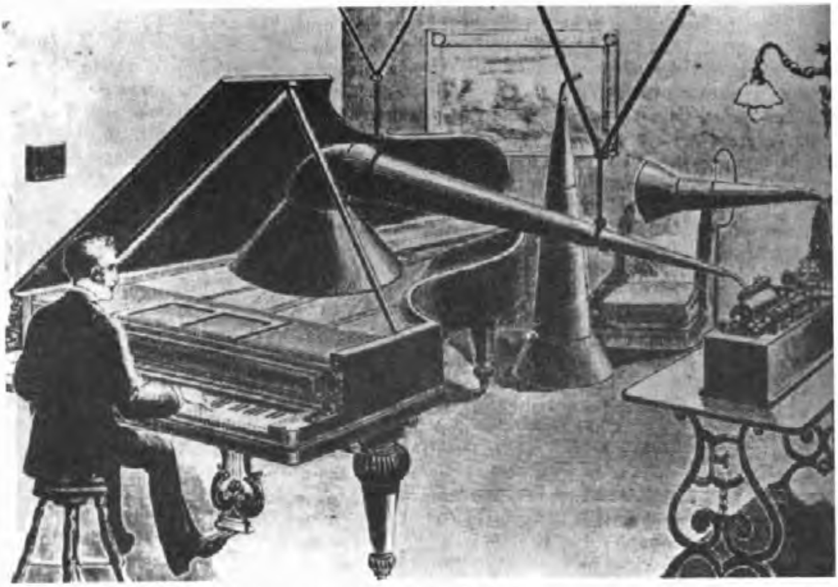
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۷۸



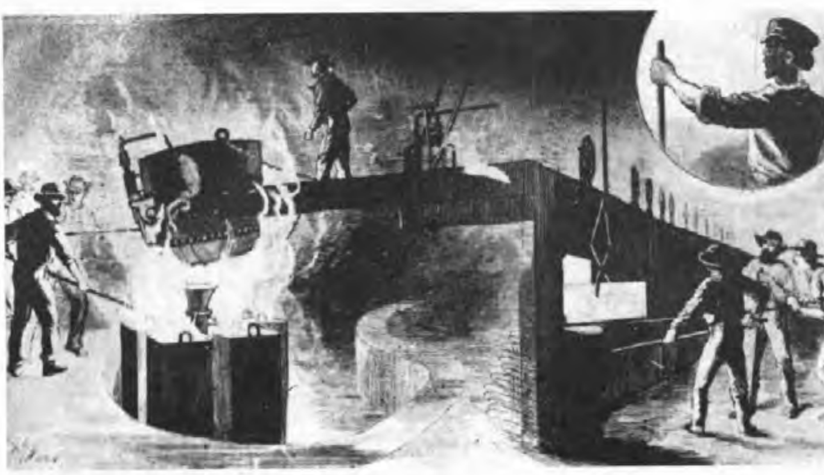
جویندگان طلا در کالیفرنیا در سال ۱۸۴۹. یک سال پس از کشف طلا در دره‌های «ساکرامنتو» بیش از هفتاد هزار نفر جویندگان به آن منطقهٔ ساکت و آرام هجوم آوردند و آن را به کانونی پر از فعالیت و جنب‌وجوش مبدل ساختند.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۸۳



جویندگان طلا (۱۸۵۸)



این وسـیله، که برای ضبط صدای پیانو روی صفحهٔ گرامافون تعبیه شـده بود، در سال ۱۸۹۰ کاملاً مورد استفاده بود. دسـتگاه مزبور، که شـامل یک اسـتوانه از ورقهٔ نازک بود و با کمک دسته‌ای با دست چرخانده می‌شد، در حدود ده سال قبل توسط ادیسون اختراع شده بود.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۰۹



روش «بسمر» در فولادسازی، که در انگلستان اختراع شد، به زودی در امریکا مورد استفادهٔ وسیع قرار گرفت. این روش به‌ویژه با سنگ‌های معدنی کوهستان‌های «مسابی» در نزدیکی‌های دریاچهٔ «لیک سیوپیریور» بسیار مناسب و سودآور بود.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۰۹



ساخت راه‌آهن (۱۸۶۹)



اولین ترن امریکا



یک کارخانهٔ مولد برق در سال ۱۸۸۰. با استفاده از لامپ‌های اختراع ادیسون، در خانه‌ها و خیابان‌ها و سازمان‌های دولتی تحول عظیمی در زندگی مردم امریکا به وجود آمد.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۰۷



مارجنتالر[1] طرز کار ماشین حروف‌چینی خود به نام «لاینوتایپ» را به «رید»، سردبیر روزنامهٔ نیویورک تریبون، نمایش داد. این دستگاه برای اولین بار در سال ۱۸۸۶ در روزنامهٔ مزبور مورد استفاده قرار گرفت.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۱۱

1. Margenthaler



شـــورای کشـــاورزان، که در ســـال ۱۸۶۷ تشـــکیل یافت، به زودی جنبه‌های سیاســـی بســـیار حادی به خود گرفت و کاندیداهایـــی بـــرای نمایندگی در قـــوهٔ مقننه معرفی کردند و اعضـــای جمعیت را به انجـــام برنامه‌های تعاونی و دسته‌جمعی ترغیب کردند.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۱۷



در سال ۱۸۹۰ «کاری چپمن کات» فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر خود را در راه تأمین حق رأی زنان آغاز کرد. مجاهدات این زن فعال و نیکوکار به کســـب آزادی برای زنان امریکا، از طریق الحاق مواد اصلاحی به قانون اساســـی در ســـال ۱۹۲۰، منتهی گردید.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۱۷



یک کارد آزتکی که از سنگ چخماق تراشیده شده. دستهٔ کارد با طلا و خاتم‌کاری تزیین شده است.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۵۷



وحشیگری‌هایی که از اسپانیایی‌ها در مستعمرات سر زد

لاس کاسـاس، نخستین اروپایی که آشکارا از سرخپوستان دفاع کرد، می‌نویسد: «سرخپوستان شورش می‌کردند، اما به مقدار کافی سلاح‌های کارآمد نداشتند. مسیحیان سوار بر اسب و مجهز به شمشیر و نیزه بر آن‌ها یورش می‌بردند و در همه جا مرتکب قتل‌عام و وحشیگری غیر قابل توصیفی می‌شدند. آن‌ها وقتی گذارشان به روستاها می‌افتاد به کودک و زن و پیر ابقا نمی‌کردند و هیچ تنابنده‌ای را زنده نمی‌گذاشتند. با هر چه برخورد می‌کردند به هم می‌ریختند، پامالش می‌کردند، و سنگی را بر روی سنگی باقی نمی‌گذاشتند. سرخپوستان را به دار می‌کشیدند و یا زنده در آتش می‌سوزانیدند. گاهی که سرخپوستان بعضی از مسیحیان را می‌کشتند استیلاگران اعلام می‌کردند که، به انتقام هر یک نفر مسیحی مقتول، ۱۰۰ نفر سرخپوست را اعدام خواهند کرد.»[1]

برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۵۹

۱. موری، انقلاب امریکا، ص ۵۳.



بازار برده‌فروشی در امریکا

یک کشتی حمل برده گروهی دیگر از سیاه پوستان را آورده است. در سمت راست، برده ها زیر نظارت کاپیتان از کشتی پیاده می‌شوند. آن‌ها به جهت خستگی و فرسودگی مفرط ناشی از مسافرت طولانی دریایی قادر به راه رفتن نیستند و از پای می‌افتند. در سمت چپ، سیاه‌پوستان روی سکویی برای فروش عرضه می‌شوند. بردگان مورد معاینه و بازرسی قرار گرفته، نیروی بدنی‌شان آزموده می‌شود. یک اسپانیایی سوار بر اسب، بردگانی را که خریداری کرده به دنبال خود انداخته و می‌برد. او آن‌ها را با زنجیر به یکدیگر بسته، سر زنجیر را بر قاچ زین بسته است.

برگرفته از سیاه‌پوستان قارهٔ امریکا، ص ۱۶



وسایل و ظروف غذا خوردن

سربازان، به علت حضور دایمی در لشکر، وقت کافی برای کنده‌کاری بر روی استخوان و تراشیدن چوب را داشتند. در میان اختراعات آن‌ها قاشق و فنجان به چشم می‌خورد که نیاز بود تا جایگزین وسایلی شود که در لشکرکشی‌ها از بین رفته بود. یک چنگال خوب وسیله‌ای با ارزش بود که یک سرباز قدرت خرید آن را نداشت. این ارتش نیز مانند سربازانش فقیر بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۱



زندانی شدن در برج

رئیس سـابق کنگره و میهن‌پرسـت کارولینای جنوبی، هنری لارنس (۱۷۹۲-۱۷۲۴) در سال ۱۷۸۰ هنگام مسافرت با کشتی دستگیر شد و به برج معروف لندن منتقل و تهدید به اعدام گردید. وی به عنوان جانشین ژنرال کورنوالیس و نمایندهٔ صلح به پاریس رفت.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۹



پول بی‌ارزش

کنگره «پول کانتیننتال» را، که همان سکه‌ها و دلارهای کاغذی بود، برای مصرف در جنگ چاپ می‌کرد. بیشتر مردم پول کانتیننتال را نمی‌پذیرفتند. به هر حال دلیل بی‌ارزش شدن پول احتمال شکست شورشیان در جنگ بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۹



فانوس

فانوس‌های آهنی که نورشـــان با شـــمع تأمین می‌شد یا در دست اشـــخاص حمل و یا بر سر قلاب‌ها برای روشنایی آویزان می‌شـــدند. این فانوس‌ها نور کمی از خود ســـاطع می‌کردند. البته افراد کمی بعد از تاریکی هوا از خانه خارج می‌شدند، به خصوص موقعی که در زمان جنگ شمع هم کمیاب شده بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۹



پختن غذا برای نیروها

خانواده‌های نظامیان همراه با بازرگانان در مجاورت منطقهٔ نگهداری زندانی‌ها نیز دیده می‌شـــدند، زیرا زندانی‌ها اجازهٔ ارتباط با خانواده‌های خود را داشـــتند. این افراد در اردوگاه‌های خود غذا درســـت می‌کردند و غذاهای پخته‌شـــده را به زندانی‌ها و زندانبانان می‌فروختند. تعدادی از زنان، با شستن لباس‌های نیروهای درگیر جنگ، پول کمی دریافت می‌کردند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۰



واشینگتن استعفای خود را تقدیم می‌کند.

جورج واشینگتن یک قهرمان فاتح و در اوج افتخار در ۲۳ دسامبر ۱۷۸۳ وفادارانه حکم خود را؛ یعنی فرماندهی کل نیروهای امریکا، به کنگره در آناپولیس مریلند بازگرداند. پادشـــاه جورج به شـــخصه بســـیار متعجب شده بود که چرا واشینگتن از این مقام استعفا کرده است.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۶



جیمز مدیسون

سنگ بنای جمهوری امریکای جدید، قانون اساسی بود. مؤلف بزرگ قانون اساسی، جیمز مدیسون، از ویرجینیا (۱۷۵۱-۱۸۳۶) بود که به عنوان معمار قانون اساسی معروف شد. به واسطهٔ این قانون، دولت یا فدراسیون‌های ایالت‌های جدید استقلال‌یافته به وجود آمده است. مدیسون سرانجام به مقام چهارمین رئیس‌جمهور امریکا برگزیده شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۶



تخلیهٔ تجهیزات اساسی

برای حمل مواد غذایی، لباس، چادرهای انفرادی، و تجهیزات نظامی از ارابه‌های محکم و قوی استفاده می‌شد. روی ارابه‌ها با نوعی پارچهٔ ضخیم پوشیده شده بود. این ارابه‌ها را ۴ یا ۶ گاو نر یا اسب می‌کشیدند که توانایی کشیدن بار تا ۱۵۰۰۰ پوند را در جاده‌های ناهموار داشتند. در طول اولین سال‌های جنگ به استحکامات میهن‌پرستان نصف جیرهٔ معمولی تجهیزات و آذوقه می‌رسید.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۰



زندان‌های مخوف در کشتی‌ها



گودال‌هایی به نام جهنم

تعداد زیادی از اسیران میهن‌پرست در منطقهٔ نیویورک به کشتی‌های لنگرانداختهٔ قدیمی در اطراف شهر فرستاده می‌شدند. این «لاشه‌های کوچک» (کشتی‌ها) به عنوان زندان در خارج از بروکلین لنگر انداخته بودند. یکی از این زندان‌ها به نام جرسی، محلی نمناک، کثیف، و سرد بود که باعث از بین رفتن صدها زندانی گرسنه و مریض شد. نگهبانان کینه‌توز، با بدرفتاری و بیرحمی نمک به زخم زندانیان تیره‌روز امریکایی درون کشتی می‌ریختند.

همان‌گونه که کشتی‌های بریتانیایی مکانی برای زندانی کردن اسیران شده بود، معادن مس نیوگیت در کنکتیکات نیز زندان امریکاییان بود که جان و سلامتی صدها زندانی وفادار به سلطنت را گرفت. زندانی‌ها بایستی در قعر این گودال‌ها، که «جهنم» می‌نامیدند، کار می‌کردند. و با بیرحمی تمام با آنان رفتار می‌شد. زندانبانان، زندانیان را به خاطر تلاش برای سرکوب انقلاب تحقیر می‌کردند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۱



ساختن پناهگاه‌های چوبی در زمستان

در هنگام بازگشت ارتش امریکا از لشکرکشی تابستانهٔ خود هنوز هوا سرد بود و برف می‌بارید. نیروها بایستی درابتدا، اردوگاه‌های خود را می‌ساختند. شمار آن‌ها به صدها تن می‌رسید. نفرات، درختان را در جنگل قطع کرده و به محل ساختن اردوگاه می‌آوردند. از سوی دیگر گروهی گاومیش‌ها را با بارهای سنگین بر روی برف حرکت می‌دادند تا مسیرها صاف شده و برای عبور و مرور آماده گردد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۰



داستان بتسی راس

در سال ۱۷۷۷ ایالت متحد جدید به یک رنگ ملی نیاز داشت که جایگزین پرچم اتحادیهٔ بزرگ شود که شامل پرچم انگلیس نیز بود. به محض تصویب طرح جدید ستاره و خط توسط کنگره، ژنرال واشینگتن از خیاطی از اهالی فیلادلفیا به نام بتسی راس خواست تا اولین پرچم ملی را بدوزد. هیچ گواه تاریخی غیر از خانوادهٔ راس برای صحت این موضوع وجود ندارد. به هر حال این مطلب در تواریخ به طور مکرر آورده شده و به طرق مختلف به تصویر کشیده شده است.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۲



زنگ آزادی

در سال ۱۷۵۱ پنسیلوانیا به پارلمان زنگی را داد که بر روی آن نوشته شده بود: اعلام آزادی در تمام سرزمین‌ها. این زنگ بعد از اولین مرتبه نواخته شدن ترکی برداشت که بایستی ترمیم می‌شد. بعد از ترمیم و هم‌زمان با تصویب لایحهٔ تمبر نفرین‌شده، این زنگ مجدداً در سال ۱۷۶۵ به نشان غم و اندوه نواخته شد و در هنگام لغو این لایحه و به نشانهٔ شادی باز هم به صدا در آمد.

در سال ۱۷۷۶ این زنگ برای اعلام آزادی نواخته شد و دوباره در سال ۱۸۳۵ ترک برداشت.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۲



طبل و نی آزادی

این نی، از چوب درخت سیب ساخته می‌شد و شخصی از اهالی کنکورد (ماساچوست) به نام جانتان کرتیس، آن را می‌نواخت. طبل، متعلق به یک شبه‌نظامی به نام ویلیام دایموند از لکسینگتون در ماساچوست بود. طبل برای اعلام جمع شدن نفرات و مقابله با سربازان انگلیسی در ۱۹ آوریل ۱۷۷۵ نواخته شد. لکسینگتون کامن جایی است که اولین گلوله‌های جنگ شلیک شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۳



کلاه آزادی آهنی

یکی از نمادهای انقلاب امریکا، یک کلاه بافته‌شــده با منگوله می‌باشد که به «کلاه آزادی» معروف است. این کلاه به منظور مخالفت و برای اظهار موقعیت رادیکال سیاسی پوشیده می‌شد. این کلاه آن‌قدر معروف بود که نوع آهنی آن به جای بادنما ساخته و رنگ شد و در بالای خانه‌ها و انبارها با افتخار نصب گردید.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۳



هدیهٔ فرانکلین به واشینگتن

بنجامین فرانکلین در وصیت‌نامهٔ خود تصریح کرده که «چوبدســتی او که از چوب درخت ســیب، با سری طلایی که به شکل کلاه آزادی است»[1] به دوست او و دوستدار انسانیت «ژنرال واشینگتن» داده شود. فرانکلین در سال ۱۷۹۰ درگذشت.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۳

---

۱. همان، ص ۶۳.



صلح طلبان امریکایی

بنجامین وست هنرمندی است که مذاکره‌کنندگان امریکایی و انگلیسی را در پاریس در کنار یکدیگر به تصویر کشیده است. امریکایی‌ها از چپ به راست، جان جی، جان آدامز، بنجامین فرانکلین، هنری لارنس، و دبیر جلسه، ویلیام تمپل فرانکلین می‌باشند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۶



سرمایه‌گذار انقلاب

رابرت موریس، تاجری از اهالی فیلادلفیا (۱۷۳۴-۱۸۰۶) از اولین رهبران میهن‌پرست بود که بخش مالی کنگرهٔ کانتیننتال را در طول جنگ رهبری می‌کرد. موریس به انقلاب کمک مالی کرده و بعد از جنگ نیز در بسترسازی فعالیت‌های مالی ایالات متحد کمک شایان‌توجهی کرد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۷



نجیب‌زادگان داوطلب

در ۱۷۷۷ نجیب‌زادهٔ فرانسوی، مارکوس لافایت، داوطلب شد که به ژنرال واشینگتن کمک کند. برخلاف بسیاری از افسران فرانسوی که خواستار درجه‌های بالای نظامی بودند، لافایت هر وظیفه‌ای را که به او محول می‌شد انجام می‌داد. او با نشان یک افسر عالی و ممتاز، به‌سرعت به درجهٔ ژنرالی نایل شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۴



لوئی طلایی

این سکهٔ طلایی فرانسوی پیشکشی بود که هزار تکه از آن به عنوان هدیه از فرانسه به امریکا وارد شد. بر روی آن نشان خانوادگی سلطنتی و تصویر لوئی پادشاه فرانسه حک شده بود و کمک کرد تا اوضاع به سود انقلاب ورق بخورد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۴



فرانکلین در دربار فرانسه

فرانکلین، دانشمند، مخترع، فیلسوف، نویسنده، و دیپلمات مشهوری بود. در سال ۱۷۷۷ او و گروه نمایندگان به دربار فرانسه رسیدند و به‌گرمی از آن‌ها استقبال شد. در کاخ سلطنتی ورسای، به دیدار پادشاه لوئی شانزدهم رفتند و پادشاه تأیید کرد که پشتیبانی نظامی و مالی در به پیروزی رساندن انقلاب، مهم و حیاتی است.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۵



فرمانده فرانسوی

رهبر نیروهای فرانسوی در شمال امریکا، ژان باستیت دوناتین دو ویمور، کنت روشامبو بود که احترام زیادی برای جورج واشینگتن قائل بود. روشامبو رهبری ۷۰۰۰ نیروی تا دندان مسلح فرانسه را بر عهده داشت. او با واشینگتن و نیروهای امریکایی با وجود ضعف شدیدشان، رفتاری یکسان داشت. در مقطعی روشامبو نصف بودجهٔ جنگ خود را به واشینگتن تقدیم کرد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۵



چخماق تفنگ‌های فرانسوی

این چخماق آهنی، مکانیسم تیراندازی تفنگ‌های فرانسوی در نبردهای انقلابی را مشخص می‌کند. هزاران تفنگ فتیله‌ای برای کمک به امریکایی‌ها فرستاده شد. چخماق فتیله را نگه می‌داشت و هنگامی که ماشه چکیده می‌شد در اثر برخورد با دستهٔ فلزی تولید جرقه می‌کرد و باروت، درون محفظه آتش‌زنه، آتش گرفته و درنهایت گلوله شلیک می‌شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۶



کنت ورجانس

وزیر خارجهٔ فرانسه چارلز گراویر، کنت ورجانس، مهره‌ای کلیدی در تقسیمات مخفیانهٔ تجهیزات و بودجه به انقلابیون امریکا در اوایل کار به حساب می‌آمد. ورجانس همواره در تلاش برای تضعیف امپراتوری بریتانیا بود تا اینکه فرانسه به بزرگ‌ترین قدرت دنیا مبدل گردد. پشتیبانی فرانسه از امریکا، آن‌ها را در سال ۱۷۷۸ به جنگی تمام‌عیار کشانید.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۶



شمشیر فرانسوی

شمشیرها در انواع و اندازه‌های مختلف وجود داشتند: از شمشیرهای سنگین سواره‌نظام یا شمشیرهای بلند گرفته تا نوع سبک و ظریف که «شمشیر کوچک» نامیده می‌شد و مناسب برای پیاده‌نظام بود. تیغهٔ این شمشیرها، آهنی و در عین حال سبک بود و قسمت بالای شمشیر (دستهٔ شمشیر) را از نقرهٔ تزیین شده ساخته بودند.

جان آدامز از تفنگداران نیروی دریایی بازدید می‌کند

ارتش فرانسه از چندین هنگ از نیروهای ایرلندی‌تبار تشکیل یافته بود که انیفورم‌های قرمز می‌پوشیدند. جان آدامز، دیپلمات امریکایی، در حال بازدید از نیروها در لورین واقع در ساحل فرانسه می‌باشد. مردان ایرلندی از هنگ دو والش سرانت، تفنگداران داوطلبی بودند که برای کشتی جنگی امریکایی، ریچارد بونوم، می‌جنگیدند. این کشتی، تحت فرماندهی جان پل جونز بود. وی از یورش به بنادر فرانسوی جلوگیری می‌کرد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۶



عملیات هرس علف‌های هرز بعد از کاشت

به منظور از بین بردن علف‌های هرز بین ردیف‌های بوته‌های ذرت، سبزیجات و تنباکو، کشاورزان از بیل فلزی مخصوصی استفاده می‌کردند که به دستهٔ محکمی وصل شده بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۶



کشاورزی ادامه دارد

بیشـــتر امریکایی‌ها در طول جنگ در مزارع خود زندگی می‌کردند و با توجه به فصل‌های مختلف، به کاشـــت و درو محصولات خود می‌پرداختند. محصول خوب، به شخم زدند زمین بستگی داشت. خیش را کشاورزی قوی نگه داشت و حیوانات آن را می‌کشیدند و عمل شخم زدن انجام می‌شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۶



مهمانخانه‌ها

رســتوران‌ها و مســافرخانه‌ها، که پابلیک هاوس نامیده می‌شدند، محلی برای غذا خوردن، خواندن روزنامه، رد و بدل کردن اتفاقات و شایعه‌ها و... بود. در این مهمانخانه‌ها غذا و اتاق نیز به مسافران داده می‌شد. جلسات سیاسی اغلب در این مکان‌ها تشکیل می‌شد و همسایه‌ها مهم‌ترین مسائل و اخبار روز را مورد بحث قرار می‌دادند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۷



کوزه‌ای ارزشمند

کارهای ســفالین در سراسر امریکا به‌وفور یافت می‌شــد. دارایی‌های خانوادگی، که از اروپا آورده شده بود، به عنوان گنجی نگهداری شده و از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا می‌کرد. این کوزه، که احتمالاً از نواحی کناری رودخانه راین در آلمان آورده شده، کاری سفالین با پوشش سنگ نمک قهوه‌ای است.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۷



تشنهٔ اطلاعات

مشتریان چاپخانهٔ نیویورک در حال خواندن روزنامه هستند. آن‌ها جدیدترین اخبار منتشرشده یا روزنامه‌های یک ماه گذشــتهٔ انگلیس و مقاله‌هایی از نیوجرسی حاوی اخبار اشغال شهرها توسط شورشیان را مطالعه می‌کردند. تعداد ۴۰ روزنامه در زمان انقلاب در مستعمرات فعال بود که به نشر اخبار، اطلاعیه‌ها، و آگهی می‌پرداختند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۷



غذای خانواده

زنان خانه‌دار عهده‌دار وظایف آشــپزخانه و پخت‌وپز بودند و ساعت‌های زیادی برای تهیهٔ غذا، نگهداری سبزیجات ومیوه، خشــک کردن گیاهان، و دودی کردن گوشــت صرف می‌کردند. اجاق همیشـــه در حال استفاده بود. در آب و هوای گرم، خانواده‌ها در آشپزخانه‌های بیرون از خانه پخت و پز می‌کردند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۸



راحت و دلپذیر

لباس روزمرهٔ زنان در آن دوران، تلفیقی از ظرافت و زیبایی و راحتی بود. این لباس که بالاتنه را محکم نگه می‌داشت، بر روی زیرپوش و رودامنی پوشیده می‌شد و چندان دست و پاگیر نبود. این لباس‌ها، نسبتاً پاشنهٔ پا را نیز می‌پوشانید.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۸



عروسکی که به روش لباس‌های زنان مستعمره‌نشین به او لباس پوشانیده‌اند.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۸



در خانه

خانواده‌های مستعمره‌نشین‌ها در مالدن ماساچوست، برای صرف غذا و دعا کردن در آشپزخانه دور هم جمع می‌شدند و یا اینکه شب‌هنگام در کنار آتش به انجام کارهای دستی، رفوی لباس، ریسیدن نخ، و تعمیر ابزار و اشیای چرمی می‌پرداختند.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷



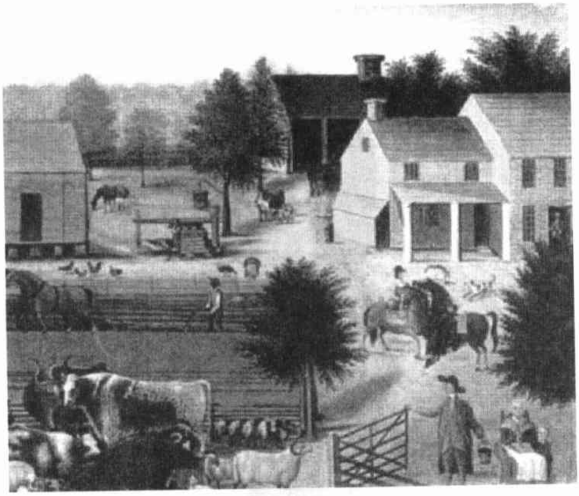
لباس آزادی

مردان جوان اغلب در خدمت یک بازرگان هفت سال شاگردی می‌کردند و بالأخره، به آن‌ها «لباس آزادی» اعطا می‌شد.
تصویر، نشان‌دهندهٔ لباس آزادی منطقهٔ رودآیلند می‌باشد.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷



خانهٔ دولت

دولت مستعمرهٔ پنسیلوانیا در خانهٔ دولت واقع در فیلادلفیا تشکیل جلسه می‌داد. این مکان، که در بین سال‌های ۱۷۳۲ تا ۱۷۴۱ ساخته شده بود، یکی از مدرن‌ترین ساختمان‌های امریکا به حساب می‌آمد.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸



مزرعه فرقهٔ کواکر

این مزرعهٔ پررونق قرن ۱۸ پنسیلوانیا، نمایی از تابستان شلوغ این منطقه را نشان می‌دهد که کارگران در مزارع مشغول شخم زدن زمین و انجام امور مربوط به احشام هستند. در سال ۱۷۷۵ بیشتر مستعمره‌نشین‌ها در مزارع بزرگ و کوچک خود زندگی می‌کردند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸



پایتخت ویرجینیا

ویرجینیا از نظر سیاسی نمی‌توانست با فیلادلفیا رقابت چشمگیری کند، ولی ساختمان باشکوه دولت در پایتخت ویرجینیا در شهر ویلیامز قرار داشت.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹



داس مخصوص برداشت برنج و نحوهٔ اندازه‌گیری آن

در کارولینا کاشت برنج باعث رونق کار طبقهٔ کشاورز شده بود. بردگان جهت جدا کردن سبوس، از چنگک‌های مخصوص با دسته‌های کوتاه استفاده می‌کردند. پس از جدا کردن برنج از سبوس، وزن آن با ترازوهای مخصوص، اندازه‌گیری می‌شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹



محل زندگی برده‌ها

خانواده‌های این برده‌ها در مزارع بزرگ شهرهای جنوبی و در کلبه‌های کوچک زندگی می‌کردند. آن‌ها اغلب در انبارهای بزرگ دور هم جمع می‌شدند. ازدحام جمعیت به قدری بود که مجبور بودند غذا را معمولاً بر روی آتش بیرون از محل زندگی آماده کنند.

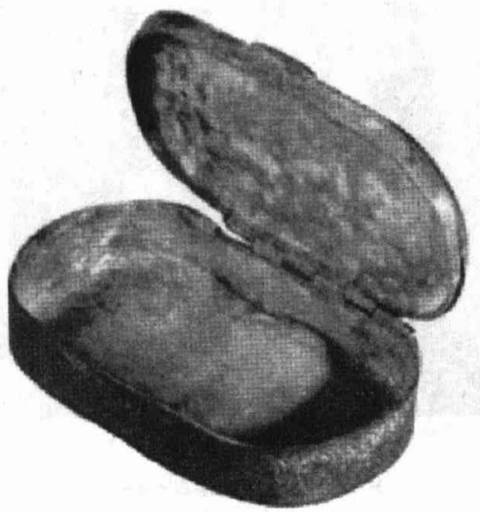
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹



پاتریک هنری

قانونگذاری رادیکال از اهالی ویرجینیا که معتقد بود پادشاه جورج هیچ‌گونه حقی برای زمامداری امریکا ندارد. بعد از اینکه اعلام آمادگی برای جنگ به مستعمره داده شد هنری گفت: «مرا آزاد کنید و یا مرگ گواراتر است».

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۲



ظرف یا جعبهٔ انفیه

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۲

لیوان نوشیدنی مفرغی



ظروف مفرغی رستوران

بسیاری از اجناس مورد استفاده در رستوران‌های مستعمره‌نشین‌ها از لیوان‌های نوشیدنی تا بشقاب‌ها و جعبه‌های کوچک از مفرغ ساخته شده بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۳

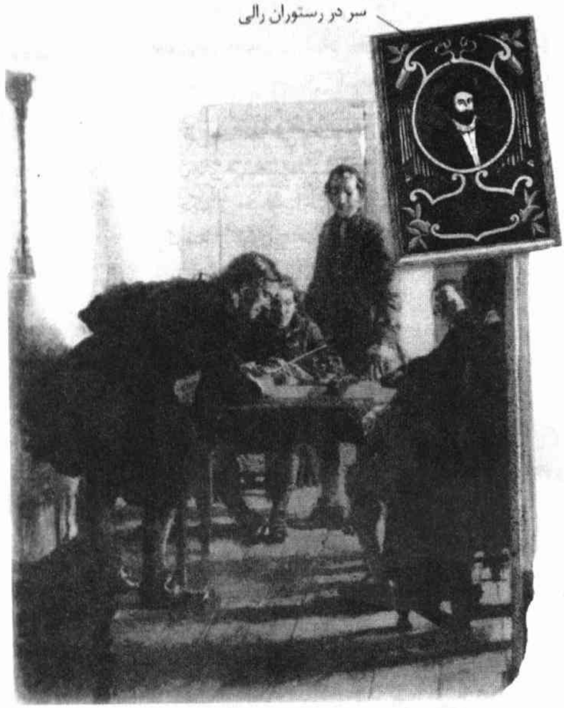


فتیله‌های تفنگ

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۲



فشنگ‌های کاغذی
جهت نگهداری گلوله و باروت
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۲



رستوران رالی

در سال ۱۷۷۴ قانونگذاران ویرجینیا ترتیبی اتخاذ کردند تا علیه لوایح اجباری رأی‌گیری کنند، ولی حاکم سلطنتی به آن‌ها اجازهٔ تشکیل جلسه در رستوران ویلیامزبورگ را نداد. آن‌ها به رستوران رالی رفتند که به نام جهانگرد انگلیسی سِر ویلیام رالی نامگذاری شده بود. در پایان، توافق کردند که اجناس انگلیسی را تحریم و مستعمره‌نشین‌ها را مسلح کنند و نمایندگان را به اولین کنگرهٔ کانتیننتال در فیلادلفیا بفرستند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۲



ریسیدن و بافتن برای آزادی

در جهت مقابله با مجلس، زنان وطن‌دوست بر آن شدند تا با ریسیدن نخ و بافتن لباس، جایگزینی برای اجناس وارداتی امپراتوری بریتانیا قرار دهند. در زمان مقاومت، زنان با کار خود باعث مستقل شدن مستعمره‌ها شدند. زنان اغلب خود را «دختران آزادی» می‌نامیدند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۴



آهنگری برای آزادی

تفنگ‌سازان امریکایی در ساخت تفنگ‌های لوله‌بلند تبحر داشتند. در حالی که سربازان تفنگ‌های کوتاه‌تری لازم داشتند تا سرنیزه بر روی آن‌ها سوار شود. تفنگ‌های کوتاه‌تر یا ماسکت، زمان کمتری از تفنگ‌های رایفله برای پرشدن نیاز داشتند. آتش سریع این تفنگ‌ها و همچنین استفاده از سرنیزهٔ آن‌ها عامل مهمی در پیروزی و موفقیت ارتش قرن ۱۸ بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۴



تصویری از فرانکلین

ناشر، دانشمند، و سیاستمدار

بنجامین فرانکلین مؤلف و ناشر در فیلادلفیا با آزمایشاتی که در مورد الکتریسیته انجام می‌داد معروف شده بود. در اوایل فعالیت‌های حرفه‌ای، فرانکلین برای مدت کوتاهی به انگلستان رفت و در شغل چاپگری مشغول به کار شد. او بعداً نمایندهٔ مستعمرات در لندن شد و در سال ۱۷۷۵ بعد از تلاش موفقیت‌آمیز برای آرام کردن روابط مجلس و مستعمره‌ها، به امریکا برگشت. در این زمان، وقوع درگیری نظامی نامحتمل نبود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۵

تصاویر نقره‌ای حکاکی‌شده بر روی دستهٔ تپانچه



تپانچه‌های پیتکرن

بر اثر آتش سنگین شورشیان و در نتیجهٔ عقب‌نشینی سربازان انگلیسی به طرف بوستون، اسب سرگرد پیتکرن که توسط شبه‌نظامیان گرفته شده بود، رم کرد و گریخت و تپانچه‌های سرگرد را با خود برد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۶

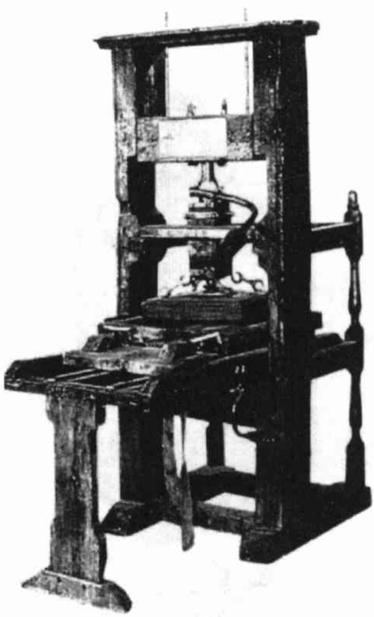
تسمهٔ قمقمه که به وسیلهٔ آن قمقمه به‌راحتی به روی دوش حمل می‌شد



قمقمهٔ شبه‌نظامیان

نوشیدن آب یکی از نیازمندی‌های هر سرباز بود. آب در قمقمه‌های چوبی همانند آنچه که ستوان ژوزف بابکوک از شبه‌نظامیان کنتاکی با خود حمل می‌کرد، قابل دسترسی می‌شد. اول اسم او بر روی قمقمه حک شده است. وی آمادگی خود را به «آمادگاه لکسینگتون» در آوریل ۱۷۷۵ اعلام کرده بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۵



فرانکلین مسئول این دستگاه چاپ
در چاپخانه لندن بود

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۵



قطب‌نمای اتن الن

قطب‌نمای خورشیدی، به فرماندهٔ گروه بچه‌های کوهستان سبز به نام اتن الن کمک کرد تا راه خود را به طرف قلعهٔ تیکوندروگا پیدا کند. تسخیر این قلعه با خوشحالی زیادی در روزنامه‌های گروه‌های مخالف چاپ شد و در نیویورک و نیوانگلند منتشر گردید.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۷



فانوس‌های خبردهنده

در شب ۱۸ آوریل سال ۱۷۷۵ یکی از دو فانوس موجود در پلکان کلیسای اولد نورث قرار گرفت تا شبه‌نظامیان را از نزدیک شدن قایق‌های سربازان انگلیسی به طرف سرزمین‌های اصلی مطلع سازد. وجود یک فانوس این مطلب را می‌رساند که سربازان بریتانیا از راه خشکی در حال حرکت هستند، در حالی که دو فانوس نشان‌دهندهٔ حرکت نیروهای بریتانیایی از راه دریا بود.

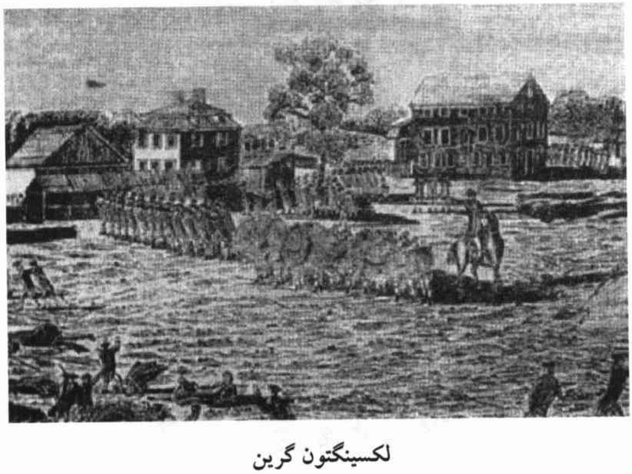
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۶



مسئولیت پل روره

روره، جزو شبکهٔ میهن‌پرستانی به حساب می‌آمد که جهت اعلان خطر در مورد فعالیت‌های نظامی بریتانیا تشکیل شده بود. مأموریت او رساندن اخبار به رهبران انقلاب، جان هنکاک، ساموئل آدامز در لکسینگتون بود. رهبران به محض ورود سربازان انگلیسی برای دستگیری آن‌ها از محل گریختند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۶



لکسینگتون گرین

سرهنگ لشکر بریتانیا، جان پیتکرن، به مبارزه‌طلبان در لکسینگتون گرین با صدای بلند گفت: «متفرق شوید متمردین!» و لحظه‌ای بعد آتش گشوده شد. انقلاب شروع شده بود. هنرمندی از کنتاکی، به نام آموس دولیتل، دقیقاً بعد از درگیری از محل بازدید کرد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۷



عقب‌نشینی خونین

بعد از اینکه سـربازان انگلیسـی به کنکورد رسیدند شبه‌نظامیان مسلح و عصبانی آن‌ها را محاصره کردند. شبه‌نظامیان سنگرگرفته در پشت درخت‌ها، خانه‌ها و دیواره‌های سنگی به طرف نیروهای بریتانیا شلیک کردند. این جنگ که در ۲۰ مایلی بوسـتون در گرفت، یک روز ادامه پیدا کرد. سـربازان انگلیسـی در مسیر خود خانه‌ها را آتش زده و اغلب دست به حملهٔ متقابل می‌زدند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۸



مجسمه‌ای از برنز

مرد داوطلب

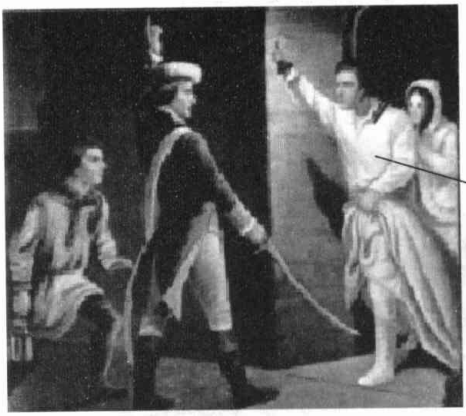
سازندهٔ این مجسمه ، دانیل چستر از مفاخر فرانسه، می‌باشد. تندیس، نشان‌دهندهٔ یک شبه‌نظامی ماساچوست در سال ۱۷۷۵ است که دستگاه شخم‌زنی خود را برای دفاع در مقابل سربازان انگلیسی رها کرد و از بوستون خارج شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۷



قمقمهٔ آب مورد استفاده در نبرد ژرمن تاون
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۷

اتن الن تسلیم یا واگذاری قلعهٔ تیکوندروگا را تقاضا دارد



فرماندهٔ انگلیسی، ویلیام دلاپلاس

گرفتن قلعهٔ تیکوندروگا

قلعهٔ تیکوندروگا که زمانی بسیار استوار و مستحکم بود، در سال ۱۷۷۵ از وضعیت بسیار مناسبی در مقابل خطرات احتمالی برخوردار نبود. تعداد محدودی از سربازان انگلیسی توانستند این قلعه را به اشغال خود درآورند. مسئلهٔ مهم این بود که اشغال این قلعه، منجر به کنترل بر روی دریاچهٔ شامپلن می‌شد که منطقه‌ای استراتژیک بود. افراد پادگان نظامی ارتش انگلیس، هیچ‌گاه انتظار حملهٔ امریکایی‌ها را نداشتند. وقتی که در ماه مه فریاد شورشیان به فرماندهی اتن الن و بندیکت آرنولد در آن پادگان طنین‌انداز شد، فرمانده درماندهٔ نظامیان انگلیسی، کاپیتان ویلیام دلاپلاس، بایستی بین کشته شدن یا اسارت، یکی را انتخاب می‌کرد و او اسارت را برگزید.

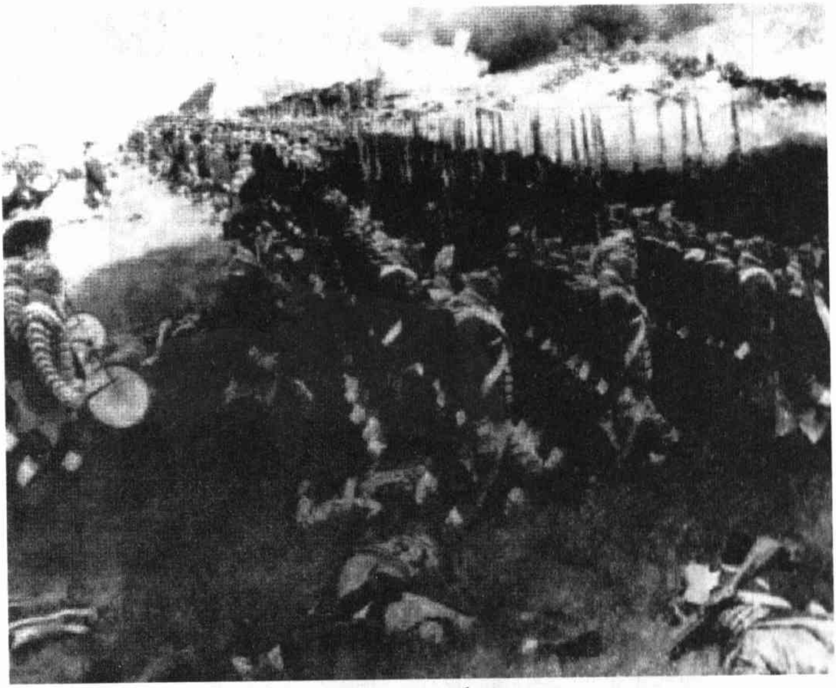
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۸



مرگ مونتگومری در نبرد کبک
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۶



شیپوری که باروت در آن نگهداری می‌شد و در کینگز ماونتن حمل می‌شد
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۵



سربازان انگلیسی در بانکر هیل
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۶



هنری کلینتون
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۷



نیروی دریایی فرانسه یورک تاون را محاصره کرده‌اند.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۸



نبرد برای نشان آزادی

قبل از انقلاب، میهن‌پرستان و سربازان انگلیسی گهگاهی در نیویورک با هم درگیر می‌شدند. غالباً ستون‌های آزادی ریشهٔ این درگیری‌ها و خصومت‌ها بود. نشان‌ها یا سمبل‌های مقاومت در مقابل بریتانیایی‌ها به وسیلهٔ میهن‌پرستان برافراشته می‌شد و بعد از پایان یافتن جنگ‌های خونین، سربازان این نشان‌ها را نابود می‌کردند.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۰



به پایین کشیدن مجسمهٔ پادشاه

در جولای ۱۷۷۶ جشـــنی مصادف با به تصرف درآوردن نیویورک توسط امریکایی‌ها و خواندن بیانیهٔ آزادی برای ارتش امریکا برپا گردید. به دنبال آن، مردم هیجان‌زده در بولینگ گرین مجسمهٔ پادشاه را پایین آورده و سر مجسمه را جدا کردند.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۱



سر هنری همیلتون (۱۷۹۵-۱۷۳۸)

همیلتون به شجاعت در نبرد معروف بود. او در مقام سپهبد ارشد هاو در یورش ۱۷۷۶ به نیویورک شرکت کرد. در ۱۷۷۸ باعث پیروزی هاو در تمام جنگ‌ها بود، ولی در ۱۷۸۱، بعد از شکست در مقابل انقلابیون از مقام خود استعفا کرد.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۱



الکساندر همیلتون (۱۷۵۵- ۱۸۰۴)

همیلتــون متولــد هند غربی. در نوجوانی به نیویورک آمد. او در کینگز کالج تحصیل کرد و به میهن‌پرســتی فعال بدل گردید. در توپخانه به خدمت پرداخت و بعدها مشاور نظامی واشینگتن و به « قلم ارتش» مشهور گردید.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۱



رسیدن نیروهای نظامی آلمانی به نیویورک

بریتانیا هنگ‌هایی از سربازان آلمانی را برای نبرد با امریکایی‌ها استخدام کرده بود. آلمان‌ها به تصرف نیویورک و بعد از آن مانهاتان در سال ۱۷۷۶ کمک کردند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۱



سوزاندن و کشتن

در حالی که در ۲۱ سپتامبر ۱۷۷۶ ساختمان‌ها در نیویورک در آتش مهیب می‌سوخت، سربازان انگلیسی کسانی را که به آن‌ها در به آتش کشیدن شهر مظنون بودند، مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. خدمتکاران هر چه را که می‌توانستند برای خاموشی آتش به کار ببرند آوردند، ولی خرابی ایجادشده بسیار گسترده بود. برای سال‌های متمادی، کمبود خانه مشکلی بغرنج برای نظامیان اشغالگر و مردمان عادی بود.

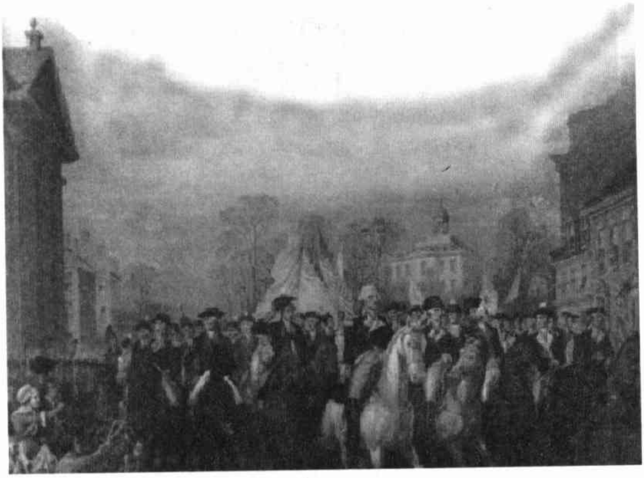
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۲



به اهتزاز درآمدن پرچم امریکا

در هنگام تخلیهٔ شهر، سربازان انگلیسی پرچم کشورشان را به تیر پرچم میخ کردند، به طوری که پایین آوردن آن کار دشواری بود. در حالی که سربازان انگلیسی نظاره‌گر بودند میهن‌پرستی از تیر بالا رفت، پرچم انگلیس را پاره کرد، و به جای آن پرچم امریکا را به اهتزاز درآورد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۲



ورود پیروزمندانه به شهر

ارتش اصلی واشـــینگتن تا ۲۵ نوامبر ۱۷۸۳ منحل شــد تا اینکه او و گروه کوچکی از افسران برای گرفتن نیویورک از نیروهای بریتانیایی که در حال تخلیهٔ شهر بودند وارد شهر شدند. برای سال‌های متمادی، مردم این روز را که به «روز تخلیه» معروف شده بود، جشن می‌گرفتند.



قوری ویلیامزبرگ ۱۷۷۶

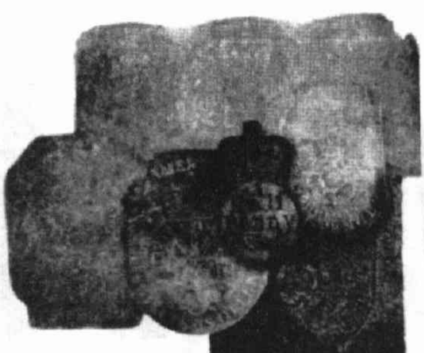
لایحهٔ تمبر را قبول نداریم

از نوشتهٔ روی قوری خانواده‌ای از اهالی ویرجینیا، مشخص است که آنها لایحهٔ تمبر را قبول ندارند، تا به واسطهٔ آن بر تمام اســناد قانونی و موارد چاپ‌شــده، مالیات وضع شود. این تمبرها در این جعبهٔ چرمی نگهداری می‌شدند و بر روی آن حروف ج ـ ر حک می‌شد که به معنای جورج رکس یا پادشاه جورج بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۴



جعبهٔ مخصوص جمع‌آوری مالیات
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۴



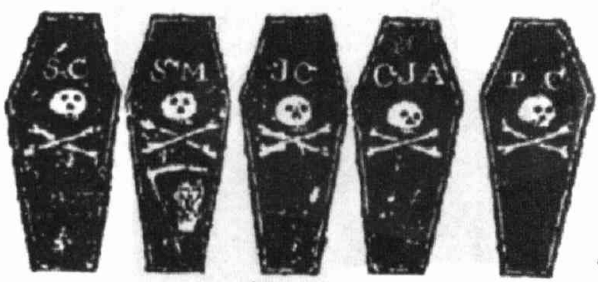
استمپ‌های مالیاتی
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۵



قیراندود شده و پوشیده شده با پر

در بوستون فرقه‌ای تندرو به مسئول جمع‌آوری مالیات حمله‌ور شدند و او را با قیر داغ و چسبناک و سپس پر پوشاندند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۵



تابوت برای قربانیان

در این دوره به علت قتل‌عام بوستون اندوهی شدید بر مردم حاکم است. بر روی هر تابوت، حرف اول اسم قربانیان حک شده است. سی. جی. ای.[1] حروف اول اسم شخصی به نام کریسپوس اتاکس، اولین افریقایی امریکایی کشته‌شده در انقلاب بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۶

---

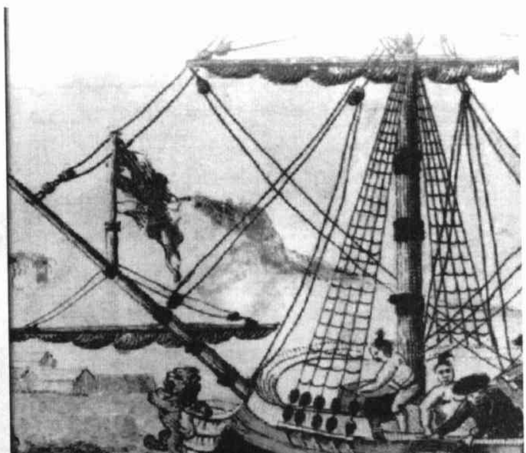
1. C. J. A.



ساموئل آدامز

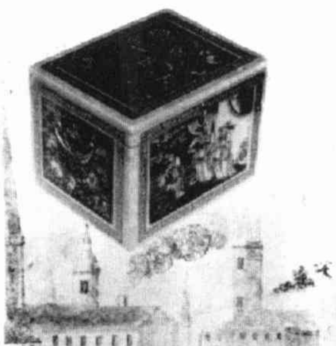
او فردی تندرو از ماساچوســت و از نمایندگان مخالف سرســخت مجلس در مورد مالیات بر مستعمره‌ها بود. وی از اولین کسانی بود که آزادی کامل از بریتانیا را خواستار شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۵



حزب چای بوستون

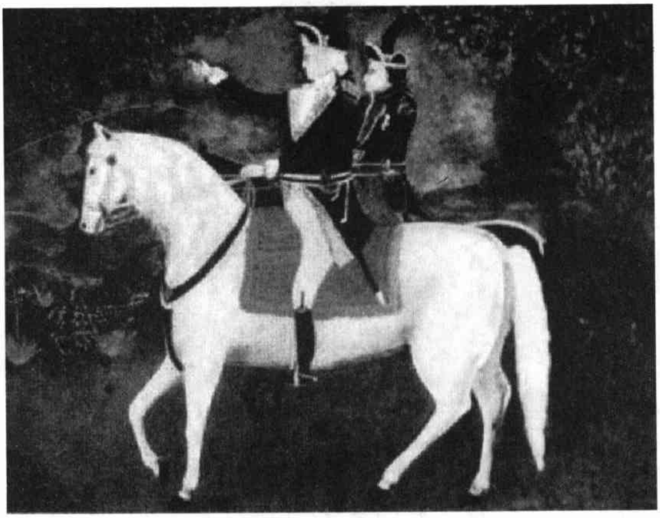
حزب چای، زمانی اتفاق افتاد که در ۱۶ دســامبر ۱۷۷۳، بومی‌های منطقــه با لباس‌هــای مبدل، خود را امریکایــی معرفی و به چندین کشتی حامل چای وارداتی حمله کردند و ۳۴۲ بسته چای را درون بندر بوستون ریختند.



جعبهٔ چای

چای که در شــرق دور کشــت می‌شد، درون جعبه‌هایی محکم به وسیلهٔ کشتی نقل و انتقال پیدا می‌کرد. این روند تا تحریم چای از جانب مستعَمره‌نشــینان، برای اعتــراض به عوارض اعمال‌شــده بر کالاهــای وارداتــی از بریتانیا، ادامه داشــت. این جعبه‌ها، کپــی کوچکی از جعبه‌هــای چای هند شــرقی اســت که گفته می‌شود در بندر بوستون به دریا ریخته شد.

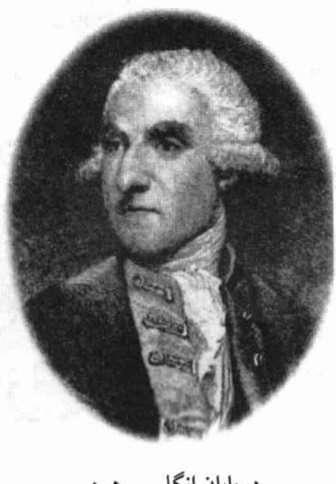
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۷



واشینگتن در یورک تاون

جورج واشینگتن سوار بر اسب در کنار مارکوس دولافایت، ژنرال جوان و مورد اطمینانش. او در این تصویر هنرمندانه نیروهای فرانسوی- امریکایی خود را در فتح یورک‌تاون در پاییز ۱۷۸۱ رهبری می‌کند. این آخرین جنگ اصلی انقلاب بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۸



دریابان انگلیسی هود

سر ساموئل هود (۱۷۲۴-۱۸۱۶)، تلاش کرد تا از محاصرهٔ کورنوالیس توسط ناوگان فرانسوی جلوگیری کند. ناوگان فرانسه نیروهای هود و دریابان توماس گریوز را در شرایطی قرار داد که مجبور به عقب‌نشینی شدند و کورنوالیس به دام افتاده را نیز نجات دادند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۸



تلسکوپ جیبی

زیر نظر داشتن حرکات نیروهای دشمن به وسیلهٔ تلسکوپ، کاری لازم و ضروری برای رهبران ارتش بود. در روی کشتی فرماندهی و به وسیلهٔ تلسکوپ، پرچم نیروهای دوست و دشمن مشخص بود.

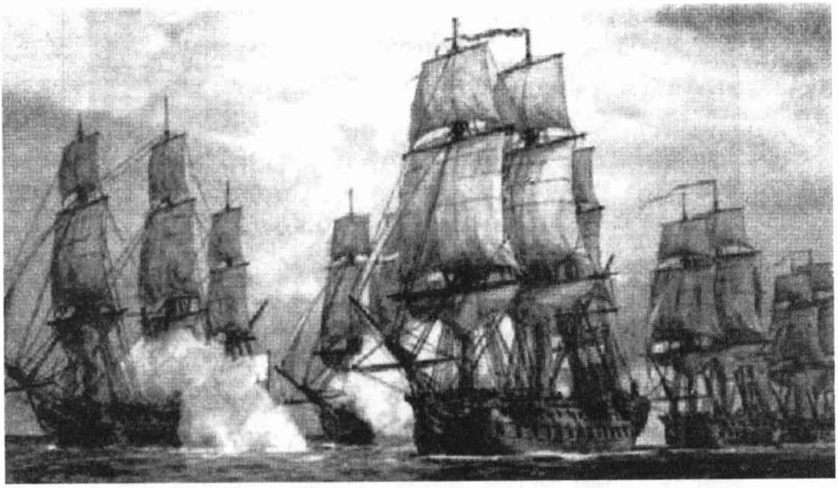
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۹



مهم‌ترین پیروزی واشینگتن

کورنوالیس ادعا کرد آن‌قدر مریض اســت که نمی‌تواند در مراسم تسلیم یورک‌تاون شرکت کند و به جای او فرماندهٔ دوم ارتش بریتانیا شمشیر خود را به نشانهٔ قبول شکست به واشینگتن تقدیم کرد. واشینگتن شمشیر را نپذیرفت و به فرماندهٔ دوم ارتش، ژنرال بنجامین فرانکلین از ماساچوست، اشاره کرد تا او شمشیر را بگیرد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۹



جنگی حیاتی در دریا

دوگراس در ۱۵ سپتامبر، دریاسالار هود و گریوز را در جنگ چساپیک شکست داد و آن‌ها را مجبور به عقب‌نشینی به نیویورک کرد. اگر نیروی دریایی انگلیس قوای کمکی را برای خود فراهم می‌کرد و یا کورنوالیس را نجات می‌داد لشکرکشی یورک‌تاون با شکست مواجه می‌شد و جنگ به نفع نیروهای بریتانیایی به پایان می‌رسید. این درگیری دریایی یکی از مهم‌ترین جنگ‌های طول انقلاب بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۹



دریاسالار فرانسوی دوگراس

در سپتامبر ۱۷۸۱ کشتی‌های فرانسوی تحت فرماندهی دریاسالار فرانسو دوگراس (۱۷۲۲–۱۷۸۸) ۳۰۰۰ سرباز را برای کمک به ادامهٔ محاصرهٔ یورک‌تاون به ساحل رساندند. وقتی که کشتی‌های دشمن ظاهر شد، دوگراس به مدت دو ساعت با آن‌ها جنگید و آن‌ها را به عقب‌نشینی واداشت و تیره‌روزی کورنوالیس را به نهایت رساند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۰



سرنیزه کشنده

در اوایل انقلاب، سرنیزه‌هایی را که سربازان انگلیسی استفاده می‌کردند جزء ترسناک‌ترین اسلحه‌ها به حساب می‌آمد و استفاده از همین سرنیزه نقطهٔ قوتی برای نیروهای امریکایی در یورک‌تاون و به زانو درآوردن کورنوالیس شد. با اتمام جنگ، نیروهای کارآزمودهٔ امریکایی تبحر خاصی در استفاده از سرنیزه پیدا کرده بودند.

یورش به استحکامات یورک‌تاون

واشینگتن با کندن خندق‌های جدید در تاریکی شب، نیروها و توپخانهٔ خود را به استحکامات بریتانیایی‌ها نزدیک‌تر کرد. کورنوالیس در بدترین حالت دفاعی قرار داشت. در ۱۴ اکتبر کاپیتان الکساندر همیلتون یورشی شبانه به استحکامات نیروهای انگلیسی برد. در همان حال پیاده‌نظام ارتش فرانسه به یکی دیگر از استحکامات ارتش بریتانیا حمله‌ور شد. هنگامی که توپ‌های به‌غنیمت‌گرفته‌شده از ارتش بریتانیا به طرف یورک‌تاون نشانه رفتند کورنوالیس چاره‌ای جز تسلیم شدن نداشت.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۹۰



لرد چارلز کورنوالیس (۱۷۳۸-۱۸۰۵)

کورنوالیس در چند جنگ به پیروزی رسید، ولی نتوانست شورشیان را نابود کند. در اواسط ۱۷۸۱ او ارتش خود را به یورک‌تاون آورد و منتظر قوای کمکی شد، ولی قوای کمکی هیچ‌گاه به آنجا نرسید. بعد از جنگ، او حاکم هند شد و در مقام افسری عالی‌مرتبه در دولت انگلیس خدمت کرد.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۹۰



وسیله‌ای برای آتش زدن فتیله برای شلیک توپ

توپچیان در یورک‌تاون از وسـیله‌ای مانند آنچه که در تصویر می‌بینید اسـتفاده می‌کردند که به واسطهٔ آن آتشی را که با آن گلولهٔ توپ شـلیک می‌شد، نگه می‌داشت. آتش جلوی سوراخ جای فتیله گرفته می‌شد و باعث احتراق باروت و درنهایت شلیک گلوله می‌گردید.



استفان گراور کلیولند

برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۰۵



قتل عام در اُریسکانی

در سال ۱۷۷۷ لشکری از بریتانیایی‌ها وفاداران پادشاه و اهالی ایروکوا از کانادا به نیویورک حمله کردند و از کنار رودخانهٔ موهاک شروع به پیشروی کرده و قلعهٔ استانویکس را مورد حمله قرار دادند، ولی قلعه سقوط نکرد. شبه‌نظامیانی که برای دفاع از قلعهٔ استانویکس آمده بودند در اریسکانی با نیروهای ایروکوا به فرماندهی ژوزف برانت، روبه‌رو شده و آن‌ها را غافلگیر کردند، ولی نیروی تازه‌نفس از میهن‌پرستان باعث شدند تا مهاجمان عقب‌نشینی کنند و قلعهٔ استانویکس نجات یافت.

برگرفته از کتاب انقلاب امریکا، ص ۵۶



جورج راجرز کلارک (۱۷۵۲-۱۸۱۸)

این مرزبان از اهالی ویرجینیا، قبل از انقلاب در درهٔ اوهایو و کنتاکی کاشف و نقشه‌بردار بود. کلارک، شبه نظامیان و میهن پرستانی از منطقه را رهبری می‌کرد که از استحکامات شمال شرق در مقابل حملات وفاداران پادشاه و متحدان سرخ‌پوست آن‌ها دفاع می‌کردند. در سال ۱۷۷۸ او گروهی را به داخل منطقهٔ ایلینوی رهبری کرد و قلعهٔ مهم و کلیدی دشمن را به تصرف خود درآورد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۶



شیپور مخصوص نگهداری باروت

شیپورهای ساخته‌شده از شاخ گاو، که درپوش چوبی برای محافظت و تسمه‌ای از چرم گاو برای حمل داشتند، وسیله‌ای مناسب برای نگهداری باروت سیاهی بودند که در تفنگ‌های لوله‌بلند مصرف می‌شد این وسیله حتی در شرایط بد جوی ابزاری مناسب برای محافظت از باروت‌ها بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۶



تفنگداران امریکایی

تفنگداران امریکایی نیروهای بسیار نیرومندی بودند و به خوبی جنگجویان سرخ‌پوست، چگونگی جنگ در جنگل را می‌دانستند. این تفنگداران لباس‌های شکار و پابند و کلاه‌های لبه‌دار به تن داشتند و تبرزین و یا چاقوهای لبه‌بلند حمل می‌کردند و مانند تک‌تیراندازان و پیشاهنگان، آن‌ها نیز به منظور محافظت از استحکامات و مراقبت از حرکات گروه‌های دشمن، راه‌های جنگل را زیر نظر می‌گرفتند. این مرزبانان اغلب، دشمن را غافلگیر می‌کردند و گاهی به وسیلهٔ نیروهای دشمن غافلگیر می‌شدند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۷



چاقوی شکار

مرزبانان از چاقویی مناسب برای کندن پوست حیوانات، آماده کردن غذا، و جنگ‌های تن‌به‌تن استفاده می‌کردند. دستهٔ این چاقوها از شاخ گوزن ساخته شده بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۷



قلعهٔ ساکویل به تصرف کلارک درآمد

کلنل جورج راجرز، در لشکرکشی خود در سال ۱۷۷۸-۱۷۷۹، رهبری پیشروی فرسایشی را در زمستان برای تسخیر قلعهٔ ساکویل در ونسان بر روی رودخانهٔ واباش بر عهده داشت. فرماندهٔ انگلیسی، هنری همیلتون، منطقهٔ محل خدمت خود را به کلارک واگذار و پیش‌بینی کرد که میهن‌پرستان کنترل منطقهٔ بزرگی را به دست خواهند گرفت که شامل ایندیانا و ایلینویز نیز خواهد بود.

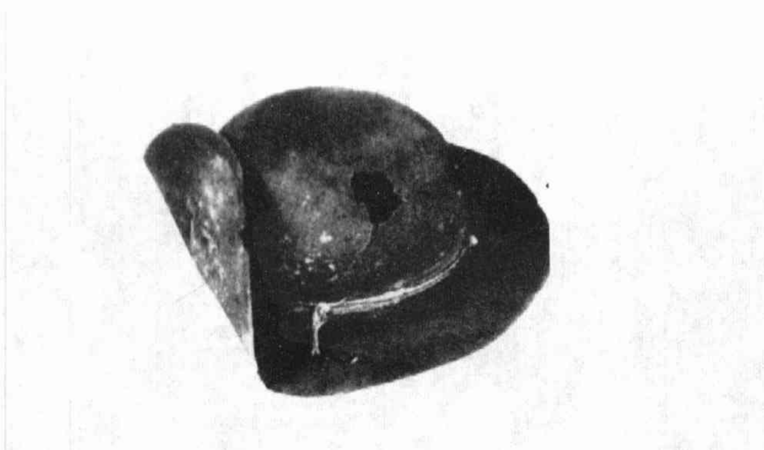
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۷



تلفات هنوز ادامه دارد

دستیار قبلی واشینگتن، که واشینگتن شجاعت او را تحسین می‌کرد، کلنل جان لارنس (۱۷۵۴-۱۷۸۲)، در درگیری جزئی نزدیکی چارلستون در خانهٔ پدری خود در کارولینای جنوبی کشته شد. او فرزند هنری لارنس، رئیس اسبق کنگره، بود.

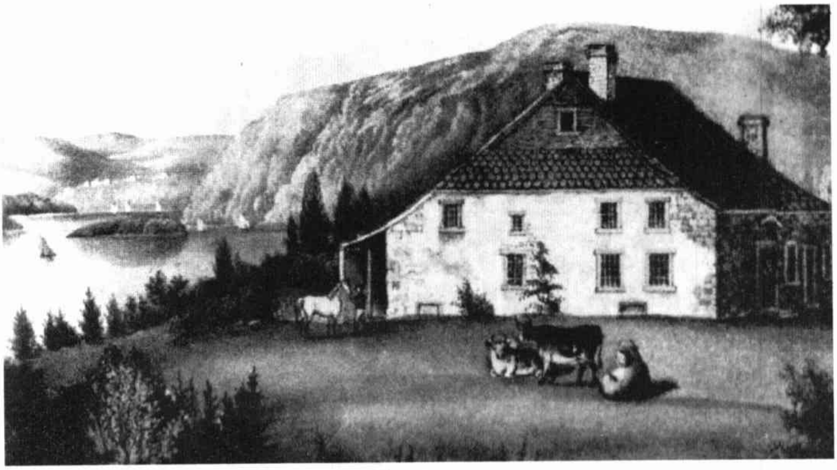
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۱



کلاه یکی از تلفات جنگ

فینیس میگز، شبه نظامی از کنتیکت، در سن ۷۴ سالگی به فراخوان مبارزه پاسخ مثبت داد و برای جنگیدن نام‌نویسی کرد. وقتی کشتی جنگی نیروهای انگلیسی در حال یورش به شرق گیلفورد بود، در آنجا درگیری شدیدی رخ داد. میگز با ضربهٔ کشنده‌ای که به سرش وارد شد، به زمین افتاد و گلوله از کلاه او گذشت. او یکی از آخرین تلفات انقلاب بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۲



مرکز فرماندهی روی رودخانهٔ هادسون

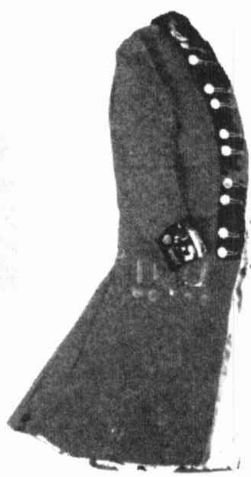
واشــینگتن در زمستان ســال‌های ۱۷۸۲-۱۷۸۳ به جای رفتن به خانه، در ماونت ورنون در کنار لشکر ماند. هدف او تثبیــت نظــم بود تا اینکه مفاد صلح‌نامه نهایی گردید. مرکز نیروهای امریکایی، نیوبرگ نیویورک بود که در ۵۰ مایلی شــمال نیویورک اشغال‌شده قرار داشــت. ژنرال در محلی به نام هاســبروک هاوس اقامت داشت که چشم‌اندازی از رودخانهٔ هادسون تا دوردست قابل رؤیت بود و از آنجا می‌توانست محل استقرار نیروها را ببیند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۲



تعدادی از گلوله‌های سربی
با کالیبرهای مختلف

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۲



لباس وفاداران به سلطنت

مانســون هویت را نورواک کنتیکت، صاحب این لباس، ســتوانی وفادار به سلطنت در هنگ داوطلبان پادشاه ولز بود. او به برانزویک، جایی که هزاران نفر از وفاداران ســلطنت بعد از فرار از خانه به آنجا پناه برده بودند، بازگشــت. او سرانجام برای زندگی به امریکا رفت.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۳



خداحافظی با نیوویندسور

نیروهای انقلاب به‌تدریج شــروع به ترک قرارگاه خود در نیوویندسور کردند. بلندی‌های هادسون موقعیتی به وجود آورده بود که از پیشــروی نیروهای انگلیســی از نیویورک به سمت شمال جلوگیری می‌کرد. قرارگاه‌های نیوویندسور آن‌قدر نزدیک بود که اشغالگران می‌توانستند آن‌ها را به‌راحتی تهدید کنند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۳



سِرگای کارلتون (۱۷۲۴-۱۸۰۸)

کارلتون، به جای کلینتون، به فرماندهی نیروهای بریتانیایی در امریکا برگزیده شد. او همکاری تنگاتنگی با واشینگتن به منظور خروج آرام سربازان انگلیسی از نیویورک در نوامبر ۱۷۸۳ داشت. هر دو فرمانده مطمئن بودند که مردم بعد از رفتن نیروهای انگلیسی و قبل از ورود نیروهای امریکایی دست به غارت خواهند زد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۴







طرح اصلی قلب ارغوانی

قلب ارغوانی مدرن

نشان لیاقت

واشـــینگتن «قلب ارغوانی» را در مرکز فرماندهی نیوبرگ نیویورک اعطا کرد. ســـتوان ویلیام براون، از خط کانتیننتال کنتیکت، نشان خود را دریافت کرد، در حالی‌که نشانی به ستوان الیجا چرچیل از سواره‌نظام دوم کانتیننتال اعطا نشد و این نشان بعداً به ستوان دانیل بیسل پسر، از هنگ دوم کنتیکت اعطا شد.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۹۴



لرد فردریک نورث

نورث، در مقام نخست‌وزیری، سیاستمدارانی را رهبری می‌کرد که خواستار وضع مالیات بر مستعمره‌ها بودند. نورث خود را به پادشاه جورج نزدیک کرده بود و مخالفت خود را با اشخاصی مانند ادموند برک، که با سیاست‌های بریتانیا در مستعمره‌ها مخالف بودند، اعلام می‌نمود.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۱۸



سر ویلیام هاو

وی تمام عمر، لباس نظامی به تن داشت و مراحل نظامی‌گری را در امریکا گذرانده بود. ژنرال هاو، اگرچه سربازی وظیفه‌شناس و فرمانده لشکر بریتانیا در امریکای شمالی در سال ۱۷۷۵ بود، ولی با سیاست‌های بریتانیا در مورد مستعمره‌ها موافق نبود.

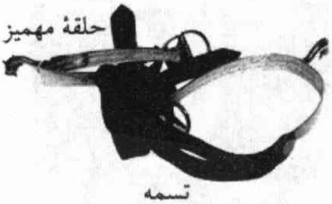
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۸



پادشاه بریتانیا

در سال ۱۷۶۰ جورج سوم در ۲۲ سالگی با شکوه بسیار به پادشاهی رسید. درابتدا افریقایی‌ها نسبت به قوانین بریتانیا دادخواستی تهیه کردند که به وضعیت مستعمره‌ها سامان بخشد، ولی پادشاه نپذیرفت. جورج بر تابعیت کامل مستعمره‌ها از انگلستان تأکید داشت.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۹



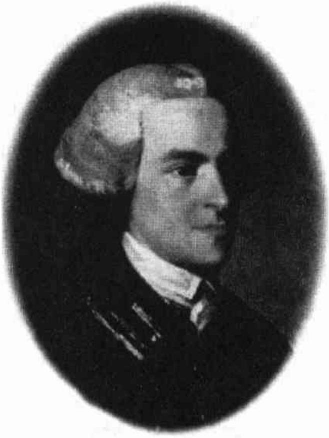
مهمیزهای واشینگتن

در زمستان سال ۱۷۷۷-۱۷۷۸ ارتش گرسنهٔ ژنرال جورج واشینگتن در فورج والی در پنسیلوانیا محتاج لباس و آذوقه بودند. او مهمیزهای اسب خود را که ۳۰۰ مایل تا بوستون با آن‌ها تاخته بود، به یکی از افسران داد تا آذوقه تهیه کند.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۰



در خانه، در ویرجینیا

واشـــینگتن، با دارا بودن بدنی تنومند و قوی، در ســـوارکاری تبحر فراوانی داشت. این ویژگی‌ها، به انضمام درایت و شـــجاعت، او را قادر ســـاخته بود تا به مدت ۸ سال در مقام ســـرفرماندهی خدمت کند. در این تصویر، او در مزرعهٔ مورد علاقهٔ خود، ماونت ورنون، در ویرجینیا نشـــان داده شـــده است. واشینگتن خانه را در ابتدای انقلاب ترک کرد و بعد از ۶ سال به خانه بازگشت.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۰



اولین امضاکننده

جان هنکاک، وطن‌پرست بوستونی، از کسانی بود که کالای قاچاق وارد و از پرداخت عوارض گمرکی مصوبهٔ مجلس خودداری می‌کرد. تلاش‌های زیاد دولت بریتانیا برای دستگیری هنکاک نتیجه‌ای نداد. با وجود این، هنکاک به ریاست اولین و دومین کنگرهٔ کانتیننتال برگزیده شد. او اولین کسی بود که بیانیهٔ آزادی را امضا کرد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۰



جان جی

جی وکیل‌مدافعی باهوش از نیویورک و عضو هیئت ژوری بود. او در مقام نماینده در کنگره کانتیننتال آغاز به کار کرد و پس از مدتی به دیپلماتی تراز اول تبدیل شد. با توجه به احاطهٔ قابل توجه‌اش به مسائل حقوقی بین سال‌های ۱۷۷۸ و ۱۷۷۹ به ریاست کنگره انتخاب گردید. وی بعد از آن، به گروه صلح امریکا در پاریس پیوست.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۱



یک نابغهٔ سیاسی

جان آدامز حقوق‌دانی مشهور از ماساچوست، از اولین کسانی بود که با سیاست بریتانیا در مستعمره‌ها مخالفت کرد. او در سمت سرگروه امریکا در کنگرهٔ کانتیننتال، واشینگتن را نامزد مقام سرفرماندهی کرد. آدامز، بعد از کمک کردن در نوشتن پیش‌نویس بیانیهٔ آزادی، نمایندگی ایالات متحد در فرانسه را بر عهده گرفت.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۲۱



یک انگلیسی طرفدار امریکا

ادموند برک از مجلس خواســت تا با مستعمره‌نشین‌های امریکا به مذاکره بنشیند و آغازگر جنگ نباشد، ولی این کار سودی به دنبال نداشت. او برای احقاق حق دیگر مستعمره‌های امریکا، از جمله هند، نیز تلاش می‌کرد و سعی داشت تا از شدت ظلم و ستم دولت بریتانیا بر ایرلند، که سرزمین مادری او بود، بکاهد.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۲۱



نشان دولت پنسیلوانیا

ایالت‌های تازه‌استقلال‌یافته بایستی برای خود نشان دولتی تعیین می‌کردند. نشان پنسیلوانیا یک کشتی، ماشین شخم‌زنی، دسته‌های گندم به همراه یک عقاب، و دو اسب سفید بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۱



خدمت در آب و هوای سرد زمستان

تجهیزات نظامی در سرتاسر زمستان بایستی محافظت می‌شد، بنابراین مأمورانی مانند این سرباز لرزان برای محافظت از این تجهیزات گماشته شده بود. این سرباز برای محافظت از خود به هر وسیله‌ای متوسل شده است. وی کت پالتویی ضخیمی پوشیده و از پارچه برای محافظت از سر و پای خود استفاده کرده است.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۸



بارون فردریش وان اشتوبن

سربازی از منطقه‌ای به نام پروشا در درهٔ فورج به خدمت ارتش واشینگتن درآمد و تشکیلاتی را جهت تعلیم سربازان بنیانگذاری کرد. این نجیب‌زاده افسران ارتش را آموزش می‌داد. این افسران به نوبهٔ خود نفرات تحت فرماندهی خود را از آموخته‌های خویش آگاه می‌ساختند.

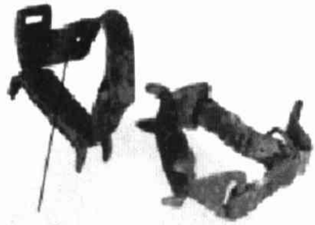
برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۵۸



بازدید از نیروها

ژنرال واشینگتن از مرکز فرماندهی خود خارج شده و در حال بازدید از نفرات و حصول اطمینان از سلامتی آن هاست. به همراه او داوطلبی از نیروهای فرانسوی به نام مارکوس دولافایت می‌باشد و به واشینگتن از آماده بودن نگهبانان، مانند سربازی که خبردار جلوی او ایستاده است، اطمینان خاطر می‌دهد.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۵۹



تسمه های چرمی

سُر خوردن بر روی یخ

این گیره‌های آهنی، که با تسمه‌های چرمی به کفش‌ها یا پوتین‌های نظامی وصل می‌شد، سربازان را قادر می‌ساخت که بر روی سطوح یخی به‌راحتی حرکت کرده و از سر خوردن آن‌ها جلوگیری کند. این گیره‌ها برای افرادی مناسب بود که در زمستان در خارج از اردوگاه به کارهایی مثل نگهداری از چهارپایان، ساختن پناهگاه، و آوردن آب و هیزم مشغول بودند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۹



نگهبان شخصی واشینگتن

این سرباز چالاک عضو گروهی است که محافظ جان ژنرال واشینگتن در اردوگاه زمستانی بود. به این گروه خاص، محافـظ یا لایف‌گارد می‌گفتند که در طول جنگ تعدادشـــان به ۱۸۰ تا ۲۵۰ نفر می‌رســید. نفــرات این گروه از مرکز فرماندهی محافظت و در نزدیکی محل اقامت ژنرال زندگی می‌کردند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۹



سازدهنی

این ساز را با قرار دادن میان دندان‌ها و مرتعش ساختن ویبراتور فلزی می‌نواختند. وقتی چنگ بین دندان‌ها قرار می‌گرفت. با دمیدن هوا ویبراتور فلزی به ارتعاش درمی‌آمد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۹




اونیفورم افسران

جعبهٔ افسران

اشیایی که هر افسر امریکایی با خود به اردوگاه می‌آورد در این جعبهٔ چرمی نگهداری می‌شد. جعبه، آستری آبی‌رنگ داشت و با میخ‌های سرپهن برنجی بسته می‌شد تا در هنگام حمل‌ونقل آسیبی به محتویات آن نرسد.

قرارگاه زمستانی سربازان

اقامتگاه‌های کوچک، ولی گرم، هر کدام گنجایش ۱۲ نفر را داشت. سربازان در تختخواب‌های ۳ طبقه می‌خوابیدند. کاه با پوشش پتو به جای تشک استفاده می‌شد. بر روی همین رختخواب‌ها سربازان وسایل شخصی خود، از جمله لباس، نامه، کتاب دعا، و برگه‌های بازی، را قرار می‌دادند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۰



طبل‌زن‌ها

طبال‌ها با صدای بوم بوم بوم طبل‌های خود، برخاستن و نظام گرفتن، غذا خوردن، آوردن آب، جمع‌آوری هیزم، و انجام کارهای دیگر را به نفرات ارتشی اعلام می‌کردند. در جنگ نیز با طبل خود دستورات نظامی را به جنگجویان می‌رساندند به طوری که افسران می‌توانستند حرکات نیروها را کنترل کنند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۳



غرور نوازنده

یک امریکایی طبل خود را در تمام دوران انقلاب به همراه داشت. وی بایستی خوب از طبل‌ها محافظت می‌کرد، زیرا این طبل‌ها می‌توانستند فرمان‌های نظامی را در غوغای جنگ به گوش جنگجویان برسانند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۳



هنری ناکس

قبل از انقلاب، هنری ناکس ســاکن بوستون، در قسمت توپخانه شبه‌نظامیان خدمت می‌کرد و از کتاب‌های اروپاییان، علم مربوط به توپخانه را آموخته بود. ناکس به آموزش افسران دیگر نیز می‌پرداخت و آن‌ها نیز به نوبهٔ خود توپچیانی تربیت کردند که هر یک با بهترین توپچیان ارتش بریتانیا در یک سطح بودند.

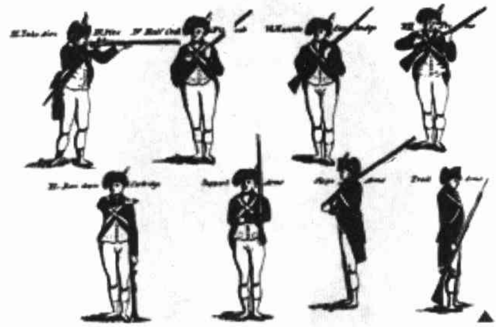
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۳



نخستین تجدید نیرو برای انقلاب

افسران در حضور دوستان و اعضای فامیل به داوطلبان غیرحرفه‌ای، که با لباس‌های شخصی آمده بودند، نحوهٔ استفاده از تفنگ و نحوهٔ آرایش نظامی را آموزش می‌دادند. در سال ۱۷۷۹ بهترین هنگ امریکا، اونیفرم نظامی مخصوص خود را داشــت و نحوهٔ رژه رفتن را می‌دانســت. در جنگ‌های بعدی، این نیروها چنان سریع حرکت می‌کردند که متحدان فرانسوی و بریتانیایی آن‌ها را متعجب می‌ساختند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۴



نحوهٔ کار با تفنگ

همراه با گسترش ارتش امریکا، دستورالعمل‌هایی آماده گردید که نحوهٔ کار گروهی سربازان را در میدان جنگ آموزش می‌داد. این تصاویر، نشان‌دهندهٔ دستورالعمل‌های آموزشی و مراحل پر کردن اسلحه و شلیک با آن است. در جنگ، سربازان به صف می‌ایستادند و با شنیدن فرمان و همزمان با یکدیگر آتش می‌کردند و مجدداً اسلحه را پر می‌کردند.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۳۴



تجهیز نیروهای تازه‌به‌خدمت‌درآمده

شبه‌نظامیان سلاح‌های شخصی داشتند، در حالی که هنگ‌های مربوط به دولت و کنگره از سلاح‌های دولتی بهره می‌بردند. اگرچه تعداد این افراد کم بود، ولی در صورت توان، هر فرد می‌توانست تجهیزات مورد نیاز خود را خودش خریداری کند. کنگره و دولت نمی‌توانستند به نیروهایشان پولی پرداخت کنند، این نیروها همواره از کمی تجهیزات رنج می‌بردند. بیشتر سربازان بایستی گلوله‌های مورد نیازشان را شخصاً تهیه کرده و برای این کار از قالب گلولهٔ انبری شکل استفاده می‌کردند. در این قالب‌ها سرب، به شکل گلوله درمی‌آمد.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۳۵



شلوارهایی از پوست گوزن

سـواره‌نظام بخشی از سپاه می‌باشد که در جنگ بر پشت اسب سوار می‌شوند، ولی معمولاً جنگ ایجاب می‌کند تا از اسـب پیاده شـده و پیاده به جنگ بپردازند. افراد سواره‌نظام شلوارهایی از پوست گوزن به پا داشتند که این شلوارها بسیار محکم بود و آن‌ها را از خطرات و جراحت‌های ناشی از شاخه‌های درختان و زین اسب‌هایشان مصون می‌داشت.

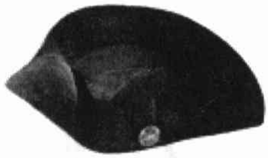
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۵



لباس سرگرد

لباس کلنل پیتر گانزوورت، که اونیفرم فرماندهی هنگ ۳ نیروهای کانتیننتال نیویورک بود، از لباس سربازان هلندی در منطقهٔ آلبانی الهام گرفته شده بود. بسیاری از سربازان گانزوورت، به جای زبان انگلیسی، هلندی صحبت می‌کردند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۵



کلاه انقلابی

مستعمره‌نشین‌های امریکایی معمولاً کلاه گوشه‌دار قدیمی مستعمل می‌پوشیدند که گوشه‌های آن بالا آمده بود. آخرین کلاه ارتش بریتانیا کلاهی با دو گوشه بود.

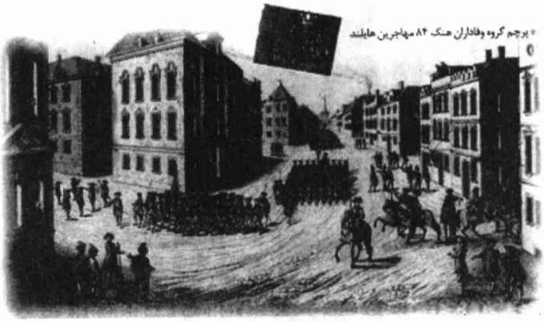
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۷



سرباز پیاده‌نظام ارتش بریتانیا (سربازان مسئول پرتاب نارنجک ارتش بریتانیا)

هر هنگ، گروه پیاده‌نظامی داشت که برای پرتاب نارنجک آموزش دیده بودند. در ۱۷۷۵ آن‌ها به نیروهای خاصی تبدیل شدند که مانند هنگ ۵۷ نارنجک‌داران با کلاه‌های بلند خود قابل تشخیص بودند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۶



تسخیر پیروزمندانه

گروه‌های آموزش‌دیدهٔ سربازان انگلیسی و متحدان آلمانی آن‌ها، از میان شهر نیویورک رژه رفتند. افسران، سوار بر اسب و مردم عادی نظاره‌گر این رژه بودند. شهر را نیروهای سلطنتی در تابستان ۱۷۷۶ اشغال کرده بودند و در ادامهٔ جنگ، به جای پادگان نظامی سربازان انگلیسی، نیروهای آلمانی و وفاداران سلطنت استفاده شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۷



خط کانتیننتال

مردان پیاده‌نظام کانتیننتال یا «سربازان آماده‌به‌خدمت»، قلب ارتش انقلاب محسوب می‌شدند. آن‌ها به گونه‌ای آموزش دیده بودند که در بحبوحهٔ جنگ به طور منظم و در صف‌های خود بایستند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۷



سرباز سواره‌نظام لژیون ارتش تارلتون
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۷



گروه توپچیان شورشی

یک گروه آموزش‌دیده به‌سرعت می‌توانست توپ را پر کرده، نشان‌گیری و آتش کند. این توپچیان لولهٔ داغ توپ را به علت زدودن جرقه‌ها با اسفنج خیس قبل از پر کردن مجدد پاک می‌کردند.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۸



صدای طبل جهت نظام گرفتن

بعد از اینکه ارتشیان چگونگی رژه رفتن، در صف ایستادن، و رفتار یک سرباز منضبط را یاد گرفتند، ارتش امریکا به ارتشی نیرومندتر بدل گردید. صدای طبل، چگونگی حرکت سربازان در رژه را مشخص می‌کرد و در صحنهٔ نبرد علامتی برای دستورات جنگی به سربازان بود.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۸



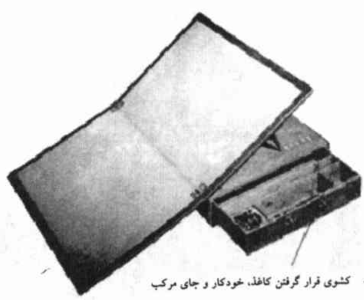
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۸



تامس جفرسون

جفرســـون ۳۳ ســـاله، پیش‌نویس اولیهٔ منشـــور آزادی را برای کنگره تهیه کرد. او در جایگاه نویسنده‌ای زبردست، در تلاش برای تهیهٔ مدرکی الهام‌بخش بود که بتواند مستعمره‌نشین‌ها را به صورت یک ملت، متحد گرداند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۲



میز کار جفرسون

دور از خانه و محل کار، جفرسون از این میز تحریر قابل حمل و تاشو برای تهیهٔ پیش‌نویس منشور استفاده می‌کرد. تهیـــهٔ پیش‌نویس نیازمند ســـاعت‌های زیادی فکـــر و کار بود. او برای به تحریر درآوردن افکار خود بعد از گذشـــت ساعت‌های طولانی به میز خود بازمی‌گشت. در کشوی کوچک، ابزار نوشتن مانند مرکب و قلم وجود داشت.

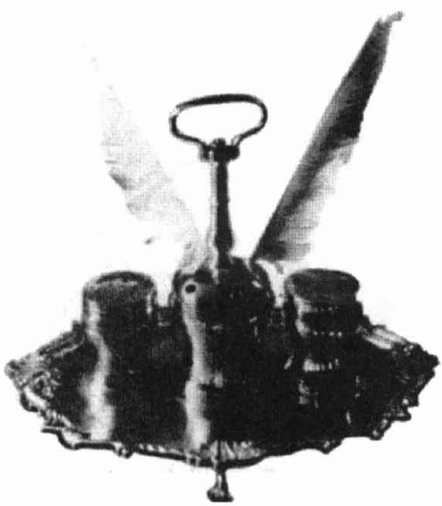
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۲



تلاش برای آزادی

بنجامین فرانکلین در چپ و جان آدامز وسط، اعضای کمیتهٔ تنظیم منشور، به جفرسون (راست تصویر) کمک کردند تا مدرک را آماده کند. پیش‌نویس، بارها به منظور مشخص شدن وضع مستعمره‌ها به عنوان ایالات مستقل بررسی و تصحیح گردید.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۳



جای قلم و دوات در کنگره

نمایندگان برای امضای منشور از قلم پر استفاده می‌کردند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۳





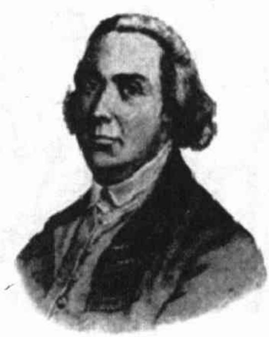
ارائهٔ منشور به کنگره

در اول جولای سال ۱۷۷۶ پنج عضو کمیتهٔ تنظیم منشور آزادی، به طور رسمی منشور نهایی‌شدهٔ خود را به رئیس کنگره، جان هنکاک (نشسته در تصویر)، ارائه کردند. اعضای کمیته از چپ: آدامز، راجر شرمن از کنتاکی، رابرت لیوینگستن از نیویورک، جفرسون و فرانکلین. این تصویر سال‌ها بعد توسط هنرمندی، به نام جان ترامبِل، کشیده شد.

سالن اجتماعات

اتاقی در سالن آزادی در فیلادلفیا که جلسات کنگره جهت تأیید منشور آزادی در آن محل برگزار می‌شد. این مکان از آنچه در نقاشی جان ترامبِل نشان داده شده است کوچک‌تر بود. رئیس کنگره، هنکاک، در میان اتاق و در قسمت عقب قرار داشت و نمایندگان دور اتاق و سر میزهای خود می‌نشستند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۴



تامس گیج

ژنرال گیج فرماندهٔ نیروهای انگلیسی در مستعمرات بود. او، که با زنی امریکایی ازدواج کرده بود، می‌خواست از خونریزی جلوگیری کند. در لکسینگتون و کنکورد در بوستون صدها شبه‌نظامی عصبانی ارتش او را به دام انداختند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۹



پرسکات نیروهای خود را آرام می‌کند

نیروهای توپخانهٔ بریتانیا به استحکامات موجود بر روی بریدز هیل آتش می‌ریختند. بعد از کشته شدن یکی از افراد، کلنل پرسکات از سنگر بیرون آمد تا جلو آتش نیروهای دشمن را بگیرد. نیروهای تحت فرمان پرسکات، با وجود آتش شدید توپخانهٔ نیروهای دشمن، از تلاش باز نماندند.

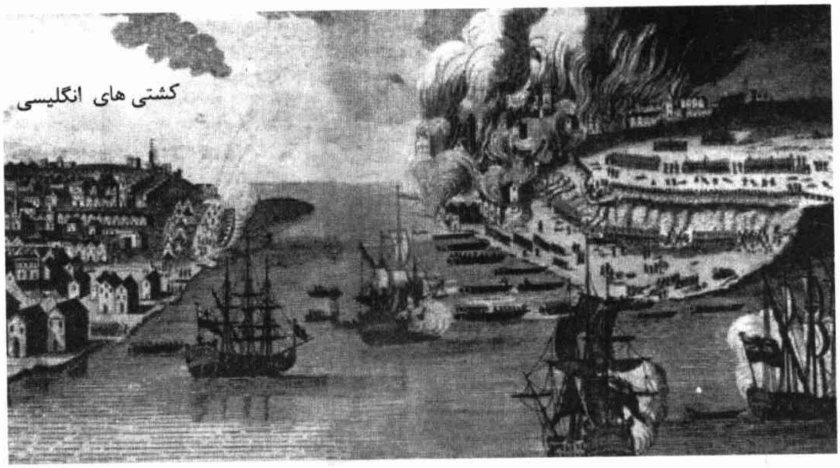
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۹



حمله به بریدز هیل

مدافعان، دوبار سربازان انگلیسی را مجبور به عقب‌نشینی کردند. در حملهٔ نیروهای بریتانیایی به مدافعین که به پیروزی بریتانیایی‌ها منجر شد، در میان کشته‌های نیروهای امریکا، دکتر ژوزف وارن و در میان تلفات نیروهای بریتانیا سرگرد پیتکرن، از نیروی دریایی سلطنتی، به چشم می‌خوردند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۰



چارلزتاون در آتش حملهٔ سربازان انگلیسی می‌سوخت

نیروهای بریتانیا، بوســتون را از روی کشــتی با آتش توپخانه به گلوله بســتند و آن شهر را به آتش کشیدند. سربازان انگلیسی از کشتی‌ها پیاده شده و برای حمله به استحکامات شورشیان در بالای بریدز هیل به خط شدند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۰



واشینگتن به بررسی نیروهای خود می‌پردازد

ژنرال جورج واشینگتن، فرمانده ارتش شورشیان، به محاصرهٔ بوستون پرداخت و سریعاً موانع دفاعی متعددی را جهت جلوگیری از حملهٔ ارتش بریتانیا بنا کرد. با وجود نیروهای پشــتیبانی قوی در ارتش انگلیس، به نظر می‌رســید ارتش واشینگتن هیچ‌گونه شانسی برای پیروزی ندارد.

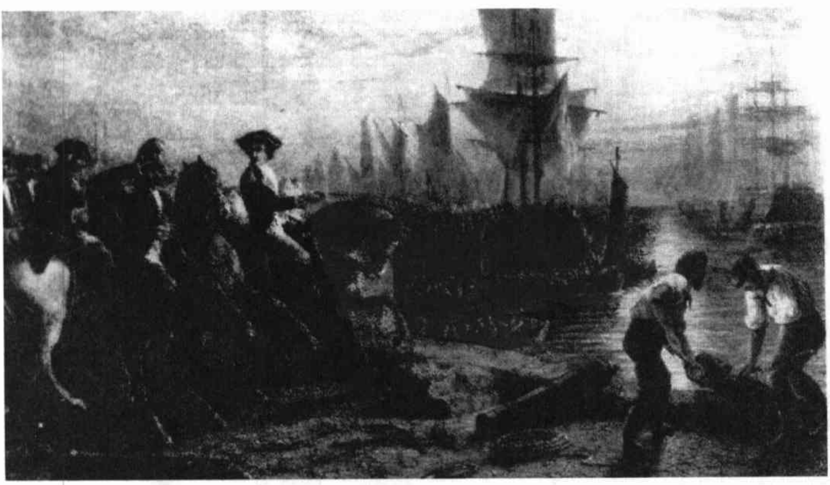
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۱



شیپور باروتی یک امریکایی

سربازان باروت را در شیپورهای توخالی که معمولاً با نقش‌ونگار تزیین شده بود، نگه می‌داشتند. این شیپور به وسیلهٔ سربازی از کنتاکی، به نام فردریک رابینز، در محاصرهٔ بوستون حمل می‌شد. نقش‌ونگار بر روی شیپورها شورشیان را در اردوگاه و هنگام تمرین با تفنگ و شمشیر نشان می‌دهد.

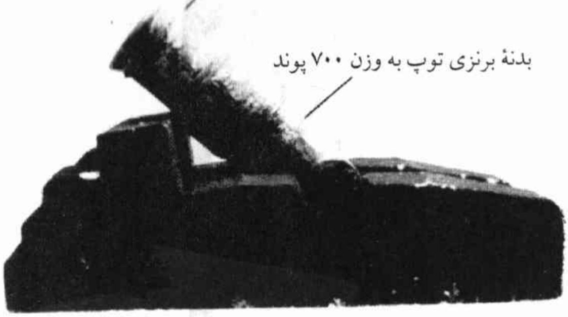
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۰



نیروهای بریتانیا در حال تخلیهٔ شهر بوستون

با مهیا شدن توپ‌های شورشیان برای بمباران شهر، ژنرال ارتش بریتانیا، هاو، به ارتش و وفاداران به تاج‌وتخت دستور داد که با کشتی از آنجا خارج شوند. قبل از حرکت، از بیم اینکه ادوات نظامی به دست امریکایی‌ها بیفتد، آنچه را که نمی‌توانستند با خود ببرند نابود کردند و چند توپ سنگین را درون خلیج انداختند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۰



شورشیان به بوستون رسیدند

در زمستان سال ۱۷۷۵ تا ۱۷۷۶ پنجاه و نه توپ سنگین را بیش از ۳۰۰ مایل با ارابه به هر طریق به بوستون رساندند. ایـن توپخانـه از غنایم به‌جا مانده از قلعهٔ تیکوندروگا بر روی دریاچهٔ چامپلن بود که بیش از ۶۰ تن وزن داشـت و شامل خمپاره‌ای (مانند تصویر) بود که می‌توانست گلوله‌های آتش‌زا را به هوا پرتاب کند و بر روی هدف فرود آورد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۲



اثر تاریخی تپهٔ بانکر

در ۱۸۲۵ مردم بوسـتون بنایی را جهت یادبود جنگ بریدزهیل بنا کردند. کسـانی که از این بنا دیدن می‌کنند، باید از ۲۹۴ پلهٔ این ستون هرمی بالا روند تا نمایی از شهر را ببینند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۲



شمشیر پوتنام

ژنرال وطن‌پرســـت، اسرائیل پوتنام، از رهبران محاصرهٔ بوســـتون و صاحب این شمشیر بود. این شمشیر هم به منزلهٔ سلاحی در جنگ و هم تزیینی برای لباس در مجالس رسمی کاربرد داشت.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۲



آنتونی وین (۱۷۹۶-۱۷۴۵)

وین فرمانده‌ای ســـلطه‌جو از نیروهای کانتیننتال بود که به «آنتونی دیوانه» مشـــهور بود، زیرا روح بی‌پروایی داشت. با وجود اینکه از اهالی پنسیلوانیا بود در لشکرکشی‌های مان‌موث و فیلادلفیا در ۱۷۷۸-۱۷۷۷ و کانادا جنگید. او به خاطر حمله به استونی پوینت بر روی رودخانهٔ هادسون در ۱۷۷۹ مشهور شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۸



جنگ‌افزارهای کشنده

نیزه، نشـــان‌دهندهٔ رتبه و درجه و ســـلاحی بود که در نبردهای نزدیک کاربرد داشت. درابتدا ستوان‌های ارتش تبرزین جنگی حمل می‌کردند و افســـران، نیزه داشـــتند. با گذشت زمان، تبرزین جنگی جای خود را به شمشیرهای مؤثرتر و یا تفنگ با سرنیزه داد.

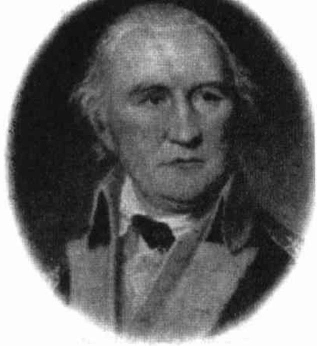
برگرفته از «انقلاب امریکا»، ص ۴۸



حمله به چو هاوس در ژرمن‌تاون

اولین حملهٔ امریکایی‌ها به ژرمن‌تاون دشـــمن را عقب راند. تا اینکه ۱۲۰ ســـرباز نظامی انگلیســـی مانعی در استونی هاوس ســـاختند که متعلق به خانوادهٔ چو بود. امریکایی‌ها نمی‌توانســـتند خانه را به تصرف خود درآورند و پیشروی آن‌ها متوقف شد. سپس سردرگمی در مه غلیظ باعث شد که بعضی از امریکایی‌ها به یکدیگر شلیک کنند که این کار به ترس و نگرانی در ارتش مبدل شد و ارتش واشینگتن مجبور به عقب‌نشینی شد.

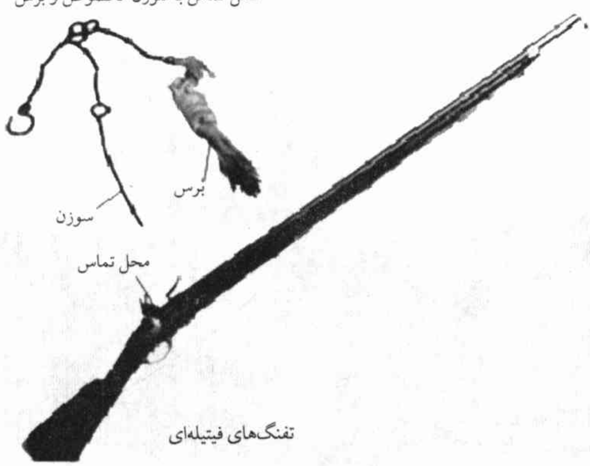
برگرفته از «انقلاب امریکا»، ص ۵۱



دانیل مرگان (۱۸۰۲-۱۷۳۶)

رهبر جبههٔ نبرد، ژنرال مرگان، در مقابل برگوین و هاو جنگید. او فرماندهٔ باتجربهٔ تک‌تیراندازان بود و پیروزی بزرگش شکست دادن نیروهای ۱۱۰۰ نفری در کاوپنس کارولینای جنوبی بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۰



تفنگ‌های فیتیله‌ای

براون بس[1] ارتش بریتانیا

تفنگ‌های سـربازان انگلیسـی به خاطر رنگ قهوه‌ای لولهٔ آن‌ها براون بس نامیده می‌شد. این تفنگ‌ها گلوله‌های ۰/۷۵ کالیبری شلیک می‌کرد و اهداف خود را تا ۷۵ یاردی به طور دقیق مورد اصابت قرار می‌داد. هر سرباز از سمبه و برس برای تمیز کردن باقیماندهٔ پودر باروت سیاه استفاده می‌کرد که سوراخ‌های فتیله را می‌گرفت. این سوراخ‌ها بایستی تمیز باشد تا جرقه بتواند باروت را آتش بزند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۰

1. Brown Bess



واشینگتن جلوی عقب‌نشینی لی را گرفت

در حالی که ژنرال لی با دستهٔ خود در حال عقب‌نشینی کامل بود، واشینگتن وارد شد و با عصبانیت دلیل این عقب‌نشینی را خواستار شد. لی که خود یک افسر سواره‌نظام اسبق ارتش بریتانیا بود، ادعا کرد که نیروهای او تاب مقاومت در مقابل چنین ارتش نیرومندی را ندارد. واشینگتن از عصبانیت منفجر شد و ژنرال را به پشت جبهه فرستاد و با فرمان خود نیروها را به جنگ فراخواند. لی در دادگاه نظامی محاکمه و از خدمت معلق گردید.

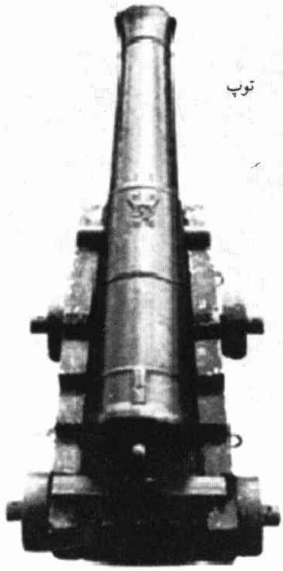
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۱



مالی پیچر در مان‌موث می‌جنگد

زنانی که برای مردانشان در جنگ آب حمل می‌کردند با نام مستعار «مالی‌پیچر» شناخته می‌شدند. یکی از مشهورترین آن‌ها ماری لودویگ هیز نام داشت که شوهرش توپچی اهل پنسیلوانیا بود و در جنگ مان‌موث زخمی شد. ماری جای شوهر خود را گرفت و واشینگتن بعد از جنگ شخصاً از ماری به دلیل شجاعتش تقدیر کرد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۱



توپ‌های بزرگ قلعهٔ تیکوندروگا

در طول زمستان ۱۷۷۵ و ۱۷۷۶ توپخانهٔ تأثیرگذار قلعهٔ تیکوندروگا، بیش از ۶۰ توپ سنگین و خمپاره‌انداز برای کمک به دفاع از کمبریج ماساچوست فرستاد. بازدیدکنندگان می‌توانند از نزدیک، بزرگ‌ترین مجموعهٔ توپخانهٔ موجود قرن ۱۸ را بازدید کنند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۹



محل تولد آزادی

بازدیدکنندگان از فیلادلفیا می‌توانند تالار آزادی را ببینند. در این محل، بیانیهٔ آزادی و قانون اساسی امضا شد. زنگ آزادی نیز یک مرتبه از برج همین تالار نواخته شد. امروزه همه می‌توانند از نزدیک از زنگ آزادی دیدن کنند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۹



محل خواب واشینگتن

از شروع سال ۲۰۰۶، بازدیدکنندگان پارک ملی تاریخی در یورک‌تاون ویرجینیا، چادرهایی شبیه تصویر را می‌بینند که توسط جورج واشینگتن در محاصرهٔ یورک‌تاون در ۱۷۸۱ استفاده می‌شد. بعد از دیدن محل آخرین جنگ مهم انقلاب، حتماً از ویلیامزبورگ دیدن کنید، زیرا بزرگ‌ترین موزهٔ زنده تاریخ در حال حاضر است.

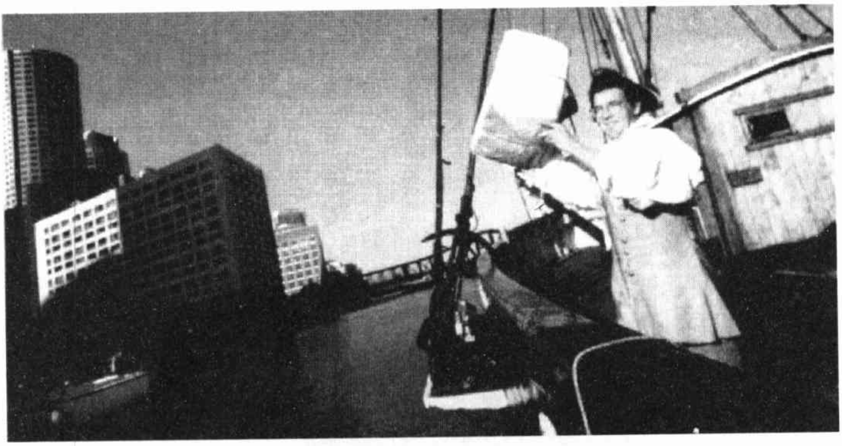
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۹



تاریخ به‌تصویرکشیده‌شده از منظر هنر

دیدن این نقاشـــی از رابرت ویلســـون در منطقه تاریخی شمارهٔ ۹۶ در کارولینای جنوبی برای عموم آزاد است. رابرت ویلیامز بیش از ۵۰۰ ساعت بر روی این نقاشی وقت صرف کرد. قبل از تکمیل آن، او خود و پسرش را در میدان جنگ به تصویر کشید. بسیاری از مقبره‌ها و مکان‌های تاریخی به کمک هنرهای دراماتیک توانسته است صحنه‌های مختلف را هنرمندانه به تصویر بکشد، از جمله این اثر که انسان را قادر می‌سازد تا مسیر انقلاب را به طور واضح مشاهده کند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۱۰



مرور خاطرات حزب چای بوستون

هر ساله در ۱۶ دسامبر افرادی که لباس‌های سرخ‌پوستان را به تن می‌کنند فعالیت‌های حزب چای بوستون را در ۱۷۷۳ به نمایش در می‌آورند. بازدیدکنندگان از کشتی حزب چای بوستون و موزهٔ بندر بوستون، می‌توانند از کشتی با همان اندازهٔ زمان جنگ دیدن کرده و حتی یک بستهٔ «چای» را نیز به آب بیندازند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۱۰



روز میهن‌پرستان

در ماساچوست جهت یادبود جنگ کنکورد و لکسینگتون، هر ساله ۱۹ آوریل تعطیل اعلام شده است و مردم به جشن و شـادمانی می‌پردازند. در این محل، اولین گلوله‌های جنگ از تفنگ‌های سـربازان شلیک شده بود. بهترین محل در این روز پارک ملی تاریخی است که می‌توان نمایش بازیگران را با لباس‌های قدیمی به افتخار این روز تاریخی دید.

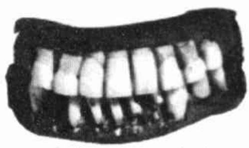
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۱۱





جان پارک کرتیس

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۳



دندان‌های چوبی جورج واشنگتن

آیا واقعاً واشینگتن دندانی چوبی داشت؟

نه واقعیت ندارد. بر طبق افسانه‌ها، واشینگتن هر گاه کسی تصویر او را می‌کشید لبخند نمی‌زد. زیرا دندان چوبی او معلوم می‌شد. اینکه او از دندان درد رنج می‌برد واقعیت داشت، بنابراین مجبور شد از دندان مصنوعی استفاده کند، نه دندان چوبی. او چندین جفت دندان مصنوعی داشت. آخرین آن، ساخته‌شده از دندان‌های اسب آبی با روکش طلا و فنرهایی از سیم‌های طلایی بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۴

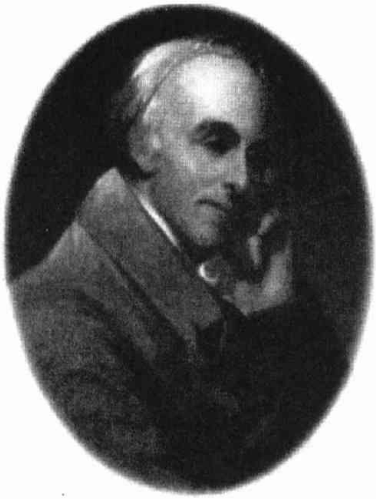


واشنگتن با دو تن از برده‌هایش

وصیت جورج واشینگتن دربارهٔ برده‌هایی که در مزرعه‌اش کار می‌کردند چه بود؟

واشینگتن صریحاً در وصیت‌نامه‌اش قید کرده بود که، برده‌ها و فرزندان آن‌ها با مرگ او آزاد خواهند بود و اموال همسر اول مارتا، دانیل پارک کرتیس، به حراج گذاشته خواهد شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۴



بنجامین راش

پزشکی میهن‌پرست و سیاستمداری امریکایی بود که مدیریت برنامهٔ پزشکی ارتش کانتیننتال را بر عهده گرفت، ولی به علت ناکفایتی بخش درمانی بیمارستان با ناامیدی استعفا کرد. راش به عنوان استاد و نویسنده‌ای تأثیرگذار در امریکا مطرح بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۲



تیغه و جعبه

این تیغه دارای دو لبه بود که برای حجامت و بریدن رگ و برای خارج کردن عفونت نیز استفاده می‌شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۲



بیمارستان‌های پیشرفته

طراحان جنگ، ســرانجام مکان‌های خاصی را به جای اتاق‌های غیربهداشــتی و پر از ازدحام در چادرها و خانه‌های شــخصی ســاختند. از جمله بیمارستانی در فورج، که به گونه‌ای ساخته شــد تا امکان جریان هوا در آن وجود داشته باشد. این تغییرات در سلامت بیماران و بهبود آن‌ها بسیار مؤثر واقع شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۳



هنر داروساز

داروســازها دارو را ســاخته، مخلوط کرده، و به فروش می‌رساندند، ولی بیشتر خانواده‌ها از گیاهان خودرو به عنوان دارو اســتفاده می‌کردند. برای بیماری‌های حاد و جدی، داروســازها داروهای مخصوصی داشــتند؛ برای مثال پوست درخت گنه‌گنه برای درمان مالاریا. آن‌ها مسهل نیز برای پاک شدن بدن تجویز می‌کردند مانند: اپیکا، داروی قی‌آور.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۳



کمک‌های اولیهٔ میدان جنگ

در حالی‌که ســرباز با بیتابی، درد را حس می‌کرد، زخم پای او پانســمان می‌شد. در آن زمان، داروی بیهوشی ناشناخته بود. جراح تلاش می‌کرد که جلوی خونریزی را بگیرد. در وسایل جراح، داروی ضدعفونی برای تمیز کردن زخم‌ها وجود نداشت. و داروی بیهوشی یا داروهای ضدعفونی برای پزشک‌ها شناخته‌شده نبود.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۸۳



گیتس فاتح

ژنرال هوراســیو گیتس با فرماندهی کل ارتش امریکا و باَ پیروزی در نبرد ســاراتوگا، اعتبار فراوانی به دســت آورده بود. درواقع او در مرکز فرماندهی و خارج از میدان جنگ به وســیلهٔ دســتیارانش آرنولد و دیگران، نیروهایش را در عملیات رهبری می‌کرد.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۵۲



جعبهٔ قابل حمل برای دارو

پزشـــکان ارتش داروها را در جعبه‌های چوبی می‌گذاشـــتند. در این جعبه‌ها ســـرنگ، پنبه، باند پانسمان، انبر جراحی، نخ مخصوص بخیه، و تجهیزات پزشکی برای اندازه‌گیری و مخلوط کردن داروهای مختلف وجود داشت. در بیمارستان‌ها از جعبه‌های بزرگ‌تر برای نگهداری تجهیزات پزشکی استفاده می‌شد که ۸۰ نوع یا بیشتر دارو در آن‌ها جا می‌گرفت؛ در حالی که پزشکان هنگ‌های مختلف در میدان جنگ به علت وضعیت خاص جنگی، جعبه‌های کوچکی داشتند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۴



تجهیزات پزشکی

باندهایی که بر عضو زخمی بســـته می‌شـــد، برای بررسی میزان بهبودی زخم با انبر برداشته می‌شد. فنجانی شیشه‌ای بر روی زخم روی پوست قرار می‌گرفت تا با ایجاد مکش چرک و خون به درون آن بریزد. سپس مایعات عفونی و خون به ظرفی مفرغی تخلیه می‌شد که چون به اندازهٔ کافی ضدعفونی و تمیز نمی‌شد، دیگر به‌ندرت در آن آب تمیز می‌ریختند.

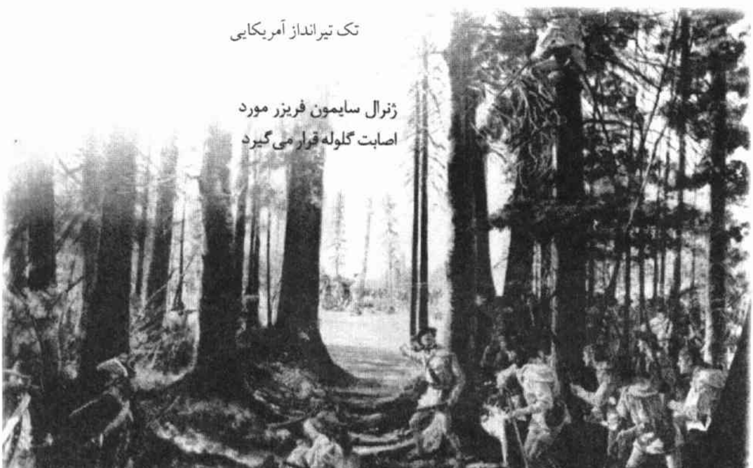
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۴



جان برگوین

برگوین، ژنرال شجاع، اعتماد پادشاه جورج سوم را جلب کرد. پادشاه در سال ۱۷۷۱ او را به فرماندهی ارتش سلطنتی در شمال انتخاب کرد. برگوین، قدرت مخالفت نیروهای امریکایی را دست‌کم گرفته بود. امریکایی‌ها نیروهای او را در ساراتوگای نیویورک، محاصره کرده و به اسارت گرفتند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۲



شکست ژنرال فریزر

خبره‌ترین افسر ارتش بریتانیا در ساراتوگا، ژنرال سایمون فریزر بود که تک تیرانداز امریکایی او را از بالای درخت مورد اصابت گلوله قرار داد و کشت. فریزر در مستعمره‌ها و در زمان جنگ‌های فرانسوی‌ها و سرخ‌پوستان حضور داشت و فرماندهی محبوب بین نیروهایش بود. او غالباً دربارهٔ نقشه‌های نادرست برگوین بحث می‌کرد. ولی فرماندهٔ مغرور او فریزر را نادیده می‌گرفت.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۳



پایین کشیدن مجسمهٔ جورج سوم در انقلاب امریکا



انقلاب امریکا: «یا مرگ یا آزادی»



طبل سربازان انگلیسی

هر هنگ در ارتش بریتانیا گروهی نوازنده داشت که در جلوی رژه‌روندگان حرکت می‌کردند و نیز در جنگ برای حمل زخمی‌ها از آن ها کمک می‌گرفتند. این طبل متعلق به هنگ نهم پیاده‌نظام، یعنی هنگ سلطنتی در شمال، توسط امریکایی‌ها در نبرد ساراتوگا به غنیمت گرفته شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۳



تفنگ‌های خاص برای تک تیراندازی

دقیق‌ترین اسلحهٔ روز، تفنگ‌هایی بود که تک تیراندازان و تفنگ‌داران سواره در دو ارتش استفاده می‌کردند. این تفنگ‌ها با ریختن مقدار مشخصی باروت به داخل لولهٔ تفنگ پر می‌شدند. بعد از آن گلولهٔ سربی با سر چوبی به داخل لوله فرستاده شده و با سمبه‌ای کاملاً کوبیده می‌شد.

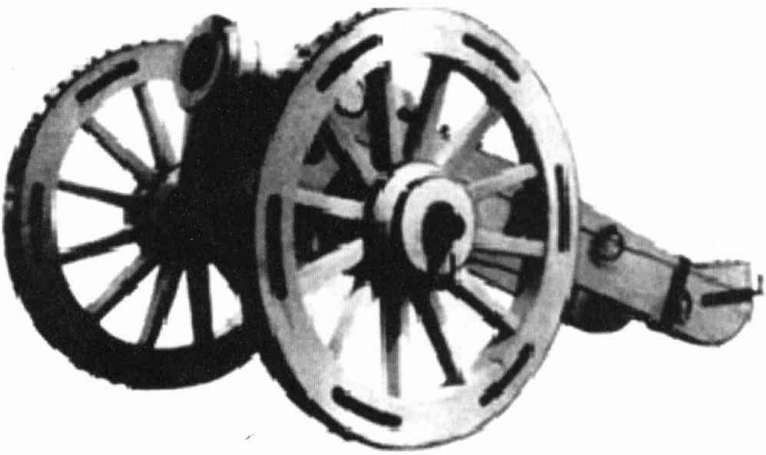
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۳



آرنولد قهرمان

قبل از اینکه بندیکت آرنولد به جنبش خیانت کند و به نیروهای بریتانیایی بپیوندد، از بهترین ژنرال‌های ارتش امریکا بود. او رهبری حمله‌ای را به مدافعین آلمانی در نبرد ساراتوگا بر عهده داشت که در طول این حمله هنگامی که سوار بر اسب بود از ناحیهٔ پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت.

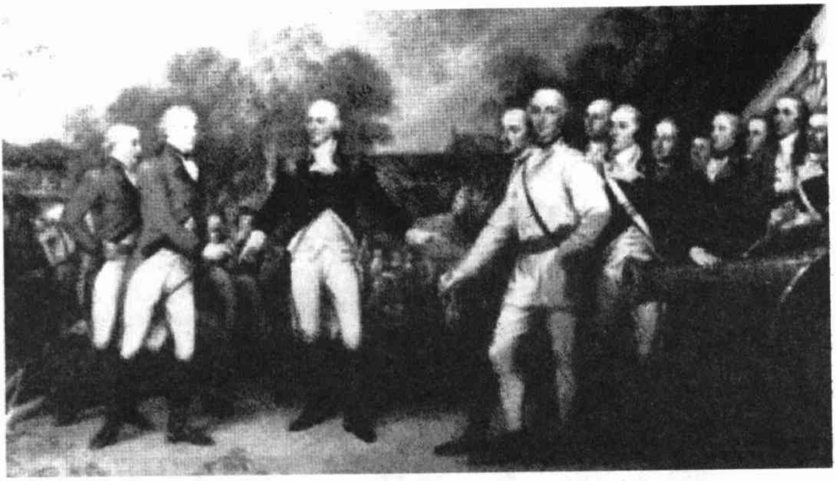
برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۵۴



جایزهٔ جنگی

ارتش امریکا هیچ گاه به اندازهٔ کافی توپخانه نداشـت، بنابراین توپ‌های انگلیسـی مانند این خمپاره‌انداز، که در نبرد ساراتوگا به غنیمت گرفته شده بود، در صورت نیاز مورد استفاده قرار می‌گرفت. از جمله این خمپاره‌انداز؛ کسانی که آن را به غنیمت گرفته بودند، این عبارت را بر روی آن نوشته‌اند: «تسلیم‌شده توسط انجمن ساراتوگا در ۱۱ اکتبر ۱۷۷۷».

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۵۴



برگوین شمشیر خود را به نشان شکست تقدیم می‌کند

در مراسم تسلیم شدن برگوین در نبرد ساراتوگا، ژنرال گیتس به عنوان فاتح جنگ، پذیرفت که مغلوب جنگ (برگوین) شمشیر خود را به فاتح نبرد تقدیم کند (ایستاده در قسمت راست تصویر، افسران امریکایی که نظاره‌گر ماجرا هستند و افسران نیروهای سلطنت در سمت چپ). بر طبق رسوم نظامی، گیتس فقط به شمشیر دست زد و شمشیر برگوین را به عنوان نشان شجاعت به او بازگرداند. تسلیم شدن برگوین، به هیچ عنوان بدون قیدوشرط نبود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۴



ردای زنان میهن‌پرست

در طول اشغال بوستون به وسیلهٔ واشینگتن (۱۷۷۵-۱۷۷۶)، دبورا چمپیون (۱۷۵۳-۱۸۴۵) مخفیانه پیغام‌ها، اخبار، و لیست حقوق ارتش را به نیروهای شورشی انتقال می‌داد. چمپیون، در حالی که این ردای کلاه‌دار را به تن داشت، سوار بر اسب از نورویچ به همراه اخبار و وجوه از طرف پدرش، ژنرال هنری چمپیون، به طرف انقلابیون فرستاده شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۳



مسئول جاسوسان ارتش واشینگتن

سرگرد سواره‌نظام بنجامین تالماج (۱۸۳۵-۱۷۵۴) حلقهٔ اتصال واشینگتن و مأموران مخفی به شمار می‌رفت. او در داخل و اطراف نیویورک که تحت کنترل نیروهای انگلیسی بود، عملیاتی برای گرفتن خبر انجام می‌داد. تالماج با تیزهوشی در ۱۷۸۰ متوجه شد که زندانی جان آندره، جاسوس انگلیسی، است؛ زیرا او نقشهٔ بندیکت آرنولد را برای واگذاری وست‌پوینت، قلعه‌ای کلیدی بر روی رودخانهٔ هادسون، فاش کرده بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۳

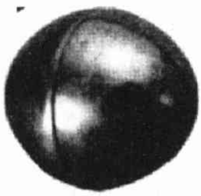


یک چهارم یک سکهٔ نقره

سکه‌ای برای توطئه

گهگاهی سکه‌های موجود، در دوران انقلاب را «پول سخت» می‌نامیدند، که شامل سکه‌های نقره‌ای اسپانیا می‌شد و به چندین تکهٔ کوچک‌تر بریده و تقسیم می‌گردید. جاسوس‌ها در قبال خبر، پول دریافت می‌کردند و خبرچین‌ها برای خرید اسب، غذا، رفت و آمد از گذرگاه‌ها، پول نیاز داشتند و هر نوع پول نقره را قبول می‌کردند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۴



گلولهٔ توخالی

تکه‌ای کاغذ، که محکم تا زده شـــده، حاوی پیغامی از یک فرمانده بریتانیایی به فرماندهی دیگر در این گلولهٔ نقره‌ای خالی پنهان شده است.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۴



زندگی برای جنبش آزادی

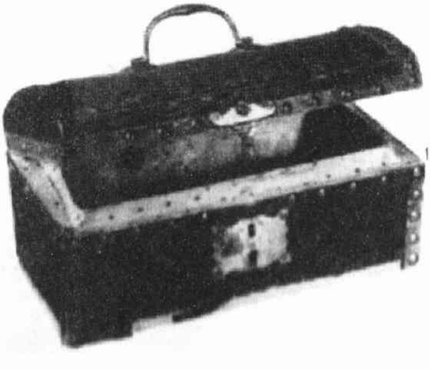
در اواسط ۱۷۷۶ افسر میهن‌پرست کنتیکت ناتان هیل در نقش معلم مدرسه به داخل شهر نیویورک نفوذ کرد. وی در حال شناســایی استحکامات بریتانیا اســیر و محکوم به اعدام گردید. بر طبق خبرهای رسیده، هیل در زمان دستگیری گفته بود: «من متأسفم که فقط یک زندگی برای تقدیم به میهن خود دارم».

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۴



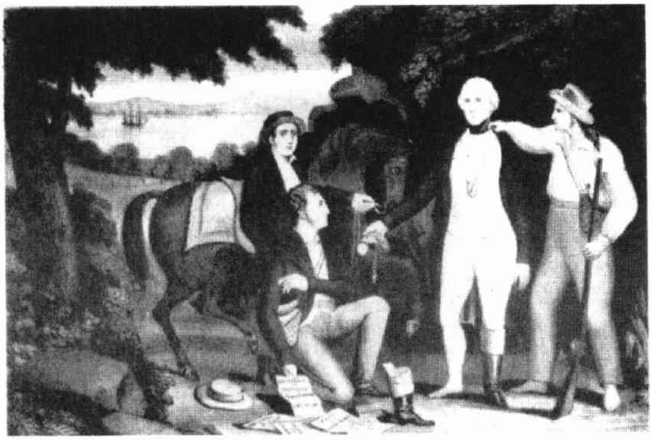
جاسوسی از راه مجسمه‌سازی

پیشـــنس رایت، مجسمه‌ســـاز متولد امریکا، کارگاهی در لندن بر پا کرده بود. وی مجســـمه‌های معروفی از گل و موم می‌ساخت. و به منظور پشتیبانی از جنبش، با پوشش قرار دادن کار مجسمه‌سازی و مدل‌های خود از برنامه‌های نظامی بریتانیا خبررسانی می‌کرد. او هر مطلبی از گفت‌وگوهای میان افراد را به دست می‌آورد به نیروهای جنبش انتقال می‌داد.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۴



جعبهٔ نگهداری اسناد

اسناد مهم، مراسلات، و پیغام‌های نظامی می‌بایستی از عناصر دشمن و چشمان کنجکاو بعضی افراد پنهان می‌ماند. این جعبهٔ محکم که از کرباس، فلز برنج و چرم ساخته شده بود به‌راحتی از محتویات خود نگهداری و محافظت می‌کرد.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۴



قهرمانی خائن

ژنرال بندیکت آرنولد به پیروزی‌های زیادی در صحنهٔ نبرد دست یافت. او زمانی که کنگره، افسران دیگری را به او ترجیح داد، دست به تحقیر کنگره زد. بعد از سرمستی رؤیای انقلاب، او توطئه‌ای ترتیب داد تا در ۱۷۸۰ وست پوینت به تصرف ارتش بریتانیا برسد. هنگامی که نقشهٔ او برملا شد، فرار کرد تا به بریتانیایی‌ها بپیوندد. ارتش سلطنتی جواب خدمات او را نداد و بنابراین آرنولد، ناچار شد با همسر و فرزندش به انگلیس پناهنده شود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۵



بندیکت آرنولد (۱۷۴۱-۱۸۰۱)

وی زمانی محبوب‌ترین قهرمان امریکا بعد از واشینگتن بود. در سال ۱۷۸۰ آرنولد بعد از همکاری با نیروهای بریتانیایی برای تسخیر وست پوینت، که خود فرماندهی آنجا را به عهده داشت، به منفورترین خائن مبدل گردید. او گریخت و به نیروهای سلطنتی پیوست، ولی انتظاراتش به تحقق نپیوست و بالأخره در سال ۱۷۸۱ امریکا را به قصد بریتانیا ترک کرد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۵



همسری وفادار

پگی (شیپن) آرنولد از اهالی فیلادلفیا زمانی با بندیکت آرنولد ازدواج کرد که او فرماندهٔ پادگان میهن‌پرستان فیلادلفیا بود. پگی در دوران جاسوسی همسرش برای تسخیر وست پوینت توسط انگلیسی‌ها، با او بود، ولی هیچ‌گاه مشارکتی در این توطئه نداشت. بعد از برملا شدن خیانت همسرش، به او اجازه داده شد به همراه فرزندش، ادوارد، به بندیکت آرنولد در پشت خطوط بریتانیا بپیوندد.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۷۵



شکوه ماونت ورنون

واشینگتن ماونت ورنون را از برادر خود لارنس به ارث برد. عمارت ماونت ورنون را لارنس ساخته بود. بعد از ازدواج واشینگتن با مارتا کرتیس، او را برای زندگی به ماونت ورنون برد. امروزه، ماونت ورنون مکانی عمومی برای بازدیدکنندگانی است که علاقه‌مندند تا مطالب جدیدی را از زندگی قهرمان امریکا بیابند.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۱۰۰



واشینگتن فاتح

هنرمند میهن‌پرست، چارلز ویلیام پیل، این تصویر را از واشینگتن چند ماه بعد از آزادی فیلادلفیا در ۱۷۷۹ خلق کرده است، که پیروزی واشـــینگتن را دو سال پیش (۱۷۷۷) در پرینستون نشان می‌دهد. در این تصویر واشینگتن به عنوان بزرگ‌ترین قهرمان کشورش ژست خاصی برای پیل گرفته است.

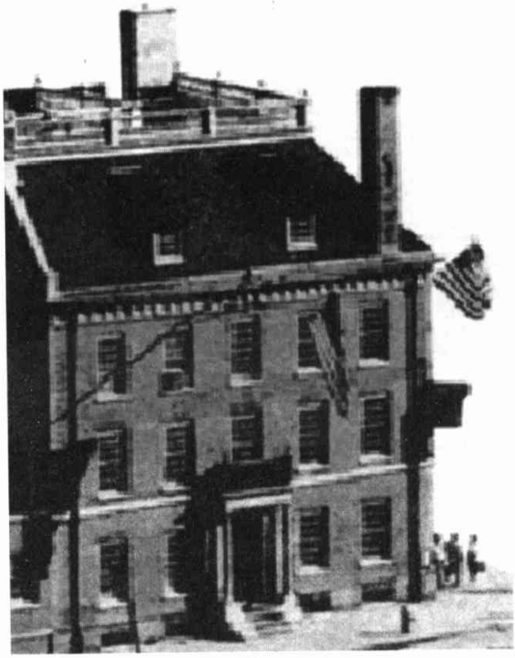
برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۹۸



تپانچه‌های ژنرال

واشینگتن یک جفت تپانچهٔ نقره‌ای داشت که در طول جنگ از آن‌ها استفاده می‌کرد. این تپانچه‌ها در انگلیس ساخته شـــده و طرحی از شـــیر و اسب شاخدار بر روی آن‌ها نقش بسته بود. واشـــینگتن آن‌ها را به منشی مخصوص خود، برادرزاده‌اش به نام بارتولومو، داد.

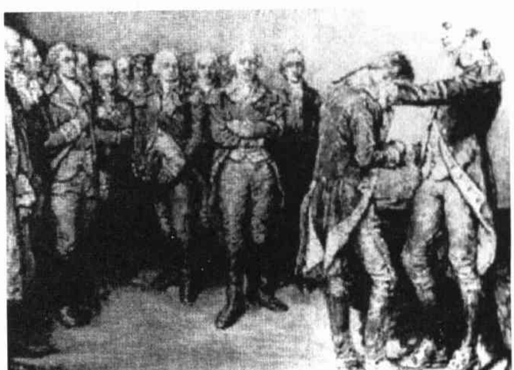
برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۹۸



ودای آخر

بعد از اینکه نیروهای بریتانیایی از نیویورک خارج شدند، واشینگتن و افسران باقی‌ماندهٔ ارتش او در ۴ دسامبر ۱۷۸۳ در فرانسس تاورن جمع شدند. در آنجا واشینگتن از خدمت «خوب و با افتخار» آن‌ها قدردانی کرد. بعد از مراسم، واشینگتن به آناپولیس مریلند رفت و با مقام فرمانده کل از قدرت کناره‌گیری کرد. در سفر به خانهٔ پدری، بسیاری برای دیدن او در دو طرف جاده جمع شده و به افتخار او مجالس شادی و رقص بر پا کرده بودند، که نمایش با شکوه عشق مردم به واشینگتن را نشان می‌داد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۹



مراسم خداحافظی واشینگتن با افسرانش در مهمانخانهٔ فرانسس

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۹



امضای قانون اساسی

واشــینگتن به اتفاق آرا به ریاســت مجلس قانونگذار در فیلادلفیا برگزیده شــد. با وجود بحث و جدل شــدید، اکثر نمایندگان به او اطمینان داشتند. در ۲۸ سپتامبر ۱۷۸۷ (نشان‌داده‌شده در تصویر) نمایندگان، سند را امضا کردند. او در ۱۷۸۹ به مقام اولین رئیس‌جمهور امریکا برگزیده شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۹



مارتا کرتیس واشینگتن (۱۷۳۱-۱۸۰۲)

مارتا واشینگتن، همسری فداکار، که در خوشی، ناراحتی، و با انجام وظیفه در کنار شوهرش ماند. مارتا که به درایت و مهربانی معروف بود، آن‌چنان رفتاری از خود نشان داد که شایستگی اولین زن اول ایالات متحد را پیدا کرد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۰

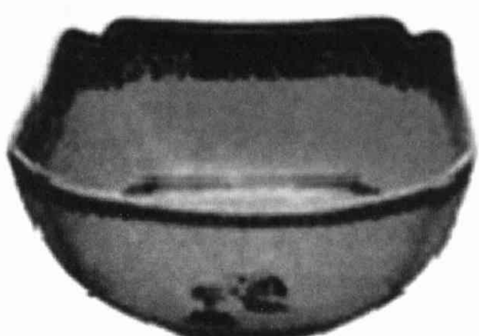


نوه‌های جورج واشینگتن

کشاورزی از ویرجینیا

واشـــینگتن کار در مزرعه را دوســـت داشـــت. دیدن کاشـــت و برداشـــت محصول او را ذوق‌زده می‌کرد. برده‌ها از زمین‌های کشاورزی ماونت ورنون نگهداری می‌کردند که با توجه به وصیت‌نامهٔ واشینگتن، بعد از مرگ او و مارتا، آن‌ها آزاد می‌شدند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۰



ظرف چینی سرو غذا از ماونت ورنون

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۰



شمشیر سواره‌نظام

این شمشیر سنگین خمیده «سابر» نامیده می‌شود که متعلق به سواره‌نظام امریکا است. یک شخص نظامی، همان گونه که مهارت‌های اسب‌سواری را می‌آموزد، نحوهٔ کار با شمشیر را نیز تعلیم می‌بیند. تمرین ضربه زدن سریع، ضربهٔ مستقیم، و دفاع کردن در مقابل تیغهٔ شمشیر حریف.

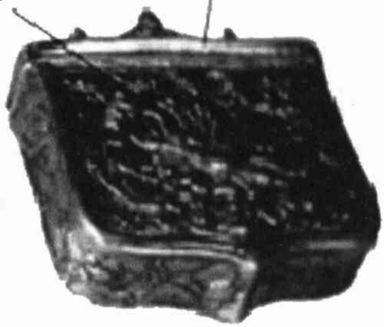
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۵



دشمنی خطرناک

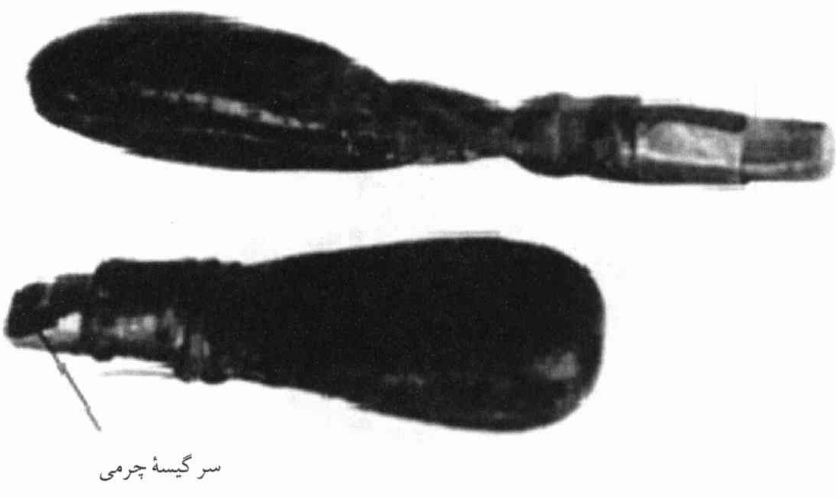
فرماندهٔ سواره‌نظام ارتش بریتانیا، سپهبد باناستره تارلتون، مورد تنفر امریکایی‌ها بود. او به دلیل سیاست‌های بی‌رحمانه‌اش که در قبال زندانیان، از جمله شکنجه و کشتار، لقب «قصاب» گرفته بود. تارلتون در تمام طول جنگ خدمت کرد و زمانی بالاترین موفقیت را کسب کرد که در هنگام حملات ناگهانی و شدید به ارتش وفادار به سلطنت، فرماندهی لشکر را بر عهده داشت.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۶



جعبهٔ نگهداری مهمات

این جعبه احتمالاً روزی متعلق به سربازی آلمانی بوده است، این جعبهٔ برنجی، مهمات را سالم و خشک در خود نگهداری می‌کرد. کاغذ مخصوصی به دور مقدار مشخصی باروت و گلوله‌ای سربی پیچیده شده بود.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۶



تفنگ ساچمه‌ای چرمی (اسلحه‌های مخصوص شکار پرنده)

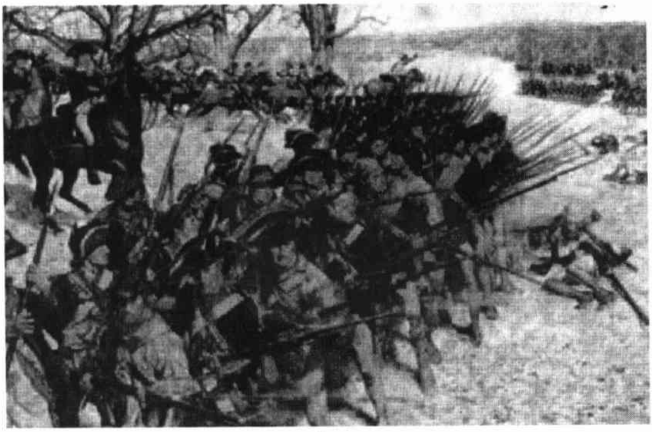
سربازان شبه‌نظامی انقلاب بعضی اوقات، اسلحه‌های مخصوص شکار را به جنگ می‌آوردند. این تفنگ‌های ساچمه‌ای چرمی، پنج گلوله داشت که برای شکار پرنده مناسب بود و گلوله‌های این نوع تفنگ از تفنگ‌های چخماقی و لوله‌بلند کوچک‌تر بود.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۶



کلید پیروزی نهایی

بی‌گمان ناتانیل گرین بهترین ژنرال ارتش واشینگتن بود. گرین در میدان جنگ خدمت می‌کرد و در برهه‌ای مسئولیت تجهیزات و ادوات نظامی را بر عهده داشت. در جنوب، استراتژی او ادامه جنگ و جلوگیری از شکست‌های بزرگ بود. ماه‌ها ارتش بریتانیا برای دستگیری او تلاش کرد، در حالی که فرماندهان دیگر نیروهای شورشی به خطوط دشمن و قلعه‌های آن‌ها حمله‌ور می‌شدند. در اواخر ۱۷۸۱، تقریباً تمام پایگاه‌های بریتانیایی‌ها در بیرون از چارلستون و ساوانا تخلیه شده بودند.

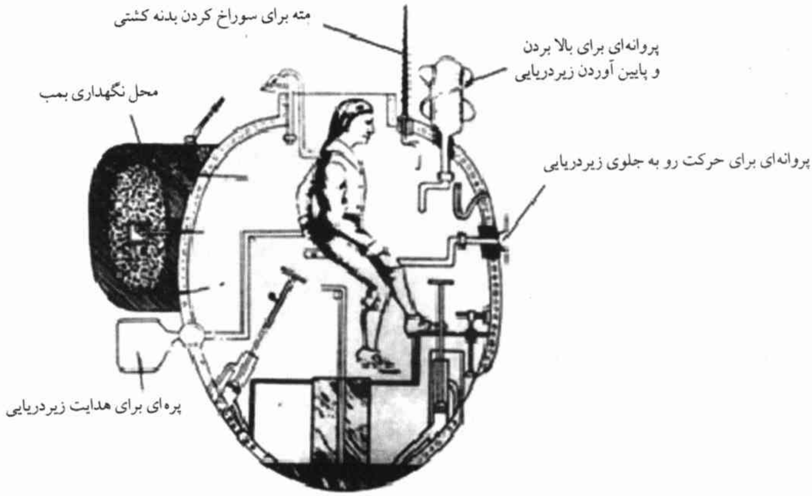
برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۸۷



پیروزی در هنگام شکست

در ۱۷۸۱، نیروهای ۴۴۰۰ نفری گرین، شامل افرادی از لشکر کانتیننتال و شبه‌نظامیان، به ارتش کورنوالیس در گیلفورد کورت‌هاوس کارولینای شمالی که در حال پیشروی بود، حمله کردند. تعداد نفرات ارتش بریتانیا به ۱۹۰۰ تن می‌رسید، ولی بیشتر افراد با تمام شرایط بد موجود خود را وفق می‌دادند. جنگ سختی درگرفت و به جنگ تن به تن انجامید. کورنوالیس پیروز نبرد شد، ولی بیش از ۵۰۰ نفر تلفات داد. از نفرات گرین، ۷۸ نفر کشته و ۱۸۳ نفر زخمی شدند که نسبت به تلفات ارتش بریتانیا بسیار کمتر بود.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۸۷



لاک‌پشت

اولین زیردریایی جنگی، با نام لاک‌پشت، در بندر نیویورک به کار گرفته شد. این زیردریایی تک‌نفره نتوانست بمب را به بدنهٔ کشتی بریتانیا بچسباند.

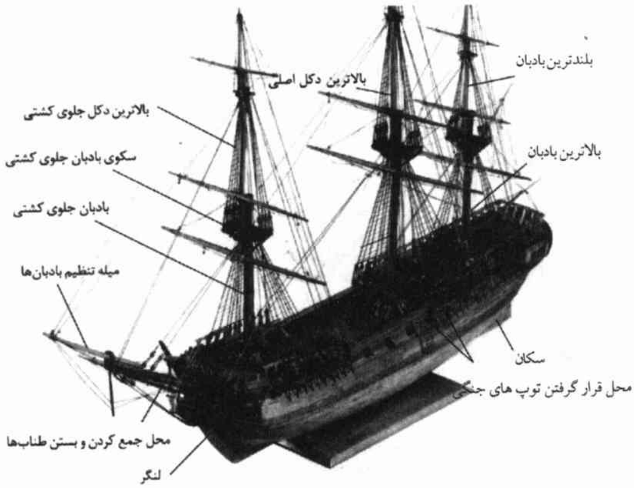
برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۶۷



دریاسالار فرانسوی

دریاسالار چارلز کنت دو استانگ، فرمانده ناموفق نیروهای فرانسه در ۱۷۷۸، نتوانست بندر نیویورک را به محاصرهٔ خود درآورد؛ به علاوه او نپذیرفت که در حملهٔ نیروهای امریکایی به رودآیلند کمک کند و حتی بعد از آن نیز نتوانست بخشی از نیروهای ضعیف دشمن را در کارائیب شکست دهد. او در شکست ساوانا در ۱۷۷۹ زخمی شد.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۶۷



کشتی متفقین به نام رالی

کشـــتی بادبانی به نام رالی با ۳۲ توپ، یکی از ۱۳ کشـــتی اولین ناوگان نیروی دریایی متفقین بود. کشتی‌های بادبانی در اندازه‌های متوسط ولی سریع، تقریباً ۲۸ تا ۶۰ توپ را حمل می‌کردند. رالی بالأخره به تصرف نیروهای بریتانیایی درآمد. انگلیسی‌ها آن‌قدر طرح این کشتی را دوست داشتند که برای کشتی‌های خود از آن کپی‌برداری کردند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۸





جان پل جونز در نبرد

جان پل جونز، فرماندهی شجاع در دستهٔ ناوگان دریایی متفقین بود. تصویر وسط جونز را در حالی نشان می‌دهد که به یکی از افسران خود، به دلیل قبول تسلیم در طول جنگ، حمله کرده است.جونز سرانجام کشتی دشمن را تصرف کرد. (تصویر بالا سمت راست).

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۹



نظریه‌پرداز بزرگ

ویلیام پیت اول، یکی از کنت‌های چاتم در طول نبرد ۷ ساله، نخست‌وزیر بریتانیا بود و استراتژی حمله و فتح قسمت فرانسوی کانادا را برنامه‌ریزی کرد.

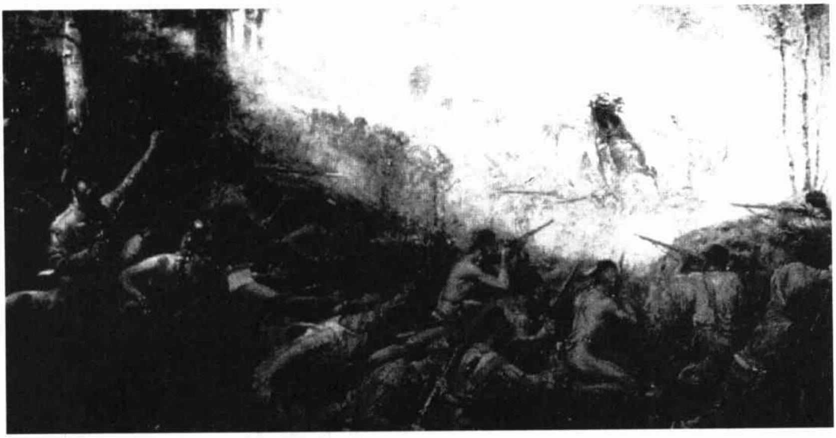
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰



واشینگتن جوان

کلنل جورج واشینگتن جنگجویی غیرنظامی بود که رهبری نیروهای نظامی ویرجینیا را بر عهده داشت. در هنگام عبور از تپه‌ها و جنگل‌های غرب پنسیلوانیا و درهٔ اوهایو، واشینگتن بایستی گزارش‌های متعددی برای مرکز فرماندهی ارسال می‌کرد. با وجود اینکه ۲۶ سال بیشتر نداشت، لشکر بریتانیا را رهبری می‌کرد. و تنها افسر امریکایی بود که در طول جنگ به این مقام رسید.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰



کشتار در جادۀ برادوک

سرلشکری خودخواه از لشکر بریتانیا به نام ادوارد برادوک، که چیزی از جنگ و پیامدهای آن نمی‌دانست، فرماندهی ارتش ۱۴۰۰ نفری لباس قرمزها و مستعمره‌نشین‌ها را بر عهده داشت که بر علیه فرانسوی‌ها و سرخ‌پوستان مدافع قلعه دوکوئنس، در سـال ۱۷۵۵ می‌جنگیدند. ارتش برادوک کمین زده بود و تقریباً همگی آن‌ها به جز جورج واشـینگتن جوان که همراه با بازماندگان جنگ عقب‌نشـینی کرد، بقیه نابود شـدند. ۱۰۰۰ نفر از تلفات نیروهای ارتش بریتانیا و مستعمره‌نشین‌ها، که برادوک نیز جزو آنان بود، در جاده‌ای که به نام خود او نامگذاری شد، دفن گردیدند.

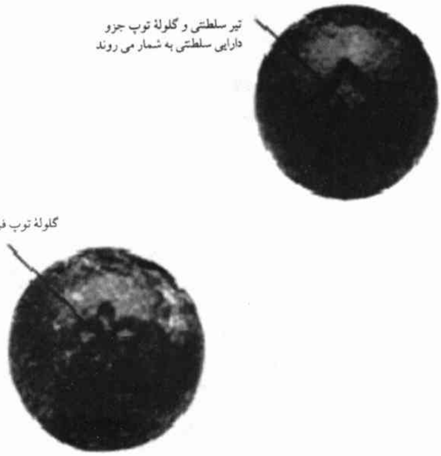
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۱



سقوط کبک

آخرین سـنگر ارتش فرانسـه در کانادا شـهر کبک بود که بالاتر از سطح رودخانۀ سـنت لارنس قرار گرفته و به نظر نمی‌رسـید کسـی بتواند از راه دریا به این نقطه حمله کند. در ماه سپتامبر ۱۷۵۹ لشکر بریتانیا تحت فرماندهی ژنرال جیمز وولف به سـاحل کبک حمله‌ور شـدند. آن‌ها بعد از بالا رفتن از صخره‌ها، از راهی که امکان دفاع نداشـت، توانسـتند ارتش فرانسـه را به فرماندهی ماکوس دو مونتکالم، شکست دهند. هر دو فرمانده در این نبرد جان خود را از دست دادند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۲



خاطرات به یادماندنی

صدها گلولهٔ توپ فرانســوی و بریتانیایی در صحنهٔ نبرد جنگ سرخپوســتان و فرانسوی‌ها به‌وفور به چشم می‌خورد. گلوله‌ها در قلعهٔ تیکندروگا، از اســتحکامات ساخته‌شدهٔ فرانسوی‌ها بر روی دریاچهٔ چمپلین به دست آمده بود و در سال ۱۷۵۹ تسلیم ارتش بریتانیا گردید.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۲



لباس افسری

لبــاس ارتش بریتانیا را ســرهنگ جان داگورش به تن دارد. او افســری در هنگ ۴۴ پیاده‌نظــام بود که در جنگ‌های صورت‌گرفته با فرانسوی‌ها و سرخپوست‌ها شرکت داشت.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۲



بازگشت زندانی‌ها

در شــورش پُنتیاک، جنگجویان ناخواســته علیه نیروهای ارتش بریتانیا، که پایگاه‌های مرزی را از دست فرانسوی‌ها خــارج کــرده بودند، شــوریدند. این پایگاه‌ها به پیر شــمال غرب معــروف بودند. قبل از پایان شــورش، گروه‌های شــرکت‌کننده در جنگ، بسیاری از ساکنان را به اسارت گرفته بودند. فرمانده فاتح ارتش بریتانیا، کلنل هنری بوکه، با سران طوایف شانی و دِلاور جهت استرداد اسرای جنگ ملاقات کرد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۳



قلمدان و جعبهٔ مخصوص نوشتن افسران که در عملیات نظامی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۳

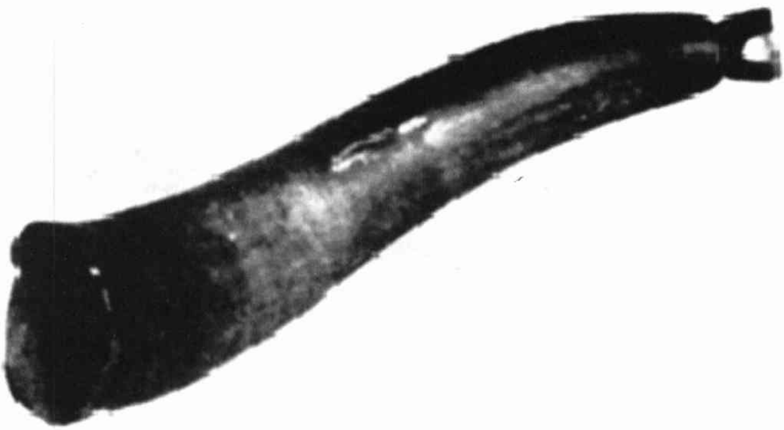


تبرزین پایپ، در میدان نبرد به کار می‌رفت.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۳



قالبی جهت تهیهٔ گلوله

سربازان برای تهیهٔ مهمات، از قالب‌هایی، شبیه آنچه در تصویر است، استفاده می‌کردند که از تراشیدن سنگ صابون به دست می‌آمد. دو تکهٔ هر قالب بر روی هم قرار می‌گرفت و سرب مایع از شیارهای ایجادشده به طرف سوراخ‌ها هدایت می‌شد. وقتی که سرب سرد می‌شد قالب را باز می‌کردند تا گلوله‌های تفنگ مشخص شوند.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۵



شیپور علامت‌دهنده

طبل، نی، سوت، و دمیدن در شیپورها برای رسانیدن دستورات به سربازان به کار می‌رفت. صدای شیپور در اوج نبرد نیز به‌آسانی شنیده می‌شد.

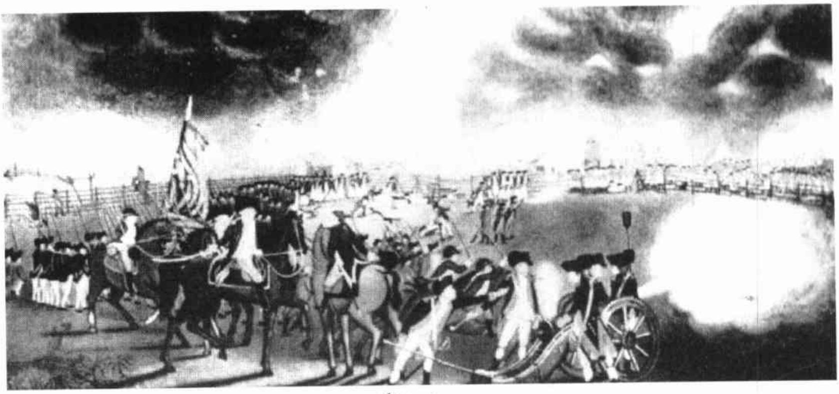
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۵



مدافع چارلستون

کلنل ویلیام مولتیر از کارولینای جنوبی (۱۸۰۵-۱۷۳۰)، قهرمان جزیرهٔ سالیوان در سال ۱۷۷۶، بود. مولتیر با داشتن ۲۱ توپ در مقابل آتش برتر ده ناو جنگی ارتش بریتانیا مقابله کرد. تنها نقطهٔ قوت نیروهای سالیوان، نسبت به نیروهای بریتانیا دقت بالاتر در هدف‌گیری بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۵



دومین ضربهٔ غافلگیرکننده

در اوایـل ژانویــه ۱۷۷۷، در جنگ ترنتون، ژنـرال نیروهای متخاصم ارتش بریتانیا، لـرد کرنوالیس، درصدد انتقام از واشینگتن برآمد، ولی طعمهٔ او، شب هنگام از دام گریخت. ارتش ۵۲۰۰ نفری واشینگتن به‌سرعت در پرینستون و در پشت جبهه کرنوالیس ضربهٔ مهلکی را متحمل شدند که ۴۰۰ کشته، زخمی و اسیر نتیجهٔ آن بود. در این نبرد ۴۰ نفر از میهن‌پرستان نیز کشته و زخمی شدند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۶



از شکست تا پیروزی

در ۱۷۷۶ ارتش واشینگتن به طرف دلاور عقب‌نشینی کرد. او با عبور سربازان از روی رودخانه یخی، سربازان آلمانی را در ترنتون غافلگیر کرد. این پیروزی، فرمانده ارتش بریتانیا را حیرت‌زده کرد و او را متوجه ساخت که جنگ هنوز پایان نپذیرفته است.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۶



وسیلهٔ اصلاح سربازان

هیچ‌یک از سـربازان نیروهای درگیر در نبرد، ریش نداشـتند. در زمان استراحت، سربازان از تیغ استفاده می‌کردند تا صورت خود را همیشه اصلاح‌شده نگه دارند.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۴۶



جنگ لانگ آیلند

در آگوست سال ۱۷۷۶، سر ویلیام هاو، ۳۲۰۰۰ سرباز را به نزدیکی شهر نیویورک رساند. هاو ۲۰۰۰۰ سرباز را به مقابلهٔ ارتش ۸۰۰۰ نفری واشینگتن فرستاد که در لانگ آیلند مستقر بودند. میهن‌پرستان شکست‌خورده و در اِست‌ریور به دام افتادند، ولی در تاریکی شب، واشینگتن ارتش خود را به جزیرهٔ مانهاتان گسیل داد.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۴۷



طرح نارنجک بر روی کلاه

کلاه سربازان نارنجک‌دار امریکایی

بعضی از نیروهای میهن‌پرست مانند نیروهای بریتانیا، کلاه‌های بلند به سر می‌گذاشتند که نشان می‌داد آن‌ها در گروه خاص نارنجک‌داران خدمت می‌کنند. این کلاه، متعلق به سرباز هنگ ۲۶ پیاده‌نظام کانتیننتال می‌باشد که در سال ۱۷۷۶ در ترنتون می‌جنگید.

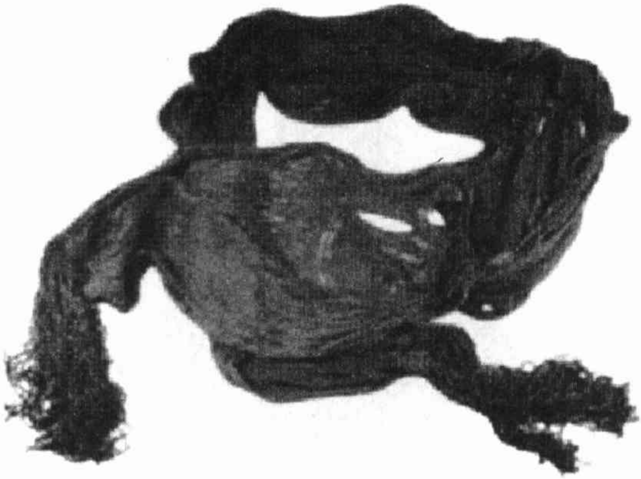
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۷



حملهٔ نافرجام نیروهای بریتانیا

فرمانده ارتش بریتانیا، سِر هنری کلینتون، تعداد نه عدد ناو جنگی و ۲۵۰۰ سرباز را در ژوئن سال ۱۷۷۶ به طرف چارلستون رهبری کرد. نیروهای کلینتون بر آن شدند تا به قلعه‌ای در جزیرهٔ سالیوان، که از بندر محافظت می‌کرد، حمله کنند. ولی سربازان انگلیسی مجبور به عقب‌نشینی شدند. توپخانه‌های موجود در قلعه آن‌چنان به طرف کشتی‌های جنگی آتش ریخت که یورش نیروهای انگلیسی ناکام ماند و چارلستون از خطر سقوط نجات پیدا کرد. آن قلعه به افتخار فرمانده خویش، کلنل ویلیام مولتیر، قلعهٔ مولتیر نامگذاری شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۷



حمایل نظامی مونتگومری

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۸



عقب‌نشینی جهت حملهٔ مجدد

چندین کشـتی امریکایی، از ترس شکست در جزیرهٔ والکور، فرار کردند، ولی بیشتر آن‌ها به‌سختی خسارت دیدند. بعضی از کشـتی‌ها حتی به آتش کشـیده شدند. خدمهٔ این کشتی‌ها بایستی کشتی‌ها را تا قسمت‌های کم‌عمق هدایت کرده و سپس از آن‌ها پیاده شده و فرار می‌کردند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۰



شکست مونتگومری

ژنرال امریکایی سرتیپ ریچارد مونتگومری، در حمله به کبک با شلیک گلوله‌های توپ در ۳۱ دسامبر ۱۷۷۵ متحمل شکست شد. فرماندهٔ دوم، کلنل بندیکت آرنولد سمت راست تصویر نیز در جنگ زخمی شده است.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۰



جنگ یک طرفه

ناوگان کوچک امریکا پشت جزیرهٔ والکور مخفی شده بود و با شجاعت کامل به زنجیرهٔ ناوهای توپدار انگلیسی که با کشتی‌های جنگی پشتیبانی می‌شدند، حمله می‌کرد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۱



بیرون از قبر آبی

ناو توپدار شورشـــیان به نام فیلادلفیا، که در جزیرهٔ والکور غرق شــده بود در سال ۱۹۳۵ ساخته و به دقت نگهداری شد. این ناو، از قدیمی‌ترین کشتی‌های جنگی امریکایی‌ها به حساب می‌آید.

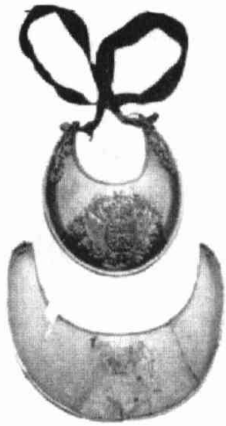
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۱



دستگیری اتن آلن

در طول لشگرکشـــی امریکایی‌ها، برای تســـخیر مونترال در اواخر ســال ۱۷۷۵، نیروهای داوطلب از نیوانگلند تحت فرماندهی اتن آلن به دام نیروهای بریتانیایی و کانادایی افتادند. آن‌ها محاکمه و زندانی شدند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۱



هدیه‌های افتخارآمیز

جوجت‌ها صفحه‌های طرح‌داری بودند که افسـران به گردن می‌انداختند. این طوقه‌ها نشـان‌دهندهٔ درجهٔ افسران بود. بعضی از این پلاک‌ها از طرف دولت مستعمراتی به صورت افتخاری به رؤسای بومی اعطا می‌شدند. گفته می‌شود که طوق نقره‌ای با نوار دور گردن متعلق به ژوزف برانت از اهالی ایروکوا است.

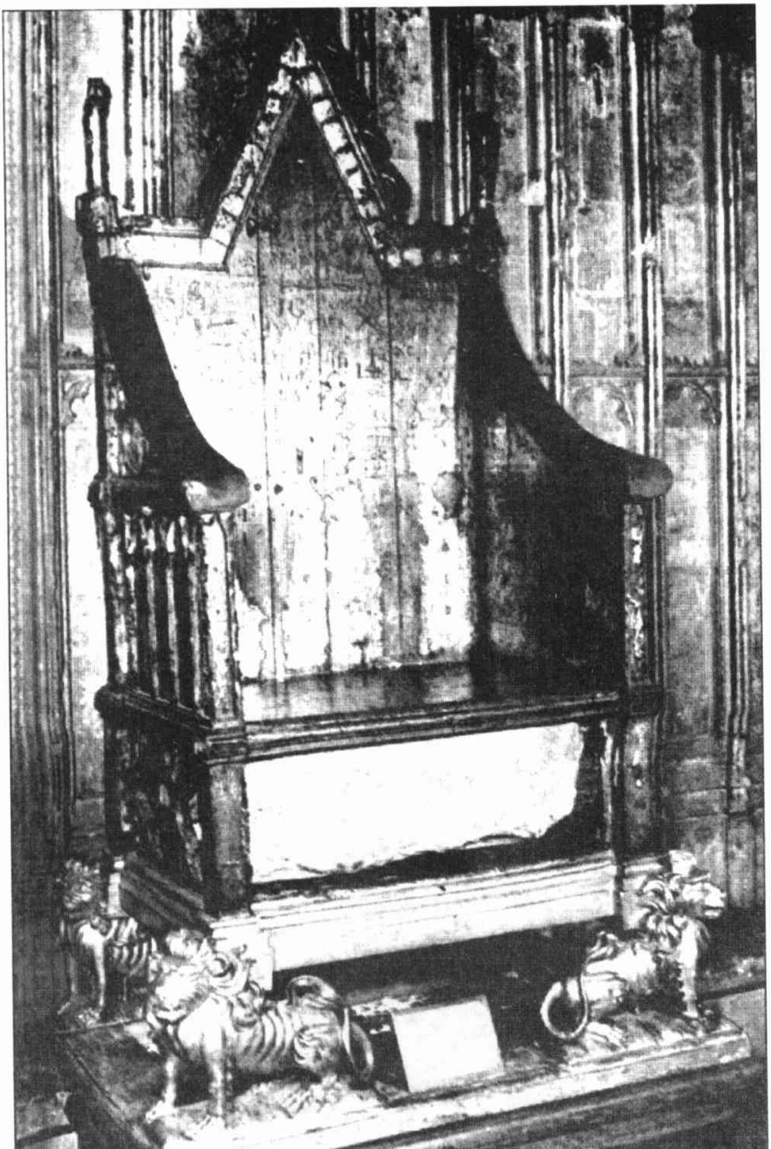
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۵



ژوزف برانت (۱۷۴۲– ۱۸۰۶)

وی از سوی مردمان ایروکوا به نام Thayendanega نامیده شد. برانت در طول انقلاب به سلطنت وفادار ماند. وی در مدرسهٔ سرخ‌پوستان کنتاکی تحصیل کرده بود و به عنوان محرم اسرار، در امور سرخ‌پوستان از جانب بریتانیا انتخاب شد و بعد از آن نیز نیروهای ایروکوا را برای جنگ با شورشیان در مرزهای نیویورک رهبری کرد.

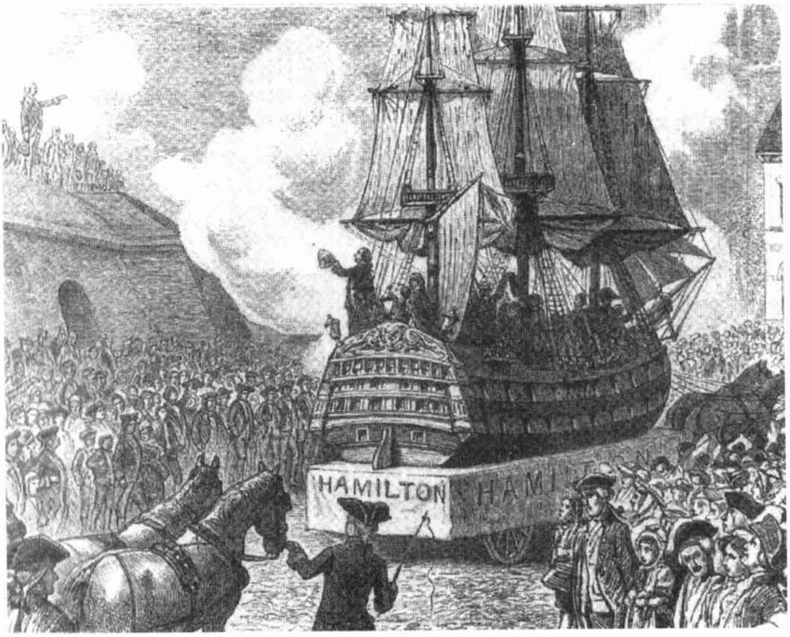
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۵



تصویری از محل جلوس پادشاهان انگلیس. در زیر این صندلی، سنگی است که طبق گفتهٔ نویسنده، آقای آرمسترانگ، توسط حضرت ارمیای نبی به اسکاتلند و انگلستان برده شده است.[1]

برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۳۱۰

1. Armstrong, *The U.S. and Britain in Priphecy.*



انبوه مردم تصویب قانون ایالات متحد را جشن می‌گیرند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۶۷

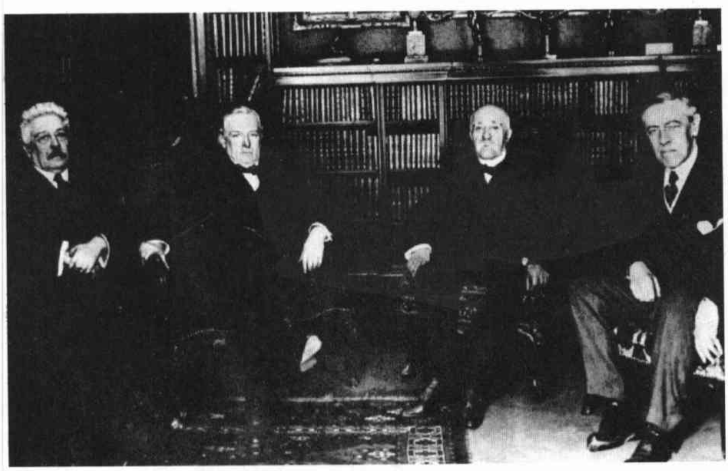


جورج واشینگتن به عنوان نخستین رئیس‌جمهور ایالات متحد سوگند یاد می‌کند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۶۶



در سال ۱۸۹۳ «گرور کلیولند»، به عنوان بیست و دومین رئیس جمهور امریکا، سوگند یاد کرد. در دورهٔ او کارهای بزرگی، مانند اصلاح قانون خدمات عمومی، طرح و تصویب شد و در نتیجه از تجاوزات شرکت‌های راه‌آهن جلوگیری به عمل آمد و مقررات گمرکی اصلاح شد.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۱۸

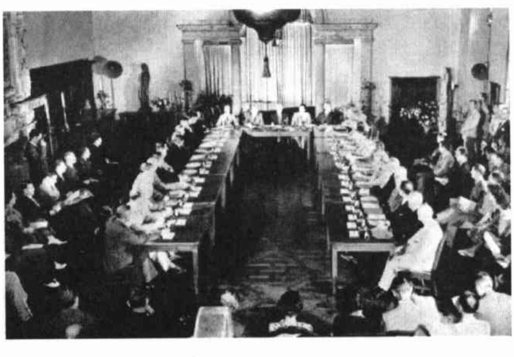


در سال ۱۹۱۹ نمایندگان کنفرانس صلح پاریس اختیار عقد قراردادهای مربوط به صلح را به یک شورای چهارنفری تفویض کردند. این چهار نفر از راست به چپ عبارت‌اند از: ویلسون از ایالات متحد امریکا، کلمنسو از فرانسه، لوید جورج از بریتانیای کبیر، و ادلاندو از ایتالیا.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۲۳



«سـینکلر لوئیس»، اولین نویسـندهٔ امریکایی، که به دریافت جایزهٔ نوبل در ادبیات نایل شد. داستان‌های زیادی دربارهٔ زندگی طبقهٔ متوسط مردم امریکا نوشت. وی یکی از شخصیت‌های برجسته در اعتلای ادبیات در دههٔ ۱۹۲۰ بود.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۲۸



هیئت‌های نمایندگی امریکا، بریتانیای کبیر، و روسیه در شهر «دومبار کتون اوکز» در نزدیکی‌های واشینگتن پایتخت امریکا در یک جلسهٔ تاریخی شرکت کردند. در این کنفرانس، که چند هفته به طول انجامید، مذاکراتی به عمل آمد که منتهی به تشکیل سازمان امنیت بین‌المللی گردید.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۲۹



روزولت، طراح سیاست «همسایهٔ خوب»، برای شرکت در کنفرانس قارهٔ امریکا، که به منظور برقراری صلح در سال ۱۹۳۶ تشکیل شده بود، به «بوئنس‌آیرس» سفر کرد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۲۹



با مرگ ناگهانی فرانکلین روزولت در سال ۱۹۴۵ «هری ترومن» معاون او به ریاست جمهوری امریکا رسید. وی سه سال بعد شخصاً در انتخابات پیروز شد و مقام خود را برای یک دورهٔ دیگر همچنان حفظ کرد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۳۲



در سال ۱۹۴۱ روزولت و چرچیل، نخست‌وزیر انگلستان، در عرشهٔ کشتی انگلیسی «پرنس اوویلز» در اقیانوس اطلس ملاقات کردند. در این ملاقات اصول هشتگانهٔ دول مزبور برای صلح که به نام «منشور آتلانتیک» مشهور شد به امضا رسید.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۳۴



طبق طرح مارشال، شهرهای فرانسه که در طی جنگ جهانی دوم ویران شده بودند از نو ساخته شدند.

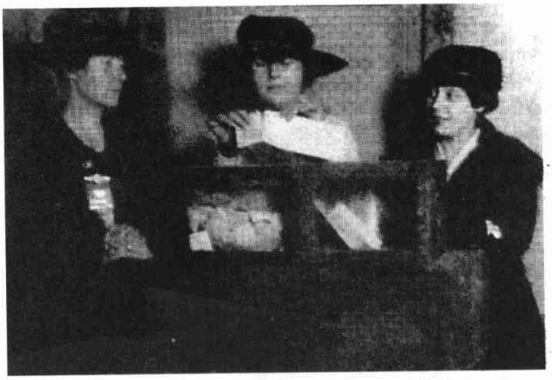
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۳۷



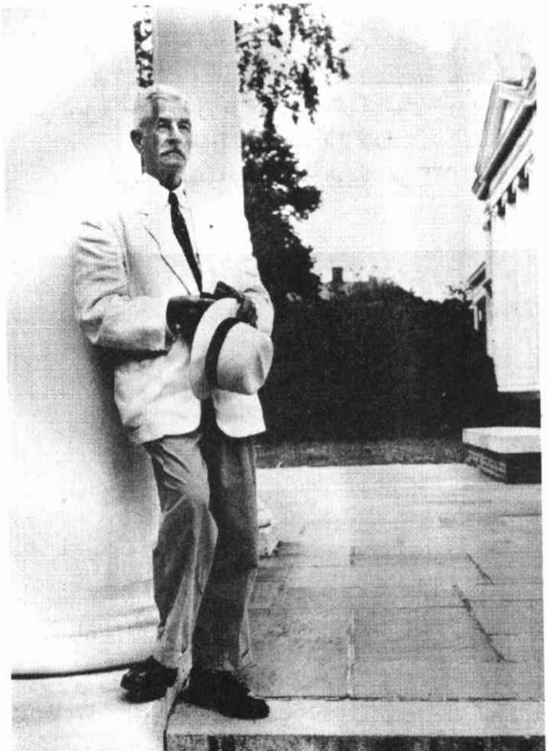
جورج مارشال، وزیرخارجهٔ امریکا، در مراسم اعطای جایزهٔ نوبل صلح ۱۹۵۳، که به مناسبت اجرای برنامهٔ بشردوستانهٔ او در کمک به کشورهای اروپایی تشکیل شده بود، نطق مهمی ایراد کرد.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۳۹



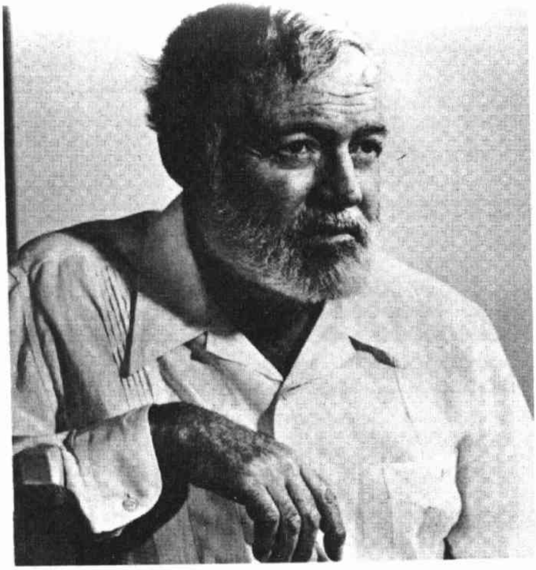
دورایت آیزنهاور پس از آنکه در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۵۲ پیروز شد با ترومن، رئیس‌جمهور سابق، دربارهٔ مسائل ملی و بین‌المللی گفت‌وگو می‌کند.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۴۰



در سال ۱۹۲۰ با تصویب اصلاحیهٔ نوزدهم به زنان حق رأی داده شد.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۲۵



ویلیام فاکنر، برندهٔ جایزهٔ نوبل در ادبیات، یکی از شخصیت‌های بزرگ ادبی امریکا است که در آثار او بیش از هر چیز صحنه‌های زندگی مردم جنوب امریکا دیده می‌شود.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۴۳



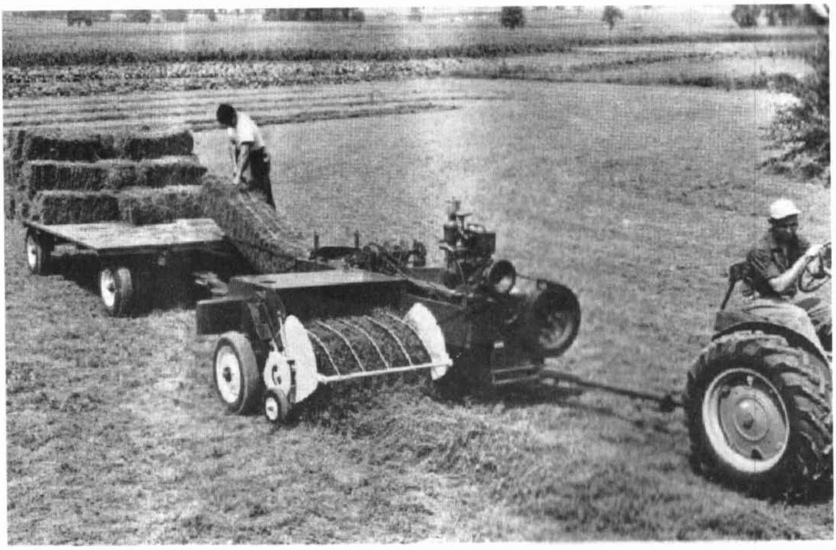
ارنست همینگوی، برندهٔ جایزهٔ نوبل و جایزهٔ پولترز در ادبیات، با آثار گرانبهای خود صدها نفر از نویسندگان برجستهٔ امریکا را تحت تأثیر قرار داد.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۴۳



جان اشـــتاین بک، نویسندهٔ داســـتان‌های معروف اجتماعی مانند «خوشه‌های خشم»، در سال ۱۹۶۲ جایزهٔ نوبل را در ادبیات به دست آورد.

برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۴۳



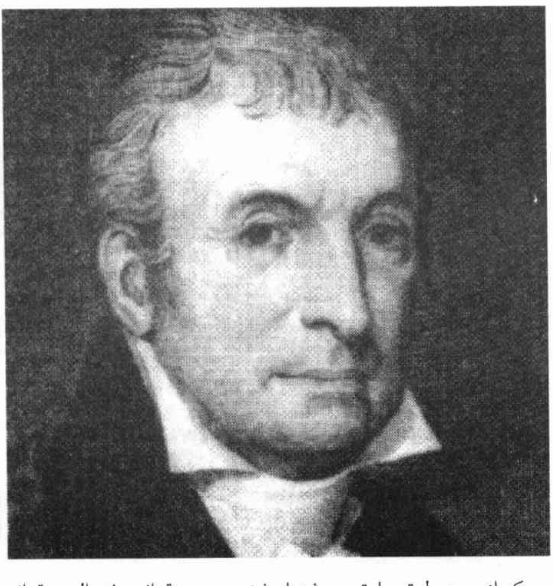
با برقراری یک سیستم مؤثر آبیاری در منطقهٔ شرقی ایالت ارگون، که سرزمینی خشک و کم‌آب بود، هزاران جریب زمین به مزارع سرسبز و حاصلخیز تبدیل شد.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۴۴



نمایندگان می‌بایست تصمیم می‌گرفتند که قلمروهای در حال‌رشد غربی چه زمانی باید به ایالت تبدیل شوند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۴۸



این موضوع، که آیا بردگان به منظور تعیین تعداد نمایندگان به حساب آورده شوند یا نه، بحث و جدل خصمانه‌ای را بین ایالت‌های شمالی و جنوبی برانگیخت.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۵۸



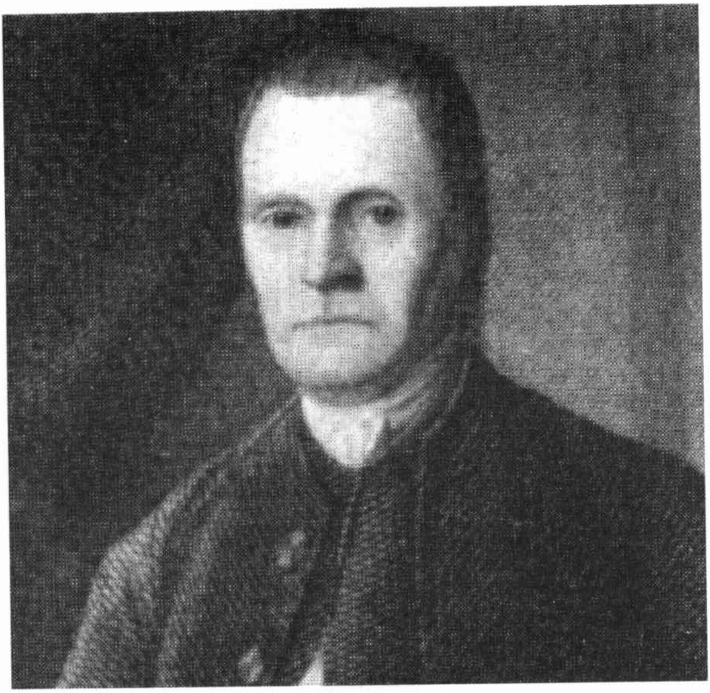
مادهٔ برتری قانون اساسی، که از سوی لوتر مارتین پیشنهاد شده بود، به قوانین فدرال بر قوانین ایالتی برتری بخشید.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۸۵



نماینده، جیمز ویلسون، از حامیان پروپاقرص نظام حکومتی فدرال بود.
برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۱۵



ویلیان پترسون از نیوجرسی توصیه کرد که رویکرد معتدل‌تری از جانب مجمع ضروری است و پیشنهاد کرد که نمایندگان صرفاً به بازنگری و اصلاح اصول کنفدراسیون بپردازند.
برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۱۷



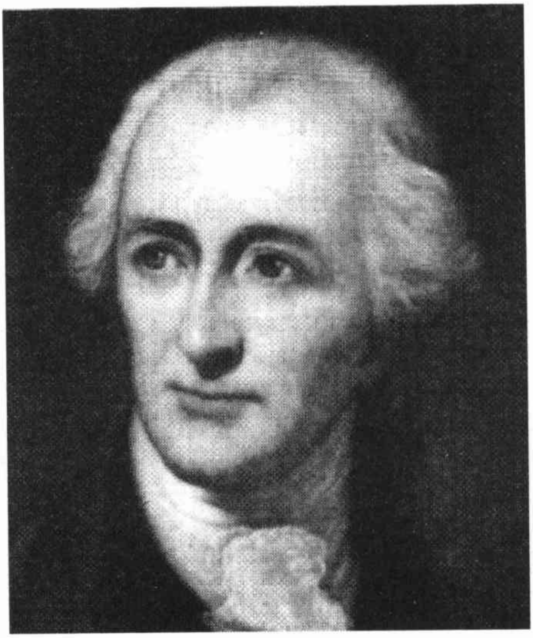
راجر شرمن، نمایندهٔ کنتیکت، برای برطرف ساختن مناقشه بین ایالت‌های کوچک و بزرگ بر سر نمایندگی در مجلس قانونگذاری ملی سخت تلاش کرد.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۷۸



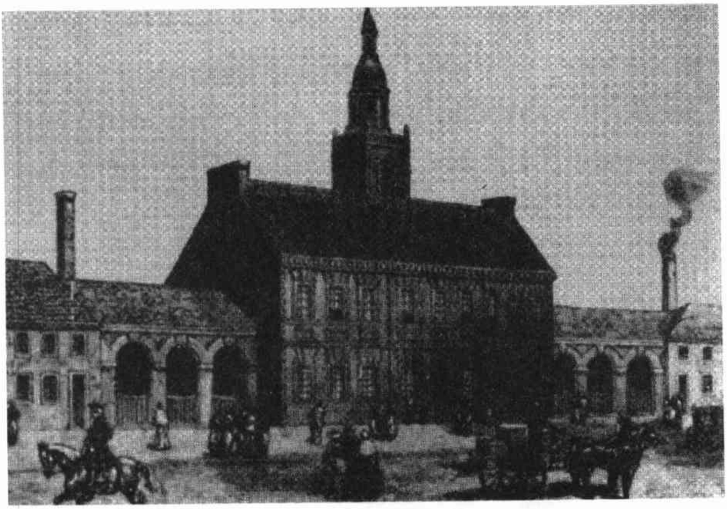
نمایندگان مجمع قانون اساسی به صورت یک کمیتهٔ کل درمی‌آیند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۶۸



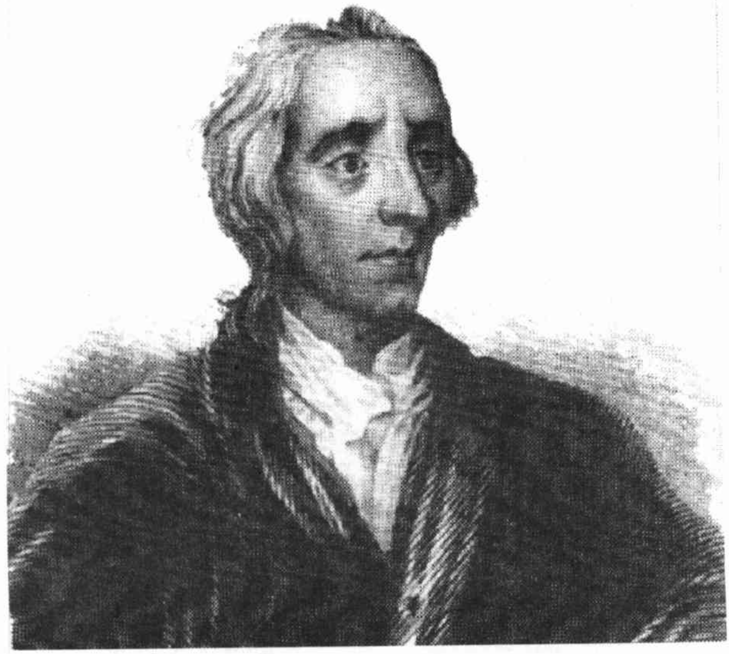
چارلز پینکنی نگران بود که مجمع ممکن است در جهت الغای حکومت‌های ایالتی سیر کند.
برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۸۸



جورج رید، نمایندهٔ دولاور، از این نگران بود که در مجمع ایالت‌های بزرگ‌تر منافع ایالت‌های کوچک‌تر را به مخاطره اندازند.
برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۹۸



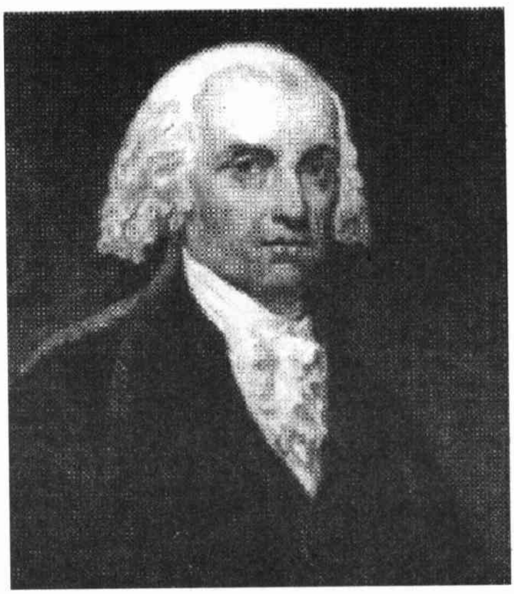
مجمع قانون اساسی در مجلس ایالتی فیلادلفیا برگزار شد که امروزه به تالار استقلال مشهور است.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۷۹



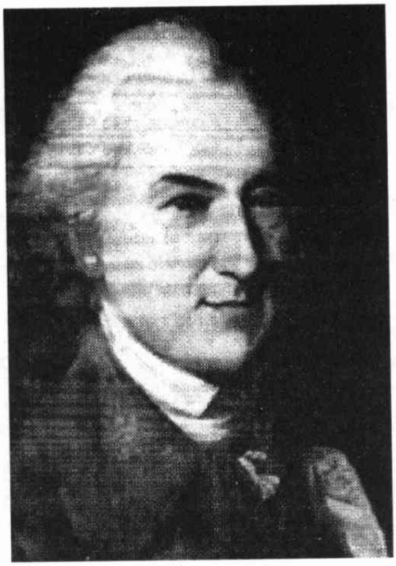
فیلسوف سیاسی، جان لاک، جوهر روشنگری را در نوشته‌هایش بیان کرد که بر مردانی که پیش‌نویس قانون اساسی امریکا را نوشتند تأثیری شدید برجا گذاشت.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۹۸



جورج ماســون، نمایندهٔ مجمع قانون اساســی، مشکلات حفظ نظم در یک کشــور پهناور را ضمن تأمین آزادی‌های شخصی برشمرد.
برگرفته از تاریخ انتخابات امریکا، ص ۱۹



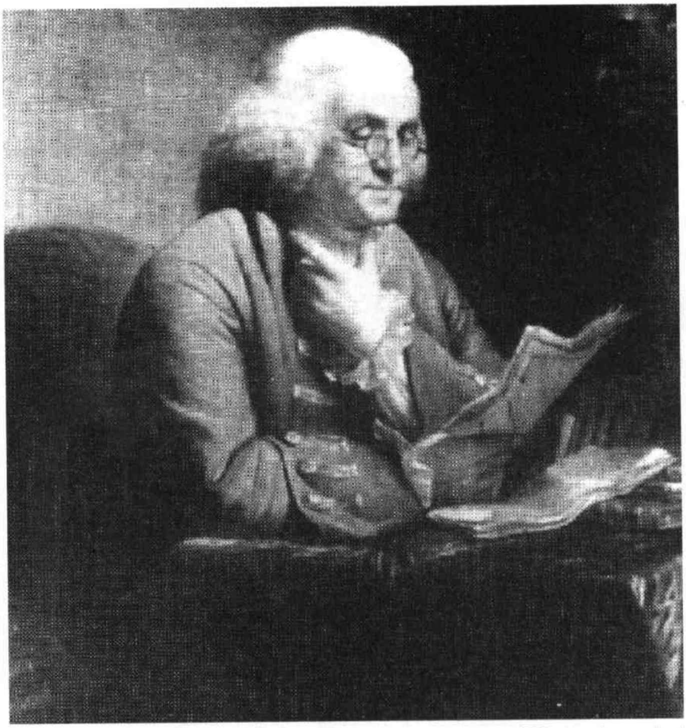
جیمز مدیسون، در طول مجمع قانون اساسی، از جریان مذاکرات یادداشت‌های دقیقی برداشت.
برگرفته از تاریخ انتخابات امریکا، ص ۲۱



جان دیکینسون به نحوی مؤثر در خصوص اهمیت آزادی سخن می‌گفت.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۱۹



یک کاریکاتور سیاسی قدیمی مردم بوستون را به تصویر می‌کشد که دارند یک مأمور جمع‌آوری مالیات را مجازات می‌کنند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۰۱



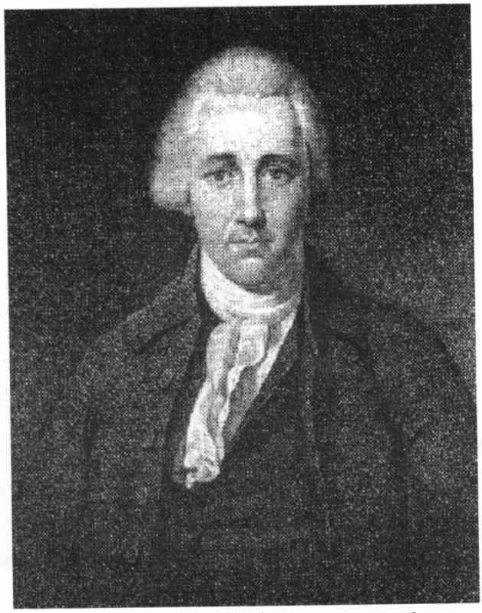
با آنکه پیشنهادهای بنجامین فرانکلین، در مورد اتحاد مهاجرنشین‌ها برای دفاع از خود در برابر فرانسوی‌ها، عملی نشد دیدگاه‌های او سرانجام به شکل‌دهی آیندهٔ امریکا کمک کرد.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۵۱



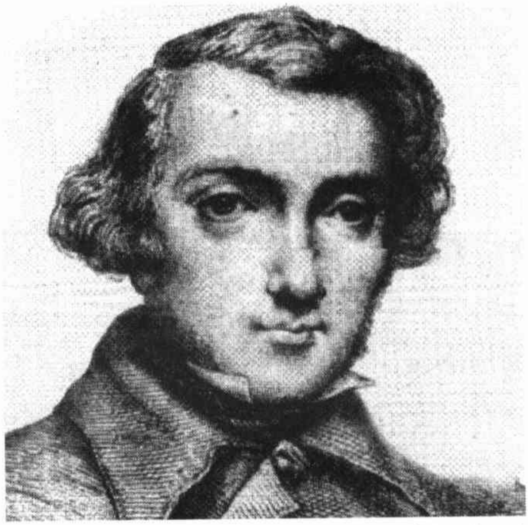
جنگ فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها تنش بین انگلستان و مهاجرنشینان را افزایش داد.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۶۲



سربازان اتحادیه از سمیتری‌هیل در مقابل حملهٔ نیروهای ائتلافیه دفاع می‌کنند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۹۳

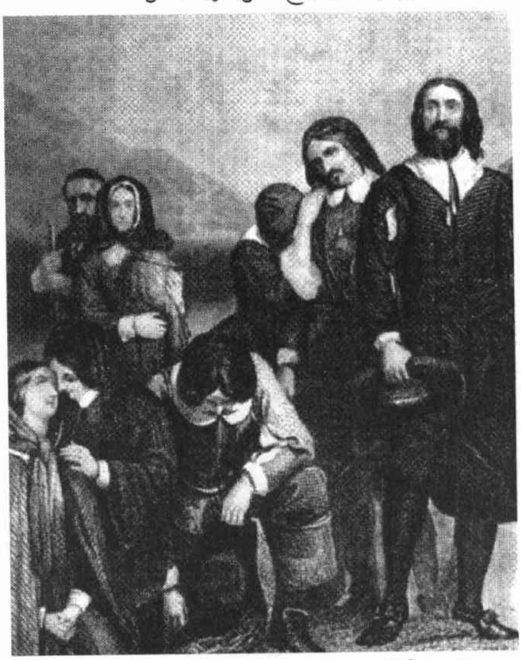


ویلیام برادفورد و دیگر رهبران در میان آوارگان پیمان می‌فلاور را به وجود آوردند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۳۹



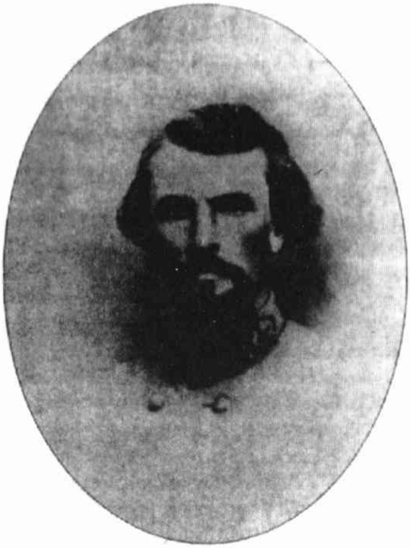
الکسی دوتوکویل، فیلسوف سیاسی فرانسوی، در بخشی از مطالعه‌اش دربارهٔ سیاست‌های امریکا با هیجان نوشت که قانون اساسی چقدر بی‌دردسر به وجود آمد.

برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۱۸

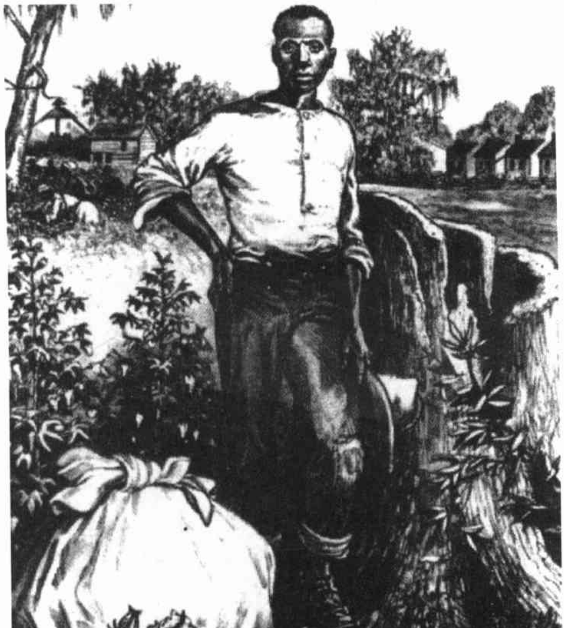


آوارگان، پیش از آنکه به خشکی پا بگذارند، پیمان می‌فلاور را امضا کردند، توافقنامه‌ای برای زندگی بر اساس مجموعه‌ای از قوانین عرفی.

برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۲۱۸



نبتن بدفورد فارست جمعیت سری کوکلوس‌کلان را تأسیس و رهبری کرد.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۵۹



برده‌ای سیاه‌پوست از جنوب با بقچه‌ای پر از پنبه ایستاده است.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۲۹



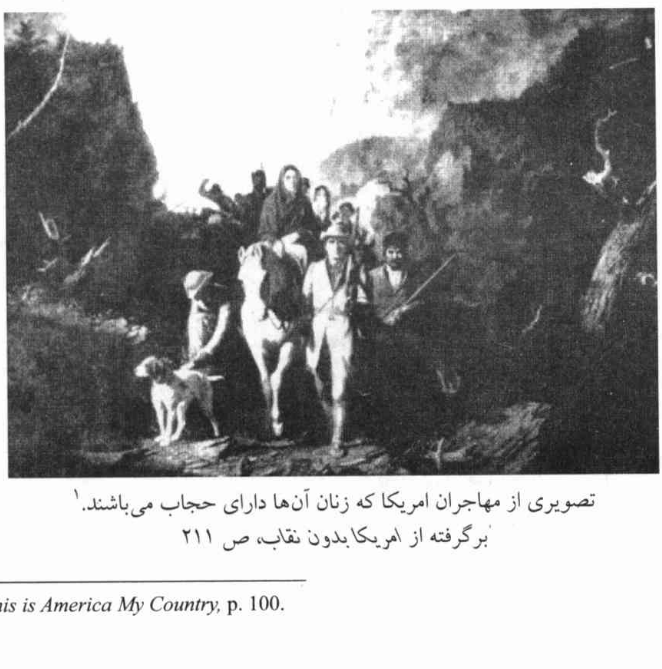
نبردهای امریکا ـ اسپانیا (۱۸۹۸)



بردگان مشغول کار در مزارع امریکا

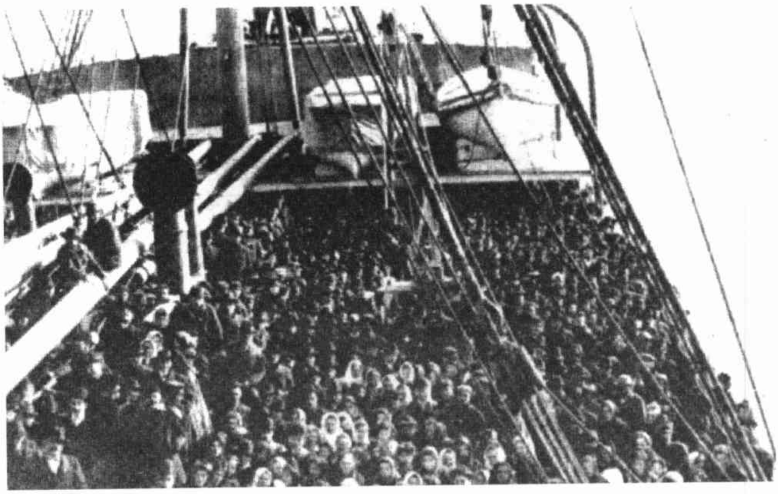


دکتر مارتین لوترکینگ (پسر) در حال سخنرانی در مورد حقوق مدنی در تظاهراتی در آتلانتا (جورجیا). او در راه کسب حقوق مساوی برای سیاهان امریکایی به طور خستگی‌ناپذیر جنگید.
برگرفته از نتایج و چشم‌انداز مبارزات سیاهان در ایالات متحد، ص ۸۸



تصویری از مهاجران امریکا که زنان آن‌ها دارای حجاب می‌باشند.[1]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۱۱

1. Archive, *This is America My Country,* p. 100.



تصویری از مهاجران امریکا در سال ۱۹۰۶ میلادی توسط یک کشتی. همان‌گونه که مشاهده می‌کنید در میان آن‌ها زن‌هایی با حجاب و روسری وجود دارند.[1]

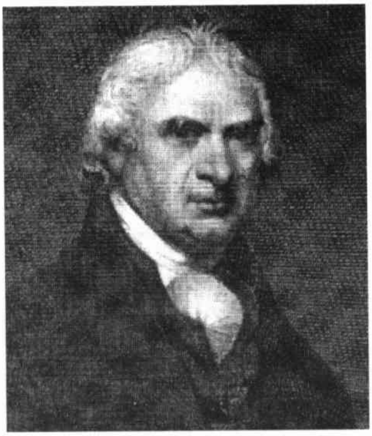
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۱۱



نبرد رودآیلند

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۰۲

1.Tindall, *America, A Narrative History*, p. 1144.



جورج کلینتون، فرماندار نیویورک، قانون اساسی را علناً مورد حمله قرار داد و در مخالفت با تصویب آن مقالاتی در روزنامه‌ها نوشت.

برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۸۴



تصویر مدلین آلبرایت جهود صهیونیست

برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۸۶



تصویر ویلیام کوهن جهود صهیونیست

برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۸۷



تصویر جان دوئچ جهود صهیونیست
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۸۷

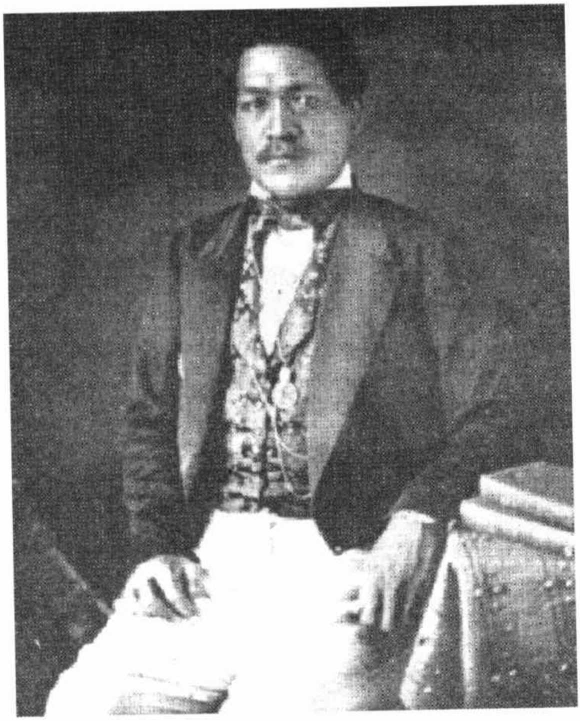


تصویر مارتین ایندایک جهود صهیونیست
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۹۱



تصویر ملکه لیلییوکالانی، ملکهٔ هاوایی ـ آخرین حاکم هاوایی.[1]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۹۲

1. Ibid.

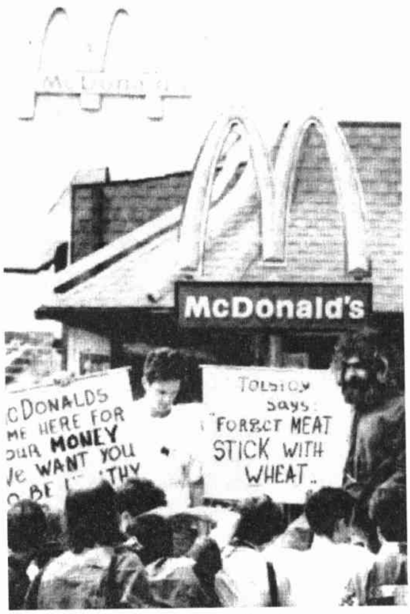


تصویر کامهامهای سوم، یکی از پادشاهان هاوایی.[1]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۹۴

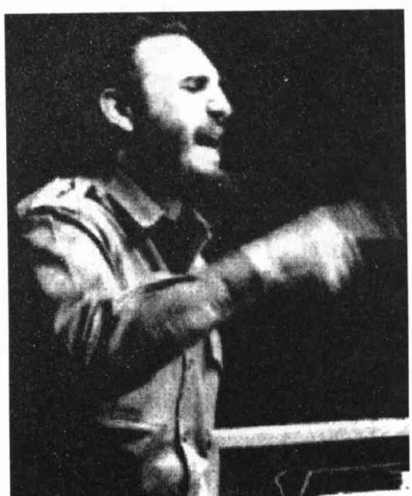


همان‌طور که در تصویر مشاهده می‌کنید یک امریکایی از ظرف زباله که در خیابانی گذاشته شده غذای خود را تأمین و تناول می‌کند.
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۱۰۹

1. Kuykendal, *The Hawaiian Kingdom*, pp. 85-92.

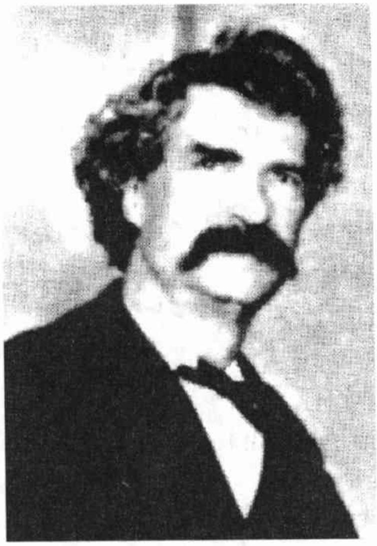


تصویر یکی از شعبات رستوران مک دونالد و تظاهراتی در مقابل آن در امریکا
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۱۷۱



تصویری از آقای فیدل کاسترو در حال سخنرانی.[1]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۶۵

1. Tindall, *America, A Narrative History*, p. 1144.



تصویری از سمیول بنگ هورن کلمنز(مارک تواین)[۱]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۳



کاریکاتوری از آبراهام لینکلن، رئیس‌جمهوری امریکا، نشان‌دهندهٔ اینکه وی آزادی را در امریکا نابود ساخته است.[۲]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۴

1. Ibid.
2. Baily, *The American, Pageant*, p. 82.



تصویری از ایرانیان که پرچم امریکا را به آتش کشیده‌اند. آقای آرمسترانگ در توضیح این عکس می‌نویسد که قدرت امریکا و رهبری آن سقوط کرده تا جایی که امریکا را یک ببرکاغذی می‌خوانند.[1]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۳۱

1. Armstrong, *The U.S. and Britain in Prophecy*, p. 68.



تصویر پانچوو یا (نفر وسط) و دو تن از همرزمان وی.[1]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۴۴



رانلد ریگان در حال تماس تلفنی با مسئولان و اعضای حمایت خود از نجات دادن ۳ وال.[2]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۵۰

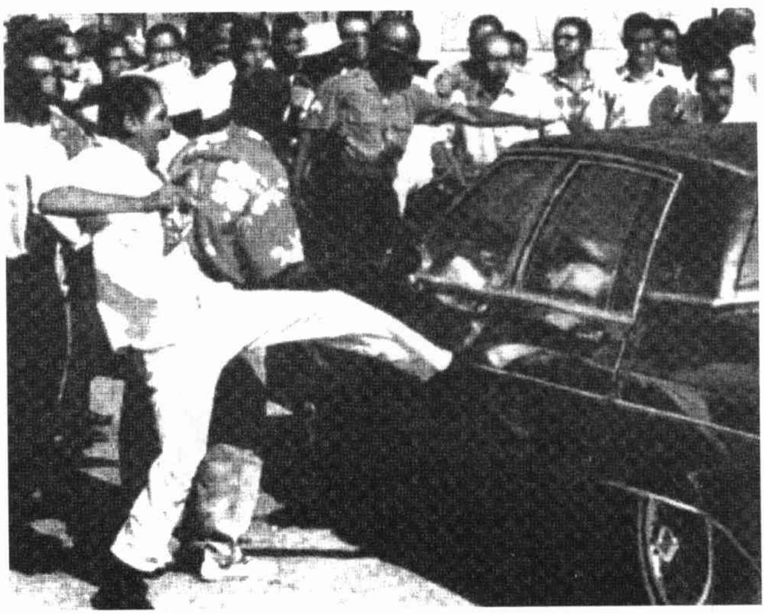


تصویری از به آتش کشیدن پرچم امریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام. در توضیح این عکس نویسندهٔ کتاب می‌نویسد: «گروگانگیری یک‌سالهٔ امریکاییها به پرستیژ امریکا صدمه زد و نیز باعث شد تا کارتر شانس انتخاب شدن دوباره را از دست بدهد».[3]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۵۱

1. Brown, *America, A Narrative History*, p. 1144.
2. Rose, *Freeing the Wales*.
3. Brown, *America, A Narrative History*, p. 1144.

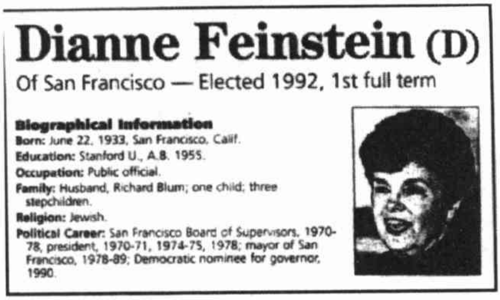


بیل کلینتون در حالی که کلاه جهودان[1] بر سر دارد دربارهٔ سرسپردگی خود در ارتباط با صهیونیست بین‌الملل با جهود صهیونیستی صحبت می‌کند.
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۱۴۴



تصویری از یک تظاهرکنندهٔ هاییتی که به ماشین دیپلمات امریکایی (هادلستون) حمله می‌کند.
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۳۰

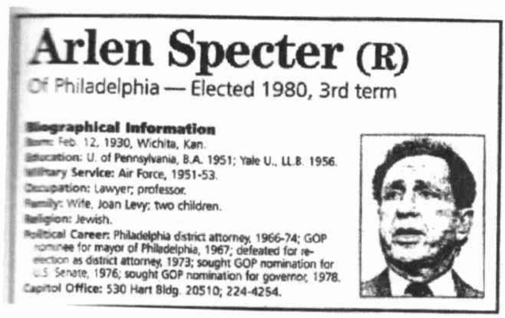
1. Skull Cap



Dianne Feinstein (D)
Of San Francisco — Elected 1992, 1st full term

Biographical Information
Born: June 22, 1933, San Francisco, Calif.
Education: Stanford U., A.B. 1955.
Occupation: Public official.
Family: Husband, Richard Blum; one child; three stepchildren.
Religion: Jewish.
Political Career: San Francisco Board of Supervisors, 1970-78, president, 1970-71, 1974-75, 1978; mayor of San Francisco, 1978-89; Democratic nominee for governor, 1990.

تصویر داین فاین‌استاین جهود صهیونیست از بولتن دولت امریکا
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۱۰۳



Arlen Specter (R)
Of Philadelphia — Elected 1980, 3rd term

Biographical Information
Born: Feb. 12, 1930, Wichita, Kan.
Education: U. of Pennsylvania, B.A. 1951; Yale U., LL.B. 1956.
Military Service: Air Force, 1951-53.
Occupation: Lawyer; professor.
Family: Wife, Joan Levy; two children.
Religion: Jewish.
Political Career: Philadelphia district attorney, 1966-74; GOP nominee for mayor of Philadelphia, 1967; defeated for re-election as district attorney, 1973; sought GOP nomination for U.S. Senate, 1976; sought GOP nomination for governor, 1978.
Capitol Office: 530 Hart Bldg. 20510; 224-4254.

تصویر آرلین اسپکتور جهود صهیونیست از بولتن دولت امریکا
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۱۰۴



کاریکاتور ژنرال زکری تیلر، یکی از رئیس‌جمهوران امریکا، که بر روی جمجمهٔ افراد مکزیکی که به دستور وی به قتل رسیده‌اند، نشسته است.[۱]

برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۹۰



کاریکاتوری از آبراهام لینکلن؛ نشان‌دهندهٔ این است که وی آخرین کارت خود را که اعلان آزاد شدن بردگان است[۲] رو می‌کند.[۳]

برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۵

1. Baily, *The American Pageant*, p. 114.
2. Preelamation Emancipation.
3. Baily, *The American Pageant*, p. 114.

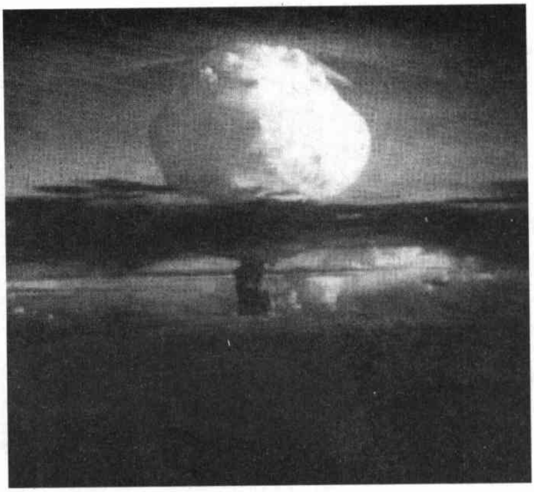


تصویری از شلاق خوردن یکی از اعضای جامعه دینی کویکرز که به ارابه‌ای بسته شده است، توسط امریکایی‌ها.[1]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۶

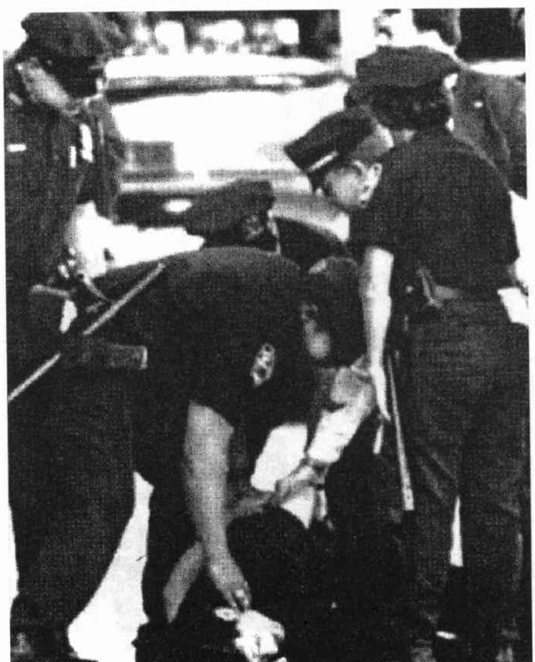


دولت امریکا برای سرکوبی مردم و نابودی حرکت‌های آزادی‌خواهانه از پلیس استفاده می‌کند.
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۱۹۲

1. Archive, *This is America My Country*, p. 100.



جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، پس از اینکه ایالات متحد ژاپن را بمباران اتمی کرد، به پایان رسید.
برگرفته از تاریخ جنگ جهانی دوم، ص ۵۶



پلیس امریکا مردم را دشمن خود می‌داند.
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۱۹۱



سربازان امریکایی، جنگ جهانی دوم، نرماندی.
با ورود نیروهای امریکا به عرصهٔ جنگ در اروپا، فاشیسم هیتلری رو به هزیمت گذاشت.



انهدام هیروشیما

امریکا در ساخت بمب اتمی با آلمان هیتلری در رقابت بود، و پس از تولید، قدرت تخریبی آن را در اوت ۱۹۴۵ با انهدام هیروشیما و سپس ناکازاکی ژاپن آزمود، آزمونی که به قیمت مرگ ۲۲۰,۰۰۰ ساکن این دو شهر بود.



کاریکاتوری از تئودور روزولت، پدر بزرگ کرمیت روزولت، طراح و عامل کودتای ۲۸ مرداد به عنوان پلیس دنیا، در حالی که مردم دنیا را لگدمال می‌کند و باتومی در دست دارد و مدعی است که پلیس دنیا می‌باشد. عبارت «دیپلماسی جدید» بر روی باتوم وی نوشته شده است.[1]

برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۳۸



تصویری از تیراندازی مزدوران امریکا در السالوادور که به روی تظاهرکنندگان اتحاد در تاریخ ۲۳ ژانویهٔ ۱۹۸۰ آتش گشوده‌اند.[1]

برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۳۳

1. Brown, *America, A Narrative History*, p. 1144.
2. Armstrong, *Elsalvaḍor, The Face of Revolution*, p. 16.



تصویری از کشتار مردم توسط مزدوران امریکا در یک کلیسا در السالوادور.[1]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۳۴

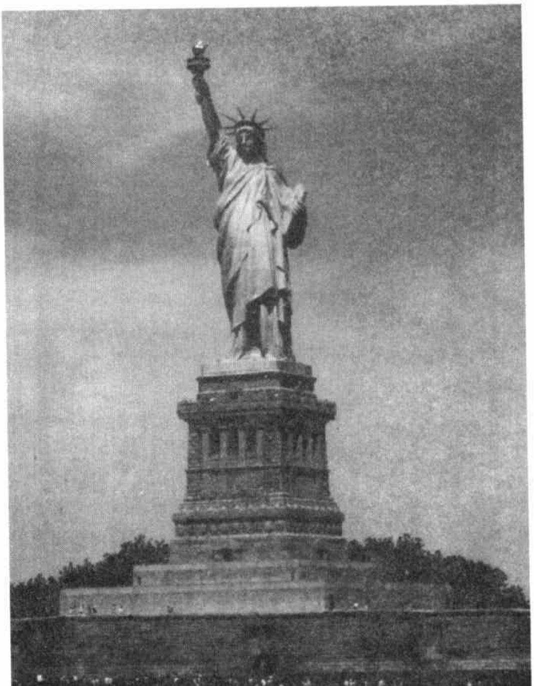


تصویری از کشتار فجیع مردم السالوادور توسط مزدوران امریکا.[2]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۳۵

1. Ibid.
2. Ibid.



تابوت ۲۱ نفر از تظاهرکنندگان در السالوادور که توسط مزدوران امریکا در ۲۹ اکتبر ۱۹۷۹ کشته شدند.[۱]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۳۶

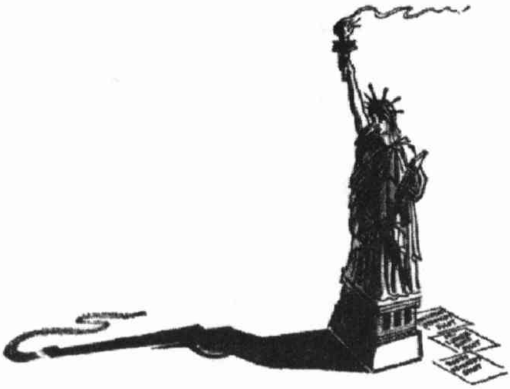


مجسمهٔ آزادی

این مجسمه در فرانسه ساخته و به مناسبت یکصدمین سالگرد انقلاب امریکا (۱۸۸۶) به مردم امریکا هدیه داده شد.
بر کتیبهٔ پایهٔ آن این عبارت حک شده است:
«توده‌های خسته و فقیر و درمانده‌ای را که می‌خواهند آزاد نفس بکشند و بیچارگانی را که از سواحل پرجمعیت خود می‌رانید نزد من بفرستید. این بی‌خانمان‌ها و توفان‌زده‌ها را نزد من بفرستید. من مشعلم را کنار این دروازهٔ زرین نگه می‌دارم.»

---

1. Ibid.



مجسمهٔ آزادی، که سایهٔ آن به صورت تفنگی درآمده و از لولهٔ آن دود خارج می‌شود، نشان‌دهندهٔ کشتار و قلع‌وقمع مردم بی‌گناه در داخل و خارج امریکا است که در سایهٔ تبلیغات دروغین آزادی صورت می‌پذیرد.[1]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۱۸۰



تصویری از یک ارتشـی امریکا که در جنگ نفت (کویت) شرکت داشته و در معرض اورانیوم تخلیه‌شده قرار گرفته است. در کنار او فرزندش، که در اثر این مواد رادیواکتیو ناقص‌الخلقه متولد شده، ایستاده است.[2]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۵۶

1. Brown, *America, A Narrative History*, p. 1144.
2. Bertell, *Metal of Sishonor, Depleted Uranium*, pp. 3-4.



کاریکاتوری از روزنامهٔ نیویورک تایمز
چگونه امریکا کشور کلمبیا را تجزیه نمود و کشور پاناما را توسط مزدوران خود بنا کرد.[1]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۶۲



تصویری از یک کودک عراقی ناقص‌الخلقه بدون دست که پدر و مادر وی در معرض اورانیوم تخلیه‌شده (در طول جنگ نفت) قرار گرفته‌اند. این کودک همانند کودک امریکایی در دو طرف کتف فقط چند انگشت دارد.[2]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۵۷

---

1. Brown, *America, A Narrative History*, p. 1144.
2. Bertell, *Metal of Sishonor, Depleted Uranium*, pp. 3-4.



تصویری از یک کودک جزایر مارشال که تحت اشغال امریکا می‌باشد. پدر و مادر این کودک نیز مانند مردم عراق در معرض مواد اتمی (بمباران‌های امریکا) قرار گرفته‌اند و درنتیجه این کودک ناقص‌الخلقه متولد شده است.[۱]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۵۸



تصویری از صحنهٔ انفجار بمب اتم در صحرای نوادا در حضور تعداد زیادی از کارکنان ارتش امریکا.[۲]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۶۰

1. Ibid.
2. Bertell, *Metal of Sishonor, Depleted Uranium Action*, p. 90.



تظاهرات سیاه‌پوستان امریکایی در ۲۸ آگوست سال ۱۹۶۳ میلادی در واشینگتن برای آزادی و ... در این تظاهرات دکتر مارتین لوترکینگ و دیگر رهبران سیاه‌پوست دیده می‌شوند.[1]

برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۱۸۳



مارتین لوترکینگ در تابوت؛ او از آزادی‌خواهان امریکا و مخالف جنگ با ویتنام بود.

برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۱۸۴

---

1. Brown, *America, A Narrative History.*



تصویری از قیام سیاه‌پوستان شهر دیترویت ایالت میشیگان و سرکوب آنان توسط نیروهای پلیس و گارد ملی امریکا
در تاریخ ۲۳ جولای ۱۹۶۷[1]
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۰۳



تصاویری از مسجد شهر یوبا در کالیفرنیا، قبل و بعد از به آتش کشیده شدن
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۱۹۹

1. Ibid.



مداخلهٔ نظامی امریکا در کره و سپس ویتنام، اعتراضات شهروندان ضدجنگ علیه کشتار مردم آن کشورها و هموطنان خود را برانگیخت. تصویر بالا نمونه‌ای از تظاهرات ضدجنگ ویتنام است که پشت جبههٔ مداخله‌جویان را تضعیف کرد.



حملهٔ پلیس امریکا به مردم در سال ۱۹۶۸ در شهر شیکاگو.[1]

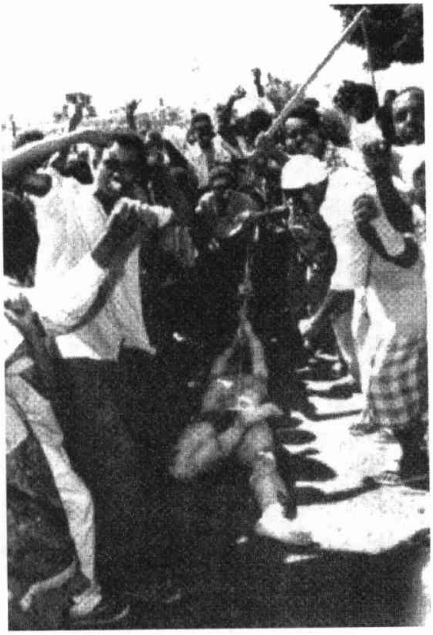


تصویری از سربازان زخمی امریکایی در منطقهٔ غیرنظامی در ویتنام. نویسنده از آن به یک کابوس جنگی تعبیر می‌کند.[2]

تصویر سمت راست برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۰۲

تصویر سمت چپ برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۰۸

1. Ibid.   2. Ibid.



تصویر جنازهٔ سرباز امریکایی که در خیابان‌های سومالی (موگادیشو) توسط مردم سومالی کشیده می‌شود.
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۲۷



سربازان ائتلافیه با اولین گلوله‌های جنگ داخلی امریکا دژ سامتر را به توپ بستند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۹۱



سازمان‌دهندگان زجرکشی (لینجینگ) اغلب عکس می‌گرفتند و از آن جنایات کارت‌پستال‌های واقعی درست می‌کردند و آن‌ها را در ابعاد وسیعی پخش می‌کردند تا لینجینگ را به عنوان یک فعالیت خانوادگی مشروع جلوه دهند.
عکس بالا: اینچ شدن جوان ۳۲ ساله به نام روبن استیسی[1]، که کشاورز اجاره‌نشین بود. شهر فورت لادردیل، ایالت فلوریدا، ۱۹ جولای ۱۹۳۵.

عکس پایین: جان بوید[2]، «رئیس انجمن سراسری کشاورزان سیاه»، در حال سخنرانی در آوریل ۲۰۰۹ در تظاهرات برپاشده در واشینگتن دی سی علیه عرضهٔ تبعیض‌آمیز وام توسط وزارت کشاورزی ایالات متحد. یابو در جلوی صحنه برای یادآوری تداوم مبارزات امروزی با مبارزات برده‌های آزادشده برای اصلاحات طی دوران بازسازی است. «چهل هکتار زمین و یک یابو» شعار پرآوازهٔ آن مبارزات بود. بارنز می‌نویسد که مبارزات فعلی کشاورزانی که سیاه‌پوست هستند «اغلب حلقهٔ اتصال با نبردهایی است که قدمتشان به یکصد سال پیش از این برمی‌گردد».[3]
برگرفته از نتایج و چشم‌انداز مبارزات سیاهان در ایالات متحد، ص ۸۸



دژ سامتر که پس از گلوله‌باران توپ‌های جنوب ویران شده است.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۲۱۰

1. Rubin Stacy
2. John Boyd

۳. بارنز، نتایج و چشم‌انداز مبارزات سیاهان در ایالات متحد، ص ۴۵.



سربازان در پایگاه نظامی ایالات متحد در شهر کُن تی‌ین[1] در ویتنام، دسامبر ۱۹۶۸. بارنز می نویسد: «مبارزات توده‌ای برای حقوق سیاهان در دوران جنگ ویتنام منجر به پیدایش سطوح جدیدی از رادیکالیسم شد».[2]
برگرفته از نتایج و چشم‌انداز مبارزات سیاهان در ایالات متحد، ص ۸۱



حدود ۲۰,۰۰۰ کهنه‌سرباز جنگ جهانی اول که بی‌کار بودند نزدیک ادارهٔ فرمانداری در واشینگتن دی سی از ماه مه تا جولای ۱۹۳۲ اردو زدند و خواستار آن شدند که «حق‌الامتیاز سربازان» را دولت به آن‌ها بپردازد. تظاهرات حق‌الامتیاز یکی از نخستین حرکت‌های جمعی زحمتکشان در دوران بحران بزرگ بود که منجر به تهاجم نظامی علیه آن‌ها شد و دو تن از کارگران کشته و بسیاری دیگر زخمی شدند.
برگرفته از نتایج و چشم‌انداز مبارزات سیاهان در ایالات متحد، ص ۸۱

---

1. Con Thien

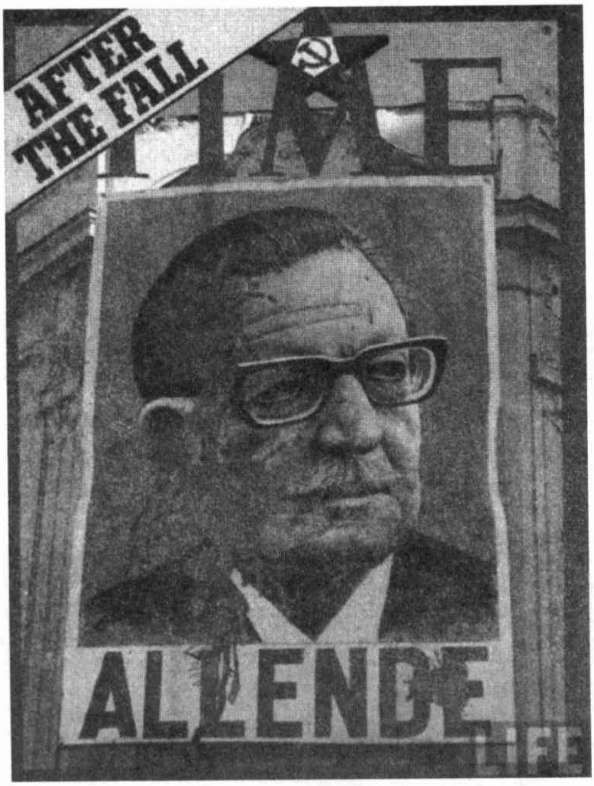
۲. همان، ص ۶۵.



جنایت هولناک تروریسـت‌های القاعده، که با ربودن هواپیماهای مسـافربری پر از سوخت و کوبیدنشان به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ باعث مرگ هزاران شهروند امریکا شدند، «جنگ با تروریسم» جورج بوش را در پی داشت که به اشغال افغانستان و عراق و کشته شدن صدها هزار نفر دیگر انجامید.



کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران اولین حلقه از رشته کودتاهای برنامه‌ریزی‌شده به دست امریکا و مداخلات مستقیم این کشور در سرزمین‌های دیگر به خصوص جهان سوم بود.



کودتای نظامیان و برانداختن حکومت قانونی آلنده در شیلی

اسناد

WANTED



Commander James Roth Zukor

Occupation:

1. Runs Covert Operations, code name, Dirty Tricks, U.S. Naval Intelligence
2. Charges, High Treason against the American People, violations of the Constitution and the Civil Rights of all free people of the World.
3. Picture of accused, add 30 years

Address: 609 Alta Drive, Santa Monica, CA 90402, Tel. (310) 3953753, or, 3959353. This Officer has the authority to issue license to kill, for this Organization, with full cooperation of the intelligence community of all G7 Nations. Once the WTO has established its control over all Nations, its global prime directive will unofficially establish an agenda of ethnic cleansing as World Policy. This Government will institute slave labor to all people of color. Surplus populations and dissidence will be terminated under the code name of Population Farming. This program was instituted and formulated by the late Comdr. Zukor, founder of U.S. Dirty Tricks.

Successful Programs:

1. Beirut, Lebanon
2. Ethiopia
3. Rwanda
4. Somalia
5. Bosnia

Failed Programs:

1. Violent Black & White Civil Unrest in U.S.A., purpose, Marshal Law
2. Prevention of Mandela unifying Black and White South Africa
3. The rise of Naziism in Germany and in Europe

For further M.O. on Comdr. Zukor and his Dirty Tricks Operation, check Senate Hearings on Iran, Contra. Coconspirator, Olie North, head of Air America, crime, heavy drug smuggling into U.S.A. His boss, Poindexter, Mc Farland, 2nd banana to Dirty Tricks Operation, Albert Achime, errand boy for West Coast Operation, Jack Pounders, Professor at U.S.C., operates Safe House for international spys, address, 1367 Chautauqua Blvd., Pacific Palisades, Calif., Vandermire Saruba, Russian Nazi war criminal, given new identity by U.S. Naval Intelligence. Vandermire and his wife are Gate Keepers for underground Naval Communications Center, fully operational, location, reservoir behind Saruba's house, top of hill, end of Chautauqua Blvd., Pacific Palisades, all Dirty Tricks Operations. Remember, Aunty Em survived because she saw the tornado comming. Wake up and smell the poison gas before it's too late. What can we do? Keep a cool head.

اعلامیه‌ای در ارتباط با یکی از جاسوسان امریکایی به نام جیمز راث زوکر
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۳۲۶

GARVEY SCHOOL DISTRICT

2730 North Del Mar Avenue, Rosemead, CA 91770 (818) 307-3444
ANITA L. SUAZO, Ph.D., *District Superintendent*

March 25, 1992

Dear Parents/Guardians:

Over the Christmas holidays a teenager visiting in the area was killed in an apparent gang-related incident. The escalation of gang violence and activity in our community is of great concern to all of us at Garvey and in neighboring school districts.

With the assistance of local law enforcement we are investigating ways in which schools can assist to lower the possibility of violence in and around our schools. It is very evident that parent awareness about the type of clothing and hair cuts which are characteristic of gang members is essential.

It is unfortunate that the local gangs have adopted the colors and clothing of two well-known Los Angeles sports teams. Silver and black are the colors of the Los Angeles Raiders football team and the Los Angeles Kings hockey team. It is a documented fact that Raiders and Kings clothing, especially caps and jackets, have become recognized gang symbols. Youngsters wearing such attire could become innocent victims. Law enforcement recommends that all clothing which identifies with gangs be prohibited on school campuses.

As a safety measure, students will not be allowed to wear or bring on campus baseball caps, Raiders and Kings clothing or other articles of clothing known to be gang symbols. We request that you discuss with your children the possible danger these items of gang identification might pose.

If your child wears or brings gang-related articles of clothing to school, he/she may be sent home. The safety of each student is our main concern. We ask for your cooperation and support in order to insure a safe environment for all.

Sincerely,

Anita L. Suazo

Anita L. Suazo, Ph.D.
District Superintendent

AS:mc

نامهٔ خانم آنیتا ال سوازو، مدیر آموزش و پرورش ناحیهٔ گاروی (حومهٔ شهر لوس‌آنجلس) در ایالت کالیفرنیا به اولیای دانش‌آموزان

برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۳۲۷

GARVEY SCHOOL DISTRICT

2730 North Del Mar Avenue, Rosemead, CA 91770 • (818) 307-3400
Office of Special Projects • (818) 307-3412

November 26, 1990

PLEASE READ THIS

To: All Parents/Guardians

The following is provided for your information:

A form of TATTOO called the "BLUE STAR" is being sold to school children. This is described as follows:

1. A small sheet of paper containing "BLUE STARS".
2. They are the size of a pencil eraser.
3. Each star is soaked with LSD. (This very dangerous drug can be absorbed through the skin simply by handling the paper.)

There are also brightly colored paper tabs resembling postage stamps that have pictures of the following:

Bart Simpson, butterflies, Mickey Mouse, Disney characters, Superman, clowns, and other well known cartoon characters.

EACH ONE IS BOX-WRAPPED IN FOIL. This is a new way of selling acid by appealing to young children. A young child could happen upon these and have a "FATAL TRIP". It is also believed that little children could be given a free "TATTOO" by other children who want to have some fun by cultivating new customers without the child's knowledge.

A "STAMP" called "RED PYRAMID" is also being distributed, along with microdots in various colors.

There are "WINDOW PANES" which contain a number of kings. Each king is laced with DRUGS.

Please advise your neighbors, friends, relatives and especially your children about these drugs. If your child gets any of the above, DO NOT HANDLE THEM!!! These are known to react very quickly and some are laced with STRYCHNINE.

SYMPTOMS of drug intake are:

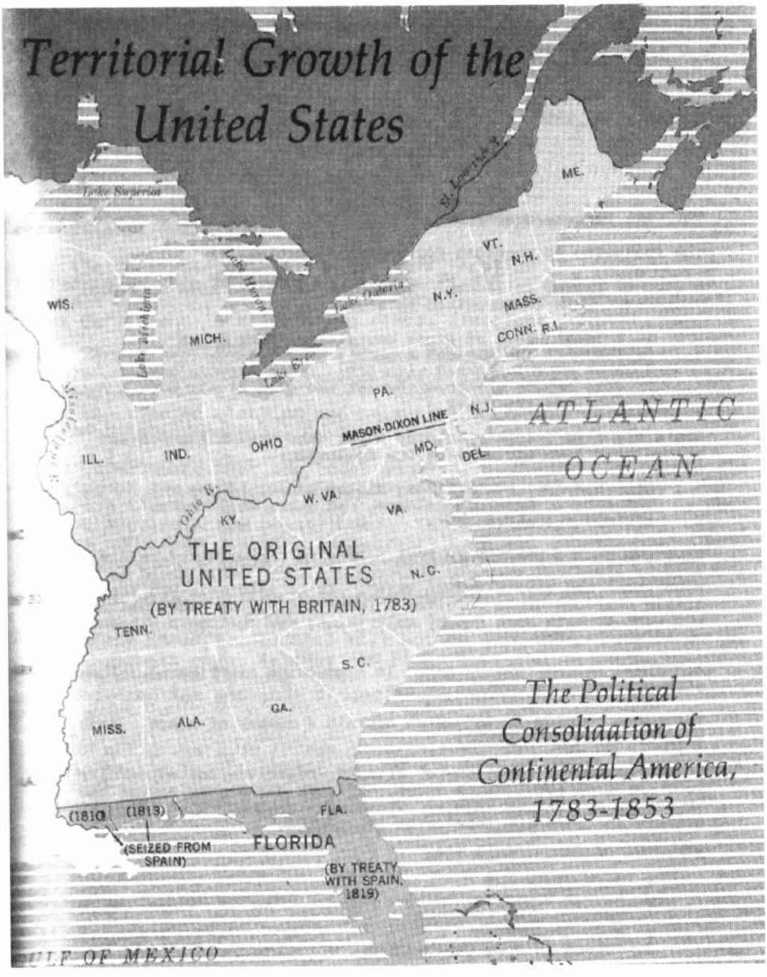
1. HALLUCINATIONS
2. SEVERE VOMITING
3. UNCONTROLLED LAUGHTER
4. MOOD CHANGES
5. CHANGE IN BODY TEMPERATURE

PLEASE WARN YOUR CHILDREN ABOUT THESE DRUGS!

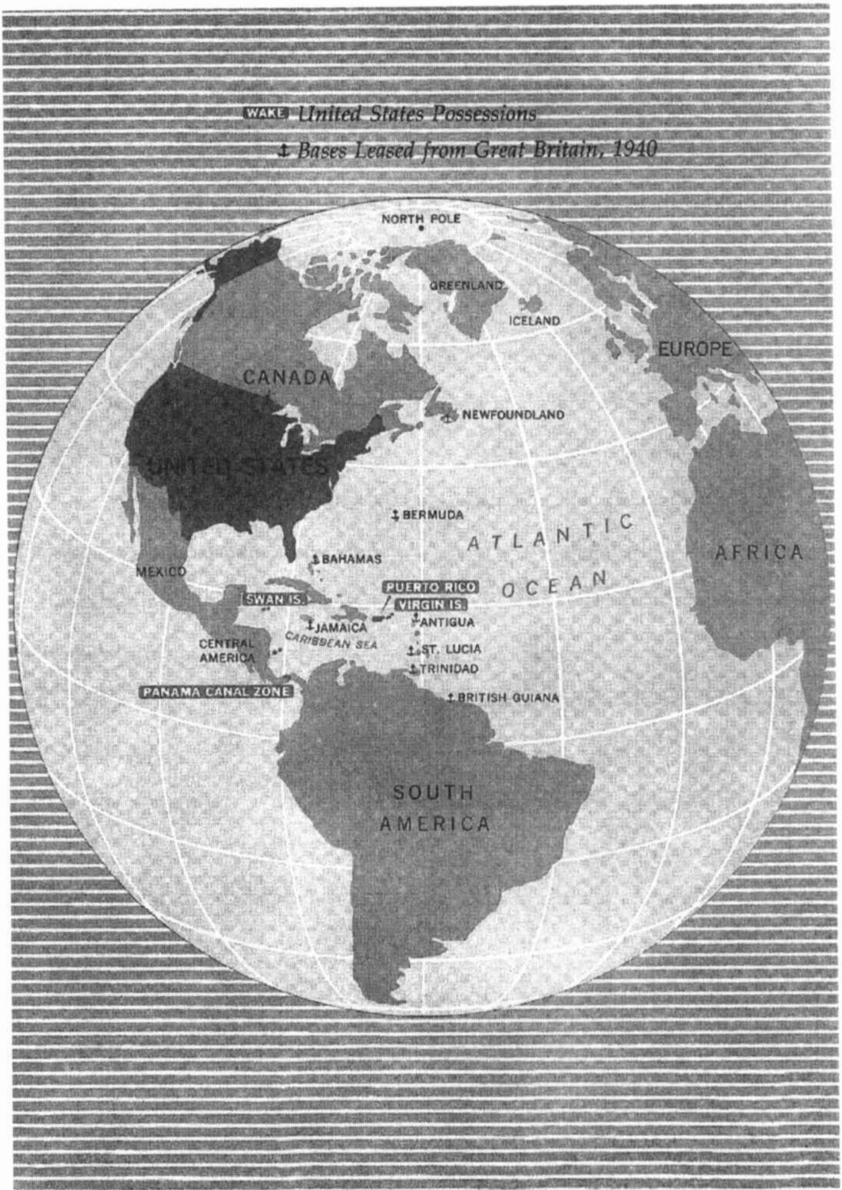
Sincerely,

John Avila
District Superintendent

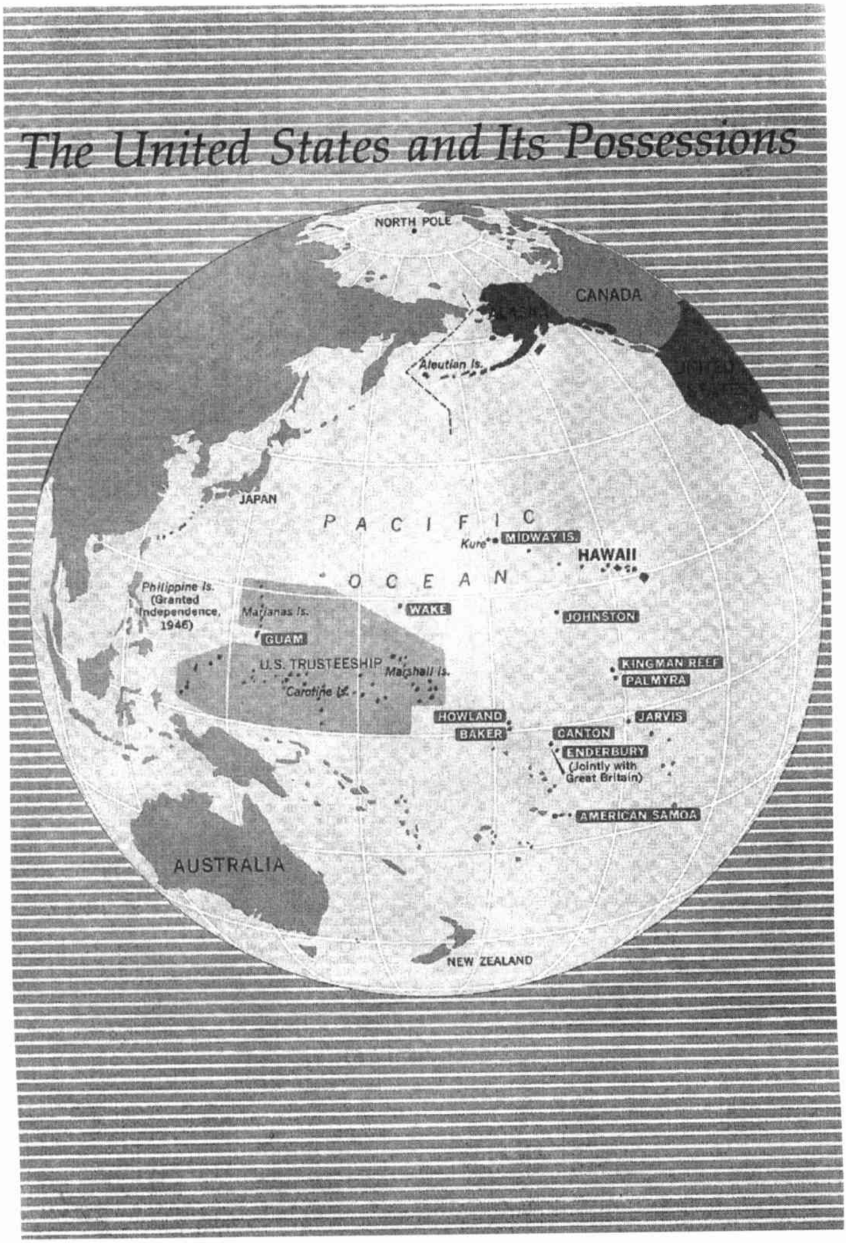
نامهٔ آقای جان اویلا، مدیر آموزش و پرورش ناحیهٔ گاروی (حومهٔ شهر لوس‌آنجلس) در ایالت کالیفرنیا به اولیای دانش‌آموزان
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۳۲۸



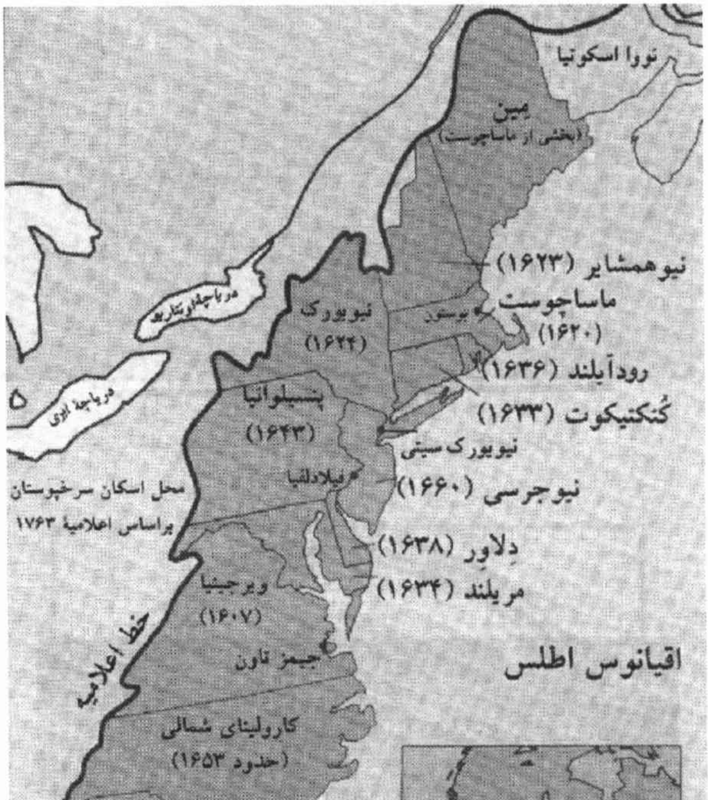
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۸۸



بخشی از جزایری که توسط امریکا اشغال شده
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۹۸



بخشی از جزایری که در نقاط مختلف توسط امریکا اشغال شده
برگرفته از امریکا بدون نقاب، ص ۲۲۷



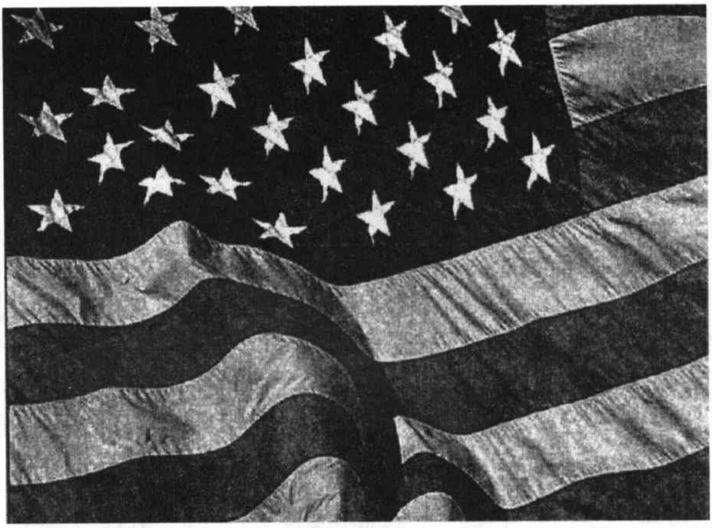
سیزده مهاجرنشین
و تاریخ تأسیس نخستین مهاجرنشین‌های دائمی
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۱۵



نشان ملی ایالات متحد: عقاب با تیرها و شاخه‌های زیتون
برگرفته از رازهای دلار، ص ۱۳



نشان ملی ایالات متحد: هرم و چشم
برگرفته از رازهای دلار، ص ۱۴



پرچم ایالات متحد که توسط فرانسیس هاپکینسون طراحی شد.
برگرفته از رازهای دلار، ص ۲۱



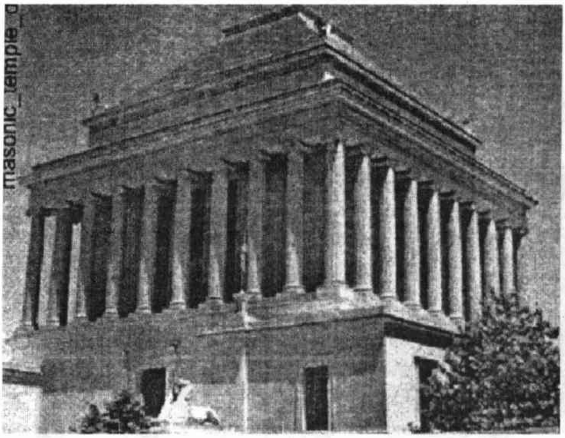
نشان ملی امریکا
برگرفته از رازهای دلار، ص ۲۳



تصویر جورج واشینگتن بر نمادهای فراماسونری
برگرفته از رازهای دلار، ص ۲۹



معماری و نقشهٔ ماسونی شهر واشینگتن دی سی
برگرفته از رازهای دلار، ص ۳۰



معبد ماسون‌ها در واشینگتن

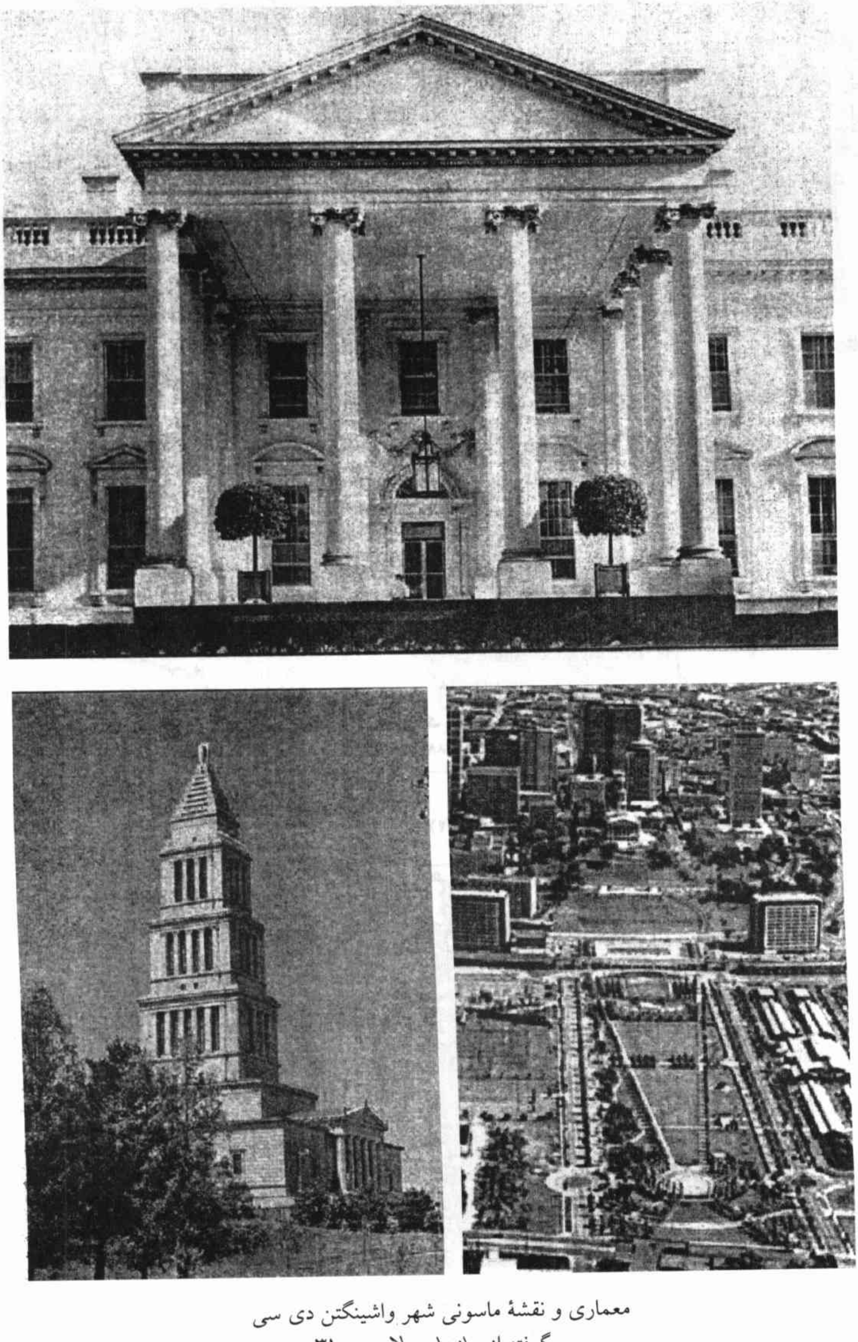


عمارت ابلیسک واشینگتن

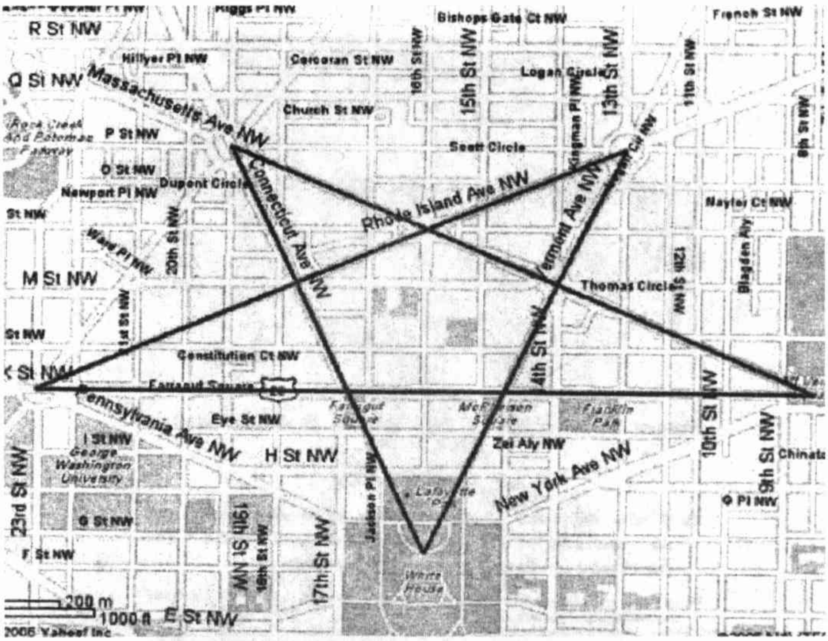
برگرفته از رازهای دلار، ص ۳۰



تصویب قانون اساسی
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۹۵



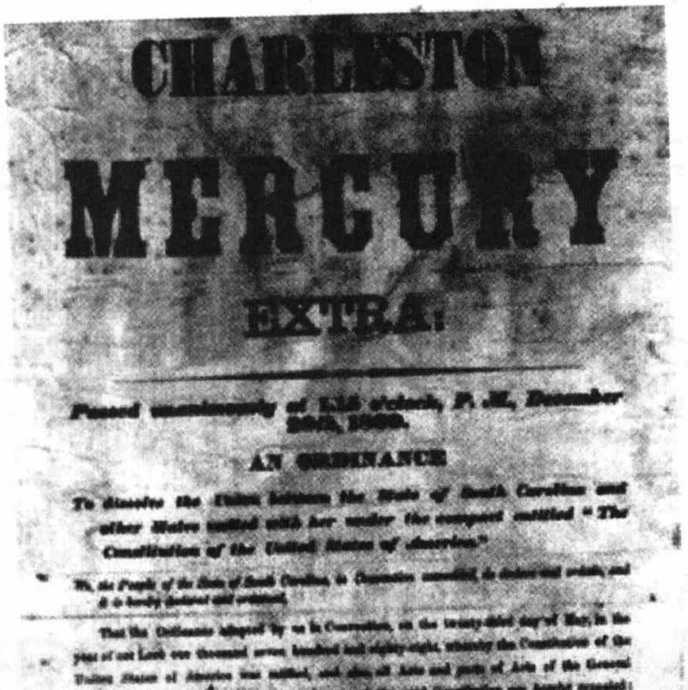
معماری و نقشهٔ ماسونی شهر واشینگتن دی سی
برگرفته از رازهای دلار، ص ۳۱





عقاب نماد اصلی کشور امریکا

برگرفته از رازهای دلار، ص ۳۲



CHARLESTON

MERCURY

EXTRA:

AN ORDINANCE

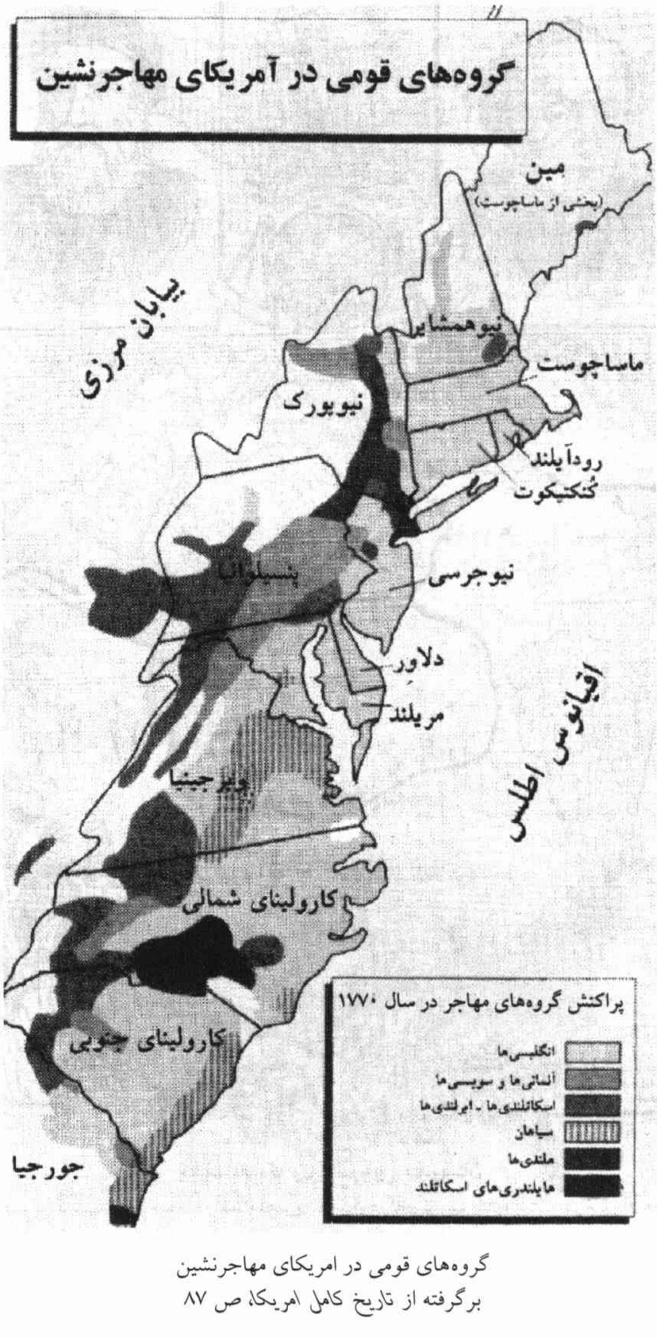
THE

UNION

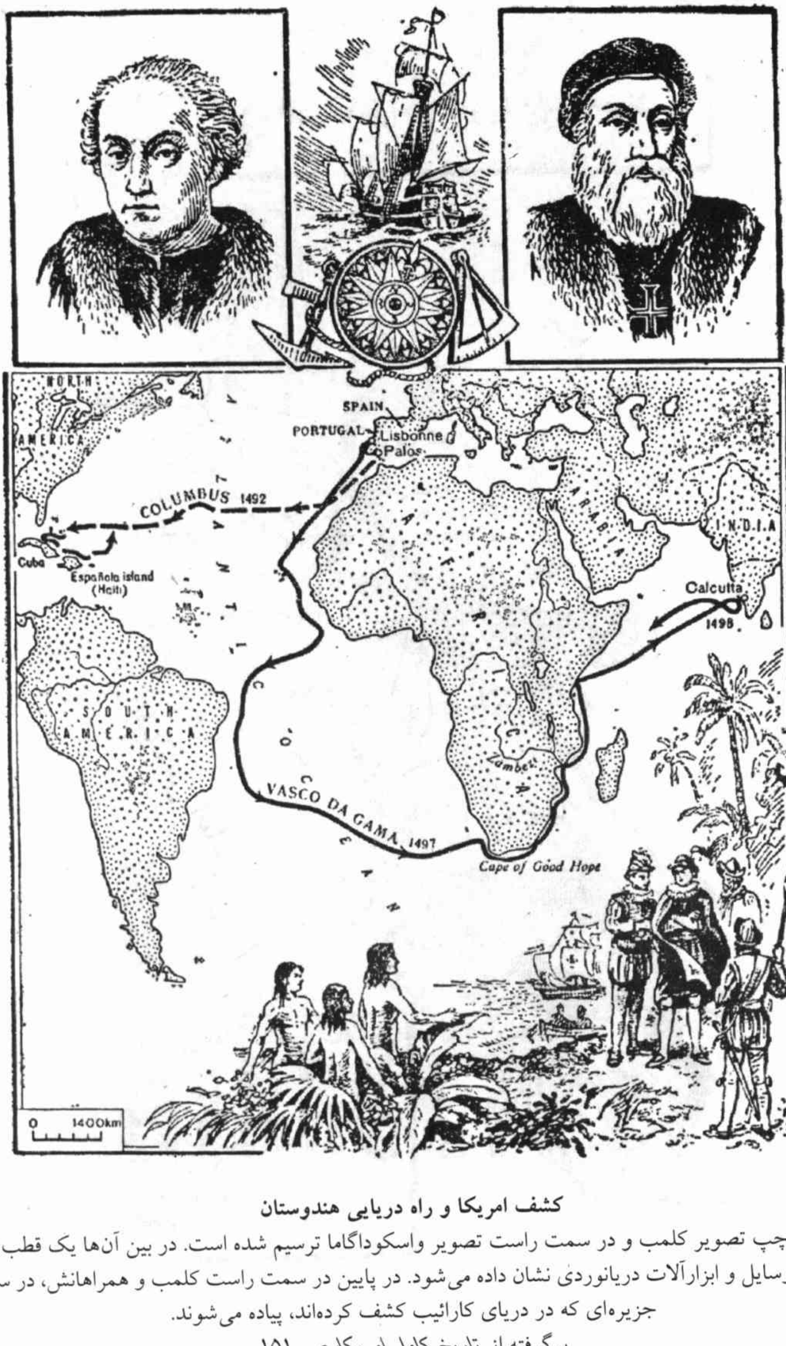
IS

DISSOLVED!

صفحهٔ اول روزنامهٔ چارلستون مرکوری، از جدایی کارولینای جنوبی از اتحادیه خبر می‌دهد.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۹۲



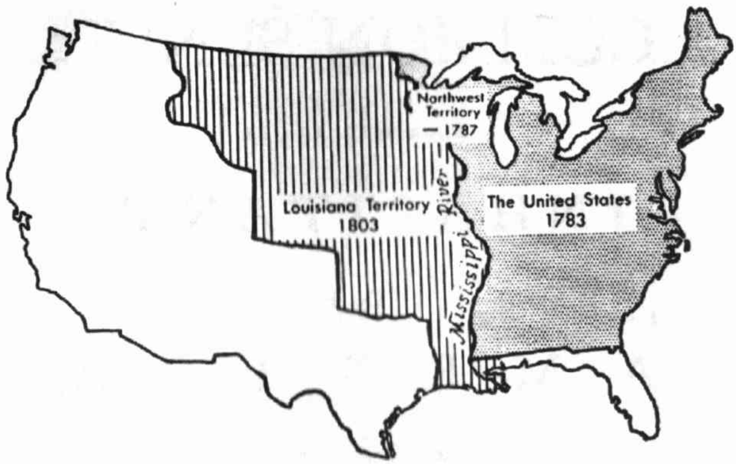
گروه‌های قومی در امریکای مهاجرنشین
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۸۷



کشف امریکا و راه دریایی هندوستان

در سمت چپ تصویر کلمب و در سمت راست تصویر واسکوداگاما ترسیم شده است. در بین آن‌ها یک قطب‌نما و بعضی از وسایل و ابزارآلات دریانوردیِ نشان داده می‌شود. در پایین در سمت راست کلمب و همراهانش، در ساحل جزیره‌ای که در دریای کارائیب کشف کرده‌اند، پیاده می‌شوند.

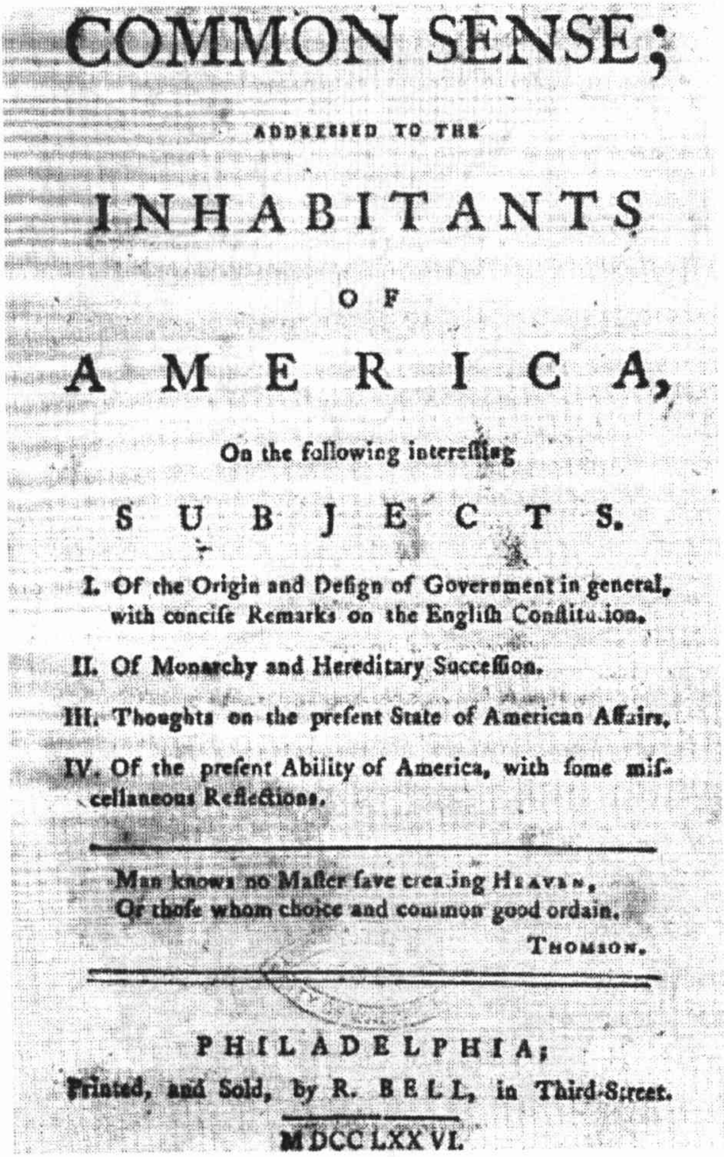
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۵۱



با خرید منطقهٔ وسیع لوییزیانا در سال ۱۸۰۳ قلمرو ایالات متحد امریکا به دو برابر افزایش یافت و سرزمین‌های حاصلخیز و پربرکت درهٔ رودخانهٔ میسی‌سیپی در اختیار ایالات متحد قرار گرفت.
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۸۲



مناطق ایالات متحد امریکا
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۸۵



COMMON SENSE;

ADDRESSED TO THE

INHABITANTS

OF

AMERICA,

On the following intereſting

SUBJECTS.

I. Of the Origin and Deſign of Government in general, with conciſe Remarks on the Engliſh Conſtitution.

II. Of Monarchy and Hereditary Succeſſion.

III. Thoughts on the preſent State of American Affairs.

IV. Of the preſent Ability of America, with ſome miſcellaneous Reflections.

Man knows no Maſter ſave creating HEAVEN,
Or thoſe whom choice and common good ordain.

THOMSON.

PHILADELPHIA;
Printed, and Sold, by R. BELL, in Third-Street.

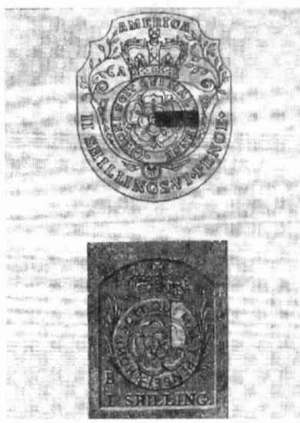
MDCCLXXVI.

حس مشــترک، جزوه‌ای که تامس‌پین نوشــت و مهاجرنشــینان را به گسستن از انگلستان و تشکیل یک ملت مستقل ترغیب کرد.

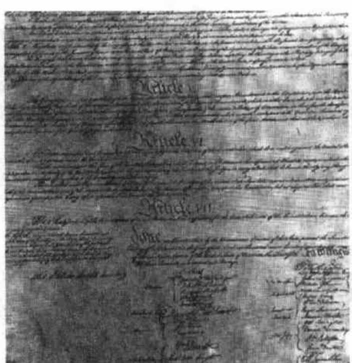
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۱۱۲



تامس پین حس مشترک را نوشت که عامهٔ مردم خوانندگان آن بودند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۴۲



مهاجرنشـــینان ملزم بودند تمبرهای مالیاتی را روی تمام صورت‌های خرید کالا بچســـبانند که نشانهٔ مالیاتی بود که به بریتانیا پرداخته شده بود.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۴۴



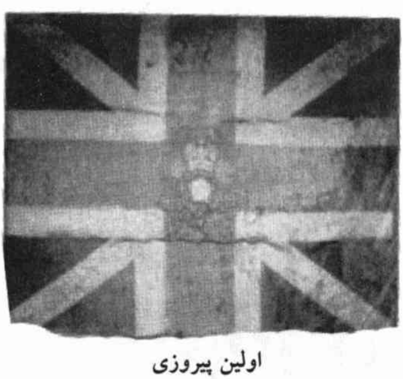
همه، جز سه تن از نمایندگان حاضر، در ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷ پیش‌نویس نهایی قانون اساسی را امضا کردند.
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۴۶



جنگ‌های اولیه در شمال

برخوردهای اولیه در دریاچهٔ چامپلن و مسیر رودخانهٔ هادسون، که مسیر اصلی راه کانادا و نیویورک بود، اتفاق افتاد. خط‌های نقطه‌چین نشان‌دهندهٔ مرزهای مستعمره‌نشین‌ها می‌باشد.

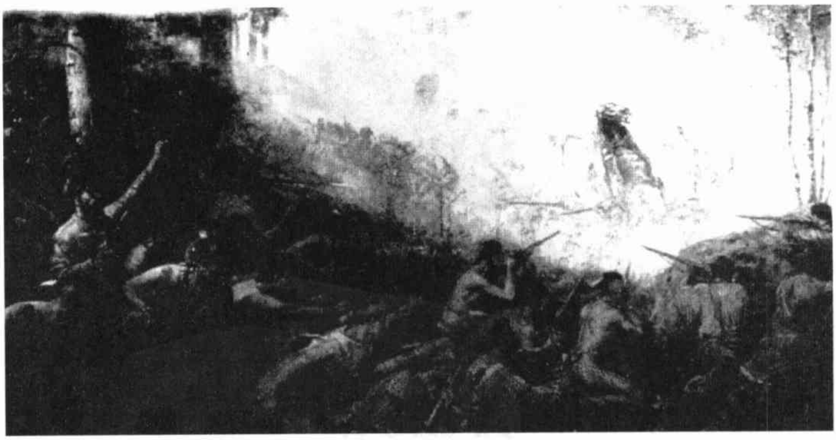
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۹



اولین پیروزی

پرچم هفتمین هنگ پیادهٔ بریتانیا تنها یک بار توسط نیروهای امریکایی تسخیر شد. در سال ۱۷۷۵، با سقوط قلعهٔ چامبلی، پرچم نیز فتح شد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۰



کشتار در جادهٔ برادوک

سرلشکری خودخواه از لشکر بریتانیا، به نام ادوارد برادوک که چیزی از جنگ و پیامدهای آن نمی‌دانست، فرماندهی ارتش ۱۴۰۰ نفری لباس‌قرمزها و مستعمره‌نشین‌ها را بر عهده داشت که علیه فرانسوی‌ها و سرخ‌پوستان مدافع قلعه دوکوئنس در سال ۱۷۵۵ می‌جنگیدند. ارتش برادوک کمین زده بود و تقریباً همگی آن‌ها، به جز جورج واشینگتن جوان که همراه با بازماندگان جنگ عقب‌نشینی کرد، بقیه نابود شدند. ۱۰۰۰ نفر از تلفات نیروهای ارتش بریتانیا و مستعمره‌نشین‌ها، که برادوک نیز جزء آنان بود، در جاده‌ای که به نام خود او نامگذاری شد دفن گردیدند.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۱۱


GREAT
ENCOURAGEMENT
FOR
SEAMEN.

ملوانان تحت تعقیب

بر طبق اعلامیه‌های منتشرشده، از ملوانان خواسته شد که خود را برای رفتن به جنگ تحت فرماندهی جان پل جونز معرفی کرده و آیندهٔ خود را تأمین کنند. اگر کشتی دشمن به تصرف درآید جایزه‌ای به هر نفر داده می‌شود و پول حاصل از فروش میان افسرها و خدمهٔ کشتی تقسیم می‌گردد.

برگرفته از *انقلاب امریکا*، ص ۶۹

نشان نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا



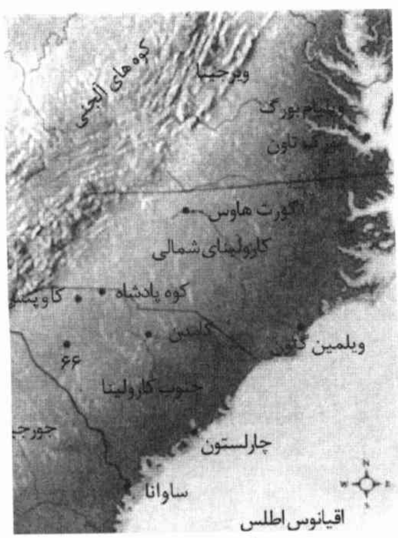


پرچم‌های نیروی دریایی

پرچم نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا یا نشان دریایی، متشکل از پرچم انگلیس در بالای گوشهٔ سمت چپ و پس‌زمینهٔ قرمز دارد. هر ایالت طرح خاصی برای پرچم کشتی خود داشت. کشتی‌های کارولینای جنوبی بر روی پرچم خود مار زنگی نشان داده بودند که زیر آن نوشته شده بود: «من را لگد نکنید».

پرچم نیروی دریایی سربازان کارولینای جنوبی

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۸



جنگ در جنوب

ارتش انگلیس در بیشتر جنگ‌های جنوب، از جمله ساوانا، چارلستون، کادمن، گیلفورد، و کورت‌هاوس، به پیروزی رسید؛ با وجود این، تصرف کامل منطقه به علت گستردگی زیاد غیرممکن بود. با وارد شدن ارتش انگلیس به هر نقطه از این منطقه فرمانده ارتش امریکا، ناتانیل گرین، تشکیلات تازه‌ای را برای مقاومت با نیروهای متخاصم ترتیب می‌داد.

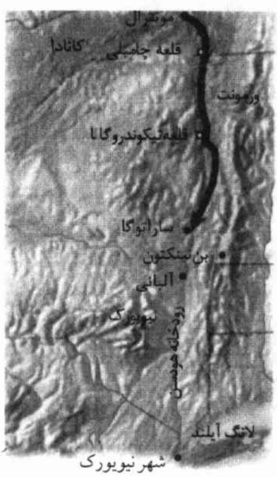
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۵



پرچم سواره‌نظام

این پرچم با جنس برزنتی از پشت یک صندلی کنده شده بود و توسط فرمانده سواره‌نظام، ویلیام واشینگتن، به جنگ کاوپنس آورده شد که در زیر این پرچم نیروها توانستند به پیروزی چشمگیری نایل شوند.

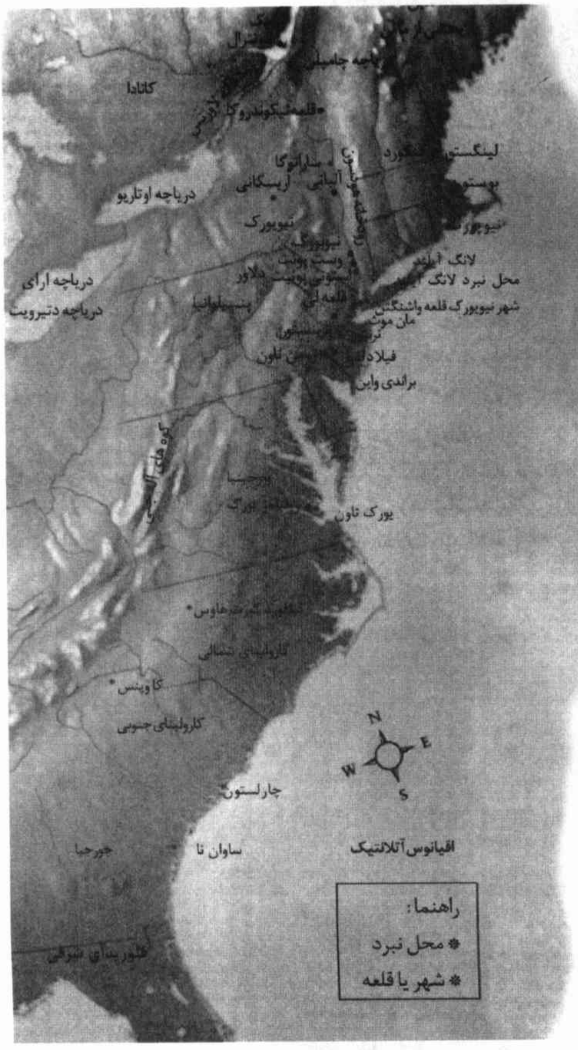
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸۶



مسیر جنگ

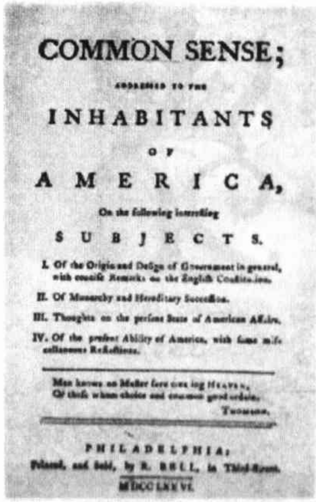
ناحیهٔ رودخانهٔ چامپلن و رودخانهٔ هادسون مسیری طولانی و استراتژیک برای عملیات نظامی بود. برگرین گمان می‌کرد با تسخیر این ناحیه می‌تواند نیوانگلند را از بقیهٔ مستعمره‌ها جدا کند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۲



در طول جنگ سال ۱۷۷۷ هاو به طرف فیلادلفیا حرکت کرد و واشینگتن را در براندی‌واین و ژرمن‌تاون شکست داد. هاو مجبور به استعفا شد. این استعفا به دلیل ناتوانی در نابودی ارتش واشینگتن و عدم پشتیبانی از برگوین، که در ساراتوگا زندانی بود، صورت گرفت. فرمانده جدید ارتش بریتانیا، سِر هنری کلینتون، در اواسط سال ۱۷۷۸ فیلادلفیا را ترک کرد و به نیویورک بازگشت و سپس نیروهای خود را، به امید آنکه آن مناطق را آرام سازد، به طرف جنوب به حرکت درآورد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۹



COMMON SENSE;
ADDRESSED TO THE
INHABITANTS
OF
AMERICA,
On the following interesting
SUBJECTS.
I. Of the Origin and Design of Government in general, with concise Remarks on the English Constitution.
II. Of Monarchy and Hereditary Succession.
III. Thoughts on the present State of American Affairs.
IV. Of the present Ability of America, with some miscellaneous Reflections.

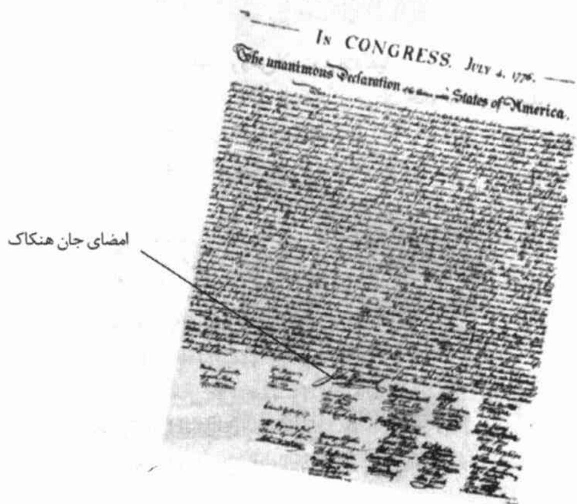
Man knows no Master save creating HEAVEN,
Or those whom choice and common good ordain.
THOMSON.

PHILADELPHIA;
Printed, and Sold, by R. BELL, in Third-Street.
MDCCLXXVI.

عقل سلیم

در سال ۱۷۷۶ نوشته‌ای پنجاه‌صفحه‌ای از تامس پین امریکایی‌ها را برای آزادی تحریک کرد. در آن جزوه، وظیفهٔ دولت خدمت به مردم و ایجاد رفاه و جلوگیری از ظلم و ستم معرفی شده بود. این سخن نیز از پین بود: «آخرین حلقهٔ ارتباط میان امریکا و بریتانیا جدا شده است».

برگرفته از رؤیای امریکایی، ص ۷۶



منشور آزادی

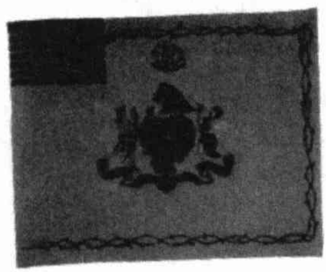
منشور آزادی را نمایندگان تمام ایالت‌ها امضا کردند. در بالای آن نوشته شده بود: «کنگره، چهارم جولای ۱۷۷۶» و در زیر آن نوشته بود: «منشور به تصویب رسیده ۱۳ ایالت متحد امریکا».

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۴۳



شمارهٔ هنگ

این نشان بر روی یک محفظهٔ چرمی قرار داشت که به وسیلهٔ یک سرباز انگلیسی از هنگ ۲۶ پیاده‌نظام حمل می‌شد.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۶



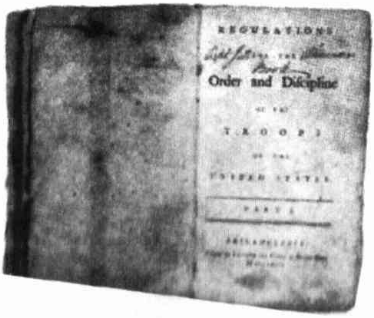
پرچم هورس‌لایت فیلادلفیا

نیروهای برجستهٔ انقلاب به هورس‌لایت معرفی شدند که به سرکردگی مردان خانواده‌های پنسیلوانیا رهبری می‌شدند. این نیروها در تمام دوران جنگ نیروهای ارزشمند پیشاهنگی ارتش واشینگتن را تشکیل می‌دادند.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۳۶



شعر مبارزه

در اوایل انقلاب، شعر «یانکی دودل» به وسیلهٔ سربازان انگلیسی و برای تمسخر شبه‌نظامیان نیوانگلند، یانکی‌ها، خوانده می‌شد که آن‌ها را احمق خطاب می‌کرد. بعدها، هنگامی که یانکی‌ها در جنگ به پیروزی رسیدند، همین شعر را علیه ارتش بریتانیا با کلمات میهن‌پرستانه و با آهنگی جدید می‌خواندند.
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۱



نوشته‌های وان اشتوبن

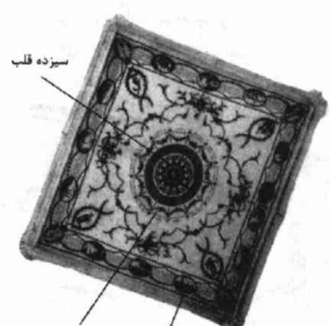
بارون وان اشـــتوبن نوشـــته‌ای تحت عنوان مقررات و نظام‌نامهٔ ارتش ایالات متحد را نگاشـــت که با استفاده از آن کل ارتش امریکا را آموزش می‌داد.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۸



نشان سلطنتی بریتانیا، دربردارندهٔ شیر و اسب تک‌شاخ می‌باشد که نماد انگلیس، اسکاتلند، ولز، و ایرلند است.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۸



سیزده قلب، سیزده بند شعر

در جشـــن اســـتقلال امریکا این دستمال کتان منقش به ۱۳ قلب نشان‌دهندهٔ ۱۳ ایالت امریکا و مشتمل بر تصاویری از بومیان امریکا و ۱۳ بند شـــعر به افتخار ســـربازان دور از خانه می‌باشد. «در حالی‌که آنان از آزادی دفاع می‌کنند ما نیز به کارهای خانه رسیدگی می‌کنیم».

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۳



نشان ایالات متحد

کنگره در ۱۷۸۲ در مورد مهر رسمی امریکا به توافق رسید. دبیر کنگره، چارلز تامسون، طرح را ترسیم کرد که پیش‌زمینهٔ طرح اصلی مهر قرار گرفت. شعار «EPLURIBUS UNUM» به معنای «یکی از هزار» است.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۱



شرایط پذیرفتن شکست

کلارک، با حرکت دادن ۲۰ عدد پرچم به جلو و عقب در پشت بیشه‌ها و نواختن طبل، همیلتون را فریب داد که نیروی شورشی عظیمی دور قلعه را محاصره کرده است. همیلتون سریعاً شرایط شکست را امضا کرد.

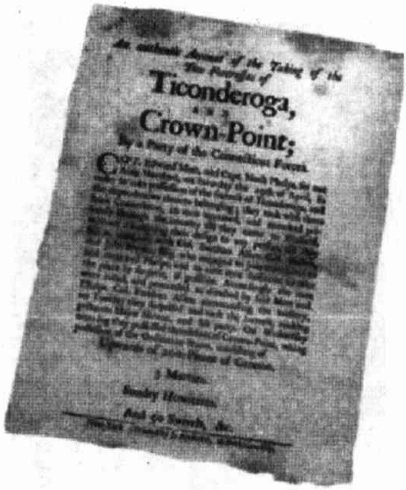
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۵۷



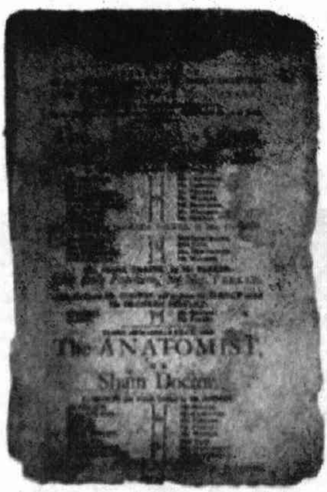
با ما بودن یا مردن

این طرح فرانکلین، نشان‌دهندهٔ مستعمره‌های مختلف امریکا به طور مجزا به شکل ماری بود که به چند قسمت تقسیم شده است. برای ادامهٔ حیات این مار، قسمت‌های جدا از هم بایستی متحد شده و با هم به فعالیت می‌پرداختند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۳


Ticonderoga,
Crown-Point;

خبر اشغال قلعهٔ تیکوندروگا در روزنامه
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۲۸


The ANATOMIST
Sham Doctor

اپرای بگر

شـــهر نیویورک به اجرای تئاترهای جالب معروف بود. معروف‌ترین نمایش‌نامـــهٔ موزیکال آن دوران «اپرای بگر» نام داشـــت که، با اســـتفاده از قدرت طنز، اقشار بالای اجتماع را مورد تمسخر قرار می‌داد. شهروندان، افسران، و سربازان انگلیسی این نمایش را بسیار دوست داشتند.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۷۰



تبلیغات اعتراضی

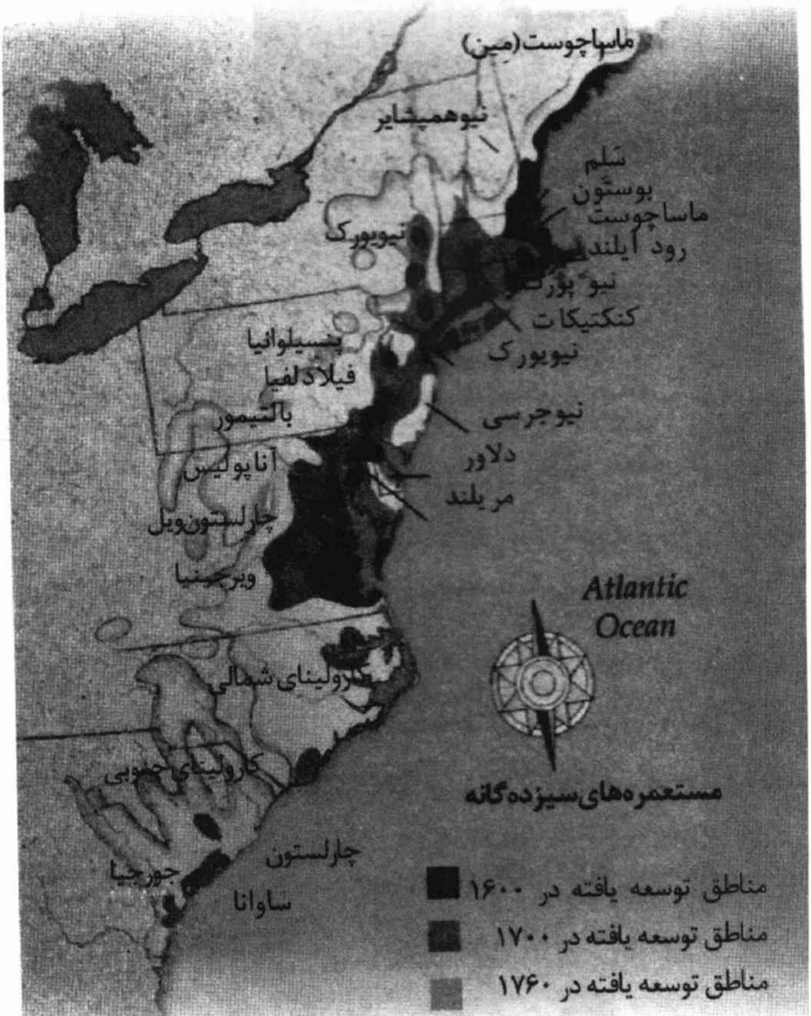
این تصویر را پل روره چاپ کرده که نشان‌دهندهٔ شلیک نیروهای نظامی به مردم در قتل‌عام بوستون است، در حالی که تصاویر نشان‌داده‌شده صحت نداشت.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۱۷



اسکناس ۱۸ پنسی نیوجرسی که در سال ۱۷۷۶ پول رایج بود.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۸



مستعمره‌های سیزده‌گانه

این مستعمرات از جمله مستعمره‌های امریکایی بودند که علیه قوانین انگلیسی در نوار ساحلی آتلانتیک سر بلند کردند. در نقشه، سرزمین‌هایی که اروپایی‌ها و افریقایی‌ها در سال‌های ۱۶۶۰، ۱۷۰۰، و ۱۷۶۰ برای زندگی به آنجا رفته بودند نشان داده شده است.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶


We the People

قانون اساسی ایالات متحد

در ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷، چهار سال بعد از پایان یافتن جنگ، نمایندگان ۱۳ ایالت در فیلادلفیا دور هم جمع شدند تا قانون اساسی رسمی کشور را به تأیید برسانند. به واسطهٔ این حکم، نظام حکومتی فدرال برای ایالت‌ها لحاظ شده و بیان‌کنندهٔ قانون عالی مملکت بود. قانون اساسی امریکا به یکی از تأثیرگذارترین و ارزشمندترین مدارک در سراسر جهان بدل گردید.

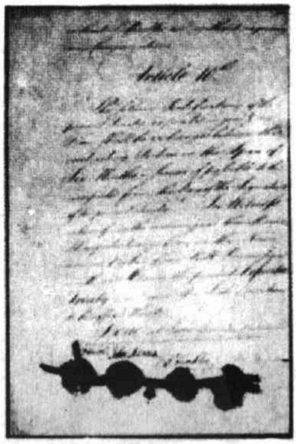
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۷



کشوری جدید و مطالبات آن

بسیاری از ایالت‌های مستقل ادعا کردند که مالکیت سرزمین‌های غربی متعلق به آن‌هاست، ولی بعداً این ادعا توسط دولت فدرال مطرح شد. در این نقشه ادعای مالکیت سرزمین‌های غربی با همان رنگ ایالت ادعاکننده مشخص شده است.

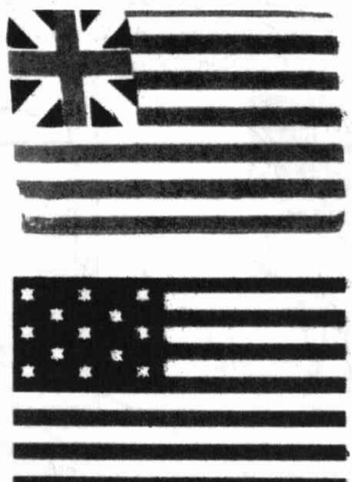
برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۷



شرایط توافق، صلح

پیمانی مشروط برای پایان دادن به جنگ در ۳۰ نوامبر ۱۷۸۲ توسط مذاکره‌کنندگان امضا گردید. ده ماه زمان نیاز بود تا نسخهٔ صلح تهیه گردد. نسخهٔ نهایی‌شده در ۳ سپتامبر ۱۷۸۳، که به «پیمان پاریس» معروف است، تأیید گردید.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۹۵



رنگ‌های ملی

اولیـــن پرچـــم امریکا به اتحادیهٔ بزرگ معروف بود و از پرچم انگلیس و ۱۳ خط به نشـــانهٔ ۱۳ ایالت امریکا تشـــکیل می‌شد. در ۱۴ ژوئن ۱۷۷۷ کنگره تصمیم گرفت تا پرچم ایالت متحد از ۱۳ ستاره بر روی زمینهٔ آبی و ۱۳ خط قرمز و ســـفید تشـــکیل شود. هیچ طرح خاصی برای چیدمان ســـتاره‌ها در نظر گرفته نشد. بنابراین ابتدا طرح‌های مختلفی مطرح گردید. یک طرح، قرار دادن ستاره‌ها درون دایره بود و یک طرح چیدمان ستاره‌ها مانند شکلی است که می‌بینید.

برگرفته از انقلاب امریکا، ص ۶۱



قسمت‌های نقطه‌چین این نقشه حدود مستعمرات انگلیس را در امتداد اقیانوس اطلس نشان می‌دهد. تا این زمان هنوز مهاجرنشین‌ها منظم و متشکل بودند و از حدود سواحل تجاوز نکرده و به داخل قارهٔ امریکا توسعه نیافته بودند. حدود این مهاجرنشینان نیز کاملاً معین نبود. تنها از زمانی که توسعهٔ استعمار و اکتشاف به جانب مغرب شروع شد مسئلهٔ مرزها موجب مشکلات و اختلافات فراوان گردید.

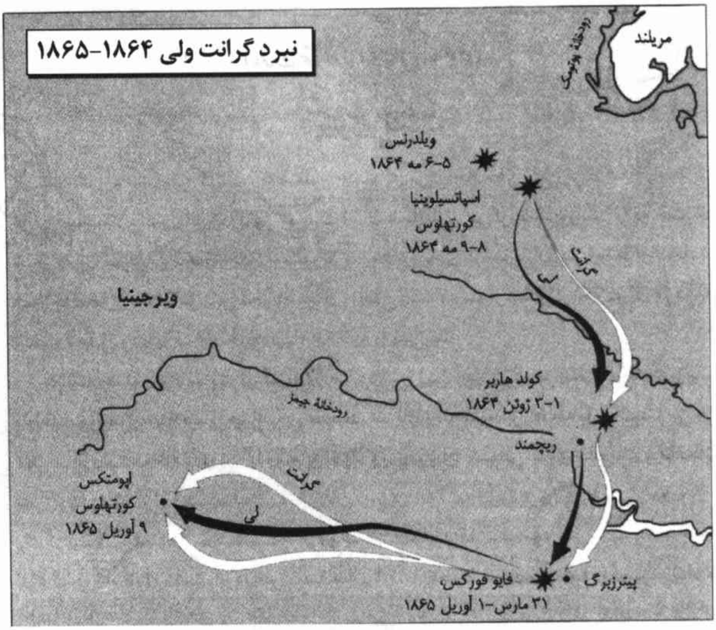
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۲



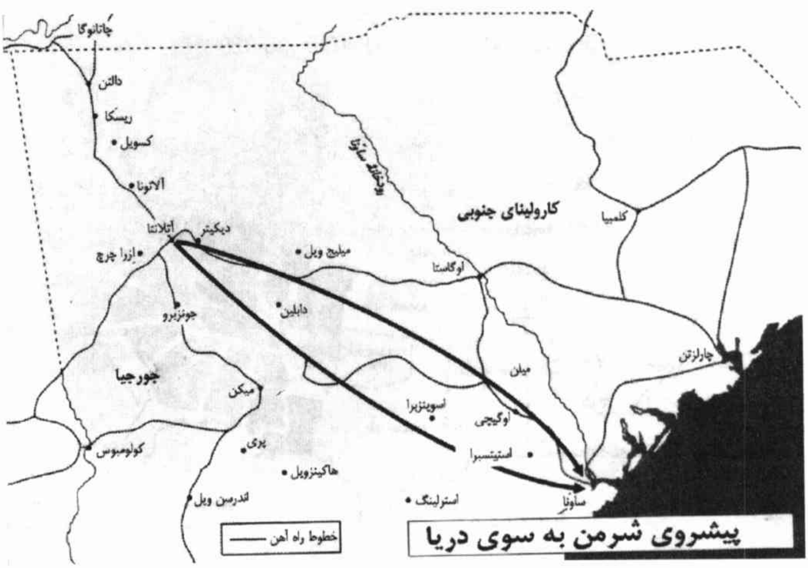
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۹۲



برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۸۹



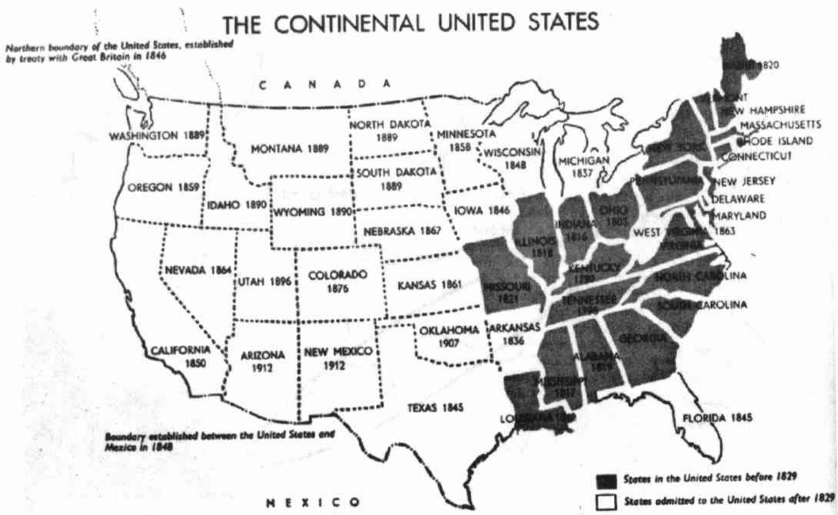
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۳۴



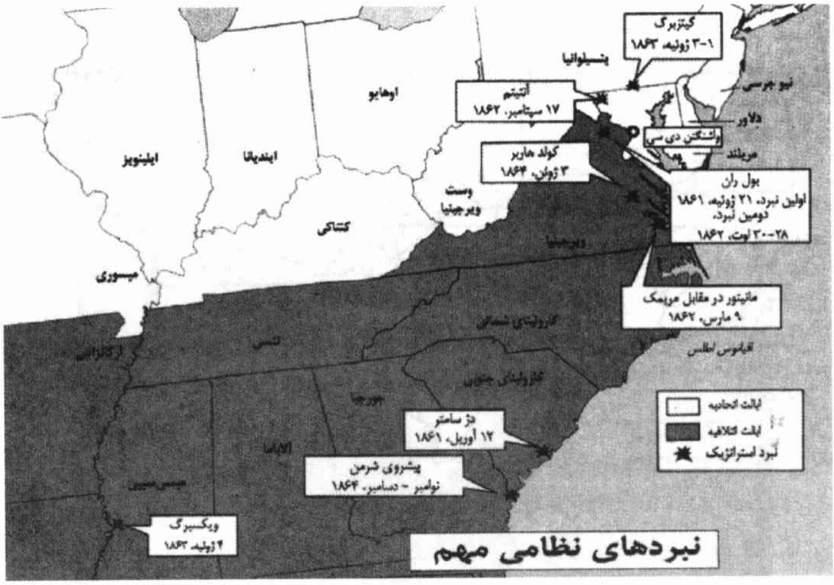
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۳۸



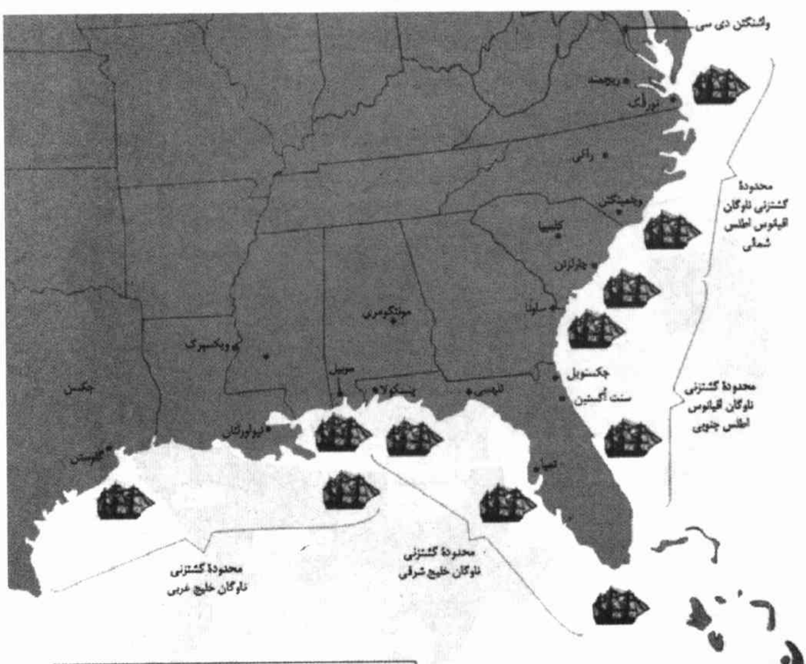
برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۷۱



برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۱۱۳



برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۹۰

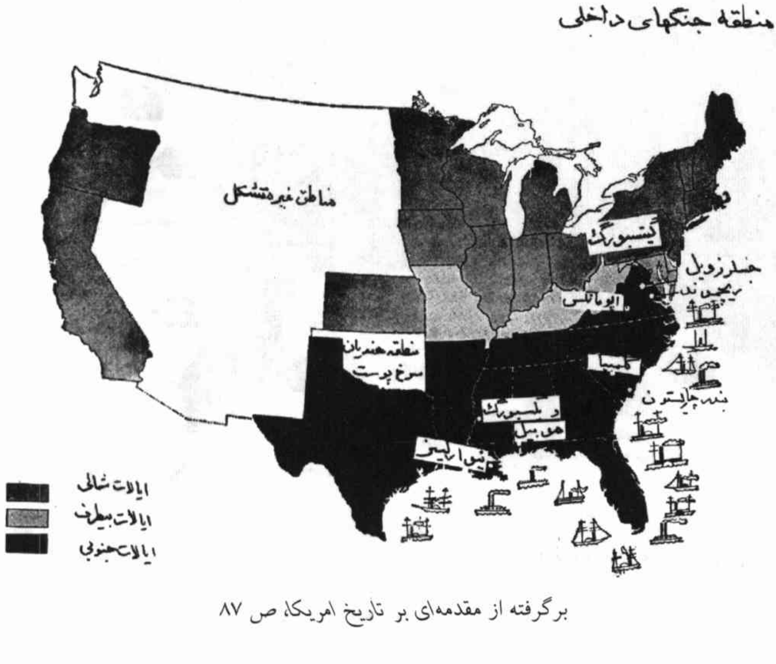


حلقهٔ محاصرهٔ نیروی دریایی فدرال

برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۹۰



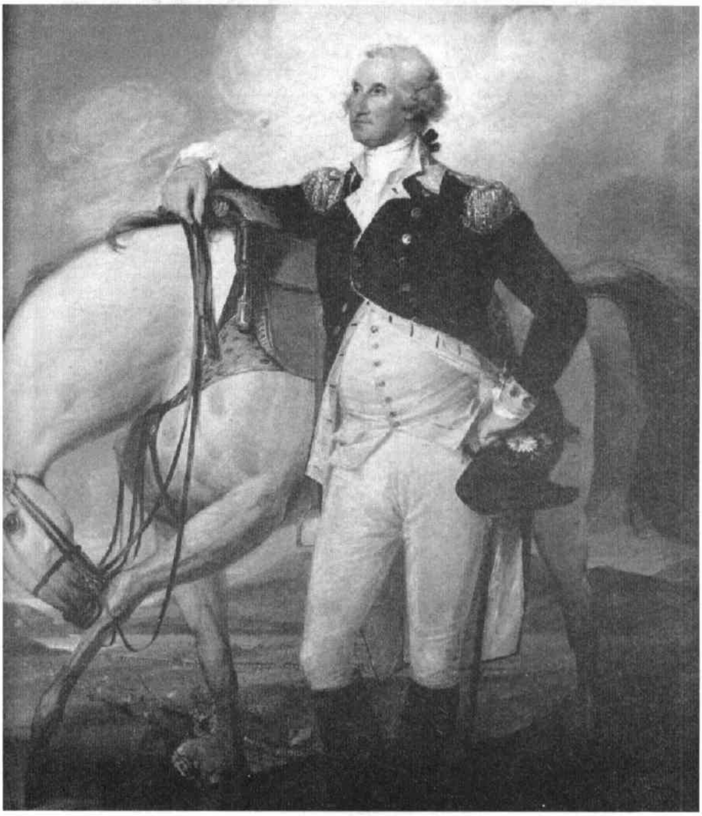
برگرفته از تاریخ کامل امریکا، ص ۸۶



برگرفته از مقدمه‌ای بر تاریخ امریکا، ص ۸۷

رؤسای جمهوری ایالات متحد

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۱	جورج واشینگتن	۳۰ آوریل، ۱۷۸۹	۴ مارس، ۱۷۹۷	فاقد حزب	جان آدامز	۱ ۲





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۶

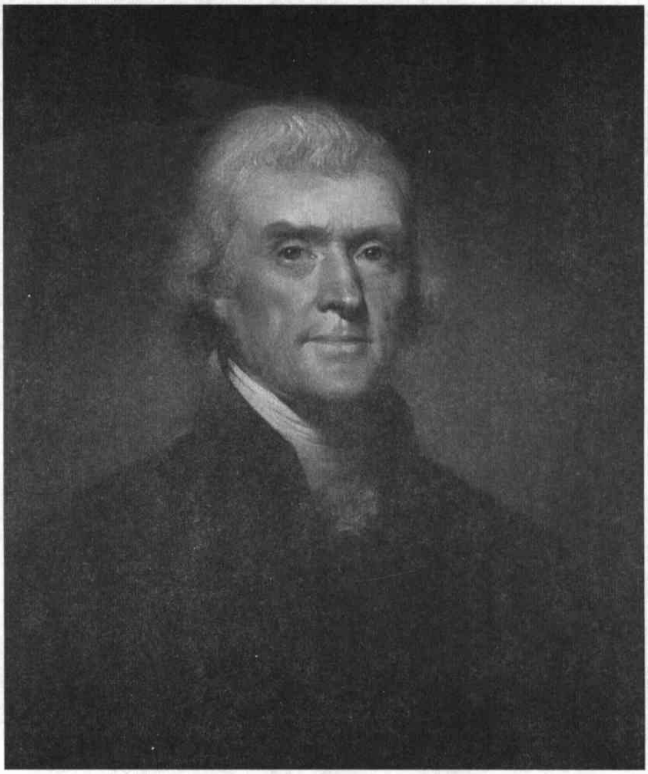
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۲	جان آدامز	۴ مارس، ۱۸۰۱	۴ مارس، ۱۸۰۱	فدرالیست	توماس جفرسون	۳





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۸۱

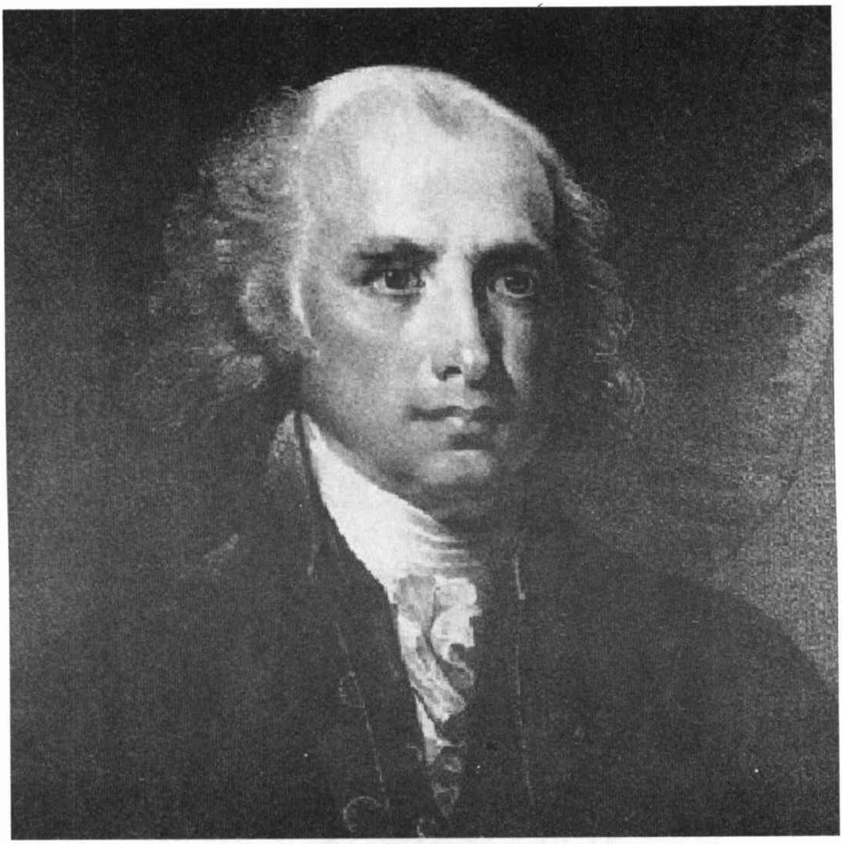
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۳	توماس جفرسون	۴ مارس، ۱۸۰۹	۴ مارس، ۱۸۰۹	حزب دموکرات ـ جمهوری‌خواه	آرون بور جورج کلینتون	۴ ۵





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۷۵

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۴	جیمز مادیسون	۴ مارس، ۱۸۰۹	۴ مارس، ۱۸۱۷	حزب دموکرات ـ جمهوری‌خواه	البریج گری	۷





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۹۱

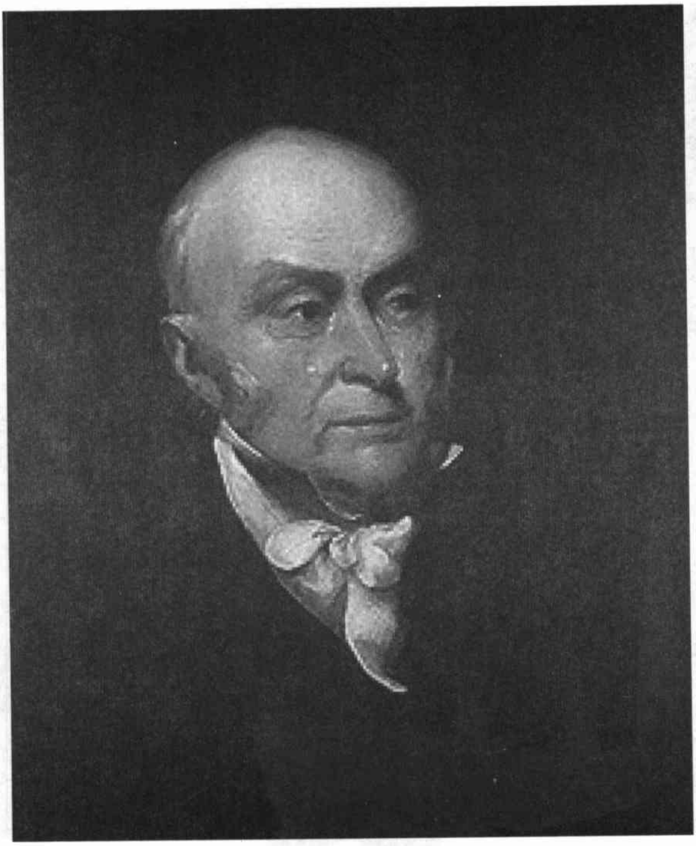
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۵	جیمز مونرو	۴ مارس، ۱۸۱۷	۴ مارس، ۱۸۲۵	حزب دموکرات ـ جمهوری‌خواه	دانیل تامپکینس	۸ ۹





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۷۰

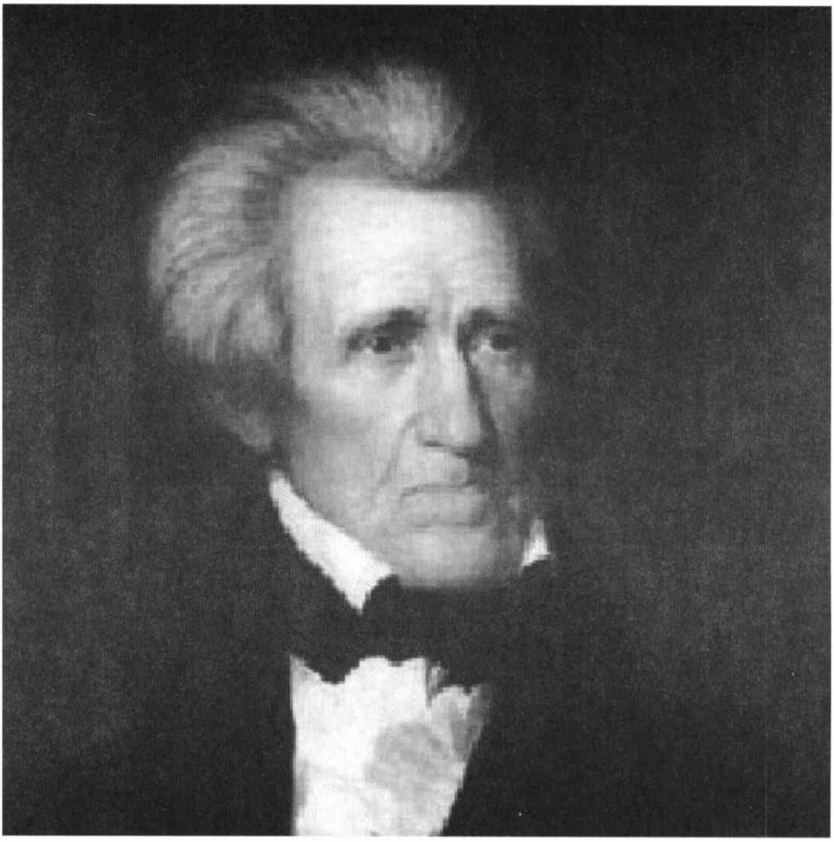
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۶	جان کوئینسی آدامز	۴ مارس، ۱۸۲۵	۴ مارس، ۱۸۲۹	حزب دموکرات ـ جمهوری‌خواه حزب جمهوری‌خواه	جان کالهوم	۱۰





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۲۱۲

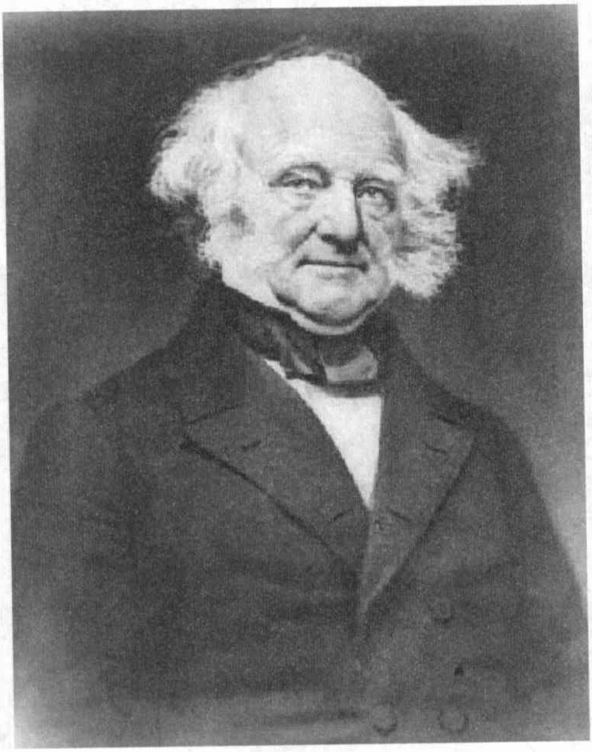
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۷	اندرو جکسون	۴ مارس، ۱۸۲۹	۴ مارس، ۱۸۳۷	حزب دموکرات	جان کالهوم مارتین ون بورن	۱۱ ۱۲





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۲۰۸

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۸	مارتین ون بورن	۴ مارس، ۱۸۳۷	۴ مارس، ۱۸۴۱	حزب دموکرات	ریچارد جانسون	۱۳





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۲۰۴

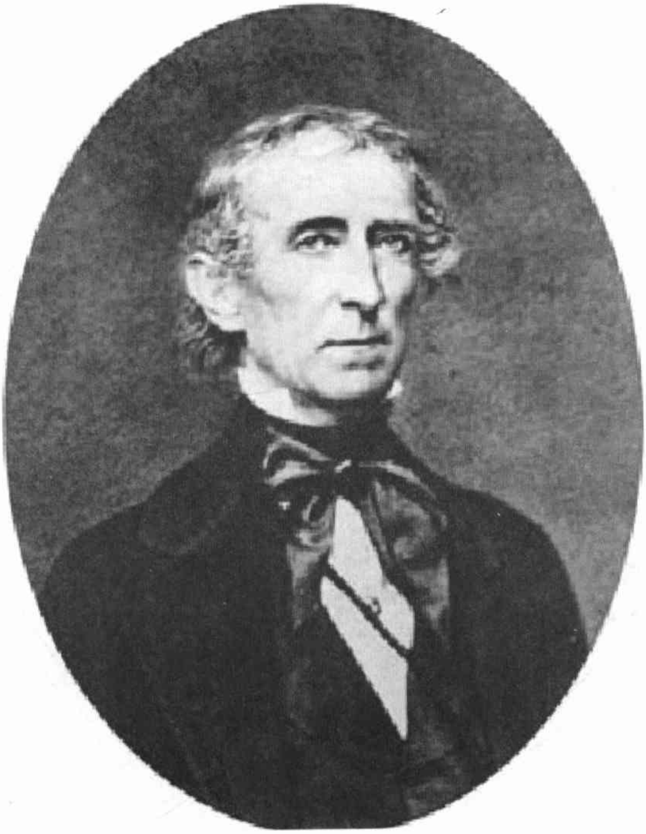
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۹	ویلیام هریسون	۴ مارس، ۱۸۴۱	۴ آوریل، ۱۸۴۱	حزب ویگ	جان تایلر	۱۴





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۲۰۰

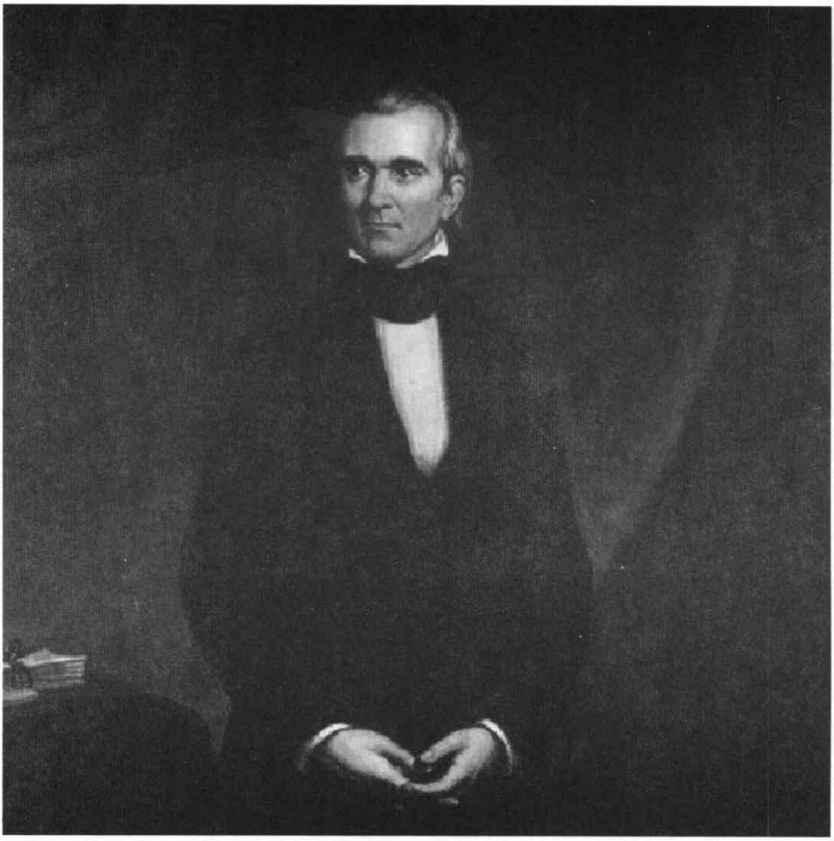
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۱۰	جان تایلر	۴ آوریل، ۱۸۴۱	۴ مارس، ۱۸۴۵	حزب ویگ بدون حزب		۱۴





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۹۸

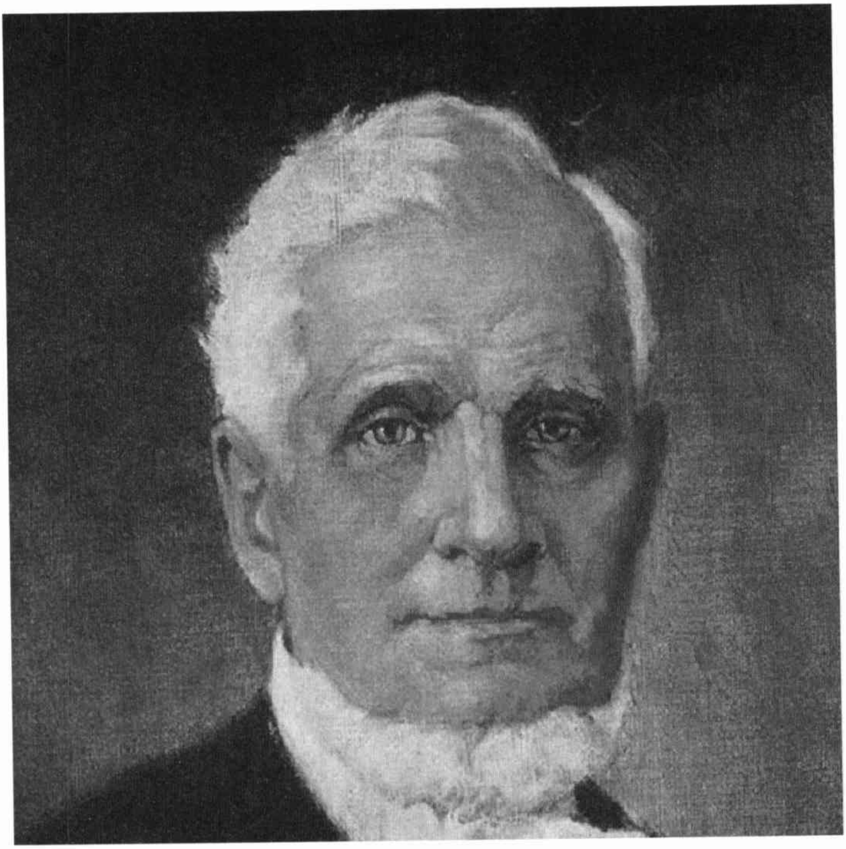
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۱۱	جیمز ناکس پولک	۴ مارس، ۱۸۴۵	۴ مارس، ۱۸۴۹	حزب دموکرات	جورج دالاس	۱۵





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۸۵

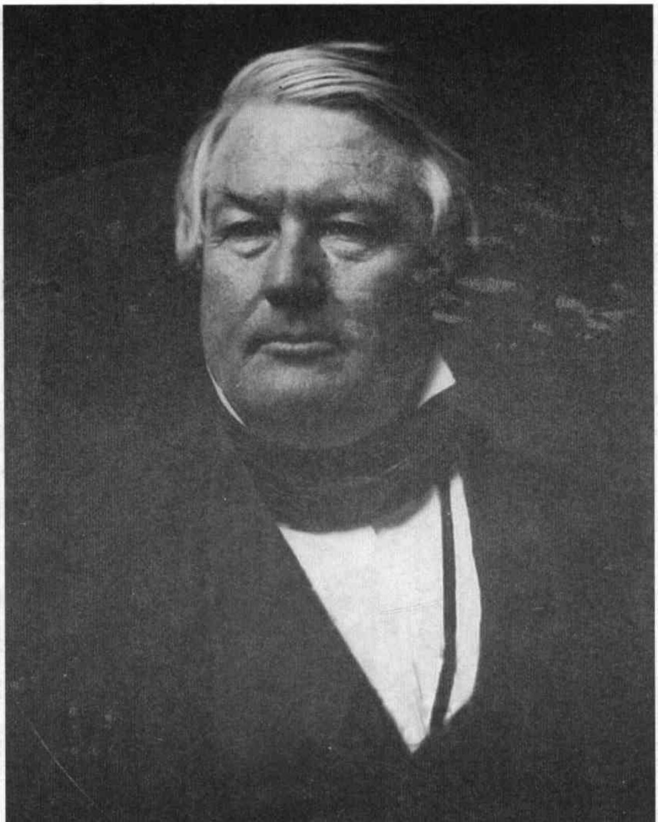
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۱۲	زاکری تیلور	۴ مارس، ۱۸۴۹	۹ ژوئیه، ۱۸۵۰	حزب ویگ	میلارد فیلمور	۱۶

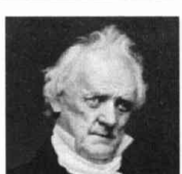




برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۸۳

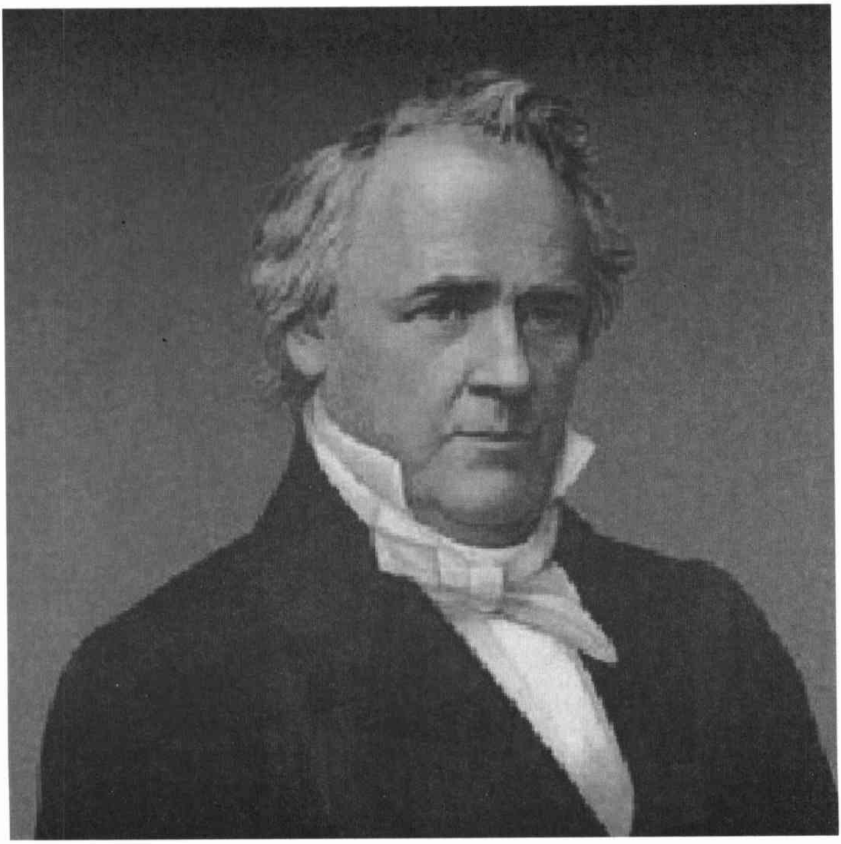
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۱۳	میلارد فیلمور	۹ ژوئیه، ۱۸۵۰	۴ مارس، ۱۸۵۳	حزب ویگ		۱۶





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۸۰

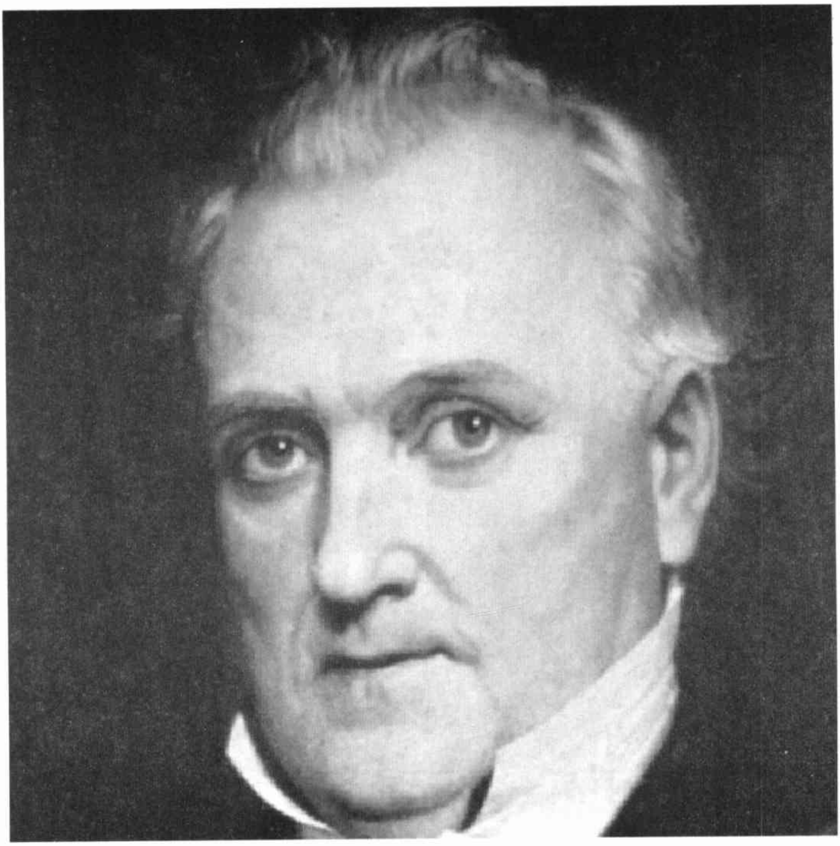
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۱۴	فرانکلین پیرس	۴ مارس، ۱۸۵۳	۴ مارس، ۱۸۵۷	حزب دموکرات	ویلیام کینگ	۱۷





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۷۶

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۱۵	جیمز بوکانان	۴ مارس، ۱۸۵۷	۴ مارس، ۱۸۶۱	حزب دموکرات	جان برکینریج	۱۸

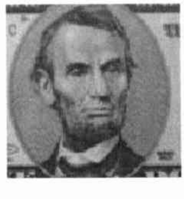




برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۷۳

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۱۶	آبراهام لینکلن	۴ مارس، ۱۸۶۱	۱۵ آوریل، ۱۸۶۵	حزب جمهوری‌خواه حزب متحد ملی	هانیبال هملین	۱۹ ۲۰





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۷۰

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۱۷	اندرو جانسون	۱۵ آوریل، ۱۸۶۵	۴ مارس، ۱۸۶۹	حزب دموکرات حزب متحد ملی		۲۰





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۶۴

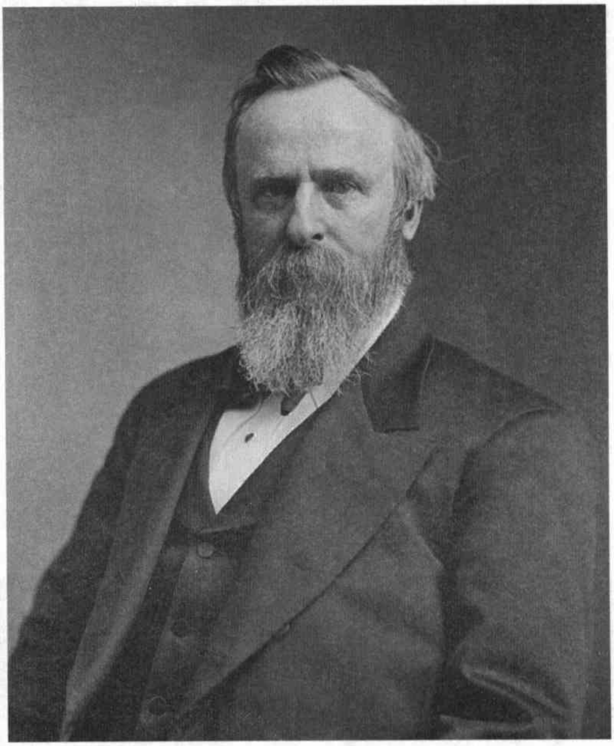
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۱۸	اولیسس سیمون گرانت	۴ مارس، ۱۸۶۹	۴ مارس، ۱۸۷۷	حزب جمهوری‌خواه	شایلر کولفاکس هنری ویلسون	۲۱ ۲۲





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۶۰

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۱۹	روترفورد بیر چارد هیس	۴ مارس، ۱۸۷۷	۴ مارس، ۱۸۸۱	حزب جمهوری‌خواه	ویلیام ویلر	۲۳





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۵۸

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۲۰	جیمز آبرام کارفیلد	۴ مارس، ۱۸۸۱	۱۹ سپتامبر، ۱۸۸۱	حزب جمهوری‌خواه	چستر آلن آرتور	۲۴





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۵۴

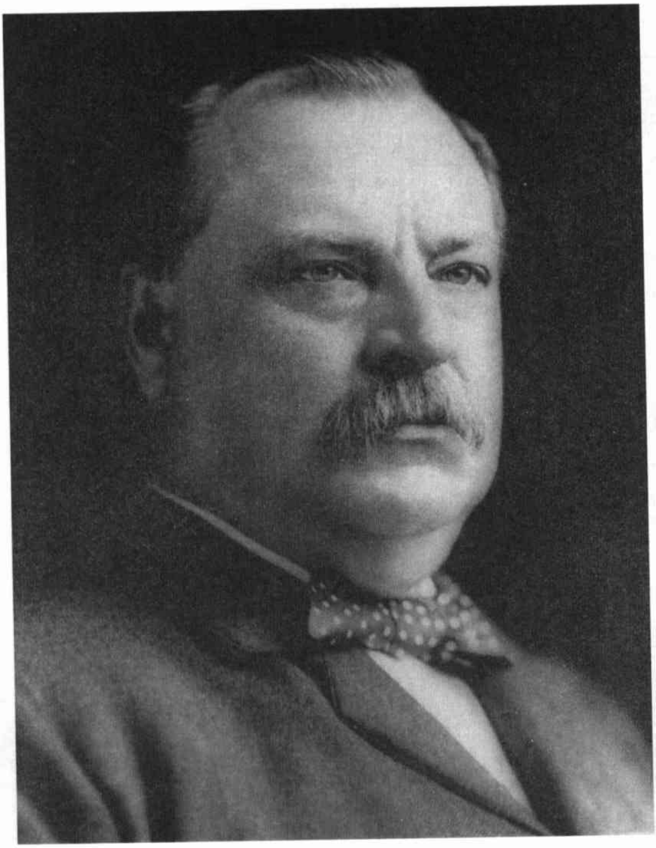
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۲۱	چستر آلن آرتور	۱۹ سپتامبر، ۱۸۸۱	۴ مارس، ۱۸۸۵	حزب جمهوری‌خواه	جان برکینریج	۲۵





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۵۱

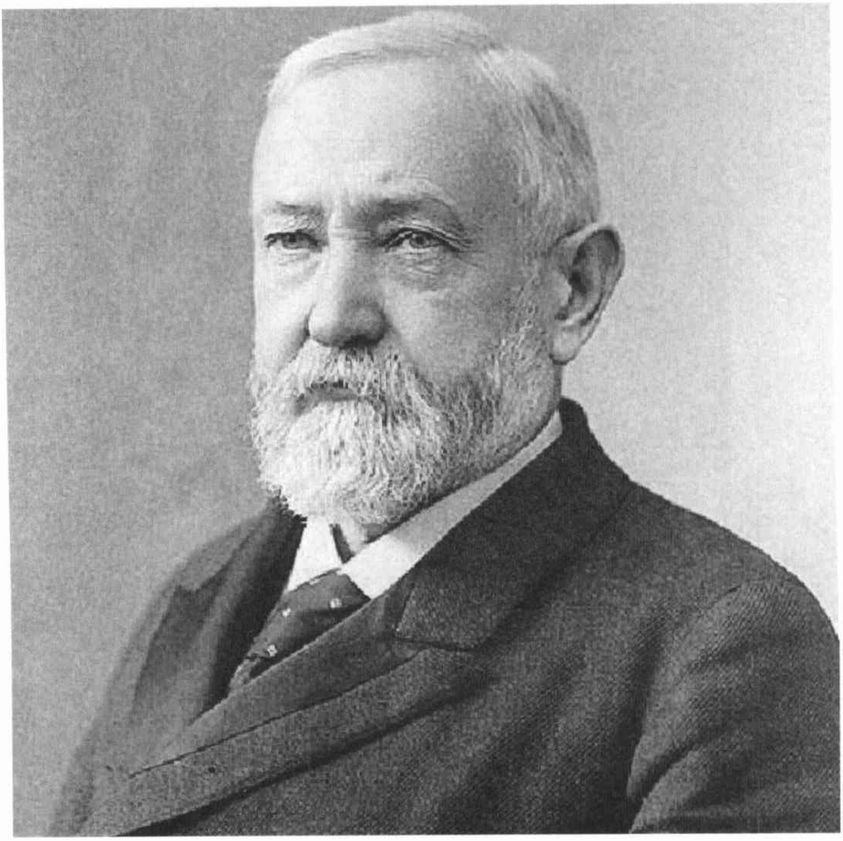
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۲۲	استیفن گراور کلیولند	۴ مارس، ۱۸۸۵	۴ مارس، ۱۸۸۹	حزب دموکرات	توماس هندریکس	۲۵





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۴۸

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۲۳	بنیامین هریسون	۴ مارس، ۱۸۸۹	۴ مارس، ۱۸۹۳	حزب جمهوری‌خواه	لوی مورتون	۲۶





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۴۵

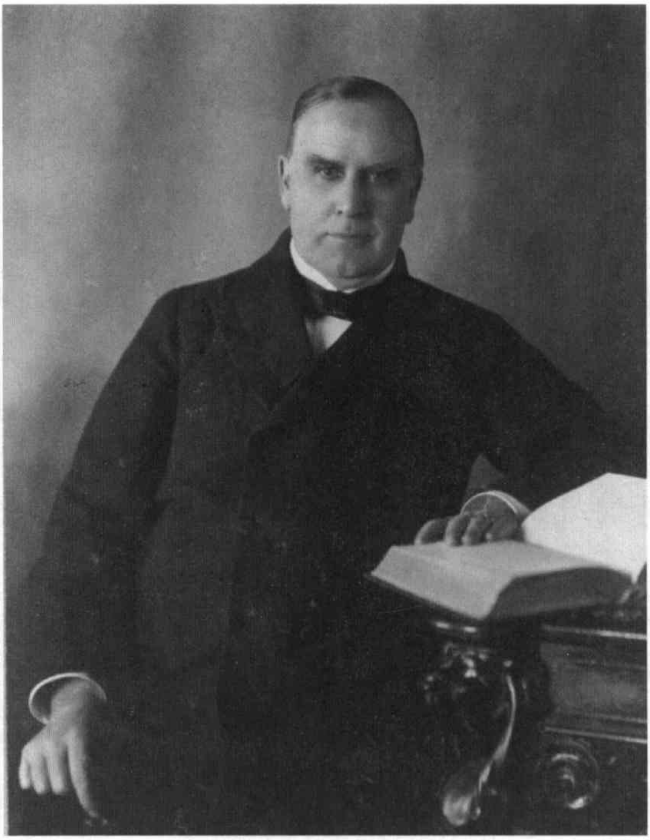
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۲۴	استیفن گراور کلیولند (دور دوم)	۴ مارس، ۱۸۹۳	۴ مارس، ۱۸۹۷	حزب دموکرات	آدلای استیونسون	۲۷





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۴۳

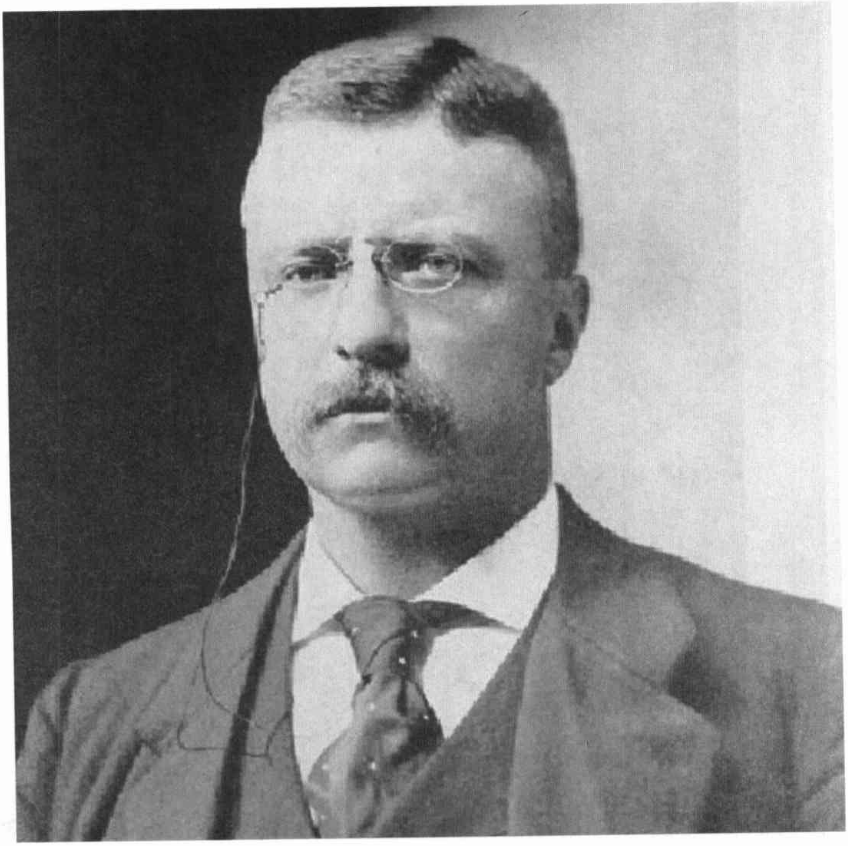
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۲۵	ویلیام مک کینلی	۴ مارس، ۱۸۹۷	۱۴ سپتامبر، ۱۹۰۱	حزب جمهوری‌خواه	گرت هوبارت تئودور روزولت	۲۸ ۲۹





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۴۲

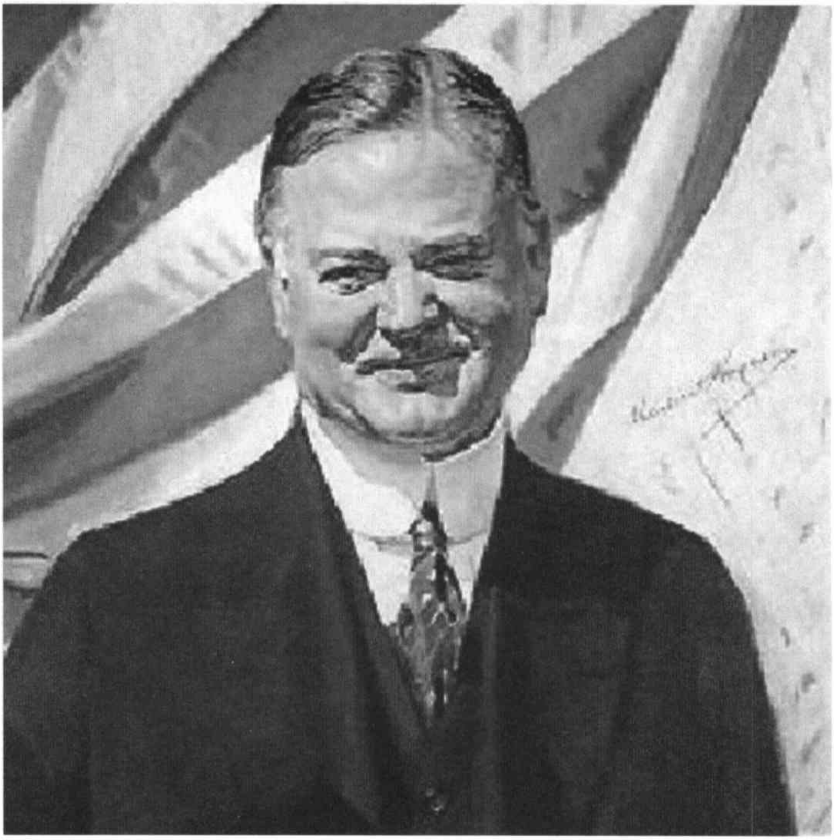
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۲۶	تئودور روزولت	۱۴ سپتامبر، ۱۹۰۱	۴ مارس، ۱۹۰۹	حزب جمهوری‌خواه	چارلز فیربنکس	۳۰





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۳۹

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۲۷	ویلیام هووارد تافت	۴ مارس، ۱۹۰۹	۴ مارس، ۱۹۱۳	حزب جمهوری‌خواه	جیمز شرمن	۳۱





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۳۶

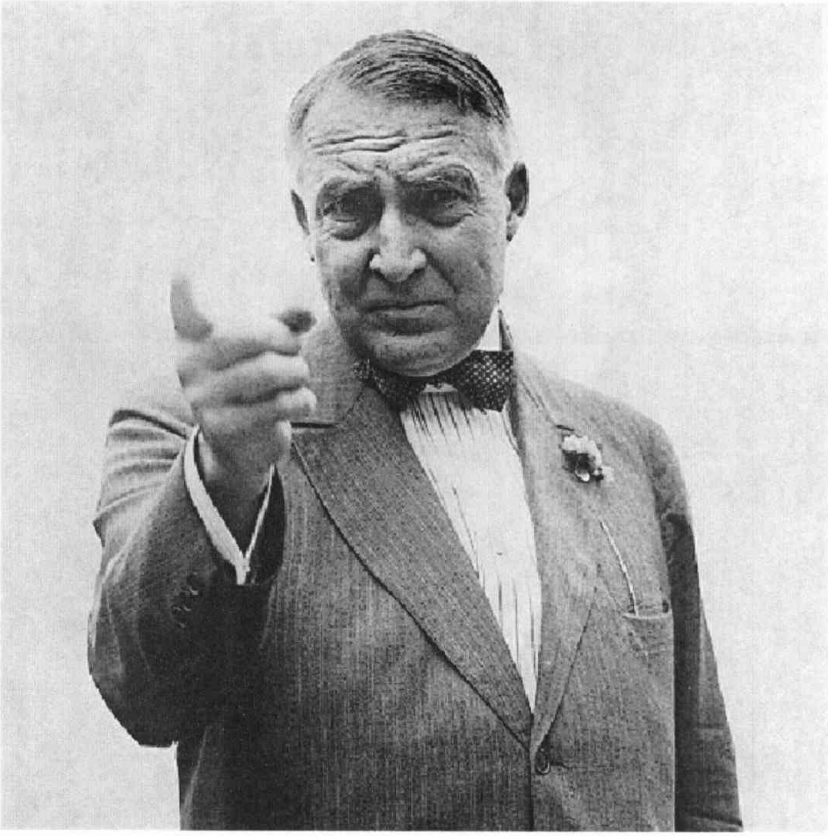
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۲۸	توماس وودرو ویلسون	۴ مارس، ۱۹۱۳	۴مارس، ۱۹۲۱	حزب دموکرات	توماس مارشال	۳۲





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۳۳

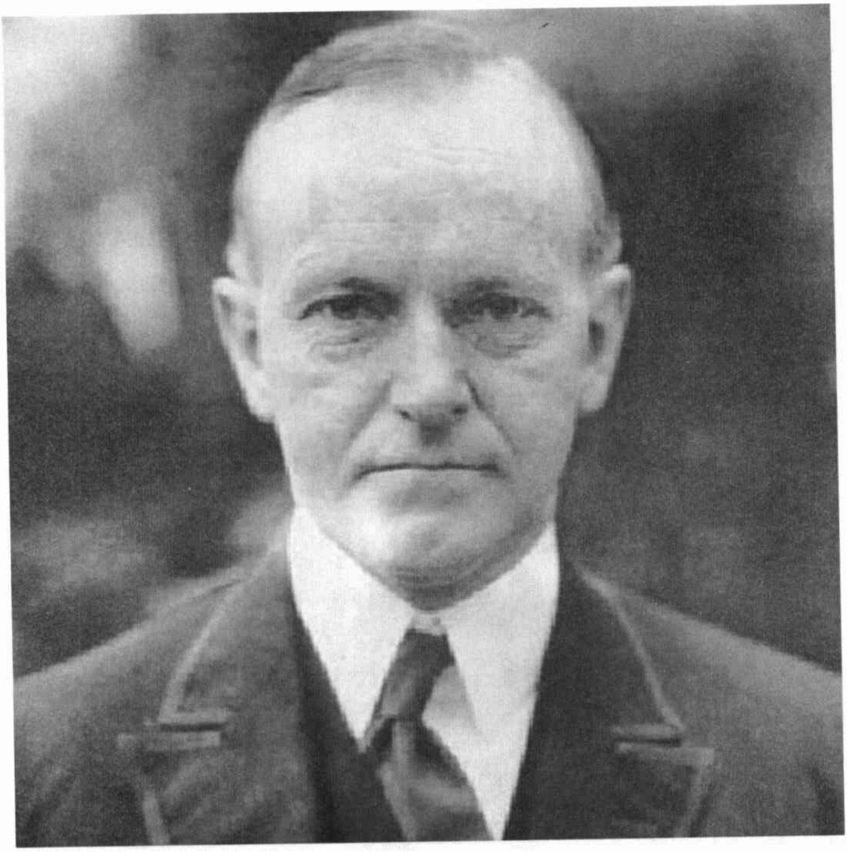
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۲۹	وارن هاردینگ	۴ مارس، ۱۹۲۱	۲ اوت، ۱۹۲۳	حزب جمهوری‌خواه	جان کالوین کولیج	۳۴





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۳۰

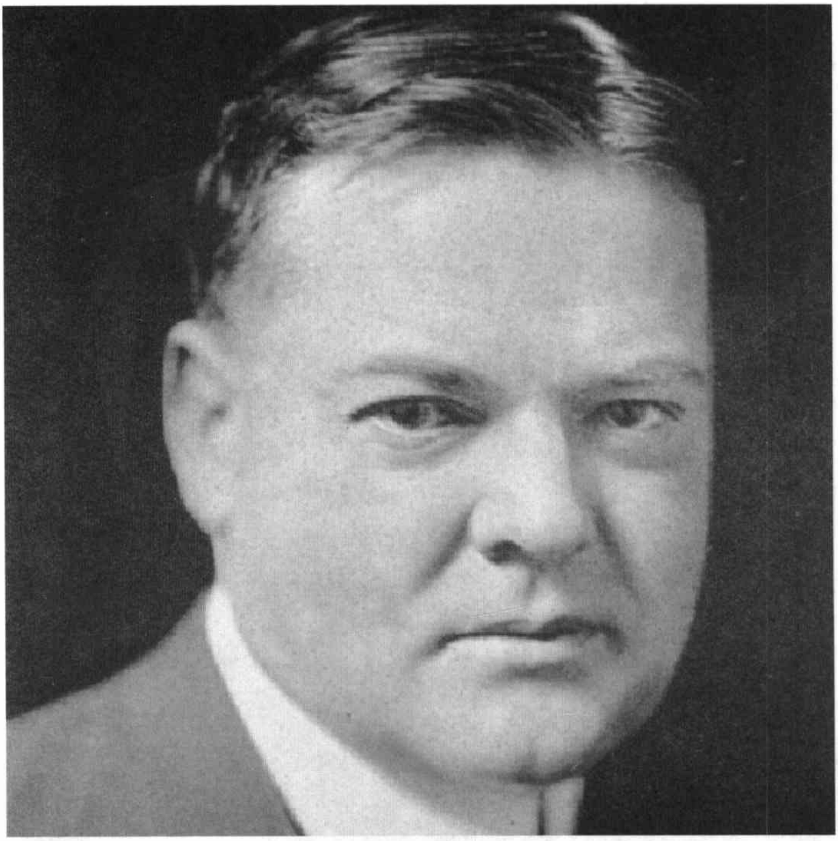
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۳۰	جان کولیج	۲ اوت، ۱۹۲۳	۴ مارس، ۱۹۲۹	حزب جمهوری‌خواه	چارلز دیویس	۳۵





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۲۷

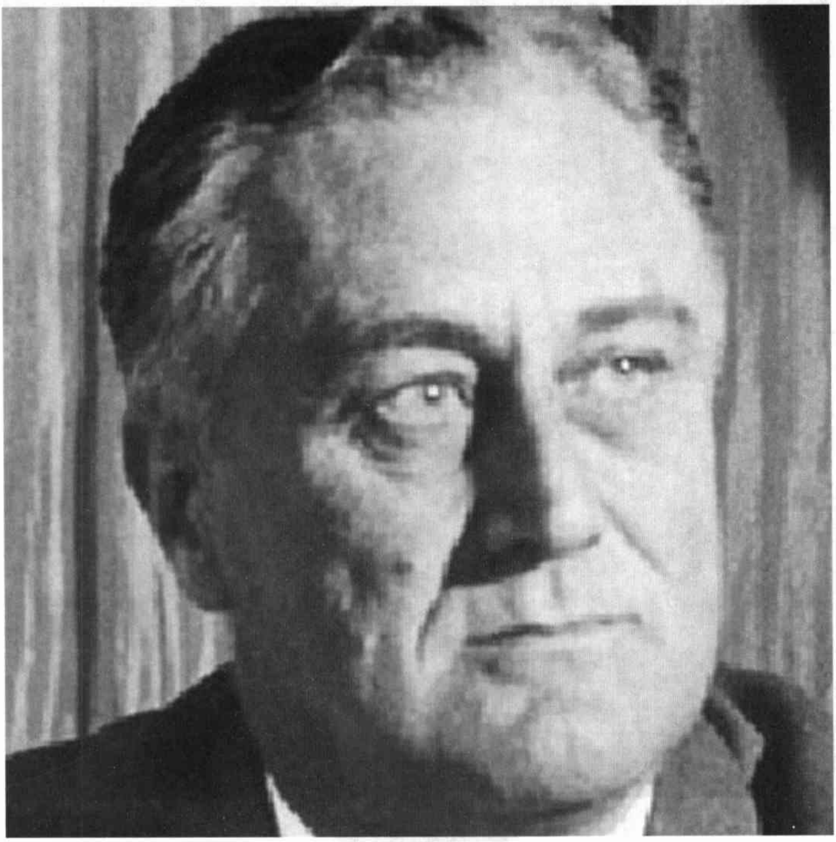
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۳۱	هربرت هوور	۴ مارس، ۱۹۲۹	۴ مارس، ۱۹۳۳	حزب جمهوری‌خواه	چارلز کورتیس	۳۶





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۲۴

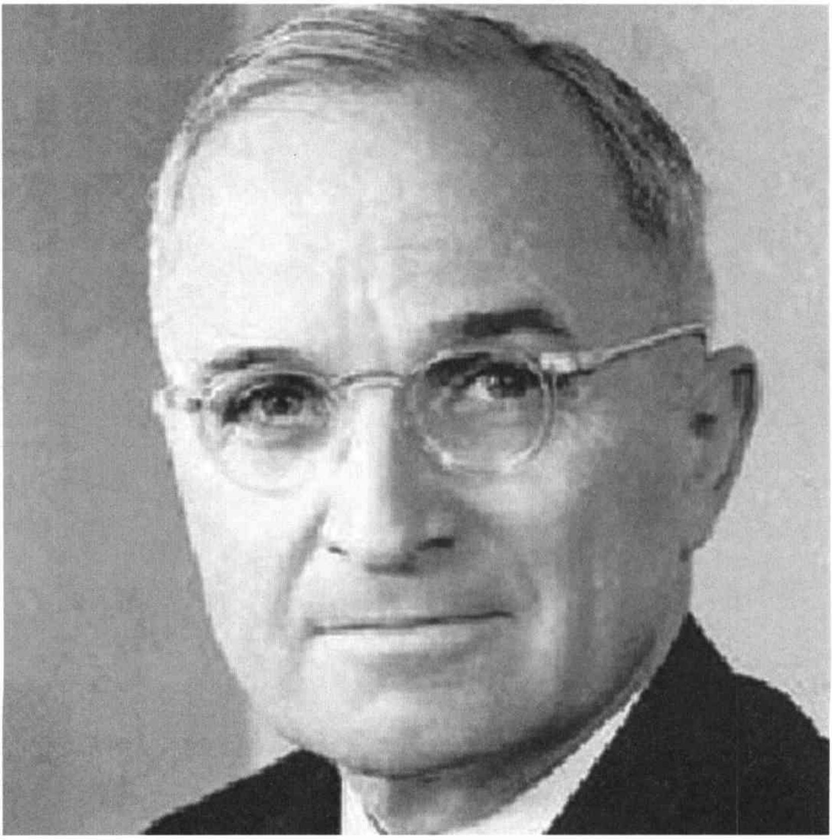
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۳۲	فرانکلین دلانو روزولت	۴ مارس، ۱۹۳۳	۱۲ آوریل، ۱۹۴۵	حزب دموکرات	جان گارنر هنری والاس	۳۷ ۳۸ ۳۹





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۲۰

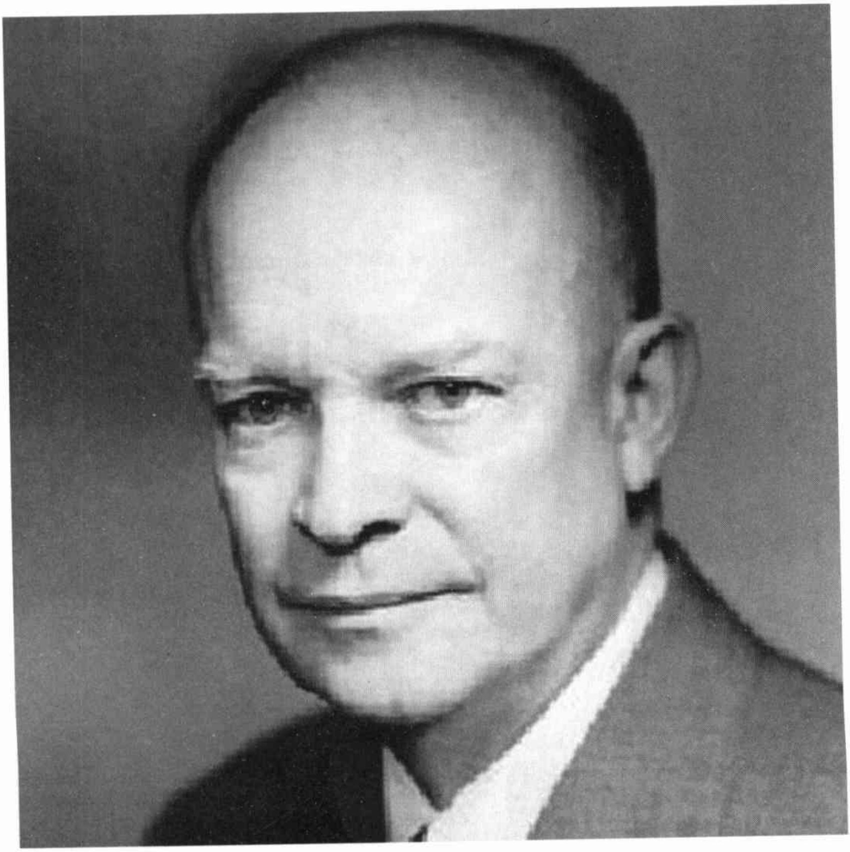
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۳۳	هری اس. ترومن	۱۴ آوریل، ۱۹۴۵	۲۰ ژانویه، ۱۹۵۳	حزب دموکرات	هری ترومن	۴۰
					آلبن بارکلی	۴۱





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۱۷

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۳۴	دوایت آیزنهاور	۲۰ ژانویه، ۱۹۵۳	۲۰ ژانویه، ۱۹۶۱	حزب جمهوری‌خواه	ریچارد نیکسون	۴۲ ۴۳





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۱۵

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۳۵	جان اف. کندی	۲۰ ژانویه، ۱۹۶۱	۲۲ نوامبر، ۱۹۶۳	حزب دموکرات	لیندون بنیز جانسون	۴۴





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۱۲

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۳۶	لیندون بنیز جانسون	۲۲ نوامبر، ۱۹۶۳	۲۰ ژانویه، ۱۹۶۹	حزب دموکرات	هوبرت هامفری	۴۵





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۱۰۰

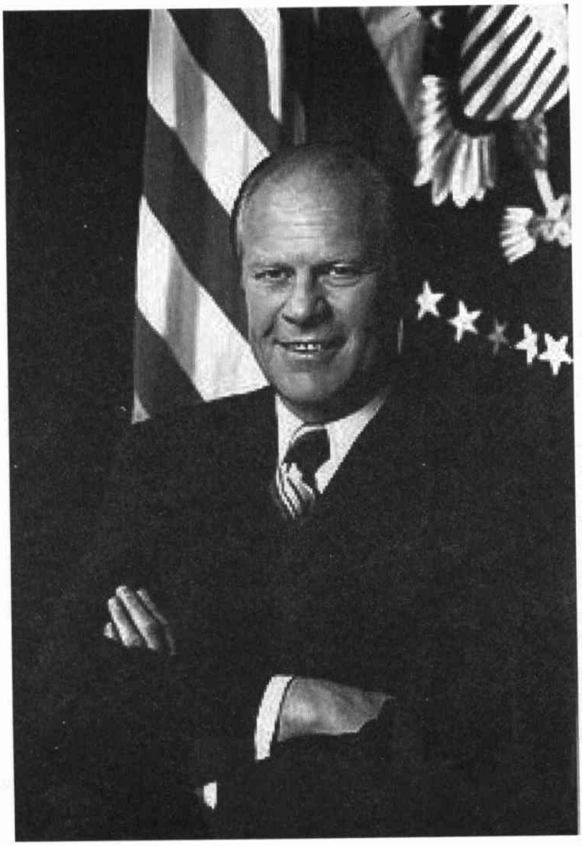
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
					اسپیرو انگنیو	۴۶
۳۷	ریچارد نیکسون	۲۰ ژانویه، ۱۹۶۹	۹ اوت، ۱۹۷۴	حزب جمهوری‌خواه	اسپیرو اگنیو	۴۷
					جرالد فورد	





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۹۸

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۳۸	جرالد فورد	۹ اوت، ۱۹۷۴	۲۰ ژانویه، ۱۹۷۷	حزب جمهوری‌خواه	نلسون راکفلر	۴۷





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۹۵

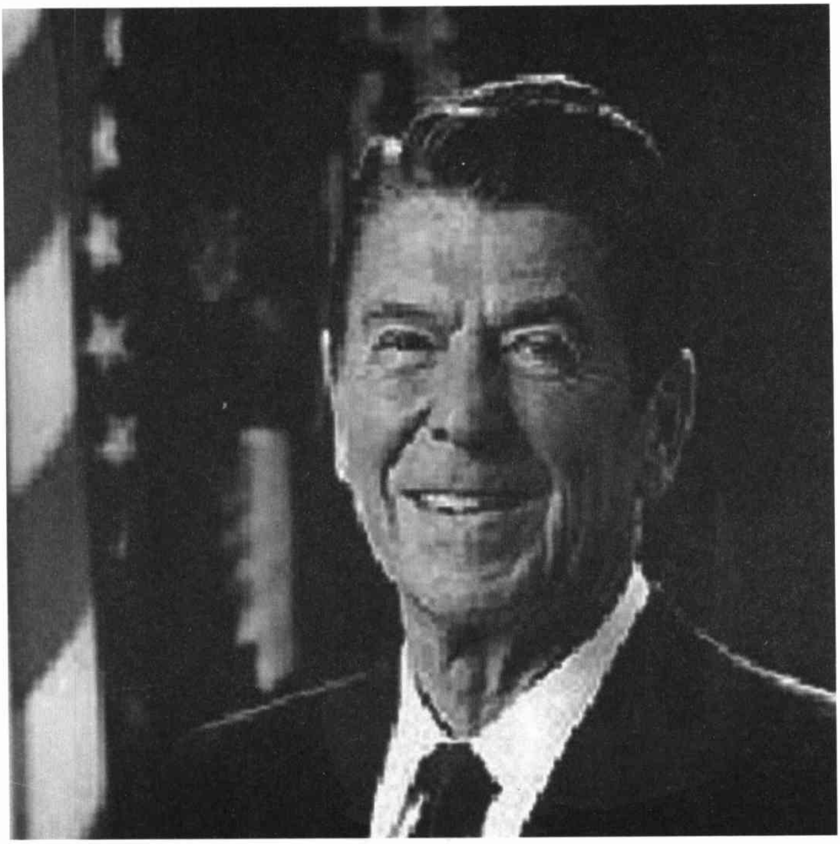
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۳۹	جیمی کارتر	۲۰ ژانویه، ۱۹۷۷	۲۰ ژانویه، ۱۹۸۱	حزب دموکرات	والتر موندین	۴۸





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۹۱

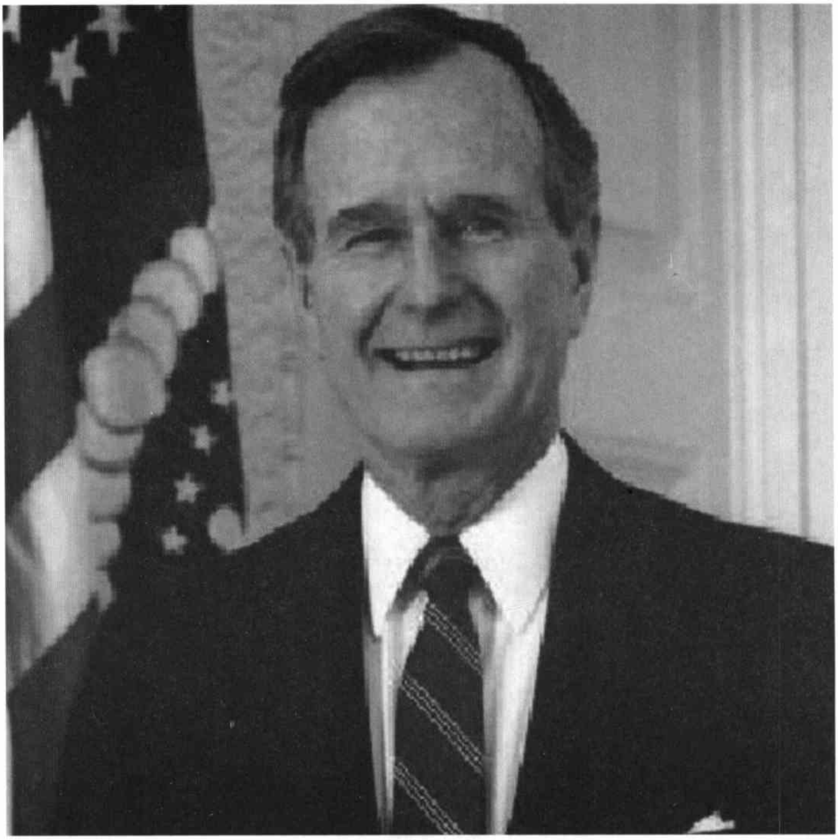
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۴۰	رونالد ویلسون ریگان	۲۰ ژانویه، ۱۹۸۱	۲۰ ژانویه، ۱۹۸۹	حزب جمهوری‌خواه	جورج هربرت واکر بوش	۴۹ ۵۰





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۸۹

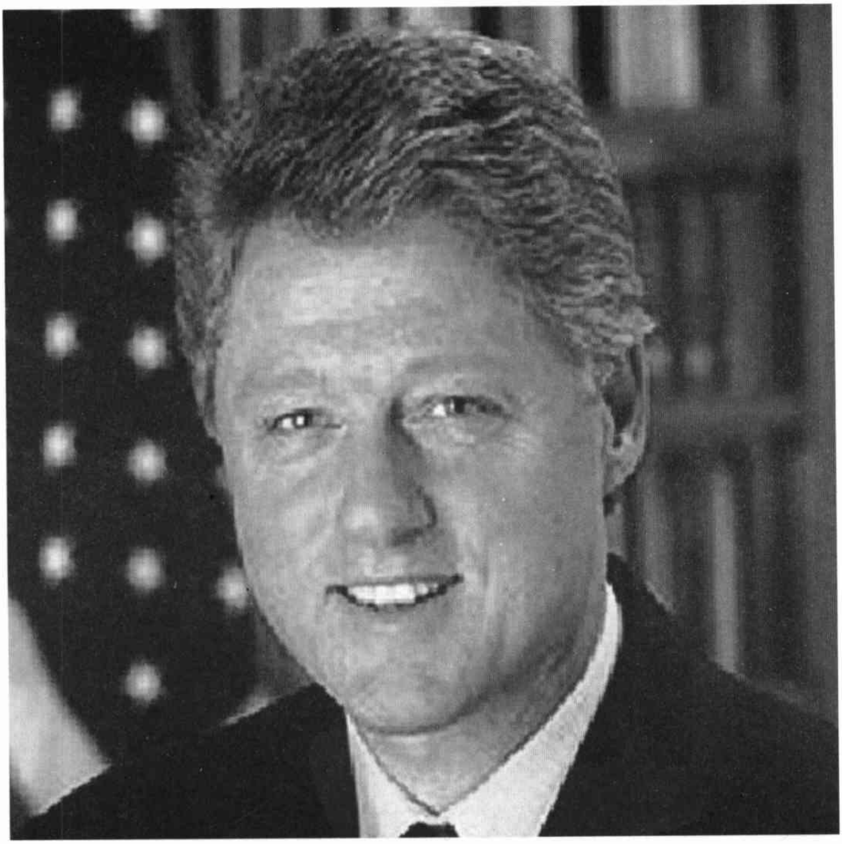
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۴۱	جورج هربرت واکر بوش	۲۰ ژانویه، ۱۹۸۹	۲۰ ژانویه، ۱۹۹۳	حزب جمهوری‌خواه	دن کوئیل	۵۱





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۸۵

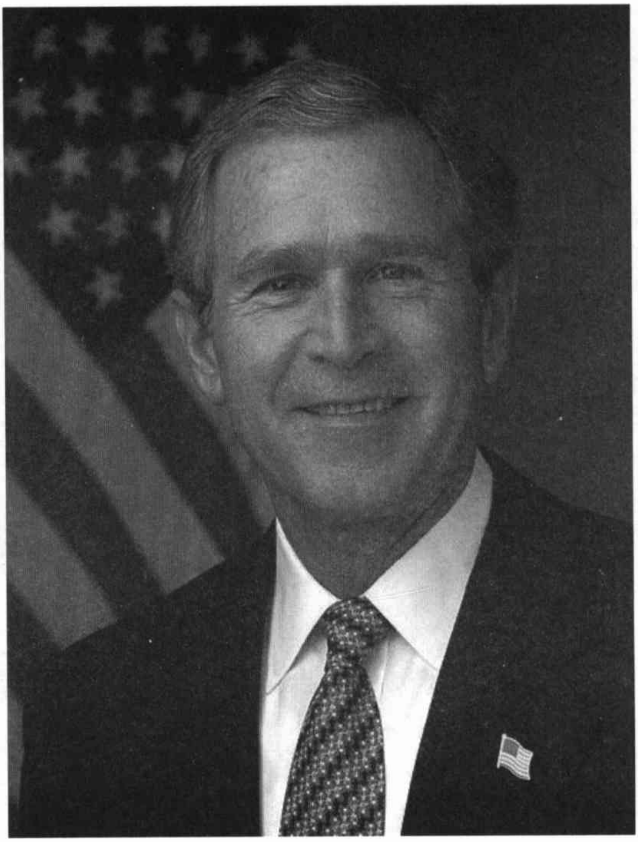
ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۴۲	بیل کلینتون	۲۰ ژانویه، ۱۹۹۳	۲۰ ژانویه، ۲۰۰۱	حزب دموکرات	ال گور	۵۲ ۵۳





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۸۰

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۴۳	جورج واکر بوش	۲۰ ژانویه، ۲۰۰۱	۲۰ ژانویه، ۲۰۰۹	حزب جمهوری‌خواه	دیک چنی	۵۴ ۵۵





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۸۸

ردیف	رئیس‌جمهور	آغاز به کار	پایان دوره	حزب	معاون رئیس‌جمهور	دوره
۴۴	باراک اوباما	۲۰ ژانویه، ۲۰۰۹	در حال فعالیت	حزب دموکرات	جوزف بایدن	۵۶ ۵۷





برگرفته از تاریخ انتخابات در امریکا، ص ۷۴

کتاب‌نامه

آل‌مذکور، ع، *تاریخ مختصر امریکا*، تهران، ادارهٔ اطلاعات امریکا، ۱۳۵۵ ش.

ابوشبانه، یاسر، *نظام نوین جهانی، امپراتوری مست*، ترجمهٔ حسن آذری، تهران، انتشارات سیاست، ۱۳۸۲ ش.

ادوم، استین، *مسلمانان سیاه امریکا*، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳ ش.

اردستانی، حسین، «سیاست خارجی نظامی، رویکرد جدید امریکا به مسائل بین‌المللی»، فصلنامهٔ *مطالعات دفاعی امنیتی*، سال نهم، شمارهٔ ۳۲، پاییز ۱۳۸۱ ش.

امریکا دنیا را به کدام سو می‌برد، تهران، سروش، ۱۳۸۲ ش.

بارنز، جک و مالکم ایکس، *نتایج و چشم‌انداز مبارزات سیاهان در ایالات متحد: ختم دیکتاتوری سرمایه، ختم نژادپرستی*، ترجمهٔ افشین صدرایی، تهران، طلایه پرسو، ۱۳۸۹ ش.

بجورنلوند، لیدیا، *بنیانگذاری امریکا و قانون اساسی آن*، ترجمهٔ مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳ ش.

بصیری، بهروز، *کیهان*، شمارهٔ ۱۹۶۱۷، ۱۳۸۹/۱/۲۳ ش.

بورستین، دانیل، *کاشفان، تاریخی از کوشش انسان در راه شناخت خویشتن و جهان*، ترجمهٔ اکبر تبریزی، بی جا، ۱۳۶۹ ش.

بوشهری، جعفر، *حقوق اساسی تطبیقی*، تهران، انتشارات دانشکدهٔ علوم اداری و مدیریت

بازرگانی، ۱۳۴۶.

پالمر، رابرت روزول، *تاریخ جهان نو*، ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۹ ش.

پیرن، ژاک، *جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر*، ج ۶، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ ش.

تاریخ مختصر حزب کارگران ویتنام، تهران، انتشارات آهنگ، بی تا.

تافلر، الوین، *موج سوم*، ترجمهٔ شهین‌دخت خوارزمی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸ ش.

تود، امانوئل، *پس از امپراتوری: روایت زوال سیستم امریکایی*، ترجمهٔ بهاءالدین بازرگانی گیلانی، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۳ ش.

جاسبی، عبدالله، *انقلاب ویتنام*، تهران، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۸ ش.

ـــــــ، *ویتنام: دوران مقاومت، پیروزی، سازندگی*، تهران، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۹ ش.

جیاپ، نگوین، *جنگ خلق ـ ارتش خلق*، تهران، پارت، ۱۳۵۸ ش.

حمیدی‌نیا، حسین، *ایالات متحد امریکا*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲ ش.

خلجی، عباس، «رویکرد سیاست خارجی امریکا به تروریسم»، فصلنامهٔ *سیاست دفاعی*، سال یازدهم، شمارهٔ ۴۶، پاییز ۱۳۸۲ ش.

دولاندلن، ش، *تاریخ جهانی (از قرن شانزدهم تا عصر حاضر)*، ترجمهٔ احمد به‌منش، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ ش.

دهشیار، حسین، *روایت و نقد تاریخ امریکا*، جلد ۱، تهران، اقبال، ۱۳۸۱ ش.

ـــــــ، *سیاست خارجی امریکا در آسیا*، تهران، مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۲ ش.

ـــــــ، *سیاست خارجی امریکا و هژمونی*، تهران، خط سوم، ۱۳۸۱ ش.

راست، بروس و هاروی استار، *سیاست جهانی، محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب*، ترجمهٔ علی امیدی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱ ش.

راسل، برتراند، *جنگ ویتنام*، ترجمهٔ صمد خیرخواه، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹ ش.

رایزمن، دیوید، *چهره‌هایی در جمعیت: مطالعات فردی در خصلت و سیاست*، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، نیوهاون، انتشارات دانشگاه ییل، ۱۹۵۲.

رضازاده ملک، رحیم، *روابط ایران و ممالک متحد امریکا*، تهران، قومس، ۱۳۶۲ ش.

رفاعی، فؤادبن سیدعبدالرحمن، *نفوذ صهیونیسم بر رسانه‌های خبری و سازمان بین‌المللی*،

ترجمهٔ حسین سرور قامت، تهران، سازمان انتشارات کیهان، ۱۳۷۷ ش.
زارع شحنه، مریم، *القاعده*، تهران، زرباف اصل، ۱۳۸۷ ش.
زرشناس، شهریار، *نیمهٔ پنهان امریکا*، تهران، کتاب صبح، ۱۳۸۱ ش.
زین، هاروارد، *رؤیای امریکایی: روایتی دیگر از تاریخ مردم امریکا*، ترجمهٔ فاطمه شفیعی سروستانی، تهران، هلال، عابد، ۱۳۸۹ ش.
سایه‌ها / زرسالاری، تهران، روزنامهٔ ایران، مؤسسهٔ انتشاراتی، ۱۳۸۷ ش.
سردار، ضیاءالدین و مریل وین دیویس، *چرا مردم از امریکا متنفرند؟*، ترجمهٔ عظیم فضلی‌پور، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۳ ش.
سنت کلر دریک و هوراس کیتون، *متروپلیس سیاه*، ترجمهٔ بهاءالدین بازرگانی گیلانی، نیویورک، هارپر، ۱۹۴۵.
سومبارت، ورنر، *یهودیان و حیات اقتصادی مدرن*، ترجمهٔ رحیم قاسمیان، تهران، نشر ساقی، ۱۳۸۴ ش.
سیف‌زاده، حسین، «جهانی شدن قدرت و سیاست خارجی امریکا، مداخله‌گری برای تثبیب و پیشتازی و اعمال پیشوایی»، فصلنامهٔ *مطالعات منطقه‌ای اسرائیل‌شناسی ـ امریکاشناسی*، ج ۷، ۱۳۸۰ ش.
ـــــــ، *مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست‌های خارجی*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵ ش.
شلزینگر، ابرت د، *دیپلماسی امریکا در قرن بیستم*، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹ ش.
شوئل، فرانک ال، *امریکا چگونه امریکا شد: تاریخ ایالات متحد امریکا*، ترجمهٔ ابراهیم صدیقانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳ ش.
شهبازی، عبدالله، *زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران*، جلد ۱، بی تا.
شیبانی، مجیر، *انقلاب و استقلال امریکا*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ش.
صاحب‌خلق، نصیر، *تاریخ ناگفته و پنهان امریکا*، تهران، هلال، ۱۳۸۴ ش.
صفاتاج، مجید، «خلیج فارس، طرح شارون برای تصرف منطقه»، *دانشنامهٔ فلسطین*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۴، ۱۳۸۳ ش.
ـــــــ، *دسیسه‌های شیطانی*، تهران، انتشارات تجسم خلاق، ۱۳۸۴ ش.
ـــــــ، *سناریوی جنگ نفت: بازنگری نقش صهیونیسم در تحولات خاورمیانه*، تهران،

سفیر اردهال، ۱۳۸۶ ش.
غفاری‌فرد، عباسقلی، *تاریخ اروپا، از آغاز تا پایان قرن بیستم*، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۷ ش.
غفوری، علی، *صد جنگ بزرگ تاریخ*، تهران، هیرمند، ۱۳۸۴ ش.
فارگو، پال، *تکامل مالکیت*، بی جا، بی نا، ۱۹۵۷.
فریزر، فرانکلین، *بورژوازی سیاه*، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، نیویورک، بی نا، ۱۹۵۷.
فورد، هنری، *یهود بین‌الملل*، ترجمهٔ علی آرش، تهران، مؤسسهٔ فرهنگی - پژوهشی ضیاء اندیشه، ۱۳۸۲ ش.
قهرمانپور، رحمن، «حضور امریکا در افغانستان و منافع ملی ایران»، فصلنامهٔ *مطالعات منطقه‌ای اسرائیل‌شناسی - امریکاشناسی*، سال چهارم و سوم، تابستان ۱۳۸۲ ش.
کالی‌یر، جان، *سرخ‌پوستان قارهٔ امریکا*، تهران، اقبال، ۱۳۷۳ ش.
کامل، روح‌الله، «هژمونی امریکا در عراق»، فصلنامهٔ *راهبرد*، شمارهٔ ۲۹، پاییز ۱۳۸۲ ش.
کتانی، علی، *اقلیت‌های مسلمان در جهان امروز*، ترجمهٔ محمدحسین آریا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸ ش.
کرونون، ادموند، *موسی سیاه*، ترجمهٔ ابوذر گوهری مقدم، مدیسون، ویسکانسین، دانشگاه ویسکانسین، ۱۹۵۷.
کلومبیس، تئودور، جیمز ولت، *نظریه‌های روابط بین‌الملل و تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، ترجمهٔ وحید بزرگی، تهران، ماجد، ۱۳۷۵ ش.
کندی، پال، *ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ*، ترجمهٔ ناصر موفقیان، ج ۲، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ ش.
کوریت، جیمز، آ.، *جنگ داخلی امریکا*، ترجمهٔ فاطمه حسینی روزبهانی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۹ ش.
کینزر و سارگین، *سیاه‌پوستان در سوداگری امریکا: جدال بین جدایی‌طلبی ویکپارچگی*، ترجمهٔ مسعود صابری، نیویورک: گرین برگر، ۱۹۵۲.
گوهری‌مقدم، ابوذر، *سیاست‌های خارجی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶ ش.
لطفی، نقی، *تاریخ تحولات اروپا در قرون جدید: از سقوط قسطنطنیه تا انقلاب کبیر فرانسه (۱۴۵۳-۱۷۸۹)*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۱ ش.
لودتکه، لوتراس، *ساخته شدن امریکا: جامعه و فرهنگ ایالات متحد*، ترجمهٔ شهرام ترابی،

تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹ ش.
لیتل‌فیلد، هنری و، *تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد*، ترجمهٔ فریده قره‌چه داغی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱ ش.
ماله، آلبر، *تاریخ قرون جدید*، ترجمهٔ سید فخرالدین شادمان، ج ۳، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ ش.
متقی، ابراهیم، *تحولات سیاسی امریکا، مداخله‌گری و گسترش ۱۹۴۵-۱۹۹۷*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
محمدپناه، بهنام، *اسرار تمدن‌های باستانی اینکا، مایا، و آزتک*، تهران، سبزان، ۱۳۸۸ ش.
مستکین، عبدالمهدی، «رنسانس نومحافظه‌کاری»، *همشهری دیپلماتیک*، شمارهٔ ۱۵، ۱۳۸۳ ش.
موت، فرلی، «امریکا قبل از کریستف کلمب کشف شد»، گیتی، ترجمهٔ احمد احمدی، سال ۲۰، شمارهٔ ۵، مرداد ۱۳۴۶ ش.
مور، برینگتن، *ریشه‌های اجتماعی، دیکتاتوری، و دموکراسی*، ترجمهٔ حسین بشیریه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ ش.
مورا، آندره، *تاریخ امریکا*، ترجمهٔ نجفقلی معزی، تهران، انتشارات اقبال، بی‌تا.
موری، استوارت، *انقلاب امریکا*، ترجمهٔ عباس محمد کریمی، تهران، سبزان، ۱۳۸۹ ش.
میردال، گونار، *یک مشکل امریکایی*، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، نیویورک، هارپر، ۱۹۴۴.
میرلوحی، هاشم، *امریکا بدون نقاب*، تهران، کیهان، ۱۳۸۰ ش.
نوواک، جورج، *نسل‌کشی سرخ‌پوستان، نقش آن در صعود سرمایه‌داری در ایالات متحد*، ترجمهٔ مسعود صابری، تهران، طلایه، پرسو، ۱۳۸۶ ش.
واسرمن، هاری، *تاریخ مردمی امریکا*، ترجمهٔ محمد قاضی، ملک ناصر نوبان، تهران، آروین، ۱۳۷۳ ش.
وب، مارکوس، *ایالات متحد امریکا*، ترجمهٔ فاطمه شاداب، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳ ش.
ورجاوند، پرویز، «نگاهی به رویدادهای افغانستان»، *اطلاعات سیاسی- اقتصادی*، شمارهٔ ۴-۱۸۳، ۱۳۸۰ ش.
ویلسون، جیمز، *سیاست سیاه‌پوست: در جست‌وجوی رهبری*، ترجمهٔ محمد حسین آریا، نیویورک، بی‌نا، ۱۹۶۰.
هالستی، کی جی، *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، ترجمهٔ بهرام مستقیمی و مسعود طارم

سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳ ش.
هرمیداس باوند، داود، «گفت و شـنودی دربارهٔ منافع ملی»، ماهنامهٔ *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، سال پنجم، شمارهٔ سوم، دی ماه ۱۳۶۹ ش.
هنر جنگ، تهران، دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۳۷۵ ش.
هیلی، آلکس، *ریشه‌ها*، ترجمهٔ علیرضا فرهمند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵ ش.
یسلسـون، آبراهام، *روابط سیاسی ایران و امریکا*، ترجمهٔ محمد باقر آرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸ ش.

Adu Boahen, [ed.], *General History of Africa*. vol, vell, "Africa under colonial Domination, 1935-1880",Londen unesco, Heinemann,1985.

Armstrong Herbert W., *The United State and Britain in Prophecy*, Worldwide Chruch of God, 1980.

Bartolome History of Indians lakases,New York 1942.

Bowen, *Miracle at Philadelphia,* New York, 1986.

Burns et al. *Government by the People*, New York, 1992.

Caption John Smith, *Association for the Preservation of Virginia Antiquities,*1997-1998. www.apva.org/history/jsmith.html.

Daniel J Boorstion, *The habdmark History of the American people:* From Plymouth of Appoomattox New York: Random House,1987.

David M. *Eichhorn.Joys Jewish Folklore,* London, Hutchinson, 1992.

Department of Humanities, Universty of Groningen,"Revolutions of the Stamp Act congress." text prepared for the American Rerolution-on HTML Project,1997. www.let.rug.nl/-usa/d/1751-1775/sa.htm.

Derek kartun, *Africa, Africa*!, Londen: Lawrence & wishart,1954.

Dernion, *Facing West*, Houghton Mifflin Co., U.S. 1992.

Eagene J. Wilhelm, *Latin America*, Chicago, Fllett publishing Company,1965.

Eli Barnavi, *A Histirical Atlas of the Jewish People*: *From the Time of the Patriarchs to the Present*, Londen: Hutchinson,1992.

Emory M.Thomas, *The Confederate Nation*: 1861-1895. New York: History Book Clup,1979.

Francis Newton Thorpe, ed.,*The Federal and State Constitutions*, Colonial Charters,and other Organic laws of the state,territories,and Colonies Now or Heretofore forming the United states of America.Washington DC: Government Printing office,1909.

George Brown Tindall, *America, A Narrative History*, W.W.Norton Co.,N.Y.,1984.

George Washington, *Writings*.New York: Liberty of america,1997.

Guinness, *Book of World Records,* Bantam Books, New York, 1967.

Henry selecte Commager and Richard B.Morris,eds.,the Spirite of Seventy –Six. New York: Harper & Row,1967.

Jacques Attali, *Jewish Political Power and American Foreign Policy,* 1869.

James MacGregor Burns, *The American Experiment: The Vineyard of Liberty*. New York: Alfred A. knopf,1982.

Jane Nevis, *Turning 200: A Bicentenial History of the Rise of the American Repablic.* New York: Richordson & steirman,1987.

Karen Armstrong, *Halywar: The Crusades and Their Impact on Today's World,* 1985.

Lomask, *The spirit of 1787,* Massachuset, 1979.

M.Fridman, *Jewish Proneersand Partiots: The Jewish Publication Society of America,*1942.

Mc Clellan, *Historical Moments: Changing Interpretations of Americans past.*

Meger Kayserling, *Christop Colomb and the Participation of the Jews,* W.W. Norton Co., N.Y., 1983.

Oscar and lilian Handlin, *Liberty in expxsion,* New York, 1996.

Robert Armstrong & janet shenk, *Elsalvedor-The fact of Revolution,* South End Press, Boston, Massachusetts, 1982.

Rosalie Bertell, Helen Caldicott, Ramsey Clark, & etc., *Metal of Dishonor, Depleted Uranium*, International Action Center,New York,U.S.A.

Rose lie Bertell, *The Whales,* Birch lane press,U.S.A.,1989.

Rose, Tom, *Freeing the Whales,* Birch Lane press, U.S.A.,1989.

S.senate, select committee to study Goremmental operations, Final Report Book IV: Supplementary Detailed Staff Reports on Foreign and Military Intelligence, 94 Congress,2nd session, 1976.

Smith, *A New Age Now Begins,* New York: Alfred, 1981.

Stephen M.Walt." Beyond Bin Laden: Reshaping U.S.Foreign policy", *International Security,* Winter 2001/2002, In America and the World.

The Concise Columbia Encyclopedia, Avon Books, N,Y, N,Y., 1983.

The United State Government Manual, 1995-1996, Office of the Federal Register, National Archive & Records Administration, 1985.

Thomas A. Baily, David M. Kennedy, *The American Pagean,* 6th Edition, D.G. Health & Co. Massachusetts, 1979.

Thomas Nemeth, *The 1992 Almanac,* 45 th Edition,Houghton Mifflin Co.,U.S.A.,1992.

Weigley, *A Great civil War,* New York City, U.S.A., 1948.

Winthrop D. Jordan and Leon F. Litt wack, *The United States.*7th, ed. Englewood cliffs, NJ: Prentice-Hall,1991.

فهرست اعلام

ز

ژ

س

ش

ل

م

ن

و

گذری بر
تاریخ آمریکا

تاریخ امریکا، به عنوان کشوری مستقل، از سال ۱۷۸۳م آغاز می‌شود؛ در این تاریخ، طبق معاهدهٔ پاریس، استقلال امریکا به رسمیت شناخته شد. قبل از اعلام استقلال، در سال ۱۷۷۶م امریکا مجموعه‌ای از مستعمرات اروپایی بود.

ایالات متحد در سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ درگیر جنگ داخلی شدیدی بین ائتلاف ایالات جنوبی و اتحادیهٔ ایالات شمالی به رهبری رئیس‌جمهور وقت، آبراهام لینکلن، بر سر برده‌داری در ایالات جنوبی بود. در نهایت، پیروزی ایالات شمالی به برده‌داری در جنوب خاتمه داد و یکپارچگی ملت امریکا را تضمین کرد.

با پیروزی در جنگ جهانی اول، غلبهٔ متفقین در جنگ جهانی دوم، شکست نهایی آلمان نازی در این جنگ و تخریب شدید زیرساخت‌های اقتصادی و صنعتی اروپا، امریکا که کمترین خسارت را متحمل شده بود در جایگاه قدرت بزرگ جهانی پدیدار شد.

این کشور از سال ۱۸۹۰ تا ۲۰۰۳ بیش از ۱۳۳ مداخلهٔ نظامی در جای‌جای جهان داشته است که از دخالت در ووندد نی آغاز و به عراق ختم می‌شود.

این کتاب دربردارندهٔ هشت فصل است: فصل اول به ساکنان اولیه اختصاص دارد؛ فصل دوم نخستین کاشفان را تجزیه و تحلیل کرده است؛ فصل سوم تفاوت را بیان می‌کند؛ فصل چهارم سیزده مستعمره‌نشین را بررسی کرده است؛ فصل پنجم به تشکیل حکومت ملی اختصاص داده شده است؛ فصل ششم در مورد استقلال امریکاست؛ فصل هفتم به جنگ انفصال پرداخته است؛ و در فصل هشتم جنگ‌های صدوبیست سال اخیر به اختصار تجزیه و تحلیل شده است.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

ISBN: 978-600-121-402-8

9 786001 214028

۲۸۰۰۰۰ ریال